زن شناسی

کتاب :

ام الفساد

فهرست مندرجات این کتاب

تألیف ونگارش :
سید کمال الدین مرتضویان (فارسانی)

» دهم » روزنامه نگاران

» یازدهم» گذشتکان

تألیف و نگارش:

سید کمال الدین مرتضوی‌بان (فارسانی)

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشنده مهربان

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

پناه میبرم بخداوند ودود از شرشیطان مردود

(۱)

زن ازنظر کتب آسمان

تفسیر آیات (۳۴ تا ۳۶) سورهٔ بقره

(واذ قلنا) و یادکن ای محمد که گفتم (للملائکة) مر همهٔ فرشتگان را که یکبار (اسجدوا لادم) سجده کنید آدم را، سجدهٔ تعظیم نه سجدهٔ عبادت، زیرا که عبادت غیر مر او را نیست (فسجدوا) پس سجده کردند ایشان (الا ابلیس) مگر شیطان لعین با قبیله خود که جماعتی اند از جن (ابی) سر باز زد از سجده (واستکبر) و تکبر و گردن کشی کرد (وکان من الکافرین) وبوداو ازنا گرویدگان یعنی از منافقان درعلم خدا، چه اظهار انقیاد می‌نمودند نزد فرشتگان و درباطن کافر بودند - روایت است با بلیس بوسیلهٔ نوح نجی پیغام داده شد که اگر قبر آدم را سجده کنی توبه ترا قبول کنم جواب داد که من آدم را وقتی که زنده بودسجده نکردم اکنون که مرده است چگونه سجده خواهم کرد؟. القصه چون ابلیس از سجده آدم ابا نمود حق تعالی بر وی لعنت کرد ووی را از صف فرشتگان دور گردانید و همه ملائکه او

رالعنت کردند وآدم را گفت به بهشت رو و از جمیع لذات بهشت ملتذذ شو، همچنانکه فرمود(و قلنا یا آدم) و گفتیم از فضل وکرم خود ای آدم (اسکن انت) ساکن شوتو (وزوجك)وجفت تویعنی حواء (الجنة) در بهشت - واز ابن عباس و ابن مسعود روایت است که چون آدم به بهشت رفت بجهت تنهائی وحشت داشت حق تعالی خواب بر او غالب ساخت و بعد از آن استخوانی از پهلوی چپ او جدا کرد و حوا را از آن بیافرید با صورتی زیبا و حلهای بهشت در او پوشانید وبانواع زینت اورا بیاراست،چون آدم بیدار شدو آن حسن و جمال را مشاهده کرد باو محبت پیدا نمود وبا او انس گرفت ۰ و بقول بعضی حق تعالی حوا را از بقیهٔ گل آدم بیافرید و نزد برخی از گل قسمت بالای وسط ران آدم بیافرید، وبه همین جهت است که زنان غایت تمایل به‌تماس ونهایت علاقه واشتیاق بوصل آن موضع دارند و برای وصل باصل خود از هرچه میگذرند - در کتاب طومار عفت از علی (ع) روایت است که فرمود: « خلقت مرد از خاك و کاوش اودرزمین‌است، وخلقت زن از مرد و کوشش او درمردان است، زنان خود را حبس نمائید تابا مردان بیگانه میامیزند و گلاویز آنها نکردند زیرا تام سعی زن در آنست که بمرد برسد و باو در آویزد » برویم بر سر اصل موضوع: بعد از آن امر فرمود که در بهشت ساکن شوید (وکلامنها) و بخورید از میوه های بهشت (رغدا) خوردنی بسیار با فراغت و خوشحالی (حیث شئتما) هر جا که خواهید از بهشت و از هرچه‌آرزو کنید (ولاتقربا) و نزدیك نشویدیعنی مخورید(هذه الشجرة) از این درخت که درخت گندم است (فتکونا) پس باشید آن هنگام که نزدیك شوید باین درخت (من الظالمین) از ستمکاران بر نفس خود زیرا که حظ خودرا ازثواب‌ناقص گردانیده‌باشید،وچون حق تعالی آدم‌را بر سریر

کرامت نشاند و تاج عزت برسرش نهاد و جامه بزرگواری درا وپوشانید و غلمان در پیش او در مقام خدمتکاری تعیین فرمود و رضوان و حوران در ملازمت او مقرر داشت ابلیس بر او حسد برده و در این اندیشه شد که بچه نوع آدم را از این منصب معزول سازد، چون دید حق تعالی آدم را از خوردن درخت گندم منع فرموده فرصت یافته وبوسیلهٔ اسماء اعظم که می دانست از آسمانها گذشت و بر کنگره بهشت بنشست و در فکر فرو رفت که چگونه به بهشت در آید. حکم حقتعالی چنان بود که طاوس بر دربهشت دیده بان بود. طاوس پرید، و بر کنگره بهشت در آمد چون نگریست یکیرا دید که نامهای خدا میخواند باو گفت تو کیستی و این جا از برای چیستی؟ ابلیس گفت من فرشته ای ام از فرشتگان خدایتعالی و میخواهم در بهشت آیم و آنجا را تماشا کنم. طاوس گفت فرمان نیست که بگذارم کسی در بهشت برود چون آدم در بهشت است. گفت مرا در بهشت جای ده تا ترا دعائی آموزم. طاوس گفت چه دعائی؛ گفت ترا دعائی می آموزم که هر که آن دعا را بخواند یکی آنکه پیر نشود و دیگر آنکه هرگز نمیرد. ابلیس دعا را بخواند طاوس به بهشت شد وهرچه شنیده بود با مار حکایت کرد. مار نزد ابلیس آمد و گفت تو کیستی که این دعا را میخوانی؟ گفت فرشته ای‌ام از فرشتگان خدا. مار گفت ایندعا مرا نیز بیاموز. گفت ترا بیاموزم بشرطی که مرا دربهشت بری. مار گفت دستور نیست که کسی را راه دهم. ابلیس گفت من حیله ای بکار برم؛ پرسید چه کنی؟ گفت دردهان تو آیم تا مرا دربهشت بری. مار دهان بازکرد وابلیس دردهان اوشد وبدین ترتیب وی را دربهشت آورد. گفت مرا درپیش آندرخت بر که آدم را نهی کرده اند. مار اورا نزددرخت برد. ابلیس از دهان مار نوحه کرد «اول کسیکه در آفاق گریست ابلیس بود» حوران و غلمان وولدان برگرد وی جمع شده، چه

هرگز گریه ندیده بودند، حوا نیز نزدیک ایشان آمد تا به بیند چه واقع شده . گفتند مار میگرید و ندانستند که ابلیس در دهان وی است . حوا از مار پرسید که چرا گریه میکنی ؟ گفت از بهر شما میگریم که شما را از بهشت بیرون خواهند کرد . پرسید چرا ؟ گفت از بهر اینکه شما را از خوردن این درخت منع کرده اند و هر کس از این درخت بخورد جاودانی در بهشت بماند و هر که نخورد او را از بهشت بیرون کنند و نیز هر که از این درخت بخورد هرگز پیر نشود و او را زوال نباشد و برای اثبات صحت گفتهٔ خود بعزت خدای تعالی سوگند یاد کرد « اول کسیکه سوگند بدروغ خورد نیز ابلیس بود » حوا فریفته سخنان وسوگند او شد و دست بدرخت دراز کرد و سه دانه برگرفت یکی را خود بخورد و دودانهٔ دیگر را نزد آدم برد « وچنین گویند که حوا یك خوشه برید و جای خوشه سبز نشد وقطره‌ای خون ازآن چکیدن گرفت . ندارسید که بعزت خودم سوگند که حوا را و دختران او را تا روز قیامت هرماهی بخون آلوده کنم تا بدانی که من خدایم و داد مظلومان از ظالمان بگیرم » و گفت من خوردم زیانی نداشت و ترا هم زیانی نخواهد داشت و آنقدر اصرار و سماجت کرد و مبالغه و ابرام نمود تا آدم را فریفت و آدم هم آن دو دانه را خورد « چون حوا یکدانه و آدم را دو دانه داد از همان جا سهم ارث مرد دو وزن یك شد » ـ و نیز روایت است که بعد از آن که شیطان به همدستی طاوس و مار وارد بهشت شد نزد آدم و حوا رفته بنیاد گریه و نوحه کرد وایشان او را نشناخته پرسیدند که سبب گریه چیست گفت بر عاقبت حال شما میگریم که حق تعالی شما را از این بوستان اخراج فرماید و نعیم جنان از شما باز گیرد و از نعمت حیات بکربت ممات رساند . ابلیس این سخنان گفته از ایشان در گذشت و آدم و حوا از استماع این حکایات بغایت حزین واندوهناك شدند

و ابلیس مراجعت نموده باز بنزد ایشان آمده آدم را گفت اگر تو بر قول من اعتماد نمائی و از گفته من انحراف جایز نداری ترا بدرختی راهبری کنم که اگر از میوه او بخوری جاوید در بهشت بمانی و موت و زوال را بساحت اقبال تو راه نباشد. آدم گفت آن درخت کدام است؟ ابلیس شجره ای را که نهی از تقرب بدان صادر شده بود در نظر آدم جلوه داد آدم از قبول سخن او امتناع نموده ابلیس سوگند یاد کرد که من از جمله ناصحانم و از پیش ایشان برخاست و آدم نیز بطرفی از اطراف جنت رفت. ابلیس باز بنزد حوا آمد و چندان وسوسه کرد که حوا فریفته گشت و مار بر صدق قول ابلیس ادای شهادت کرد و حوا فریفته اقوال آنها گردید و سه دانه از آن درخت برگرفت و یکدانه خود بخورد و چون آدم مراجعت کرد دودانه دیگر را نزد او آورد و گفت مار که از جملهٔ خازنان جنان است بر صدق کلام این مشفق امین گواهی داد و او را در این سخن هیچ غرضی نیست و من یکدانه از آن تناول نموده ام و مرا هیچگونه مضرتی و زیانی روی نداده تو هم بخور تا عمر ما جاودانی گردد و هرگز پیر نشویم و از لذات و نعم بهشت برخوردار باشیم و چندان اصرار و ابرام نمود و مبالغه و سماجت و مداهنه کرد تا آدم را فریفت و دو دانه دیگر را بخورد او داد. مختصر آنکه شیطان کار خود را کرد (**فازلهما**) پس بلغزانید قدم آدم و حوا را (**الشیطان**) ابلیس پر تلبیس (**عنها**) از آن درخت یعنی از جهت آن قدم ایشان را بلغزانید و آنها را از بهشت دور گردانید پس (**فاخرجهما**) بیرون کرد ایشان را، علت اینکه بیرون راندن آدم را از بهشت بشیطان نسبت میدهند بجهة آنستکه او سبب اولیهٔ اخراج ایشان شد، یعنی شیطان طاوس را فریب داد و طاوس مار را و مار و شیطان حوا را و حوا آدم را فریفت، و گرنه سبب بیرون شدن آدم حوا شد که فریب شیطان را

خورد وسپس آدم را هم فریفت و بخوردن ثمرهٔ شجرهٔ منهیه واداشت. گر چه مصلحت الهی بود ولی این مصلحت که تا ابدالدهر موجب رنج و زحمت آدم واولاد او گردید بدست زن او انجام شد و حق سبحانه تعالی آنها را از خلد برین بیرون راند (مما کانا فیه) از آنچه بودند در آن از مرتبه‌عظیم و انواع نعمت محروم شدند. البته‌چنانکه گفته شد اخراج ایشان برسبیل عقوبت نبود بلکه بواسطه مصلحت بود حکمت سبحانه تعالی و اگر نه بر فرض گندم هم نمیخوردند برای مصلحت بیرون میشدند. علت اینکه آدم بدین وسیله بیرون شد اینست که باو و اولاد او فهمانده شود نتیجه اطاعت فرامین و دستورات و پیروی کردن از زنان موجب خشم الهی و مورث محرومیت وسبب رنج و مشقت دنیا و آخرت هر دوی آنان میشود. الغرض بمحض خوردن ثمرهٔ شجرهٔ ممنوعه تمام حلهای بهشتی از بدن ایشان فرو ریخت و تاج عزت از سرشان بیفتاد و برهنه‌مانده از برگ درختان انجیر خود را بپوشانیدند، وچون ایشان عریان و مکشوف شدند خطاب الهی رسید که‌ای آدم‌هیچ میدانی که سبب‌این برهنگی چیست؟ گفت بلی یارب از آنجهت است که ازشجرهٔ منهیهٔ ممنوعه خورده ام و بحفظ وصیت تو نپرداخته ام‌واین قصوراز‌طرف‌این‌انیس‌ومونسیست که‌بمن عطا فرموده‌ای، یعنی حوا که از این درخت بدلالات او چشیدم و جام این غصه بسبب ترغیب اوبسر کشیدم واین‌مصیبت ازاو بمن وارد شد. وچون حکم شد ازبهشت بیرون روند آدم دست حوا بگرفت وپس از ذکر نام مبارك خدا بیرون آمده باو ندا رسید که برای ذکرهمان نام‌آدم بخشیده شد (و قلنا) وگفتم که ای آدم و حوا وابلیس (اهبطو) فروروید از بهشت بدنیا (بعضکم) درحالتیکه بعضی ازشما (لبعض‌عدو) مربرخی دیکر را دشمنید. دشمنی ابلیس بآدم بواسطهٔ اینست که آدم باعث رانده

شدن او از درگاه الهی شد و تاروز قیامت ابلیس وذریهٔ او ازآدم وورثهٔ او دست بردارنیستند. دشمنی زن باآدم برای اینست که چون شیطان خواست آدم رافریب دهد زن را واسطه قرارداد و بوسیلهٔ او آدم را فریفت، چنانکه حضرت رسول اکرم ﷺ درنهج الفصاحه میفرماید: «زن بصورت شیطان می‌آید و بصورت شیطان میرود» و در جای دیگر همین کتاب فرماید: «محکمترین سلاح شیطان زنانند» و بازدرهمین کتاب فرماید: «از دنیا بترسید واززنان بپرهیزید زیراشیطان نگران ودرکمین است وهیچیك از دامهای وی برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان نیست» در کتاب منتهی الامال از قول حضرت صادق روایت است که فرمود: «از برای ابلیس لعین لشکری سخت تراز زنها نیست» ودرکتاب ناسخ التواریخ و کتاب سفینة النجات از قول حضرت رسول ﷺ روایت است که فرمود: «زنان ریسمان و طناب محکم ودام شیطانند» حضرت رسول اکرم ﷺ در نهج الفصاحه فرماید: «خطر ناکترین دشمن تو همسر تو است که با تو هم خوابه است و مملوك تو». در سوره تغابن آیه چهارده صریحا گفته شده که زن دشمن مرد است. خلاصه از این قبیل اخبار از ائمه اطهار که دال بر واسط ورابط بودن زنان میان شیطان و مردان بسیار است که ذکر آنان موجب طول کلام واطناب سخن است. مختصر آنکه چون اولین حربه برنده ایکه شیطان بر پیکر آدم فرود آورد بوسیلهٔ زن بود، تا قیام قیامت نیز زن وسیلهٔ گمراهی مردان و اجرای دشمنی شیطان با اولاد آدم است و اینست که هر بلائی برسر پسران آدم میآید اگر درست بدیده تحقیق بنگری از دختران حوا بوجود آمده وهرفتنه وشری در دنیا برپا شده و میشود از زنان بوده و خواهد بود چنانکه علی (ع) درنهج-البلاغه فرماید: «هر فتنه ایکه در دنیا برپا میشود بنیادش

زیر سر زنان است» وباز در جای دیگر نهج البلاغه فرماید: «زن شراست همه اش شر است، و آنچه در اوست شر است، ولی ناگزیر از آن شر هستیم» و باز درهمین کتاب فرماید: «اگر شومی باشد درزنان است» و بازمیفرماید: «اول کسیکه آدم فریبی نمود زن (حوا) بود، واول کسیکه سبب قتل شد نیز زن (دختر حوا) بود» و اما دشمنی شیطان با زن اینست که با اینکه سهل ترین وساده ترین وسیله وآسان وراحت ترین اسباب وکاری ترین حربه و قاطع ترین عمل برای فریب دادن اولاد آدم زن است و قاعدتا شیطان باید مادام العمر رهین و منت گذار زنان باشد ولی از آنجائیکه وظیفهٔ عدل الهی آنست که پاداش اعمال نیك و مکافات کردار زشت را بعاملین و فاعلین شان بدهد لذا زنان که در دشمنی بااولاد آدم شریك وسهیم بلکه تنها آلت اجرای مقاصد شیطان لعین اند بمکافات اعمال ورفتار زشت خود خواهند رسید چنانکه حضرت رسول در کتاب نهج الفصاحه میفرماید: «در بهشت نگریستم (در شب معراج) و دیدم که بیشتر مردم آن فقیرانند و در جهنم نگریستم ودیدم بیشتر مردم آن زنانند» و باز درهمین کتاب فرماید: «کمترین ساکنان بهشت زنانند» و باز فرماید: «زنان پیروان شیطانند» وحق تعالی در سوره اعراف آیهٔ هیجده بشیطان خطاب فرموده ووعده داده که دوزخ را پرخواهد کرد از شیطان و پیروان و متابعین اووهمچنین در سوره (ص) آیه (۸۵) حق تعالی سوگند یاد کرده که جهنم را پرخواهد کرد از شیطان وپیروان او. پس دشمنی شیطان بازن آنست که در عین اینکه یار و مددکار و فرمان بردار و تابع و پیرو اوست با او هم در جهنم سرنگون خواهد شد، چه دشمنی از این بدتر؟ و علت این عقوبت هم آنستکه چون اعمالیکه شیطان بوسیله زنان انجام میدهد جز برخلاف رضای خدا نیست لذا

بمکافاتیکه خدای توانا برای شیطان معین کرده برای پیروان و متابعین او
هم که در درجهٔ اول زنان هستند عقوبت و عذاب تعیین نموده چنانکه در حدیث
است: «زنان هیزم جهنمند» . (و لکم فی الارض) و مر شماراست ذریه
شما در زمین (مستقر) موضع قرار یعنی آرامگاه (و متاع) و جای بر
خورداری و منفعت گرفتن (الی حین)تا رسیدن اجل « رك رك است این
آب شیرین آب شور در خلایق میرود تا نفخ صور)

تفسیر آیه (۲۰۱) سوره بقره

(و منهم من یقول) و از مردمان کس باشد که گوید(ربنا آتنا) پرودگار
ما عطا کن ما را (فی الدنیا حسنه) در این سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت
(و فی الاخرة حسنه) و در آن سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت و گفته
اند حسنه این جهان قناعت است و از آن سرای شفاعت (و قنا عذاب النار)
و نگاهدار ما را از عذاب آتش دوزخ . حضرت علی (ع) فرمودکه: «حسنه
این جهان زن صالحه است و حسنهٔ آن عالم حور پسندیده و (عذاب النار)
زوجهٔ نا شایسته و زشتخوی سختگوی است» . سعدی علیه الرحمه در این
معنی گوید: «زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او
زینهار ازقرین بد زینهار و قنا ربنا عــــــــذاب النار
و بهمین جهت است که علما و دانشمندان زنان بد را (سوهان روح)
خطاب کنند

که نسوان دشمن اولاد نوحند چو افعی جان گزا(سوهان روحند)

تفسیر آیات (۲۲۲و۲۲۳) سوره بقره

آورده اند که در زمان جاهلیت یهود و مجوس هنگامیکه زنان حایض
میشدند مردان از کنار آنها کناره میگرفتند و با آنها خوراك نمیخوردند و
چشم بر روی آنها نمی انداختند و حرف با آنها نمی زدند و بطور کلی از آن

ها دوری میجستند و برعکس گروه نصاری در ایام حیض زنان با آنها مکالمه و موا کله و ملاعبه و حتی مباشرت میکردند و این قانون تا زمان پیغمبر اکرم ﷺ جاری وساری بود. بعضی از صحابه بخدمت حضرت رسول الله آمدند و پرسیدند زنان را در ایام حیضشان چگونه با ایشان باید رفتار نمود؟ این آیه نازل شد: (و یسئلونك) و پرسند ترا (عن المحیض) از حیض زنان (قل هو) بگو که حیض (اذی) رنج و اذیتی است برای زنان و موجب کراهت و نفرت طبیعت وسبب اذیت وآزار مردان میشود در صورت مباشرت. چون طاوس و مار وزن فریب شیطان را خوردند و باعث فریب آدم شدند خدای متعال هریك را بعقوبتی مبتلا ساخت: ترکیب پای طاوس را بگردانید و آنرا بصورت زشت و کریهی در آورد چنانکه بینید، وصورت مار را نیز مبدل کرد و پایش رابستد وراه رفتن او را بشکم قرار داد. وحوا را بمرض حیض مبتلا گردانید وهمه رااز بهشت براند و هریك بجائی افتادند. آدم بکوه سر اندیب هندوستان افتاد وحوا بجده وابلیس ببصره وطاوس بزمین کابل ومار بروایتی باصفهان وبقولی بسجستان افتاد (فاعتزلوا النساء) پس گوشه گیرید ویکسو شوید از زنان یعنی دور شوید از مباشرت بازنان (فی المحیض) در حالت حیض (ولا تقربوهن) و نزدیك مشوید بدیشان بمجامعت (حتی یطهرون) تا وقتیکه غسل کنند و طاهر گردند (فاذا تطهرن) پس غسل کنند و ظاهر فرج خود را بشویند البته بعد از باز ایستادن خون حیض (فا توهن) پس بیائید بدیشان یعنی میتوانید با آنها مجامعت کنید (من حیث امرکم الله) از آنجا که خدا دستور داده وحلال ساخته در زمان مقرر (ان الله یحب التوابین) بدرستیکه خدا دوست می دارد توبه کنندگان را از مناهی (و یحب المطهرین) و دوست دارد پاکیزه کاران را از کارهای بد چون مجامعت حایض وغیر آن از امور منهیهٔ.

از جابر مرویست که یهود میگفتند که هرکه در وقت مباشرت پشت زوجه جانب او باشد فرزندش احول « یعنی لوچ وچپ » آید . مسلمانانیکه بدین نوع اقدام کرده بودند حکایت بحضرت عرض کردند جواب آمدکه (نساؤکم حرث لکم) زنان شما محل کشتزار شمایند یعنی موضع تولید اولاد و نقطه التذاذ نفس شمایند (فاتوا حرثکم) پس بیائید بکشت زار خود یعنی بجای نفع گرفتن خود (انی شئتم) هرگونه که خواهید خواه از جلو وخواه از عقب . زیرا اصولا وجود زن جز برای تولید اولاد و تسکین شهوت نفسانی برای کار دیگر خلق نشده و جز این دو بهر کار دیگرش بدارند جز خرابی و فساد چیز دیگر بار نیاورد

« هر کسی را بهر کاری ساختند مهر آنرا دردلش انداختند »

در اینجا حق تعالی زن را تشبیه کرده بمزرعه و مرد را بزارع ونطفه را به تخم وولد را بزرع واکثر علما امامیه بر آنندکه در این آیت دلالتست بر جواز وطی در دبر زن اما برسبیل کراهت و بعضی علماء امامیه گویندوطی در دبر زن هیچگونه کراهتی ندارد (و قدموا لانفسکم)وفرا پیش دارید برای نفسهای خود یعنی بوسیله امتثال امر خدا واجتناب از محرمات طلب ثواب کنید که از برای شما مقدر شده در آخرت و یا طلب فرزند کنید چه ولد صالح سرمایه عظیم است و یا زن صالحه بنکاح در آورید تا فرزند شایسته از او پیدا شود (واتقوا الله) و بترسید از خدای در مخالفت امر اوی (واعلموا انکم ملاقوه) و بدانید که شما رسندگانید بجزای خدا (و بشر المؤمنین) و مژده دهد گرویدگانیکه کاملند در ایمان به نعیم جاودانی

گرفت است زن ملک مردان قرار بکارید تخمی در این شوره زار

تفسیر آیات(۲۲۶ تا ۲۲۸)سوره بقره

آورده اند که در جاهلیت چون مردی را بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که از او دست بدارد یعنی او را طلاق بدهد ودیگری او را بخواهد و بنکاح خود در آورد لذا سوگند یاد مینمود که چند وقت با او نزدیکی نکند. بسا میشد که این متارکه بطول می انجامید وزن در این مدت نه بیوه بود که بتواند شوهر کند و نه از شوهر تمتعی یافتی لذا این آیت وارد شد :(للذین یؤلون) مر آنان را که سوگند خورند (من نسائهم) از زنان خود یعنی سوگند خورند بر ترك مباشرت با آنها (تربص اربعة اشهر) انتظار بردن چهار ماه است . چنانکه در کتاب طومار عفت از حضرت علی ع منقولست که فرمودند : « زنان هنگام حاجت ورع نخواهند داشت ، زنان هنگام شهوت صبر ندارند » و باز درهمین کتاب از قول آنحضرت منقولست که فرمود : « تمام سعی زن آنست که بمرد برسد و با و در آویزد » زیرا چنانکه در کتاب سفینة النجات وبعضی کتب مذهبی دیگر است در بعضی روایات ترجیح داده شده است زن بر مرد به نود و نه درصد از لذت جماع و یك درصد مرد. بهلول شاعر در این معنی گوید :

«بود عقلش کم وشهوت فزون است از اینرو دائماً بختش نگون است»

(فان فاؤا) پس اگر باز گشتند سوگند خورندگان یعنی رجوع کننده بسوی زنان و مباشرت کنند باایشان(فان الله غفور) بدرستیکه خدای آمرزنده است گناه خلاف سوگند را چون کفاره داده باشد (رحیم) مهربانست که مباح کرد خلاف سوگند را بکفارت (و ان عزموا الطلاق) و اگر عزم طلاق نمودند یعنی کسانی که سوگندخورده اند بر ترك وطی(فان الله سمیع) بدرستیکه خدای تعالی شنواست قول مولی را درصیغه طلاق (علیم)داناست بغرض او(والمطلقات) وزنان طلاق داده شده بالغهٔ مدخوله که حامله

نباشند و حیض به بینند (یتربصن) انتظار برند(بانفسهن) به نفسهای خود (ثلثه قروء) در سه پاکی که دو حیض در میان آن درآمده باشد. آورده‌اند که اسمعیل بن عبدالله معفاری زن خود را که « فتیله » نام داشت طلاق گفت و او آبستن بود اسمعیل نمیدانست وزن بجهت کراهت رجوع اظهار آن نکرد. اسمعیل چون بر این واقف شد رجوع کرد وزن را بخانه برد حق تعالی فرمود : (ولایحل لهن) و حلال نباشد زنان را (ان یکتمن) که بپوشند (ماخلق الله) آنچه آفریده است خدای سبحانه (فی ارحامهن) در رحم های ایشان از فرزند ، چون پوشیدن فرزند موجب بطلان حق رجوع است پس زنان را پوشیدن آن جایز نباشد (ان کن یؤمن) اگر هستند که ایمان دارند (بالله والیوم الاخر) بخدا و بروز قیامت یعنی زنانی راکه بخدا وروز قیامت ایمان داشته باشند سزاوار نیست که مانند این عمل از ایشان صادر شود (و بعولتهن) شوهران ایشان (احق بردهن) سزاوارترند برجوع کردن بایشان، چه اگر طلاق و رجوع بدست زنان بود تا مرد مالدار وجوان جمالداری را میدیدند بلادرنك شوهر خود را طلاق میدادند و اگر هم شوهریکه داشتند دارای تمام این محسنات بود برای کوچکترین قصوری و کمترین عملی که بر خلاف میل آنها انجام میداد بلافاصله شوهررا طلاق داده و وقتی بهتری نمی یافتند فورا رجوع نموده و بدین ترتیب هر زن در هر هفته ای اقلا یکی دو مرتبه مرد خود را طلاق داده ورجوع مینمود. اینست که شوهران سزاوار ترند برجوع (فی ذالك) در زمان عده گاهی طلاق رجعی باشد (ان ارادوا) اگر خواهند شوهران بدان رجوع کنند (اصلاحا) بصلاح کار زنان ، نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان. در ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی میدادند وچون نزدیك میشد که عده منقضی شود رجوع میکردند وباز طلاق میدادند

وغرض ایشان اضرار وافساد بودنه اصلاح . حق تعالی بدین آیه ایشان را منع فرمود (ولهن) و مرزنان راست بر مردان از حقوق نان، لباس صابون، پول حمام بقدر وسعت وتوانائی و هر چهار ماه یك شب نزدیکی و با او بروش نیکو رفتار نمودن (مثل الذی علیهن) مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان است (با المعروف) بخوبی معیشت و نیکوئی معاشرت (و للرجال علیهن) ومردان راست بر زنان (درجة) افزونی یعنی زیادتی از : کفایت ، درایت ، شجاعت ، سیادت ، شرافت ، کرامت و بر زنان آنها را حق نگهبانی و حراست وفرمان و بزرگیست ، وبنا بگفته علماء و بزرگان گذشته و کنون هیچ چیز زن بامرد قابل مقایسه نیست و مرد از هرچه با زن تفاوت فاحش و بعیدی دارد و در هر صفت نیکوئی بر او ترجیح و بر تری و فضیلت دارد . دانشمندان عالم و خردمندان جهان زنرا حیوان ناطق گویند یعنی میگویند زن برزخیست ما بین انسان وحیوان چنانکه حق تعالی در آیه ٦ سوره زمر و آیه ۱۱ سوره شوری زن وچهار پایان را مترادف هم قرار داده و در آیه ۸۷ و ۹۳ سوره توبه زن را مرافق ومرادف کودکان وعجزه تعیین نموده (والله عزیز) و خدای غالب است بر همه که مزیت فضل و کثرت عقل میدهد مردان را بر زنان وقادر است بر انتقام از آنکه خلاف احکام شرعیه عمل کند (حکیم) داناست بحکمتها و بمصلحتهای احکام ایمان و بحکمت و مصلحت حکم میکند

مقدریکه بگل نزهت وبگل جانداد «بهر که هرچه سزا بود قسمتش آن داد»

خدائی که بمرد قوه عقل و نیروی تن وشجاعت فطری وخشونت ذاتی و سیادت جبلی و جرعت و شهامت نژادی داد ، وحکیمی که بزن قلت عقل و ناتوانی جسم وضعف فکر و جبونی طبیعی داد صلاح و فلاح مخلوق وآفریده خود را بهتر از هر که میداند

آنکس که تو انگرت نمیگرداند	او مصلحت تو از توبه میداند

تفسیر آیه (۱۴) سوره آل عمران

(زین) زینت داده شد یعنی آراسته شده است (للناس) برای مشرکان (حب الشهوات) حب شهوات نفسانی و تمایلات حیوانی است که در نظر انسان دیو را مانند فرشته وعفریت را چون حور بهشتی جلوه گر سازد و گفته اند که «مزین شیطان است که می آراید در چشم شما حسن ایشان را (من النساء) از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند. در کتاب منتهی الامال: «درحدیث است که یحیی (ع) از ابلیس لعین پرسید که چه چیز بیشترموجب سرور وروشنی چشم تو میگردد، گفت زنان که ایشان تله‌ها ودامهای منند وچون نفرین ها ونعمتهای صالحان برمن جمع میشود بنزد زنان میروم و از ایشان دلخوش میشوم» و در روایت اهل سنت است که ابلیس به حضرت یحیی ع گفت که: «چیزی مثل زنان کمر مرا محکم نمیکند و چشم مرا روشن نمی‌نماید، ایشانند تله ها و دامهای من، وتیری که خطانخواهم کرد باو، پدرم بقربان ایشان، اگر چنانچه ایشان نبودند من طاقت نداشتم که پست ترین مردم را گمراه کنم، چشم من بایشان روشن است، بواسطه ایشان من بمرادم میرسم، و بسبب ایشان مردم را بمهلکه ها میفکنم» الخ آیه. ملای رومی علیه الرحمه گوید:

آنکه بر کبرش دلت لرزان بود	چون شوی او پیش تو گریان شود؟!
آنکه از نازش دل و جان خون بود	چونکه آید درنیاز او چون بود؟!
آنکه در جور و جفایش دام ما است	عذر او چه بود چو او درعذر خواست؟!
آنکه جز خون ریزیش کاری نبود	چون نهد گردن زهی سودا و سود!
آنکه جز گردن کشی ناید از او	چون درآید با تو چون باشد بگو؟!
زین للناس حق آراسته است	زانچه حق آراست چون نارا ست است؟!

تفسیر آیات (۴و۵) سوره نساء

(واتوا النساء) ای شوهران بدهید بزنان (صدقاتهن) مهرهای ایشان را که بدان عقد کرده اید بی اهمال ومضایقه (نحلة) در حالتیکه آن مهرها هدیه و عطیه ایست ازشما بایشان ازطیب نفس (فان طبن) پس اگر خوشدل باشند آن زنان بخوشی به بخشند (لکم) مر شما را و بگذرند (عن شیئی) از سر چیزی (منه) از کابین خود (نفسا) از جهت نفس یعنی بطیب نفس وخوشحالی و خوشدلی (فکلوه) پس بخورید آن چیز را (هنیئا مریئا) خوردنی سازکار و خوشگوار یعنی بر وجه حلال بی تعب و عقوبتی و رنجی . درمدارك آورده که تفسیر « هنی ومری » را ازپیغمبر ﷺ پرسیدند فرمود : « هنی آنست که در وی گناهی نباشد و مری آنکه با وی دردی ورنجی نبود » (ولا تؤتوا السفهاء) و مدهید ای شوهران بسفیهان وکم خردان که زنانند (اموالکم) مالهای خود را (التی) آن مالهائیکه ازجنس آن چیزیستکه (جعل الله لکم) گردانیده است خدای برای شما (قیاما) سبب قوام معیشت و رابطه انتقام امور دین چون حج وزکوة و صدقات و نفقات و خیرات ، و مدهید مالهای خود را بزنان زیرا که زنان سفیه و ناقص العقل هستند، و عنان مال خودتان را بدست این سفیهان مدهید که بعلل کوتاهی فکر و قلت شعور و کثرت سفاهت مال شما را تلف و تباه گردانند و شما را درویش وبینوا ومحتاج دیگران سازند . از پیغمبر اکرم ﷺ روایت است که دوزخ برای سفیهان آفریده شده واین کلمه را سه بار تکرار فرمود و بعد از آن فرمود بدانید که سفیهان زنانند . زنی این را شنید نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله ما را سفیه میگوئی ؟ فرمود خدای شما را سفیه خوانده در آیه :

(لا تؤتوا السفهاء اموالکم) گفت : ما را ناقص خوانده ای ؟ فرمود:

بجهت آنکه در هرماهی چند روز نماز نگذارید، بعد از آن فرمود : شمارا همین بس که چون یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد که نفس خود را مهیا ساخته باشد برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مزد شهیدی باشد که در خون خود غلطیده باشد و چون کودك را شیر دهد بهر مکیدن ثواب کسی را دارد که اسیری از فرزندان اسمعیل (ع) را آزاد کرده باشد وچون بجهت شیر دادن از خواب برخیزد و از راحت خواب محروم ماند درهرشبی ثواب آزاد کردن بنده ای ازاولاد اسمعیل ع برای او بنویسند و بعد از آن فرمود که این ثواب مخصوص است بزنان مومنه صالحه که بر مشقت صبر کنند و ناسپاسی نکنند. پس از آن زن بر گشت و گفت : این فضلی عظیم است اگر باین شرط موقوف نبود (وارزقهم) و نصیبی دهید این سفهارا یعنی وظیفه بر ایشان مقرر کنید (فیها) در آن مالها بقدر کفاف ایشان .

نچندان بدهشان که گردند مست | نه بگذارشان از خورش تنگدست

(واکسوهم) و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال هریك

بده جامه کرباس کز پرنیان | نمایند خود را به بیگانگان

(وقولوا لهم) و بگوئید مر ایشان را بعد از منع از تصرف (قولامعروفا) سخن نیکو وپسندیده که نفس ایشان بآن خوشحال گردد یعنی زنان رامانند کودکان دلشان را بوعده خوش دارید، چه، حق تعالی ایشان را در سوره توبه آیه « ۸۷ و ۹۳ » در ردیف کودکان آورده لاجرم:

«چونکه با کودك سرو کارت فتاد | پس زبان کودکی باید گشاد»

تفسیر آیه (۳۴) سوره نساء

آورده اند که ام سلمه زوجهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعرض حضرت رساند که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن ثواب محرومند، ومردان

با وجود کسب غنیمت وقوت تحصیل مال میراث دوبرابر زنان می برند و زنان باضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان میگیرند، کاشکی ما را در دایره مردی دخلی بودی تا ازثواب جهاد و نصیب میراث بهره بودی این آیه نازل شد: (ولاتتمنوا) وآرزو مبرید (مافضل الله) آن چیزیرا که خدای تعالی افزونی داد (به) بدان چیز از مال و جاه (بعضکم) بعضی را ازشماکه مردانید (علی بعض) بر برخی دیگر که زنانند چه شاید که خیر شما زنان در این توفق وامتیاز وبرتری مردان باشد (للرجال نصیب) مردان را بهره ایست مقرر:

از آن وقتیکه این عالم نهادند بهر کس هرچه لایق بود دادند

(مما اکتسبوا) ثواب آنچه کسب کرده اند مانند جهاد وسایر اعمال خیر (وللنساء نصیب) و مر زنان راست نصیبی معین:

یکی عجز و یکی بیداد دادند بهر کس هرچه لایق بود دادند

(مما اکتسبن) از ثواب آنچه کسب کرده اند چون عفت ونگهداری ناموس شوهر وفرمان برداری واطاعت او چنانکه حضرت خاتم الانبیاء فرمود: «اگرسجده بغیراز خدا روا بودی امر میدادم زن بشوهر سجده کند» پس برای زن ثواب اطاعت شوهر و بهره نگهداری مال و عرض او ونصیب تولید اولاد وبزرك کردن او وامثال اینهاست. اینست که حق تعالی میفرماید هریك از از شما مرد وزن نصیبی و بهره ای معلوم ومعین دارید (واسئلوا الله و بخواهید از خدا وطلب کنید (من فضله) از کرم وبخشش او تا مقاصد شما بحصول پیوندد وبشما کرامت کند (ان الله کان) بدرستیکه هست خدای (بکل شیئی علیما) بهمه چیز داناست ومیداند که مستحق فضل او کیست و بهر که هر چه دهد چنان باید و جزآن نشاید:

در نا بستهٔ احسان گشاده است بهر که هر چه میبایست داداست

تفسیر آیه (۳۴) سوره نساء

آورده‌اند حبیبه زوجه سعد بن ربیع انصاری سر از اطاعت شوهر پیچیده و ناشزه شد. شوهر از غایت اضطراب طپانچه‌ای بر روی او زد. او شکایت پیش پدر برد و با تفاق پدر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند وقصه گذشته را بعرض حضرت رسانیدند. حضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود. پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند که جبرئیل امین این آیت را آورد: (الرجال قوامون النساء الخ) حضرت رسول پدر دختر را آواز داد که باز گردید. وقتی باز گشتند فرمود ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست (هرچه ما خواستیم نه آن شد هرچه خدا خواست همان شد)

(**الرجال قوامون**) مردان را بر زنان حق نگهبانی و محافظت و حراست است (**علی النساء**) وقایم بامور ایشانند مانندقیام نمودن و بزرگی و نگهداری و فرمان فرمائی حاکم بر رعیت زیرا «از شیر حمله خوش بود واز غزال رم» (**بما فضل الله**) بسبب آنچیزیکه تفضیل کرد خدای و افزونی داد (**بعضهم**) بعضی از ایشان را که مردانند (علی بعض) بر برخی دیگر که زنانند وتفضیل مردان برزنان بواسطه کمال عقل وعلم و وفور حدس و فهم و ازدیاد نیروی تعمق و تفکر و کثرت قوه درایت و کفایت وشجاعت وصیانت وحذاقت و ذکاوت و عمل جهاد وصوم وصلوة و جمعه و جماعت واذان و خطبه و اعتکاف ونماز عید و نماز جنازه و شهادت و حدوقصاص و زیادتی میراث تفوق دارند ودیگر آنکه ائمهٔ اطهار و نوابغ روزگار وانبیاء واولیاء وحکماء وعلماء وادباء وپادشاهان و بزرگان وفیلسوفان ودانشمندان ازطبقهٔ مردان اند واگر احیاناً زنی در میان یکی ازاین طبقات یافت شده باشد که اونیز دارای هنری از این هنر ها بوده واورا بیکی ازاین صفات متصفش کرده باشند تحقیقاً اگر کاوش ورسیده گی شود ازا ثر شخص ونفس اونبوده بلکه

آن هنر وآثار از یکی از مردان بوده

اگر بینید مه را نور بارد　　　زخوان نعمت خورشید دارد

(**وبما انفقو**) و دیگر فضیلت کرامت و انفاق و داد مردان را بر زنان چنانکه نفقهٔ آنان میدهند (**من اموالهم**) از مالهای خویش درمهر و نفقه وکسوه زنان (**فالصالحات**) پس صلاح وشایسته حال زنان است که (**قانتات**) فرمان برند از شوهران خود و اطاعت نمایند اوامر ایشان را ونگهداری مال وعرض وناموس وعفت وآبروی و اولاد آنها را بنمایندکه فرمان برداری شوهر فرمان برداری واطاعت خداست و همین طور که شوهر از زن راضی میشودخدا نیز راضی خواهد شد (**حافظات للغیب**) زنان باید در غیبت شوهران ازخود نگهداری کنند وضبط اموال‌شوهران نمایند (**بماحفظ الله**)نگاهداشت خداایشان را یعنی‌بوسیلهٔ امر اوبرحفظ وحراست آنها مردان همت گمارند و بوعده ووعید آنها را خوشنود دارند. از حضرت رسول مرویست که : « بهترین‌زنان زنیست که چون در تو نگرد شاد شوی واگر اورا کاری فرمائی فرمان تو برد و چون از تو غایب شود حفظ الغیب ترا رعایت کند و حراست مال تو ونفس خود نماید »

(**واللاتی**) و از آن زنانیکه (**تخافون نشوزهن**) از مخالفت و نا فرمانی آنان بیم دارید و از تسلط و سر پیچی آن ها ترسناکید (**فعظوهن**) پس نخست آنان راپند دهید و موعظه کنید بسخنانیکه دل های ایشان را نرم گرداند و یا تعلیم دهید آن‌هارا از حقوق زناشوئی (**واهجروهن**) و ببرید وکناره گیرید از ایشان یعنی اگر گفتار شما به آن ها اثر نکرد و مطیع نشدند از (**فی المضاجع**) خوابگاه و بستر آنها دوری گزینید یعنی با آنها در یك جامه وبستر خواب مباشید و یا پشت بر آنها کنید و باآنها مضاجعت ننمائید (**و اضربوهن**) وبزنید ایشان را ولی

طوری باید آنها زد که عضوی از اعضایشان را نشکنند و نخراشد وزشت نکندو گفته‌اند: وعظ موقع خوف نشوز، وهجر هنگام ظهور نشوز، وضرب وقت تکرار نشوزاست. در کتاب زهرالربیع است: « جدث المراة حدیثین فان لم تفهم فاربع » یعنی دو بارزن را بگو پس اگر بدو بار نفهمد بزن اورا با « مربعه » یعنی عصا. شاعر گوید:

ترا هر دم امید و بیم باید نپیچی تا سر از راه سلامت

مبادا یاد هندوستان نماید زند استاد چکش بر سر پیل

بزرگان عالم گفته اند: « سرکش ترین اسب بشلاق گرم و راهوار میگردد، ونا فرمانترین زن بچوب تر، نرم وخانه دار شود» زیرا « تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاوخر » چه، دانشمندان جهان زن را موجودی میان انسان وحیوان دانند. خردمندانی که از نخست هرچه را نامی در خور حال ومناسب احوال نهادندزن‌را از اینروی نام «زن» گذاردند که اعنی باید همیشه دستی توی سر او باشد و بایستی او را هنگام نشوز و اوقات نا فرمانی ولحظات سرپیچی و ساعات قصور وتمرد که بیـشتر ایام عمر آن ها را تشکیل میدهد تنبیه و توبیخ نمود وکتك زد چنانکه نام او (یعنی « زن » که مخفف کلمه « بزن » است) شاهد حال او وگواه این مدعاست، چنانکه فردوسی علیه‌الرحمه فرماید:

اگر نیك بودی زن و قول زن زنان‌را « مزن»نام بودی‌نه«زن»

(فان اطعنکم) چنانچه فرمان برند شمارا واز آنچه مکروه طبع شما بود دست برداشتند وسر باطاعت فرود آوردند (فلاتبغوا علیهن) پس بطلبید بر ایشان (سبیلا) راه توبیخ وسر زنش یعنی بعد از فرمان برداری و توبه از نشوز دست از ایشان باز دارید (ان الله کان) بدرستیکه خدا هست (علیا کبیرا) بر تر از آنکه بر ظلم بایشان راضی‌شود وبزرگتر از آن

که مظلوم را فرو گذارد، پس از او بترسید و حذر کنید

تفسیر آیه (۷۶) سوره نساء

(**الذین آمنوا**) آنکسانیکه گرویدند بخدا و رسول (**یقاتلون**) مقاتله مینمایند (**فی سبیل الله**) در راه خدا یعنی بفرمان او (**والذین کفروا**) وآن کسانیکه نگرویده اند از یهود و نصرانی (**یقاتلون**) مقاتله مینمایند (**فی سبیل الطاغوت**) درراه شیطان که طاغی و یاغی است یعنی بفرمان او (**فقاتلوا**) پس مکشید ای دوستان حق (**اولیاء الشیطان**) دوستان وفرمان برداران شیطان را، و ازمکاید و مصاید او نترسید (**ان کید الشیطان کان ضعیفا**) بدرستیکه حیله و وسوسهٔ شیطان سست وضعیف است. در این آیه حق تعالی مکروحیله شیطان لعین را سست وضعیف و نا چیز و نحیف شمرده در صورتیکه در آیه (۲۸) سوره یوسف مکر و حیله زن راعظیم و بزرك وقوی و سترك نشانداده یعنی مکر و خدعه شیطان در مقابل حیله و افسون زنان حقیر وکوچك است:

زن استاد است در نیرنك و تلبیس ززن مکر وحیل آموزد ابلیس

تفسیر آیات (۱۸ تا ۲۴) سوره اعراف

(**قال اخرج منها**) گفت خدای مر ابلیس را که بیرون رو از بهشت یا از آسمان (**مذؤما مدحورا**) در حالتیکه نکوهیده باشی و عیبناك ورانده و دور کرده از رحمت (**لمن تبعك منهم**) بخدای که هرکه پیروی تو کنند ازاولاد آدم (**لاملئن جهنم منکم اجمعین**) هر آینه پر کنم دوزخ را از شما همه یعنی ازتوو پیروان تو. از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت است که فرمود: «زنان پیروشیطان و دام محکم او هستند» (**ویا آدم اسکن**) وگفتیم بعد از اخراج ابلیس ازبهشت که ای آدم ساکن شو (**انت وزوجك الجنه**) تو وجفت توکه حوا باشد در بهشت (**فکلا من حیث شئتما**)

پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت از هر جا که خواهید (ولا تقربا هذه الشجرة) و نزدیك مشوید باین جنس درخت که گندم یا انگور یا انجیر است و اگر بخورید (فتکونا من الظالمین) پس باشید از ستمکاران بر نفس خویش (فوسوس لهما الشیطان) پس وسوسه کرد آدم وحوا را شیطان بدین ترتیب که شیطان آنقدر وسوسه کرد تا حوا را فریب داد و حوا نیز بقدری اصرار و سماجت کرد تا آدم را فریفت. در این آیه حق تعالی سوگند یاد نموده که شیطان و پیروان او را به آتش جهنم بسوزاند و چنانکه واقع شد حوا مستقیما از شیطان پیروی و اطاعت کرد. بنا بر این اگر زن بآتش جهنم بسوزد بواسطه فرمان برداری از شیطان رجیم است و اگر مرد بآتش دوزخ افتد برای اطاعت از دستور زن است و بهمین جهت است که رسول اکرم در نهج الفصاحه میفرماید: «هر که فرمان زن برد و بدستور او کار کند سر نگون در جهنم افتد» (لیبدی لهما) تا عاقبت آشکارا گرداند برای ایشان (ما وری عنهما) آنچه پوشیده کرده بودند آنان را (من سواتهما) از عورات ایشان. و آنچنان بود که ستر عورات ایشان را جامه ها پوشیده بود و ابلیس میدانست که بنا فرمانی لباس عزت از تن ایشان دور میشود، لذا ایشان را در معصیت باید اندازد تا لباس شرافت آنها فرو ریزد و بواسطه کشف عورت و برهنگی در میان ملاء که رسوا شوند (وقال ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة) و گفت شیطان مر آدم وحوا را که شما را از خوردن این درخت باز نداشت (الا ان تکونا ملکین) مگر برای اینکه شما نگردید از فرشتگان و دارای علو مرتبه نشوید (او تکونا من الخالدین) یا نباشید شما از جاوید ماندگان در بهشت یا زندگان که مرگ مر ایشان را نبود، و با وجود این چون دید در خوردن تامل میکنند تدبیری دیگر کرد (وقاسمهما) وسوگند خورد ابلیس نخست

برای حوا تا او را فریب داد و او نیز بآدم گفت من خوردم ضرری و زیانی برای من نداشت و ابلیس هم قسم یادکرده و نیز میگوید (انی لکمالمن الناصحین) بدرستیکه من شما را از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت می گویم که از این درخت بخورید تانمیرید وعمرجاوید یابید . در نخست هر چه حوا افسون بآدم خواند ووسوسه کرد آدم حاضر بخوردن گندم نشد ولی وقتی سوگند شیطان را که بعز و جلال حق جل شانه شنید دیگر جای تردید برای او نماند و بوسیله سوگند فریفته شد وخورد (فدلیهما بغرور) پس ابلیس تنزل داد ایشان را و از درجه عالیه بمرتبه سافله افکند بفریب ووسوسه وسوگند دروغ (فلما ذاقا الشجرة) پس آن هنگام که چشیدند از میوه آندرخت منهیه فی الحال عقوبت آن (بدت لهما سواتهما) ساترعورات ایشان یعنی لباس افتخار و زینت شرف وحلیه عزت ایشان از آن ها فرو ریخت تا عورت یکدیگر دیدند . در اخبار آمده کسی دیگر عوراة ایشان را ندید ولی با وجود این ایشان از این صورت منفعل شدند (وطفقا یخصفان علیهما) و در ایستادند و قصد کردند بر برگهای اشجار و میگرفتند از آنها و بر عورات خود روی هم میگذاشتند تا بدان وسیله عورات خود را مستور دارند(من ورقه الجنة) از برك درختان بهشت و اشهر آنست که ازبرك انجیر برهم بسته تا بهم متصل شدند و عورت خود را بدان بپوشانیدند و ازاین طرف بآن طرف میگریختند(و نادیهمار بهما) ونداکرد آفریده‌ کارایشان که (الم انهکماعن تلکما الشجره) آیا مگر شما را از خوردن درخت نهی نکرده بودم (و اقل لکما) ونگفته‌بودم شما را (ان الشیطان) لکماعدو مبین) بدرستیکه هست شیطان شما را دشمن آشکار و عداوت او در وقت سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود (قالار بناظلمنا

انفسنا) گفتند ای پروردگار ماستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی (وان لم تغفر لنا) واگر تو نیامرزی گناهان ما را (وترحمنا) و به بخشای بر ما (لنکونن من الخاسرین) هر آینه باشیم از زیان کاران (قال اهبطوا بعضکم لبعض عدوا) فرمود حق تعالی مر آدم را و حوا و طاوس و مار و ابلیس را فرود روید بر زمین ، بعضی از شما دشمنید مر بعضی دیگر را ، چنانکه همین طور هم هست یعنی مرد وزن وابلیس و مار وطاوس دشمن همند . و اما دشمنی مرد وزن برای آنست که اگر حوا فریب شیطان را نمی خورد و پیروی از گفتار او نمی نمود و برای خوردن گندم بآدم اصرار نمیکرد لباس افتخار و تاج شرافت از آدم فرو نمی افتاد، اینست که تا روز قیامت مرد بدست زن که واسطه ووسیله میان شیطان و انسان است بچاه فنا و دام بلا می افتد و الا شیطان مستقیما بفریب مردان عاقل قادر نیست چنانکه در روز نخست هم قادر نشد

اهرمن تاره حوا نزند رخنه در طینت آدم نکند

(و لکم فی الارض) و مر شماراست در زمین(مستقر) قرار گاهی و آرام جائی (ومتاع) و بر خورداری (الی حین) تا هنگام رسیدن مرگ

من ملك بودم وفردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

تفسیر آیات (۱۷۵ تا ۱۷۶) سوره اعراف

(واتل)و بخوان ای محمد (علیهم) بر قوم خود یا بر یهود (نبا الذی) خبر آنکس که (آتیناه) دادیم اورا (آیاتنا)علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس بلعم باعورا بوده از کنعانیان که صحف ابراهیم « ع » خوانده بود و اسم اعظم میدانست و تفصیل آن از این قرار است: گویند در روزگار بنی اسرائیل فرمان چنان بود که هر که چهل سال تمام تن خود را از جمیع گناهان کبیره و صغیره نگاهمیداشت و نماز و روزه

را بوقت میگذارد و خلاصه گرد مناهی نمیگشت و اوامر و دستورات حق سبحانه را ادا میکرد و در خلال این مدت دل هیچکس از وی آزرده نمیشد و حاجت از وی بنزد خدای تعالی روا میگردید . مردی بود از بنی اسرائیل پارسا و نیکوکار بنام «بلعم باعورا» واو زنی داشت مستوره و پارسا. بلعم باعورا مدت دویست سال دستورات الهی را بجای آورده و گرد هیچگونه مناهی نگردیده بود. وقتی موسی ع با لشکر خود از مصر بقصد شام بیرون شد و بوادی «تیه» رسید پادشاه شام از ورود سپاه موسی «ع» مطلع شد و چون دید یارای جدال و قوه مقاومت با نیروی بی شمار او را ندارد با بزرگان قوم نزد بلعم باعورا آمدند و از او خواهش کردند که دعا کند تا موسی با لشکرش در همان وادی حیران و سرگردان بمانند و نه بتوانند پیشتر آیند و نه بعقب برگردند . وی گفت وای بر شما موسی پیغمبر خداست چگونه من با فرستاده خدا در افتم ؟ و بعد هر چند التماس و در خواست کردند قبول نکرد و عاقبت شاه و امراء از نزد او مایوس برگشتند و زر و جواهرات و اشیاء نفیس و قیمتی بسیار نزد زن بلعم فرستادند و از او خواستند که از بلعم بخواهد تا در حق موسی و قومش دعای بد کند تا همانجا که هستند ایشان را بدارد و شرشان را از سر ما دفع کند. زن جواهرات را پذیرفت و انجام اینکار را برعهده گرفت . زن نزد بلعم رفت و نخست هر گونه حیله و مکر زنانه بیاد داشت بکار برد تا بلعم را بر آن دارد که در حق موسی دعای بد کند ولی افسون و نیرنك او کارگر نیفتاد لذا دست بآخرین حربه خود که گریه و زاری است زد و آنقدر عجز والحاح و تضرع و زاری کرد تا بلعم را بر آن داشت تا در حق موسی دعای بد کند . بلعم فریب زن مکاره را خورده و در حق موسی دعا کرد تا در صحرای تیه سرگردان گردید . چنانکه هر بامداد بر میخاستند و تا شبانگاه طی مسافت میکردند و با اینکه وادی تیه بیش از شش فرسنك

در شش فرسنگ نبود چون فرود می آمدند میدیدند همانجائی هستند که
صبح از آنجا رفته بودند. پس ازآنکه چهل روز بدین منوال گذشت عاجز
شدند و نزد موسی شکایت بردند. موسی بمناجات شد و گفت خدا یا
سر اینکار چیست؟ ندا آمد ای موسی بلعم باعورا دعا کرده تا این زمین
زندان تو وامت تو باشد. عرضکرد خداوندا وی دعا کرد در حق پیغمبر
تو و تو اجابت کردی آیا اگر من هم در حق وی دعا کنم اجابت میگردد؟
ندا رسید آری. موسی عرضکرد الهی ایمان که گرامی ترین چیز اوست از
او بگیر. ندا رسید ای موسی دعای تو نیز اجابت شد. لذا چون تو بشهر
آن ها روی بلعم نزد تو آید باو بگو سه دعای دیگر او را نیز در ازای
عباداتش اجابت میکنیم. موسی بشام در آمد و بلعم نزد وی رفت وموسی
پیام الهی را بوی ابلاغ داشت. بلعم با دل افسرده بخانه شد و ماجرا را
بزن خود گفت. زن گفت ای شوهر تو خود دانی که در همه جهان چشم
من بتو روشن است و زن تماشا گاه مرد است و من تماشا گاه تو ام ودل
تو همیشه از دیدار من خرم است و عیش تو از صحبت من خوش است از
خدای عزوجل بخواه که تا مرا که جفت توام جمالی دهد که هیچ زنی
را نداده باشد تا هر وقت که از در درآئی مرا با آن حسن وجمال بینی
دل تو خرم شود و بقیه عمری که از ما مانده است بخوشی وسازگاری بسر
بریم. مرد را حدیث زن خوش آمد و دعا کرد خدا یا زن مرا حسن و
جمالی ده که هیچ زنی را نداده باشی. ایزد توانا دعای او را اجابت کرد
زن او روز دیگر که از جامه خواب برخاست نه آن زن بود که خفته بود
وی دارای حسنی شده بود که تا آنوقت درجهان کس نظیرش را ندیده و
نشنیده بود و هر روز نیز بر وجاهتش می افزود و بالاخره ملاحت و
صباحتش بحدی رسید که هر بیننده ای را از خود بیخود مینمود. این

خبر در جهان شیوع یافت ومردم از هرطرف بدیدن او می‌آمدند . روزی زن درآئینه نگریست و خود را بدان‌صورت دید بر خودببالید وباخود گفت مرا جفتی باید که همسری مرا شاید ، چگونه من باچنین حسن خداداد با مردی فقیر که خوراکش نان جو واز نعمت دنیا بهره ندارد عمر عزیز خود را سرآورم ، من در خور پادشاهانم که اگر چشمشان بجمال بی مثال من افتدجان ومملکت خود را در راه من فدا کنند. کم کم این گونه افکار وخیالات فاسده درزن غلبه کرد و بنای ناسازکاری و کج خلقی را باشوهر گذاشت و چندان لجاج ورزید و باعمال زشت تن در داد که شوهرمجبور شد در حق او دعای بدکند . شوهر وقتی دید زن علاوه بر اینکه باو فحاشی میکند دیگر دست هم بکار خانه نمیزند ، حتی چهار کودك خود را هم نگهداری نمی نماید و ساعتی بخانه توقف ندارد و هر آنی با جوانی زیبا صورت و صاحب مکنت بسرمیبرد لذاسر به سوی آسمان کرد و گفت بار الها تقاضای دیگر من آنست که این زن را خرس گردانی . دعای دوم بلعم هم اجابت گردیدو زن بصورت خرس مسخ شد و پیوسته گرد در و دیوار خانه شوهر میگردیدوگریه وزاری میکرد از آن طرف فرزندان صغیر هم بحال مادر خودمیگریستند . بلعم باردیگر دعا کرد وزن مانندداولش شد. بعد از آن مانندگذشته به نگهداری فرزندان پرداخت . بلعم پس از آنکه سه حاجت خود را گرفت (فانسلخ ومنها) پس بیرون آمد از آن آیت ها بواسطه فرمان بری‌زن که نا فرمانی خداست و در اثر آن بوادی کفر و عناد افتاد و از آن صورت شیخوخیت بیفتاد چنانکه مار از پوست برون آید (فاتبعه الشیطان) پس بدان پیوست یا او را پیرو خود گردانید . زیرا هر که پیروی گفتار و دستورات زنان‌را کند پیروی از دستورات وفرامین شیطان نموده چونکه محکمترین دام

و قاطع ترین حربه وموثر ترین وسیله شیطان برای منحرف نمودن انسان ابناء نسوانند چنانکه حضرت رسول اکرم میفرماید : « پیروی از زنان پیروی از شیطان است » و باز در نهج الفصاحه از آن حضرت نقلست که فرموده : « از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید زیرا شیطان نگران و درکمین است و هیچیك از دامهای وی برای صید پرهیزکاران مانندزنان مورد اطمینان نیست » وخلاصه از اینگونه احادیث و اخبارکه دال بر احتراز از پیروی از منویات زنان و دوری و اجتناب از ایشان است چه از خاتم النبین و چه از پیامبران دیگر و ائمه اطهار بسیار وارد است که شرح آنان موجب بسط کلام واطناب سخن میگردد « در خانه اگر کس است یك حرف بس است » (فکان) پس گشت (من الغاوین) ازگمراهان از حضرت خاتم انبیاء در کتاب محبوب القلوب نقلست که فرمود : هر کس بمشورت زنان عمل نماید خدا ویرا نگونسار در جهنم اندازد . این خبر در حال بلعم صدق پیداکرده است ، زیرا پس از دویست سال عبادت نخست پیروی دستور زن را کرد وسپس بمشورت اوسه حاجت را ازدرگاه حق تعالی خواست و چنان که ذکرش رفت در ردیف گمراهان در آمد و سرنگون در دوزخ خواهد افتاد (ولوشئنا) واگر میخواستیم (لرفعناه) هر آینه بر میداشتیم او را (بها) بسبب آن آیات صحف و کلمات که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه ودرجات رفیع که منازل ابرار و مساکن اخیار است (ولکنه) ولیکن او بواسطه دنائت همت (اخلد) میل کرد (الی الارض) بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت (واتبع) وپیرو(هویه) هوای نفس گردید و سخنان زن ملعونه خود را شنید(فمثله) پس مثل او در خست (کمثل الکلب)مانند سگان است دراخس احوال (ان تحمل علیه) که اگر حمله کنی بر او و برانی او را (یلهث) زبان از دهن بیرون کنند

و عوعو نماید (او تترکه) یا اگر نزنی او را و بحال خود گذاری (یلهث) زبان از دهن بیرون افکند و باز عو عو کند یعنی راندن سك و نا راندنش یکیست و یکسان است در هیچ حال صفت خود را ترك نمیکند. بلعم سك صفت نیز همین حال داشت که در اثر پیروی از نیات ملعونه خود بهیـچ وجه از دنائت و خساست خود بر نگشت و بپیروی از گفتار زن بد کردار خود در حق لشگر موسی دعای بد کرد (ذلك) این مثل که گفـته شد (مثل القوم الذین) مثل آن گروه است که از روی جهل و استکبار (کذبوا بآیاتنا) دروغ میشمردند آیات های قرآن را واین گروه کفار مکه اند (فاقصص القصص) پس بخوان بدیشان این خبر را و گفته اند مراد از این قوم یهودند که تکذیب آیات تورات کردند در کتمان نعت خاتم الانبیاء، پس میفرماید قصه بلعم را بر آن ها بخوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان آیات مارا (لعلهم یتفکرون) شاید که تفکر نمایند و فکر ایشان بآن ادا نماید که پیوسته پند پذیر شوند

صد هزار ابلیس وبلعم در جهان　　این چنین بود است پیداو نهان
این دورا مشهود گردانید الاه　　تا که باشد این دوبر باقی گواه

تفسیر آیه ۲۸ سوره یوسف

گویند چون زلیخا برای بدام آوردن یوسف از هر دری وارد شد مایوس گردید بدستور پیره زنی قصر مجلل وبا شکوهی بساخت و درون اطاقهای آنرا ازصور مهیج ومحرك و شهوت انگیز مصور، و از نقوش جالب وجاذب منقش، و بزر وزیور مزین کرد ویوسف را بدرون آن برد واز او کام دل خواست. هر چه زلیخا تمنای وصل کرد یوسف استدعای فصل، وهر چند اصرار ورزید یوسف انکارنمود، تاکار بدان جا کشید که زلیخا خواست یوسف را جبرا وعنفا بخود کشد. یوسف هر طوری بودخود را از چنگ وی

رهانید و فرار کرد وزلیخا نیز از عقب او میدوید تا باو رسید و گریبا ن
ویرا از عقب گرفت و کشید تا گریبان یوسف از عقب پاره شد. در این اثناء
عزیز مصر رسید وعلت کشمکش را از زلیخا پرسید. زلیخا گفت: یوسف
خواست بامن عمل منافی عفت کند وبناموس توخیانت نماید من از خود
دفاع کردم اکنون از پادشاه خواستارم سزای کسی را که بناموس شاه
قصدخیانت را داشته بدهی. یوسف گفت: زلیخادروغ میگوید واومیخواست
این عمل خائنانه را خودانجام دهد من قبول نکردم وبرای ثبوت صدق گفتار
خود شاهدی از بستگان زلیخا آورد که گویند طفل کوچك و بی تمیزی
بوده و پسر عم زلیخا نیز بوده است. از آنجائیکه خدا خواست یوسف
پاکدامن از این دامیکه این زن هوس پیشه شهوانی برای اوگسترده بود
رهائی یابد و این زن خیانتکار رسوا گردد وقتی از طفل شهادت خواستند
از روی تدبیر وحکمت گفت بروید وملاحظه کنید اگر گریبان یوسف
از پیش دریده شده زلیخا درست میگویدو یوسف نادرست و اگرجامه یوسف
از پشت سر دریده زن دروغگو ویوسف راستگوست، چه این حالت دلالت دارد
بر اینکه یوسف از او گریخته و زلیخا از عقب او را گرفته و بطرف خود
کشیده (فلما رای) چون شوهر دید (قمیصه) پیراهن یوسف را که
(قدمن دبر) از پشت سر دریده روی بزلیخا کرد و از روی غیرت (قال
انه) گفت بدرستیکه این شکوه وشکایت وتظاهر بعفت و تهمت بردیگری
بستن (من کیدکن) از مکر وحیله و خدعه وفسون شما زنان است (ان
کیدکن عظیم) بدرستیکه مکر وحیله شما زنان بزرك وحیرت انگیزاست

درخت مکر زن صد ریشه دارد فلك از مکر زن اندیشه دارد

مکر و حیله زنان از مکر ووسوسه شیطان زیاد تر است وشاهد این مدعا
آیه ۷۶ سوره نساء است که خدای متعال مکر شیطان را نسبت به مکرزنان

ضعیف و ناچیز شمرده

زمکر زن کسی غافل نباشد
وگر غافل بود عاقل نباشد

تفسیر آیات ۵۰ تا ۵۲ سوره یوسف

گویند وقتی زلیخا از وصل یوسف مأیوس شد نزد عزیز مصر آن قدر سعایت کرد تا او یوسف را بزندان انداخت. پس از چندی عزیز خوابی دید که همهٔ معبرین از تعبیرش عاجز ماندند. در این ایام یکی از فراشان خاص شاه که زندانی بود نیز خوابی دید و یوسف برای او خوابش را تعبیر کرد و چنانکه یوسف گفته بود همان شد. وقتی فراش باز بمقام خود رسید قضایای خوابدیدن خود وصحت تعبیر یوسف را بشاه گفت و گفت معبر همان زندانی زلیخاست. عزیز همان شخص را فرستاد بزندان بطلب یوسف (**و قال الملك**) و گفت ملك (**ائتونی به**) بیاورید یوسف را نزد من (**فلما جائه الرسول**) وقتی فرستاده ملك نزد یوسف آمد گفت ای یوسف اجابت تقاضای ملك کن و نزد وی آی و خوابش را تعبیر نمای.

یوسف خواست تا اول برائت وبیگناهی خود را بر ملك ثابت کند تا آنکه کسی را در مورد او مجال تهمت نماند. پس بهمین جهت (**قال ارجع**) گفت یوسف باو که بازگرد (**الی ربك**) بسوی مهتر خود (**فاسئله**) و بپرس از او یعنی درخواست نمود که ملك تفحص کند و بفهمد (**ما بال النسوة التی**) چه شد که زنان مصری در مجلس زلیخا (**قطعن ایدیهن**) ببریدند دستهای خود را (**ان ربی**) بدرستیکه آفریدگار من (**بکیدهن**) ازمکر زنان وفریب ایشان که بر باد رفتن تخت وتاجها و نابود شدن بزرگان وخراب گردیدن شهرها و بپا خاستن جنگها همه و همه در نتیجهٔ تفتین ودر اثر افساد ووسوسه آنهاست (**علیم**) داناست و میداند که ریشهٔ تمام فساد ها و فتنه ها و خرابیها از ابناء نساء است. ملك دستور داد تا

آن زنانیکه زلیخا برای نشان دادن یوسف بایشان مجلس آراسته بود و هم در آن مجلس زنان از فرط تعشق بحسن یوسف و بی خبری از خود دستهای خویش را بریده بودند جمع کرده وزلیخا را نیز بیاورد ند. پس ملك برای تحقیق این امر (قال) گفت بازنها (ماخطبکن) چه بوده حال و کارشما (اذ راودتن یوسف) که طلب کردید یوسف را (عن نفسه) از نفس وی یعنی آیا شما میخواستید کام دل ازوی بجوئید؟ (قلن) گفتند آن زنان (حاش الله) پاکست خدای و قادر و اجل از آنست که عاجز باشد ازآفریدن مردی پاکیزه و پاکدامن مانند یوسف و ما هیچ عمل بدی از او ندیدیم (ماعلمنا) ما ندانستیم ونفهمیدیم (علیه من سوء) از یوسف هیچ بدی نه اندك نه بسیار و حقیقت حال و اصل موضوع را باز گفتند. چون زلیخا دید دیگر انکار او سودی ندارد وی نیز بپاکی یوسف بناچار اقرار کرد (قالت امراة العزیز) گفت زن عزیز یعنی زلیخا (الان) اکنون (حصحص الحق) حقیقت مطلب آشکار و اصل موضوع هویدا گشت و معلوم شد آنچه درست و راست است و گفت (انا راودته) من دنبال یوسف افتادم (عن نفسه) از نفس او و من برای رسیدن بآرزوی دل و هوی و هوس شیطانی خویش اورا تعقیب میکردم (و انه) وبدرستیکه او (لمن الصادقین) از راستگویان و پاکدامنان است.

بجرم خویش کرد اقرار مطلق بر آمد زو صدای حصحص الحق
بگفتا نیست یوسف را گناهی منم در عشق او گم کرده راهی
نخست اورا بوصل خویش خواندم چو کام من نداد ازخویش راندم

ملك بیوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش معترف شدند بیا تا با حضور خودت ایشان را مجازات کنم. یوسف در جواب فرمود: غرض من از این تحقیق عقوبت آنها نبود (ذلك) این درخواست برای آن

کردم (لیعلم) تا بداند عزیز (انی لم اخنه) که من خیانت باو نکردم (بالغیب) و در غیبت وی حرمت او را یعنی عزیز را نگاهداشتم (و ان الله) و دیگر آن که تا معلوم شود که خدای تعالی (لا یهدی) راه ننماید (کید الخائنین) بمکر و حیله خیانت کاران را - در جمله آخر این آیه تعرض وخطاب است به زلیخا در موردخیانت او با شوهرش واشاره ایست بعموم زنان که خائن الخلقه هستند

زن دوست بود ولی زمانی تا جز تو نیافت مهربانی
چون در بر دیگری نشیند خواهد که دگر ترا نبیند

تفسیر آیه ۴۰ سوره بنی اسرائیل

(افاصفیکم) آیابر گزید شمارا (ربکم) پروردگارشما (باالبنین) به پسران که افضل اولادند (واتخذ) و فرا گرفت یعنی بردا شت برای خود (من الملائکة اناثا) ازفرشتگان دختران که پست ترین اولادند، این خلاف آن چیزیست که عقل شمابرآنست و عادت شما بر آن جاریست (انکم لتقولون) بدرستیکه شما میگوئید (قولاعظیما) سخنی بزرگ و نفس خودرا تفضیل میدهید برحق سبحانه زیرا محبوب راکه اولاد پسرباشد بخود نسبت میدهید و از خود میدانید ومکروه راکه اولاد دختر باشد بحق تعالی نسبت میدهید واز او میخوانید. در جاهلیت مردم را عقیده بر این بود که فرشتگان آسمان از جنس دخترانند. این آیه در جواب آنان که دارای این عقیده بودندآمد. حق تعالی در این آیه خطاب بمردم زمان جاهلیت میفرماید: شما دختران را که پست ترین وضعیف ترین و سست ترین اولاد محسوب میشوند بخدای خود نسبت میدهید ولی فرزندان پسر را که عالی وشجاع وکامل و عاقل ترین اولادند بخود نسبت میدهید؟ آیا این رای وگفتار و عقیده سخیف شما درست است؟ وگناهی بزرگ نیست؟

کاش دختر نبود از بنیاد تیره اختر کسیکه دخترزاد

زن اگر اژدها بزاید ومار بهتر از دختران که آرند عار

تفسیر آیات ۹ تا ۱۲ سوره طه

(وهل اتیك) و آمده است بتو (حدیث موسی) داستان موسی بن عمران (اذرا) یادکن چون دید موسی (نارا) آتش . در اخبار آمده است که چون موسی (ع) ازنزد شعیب ع بسوی مصر روانه شد تا برادر خود را ملاقات کند شعیب (ع) دختر خود که [صفورا] نام داشت و زن موسی بود همراهش روانه کرد . در بین راه شبی که سرد بود وبرف هم می بارید راه را گم کرده بنزدیك وادی ایمن رسیدند و در این اثنا صفورا که بار حمل داشت وقت وضع حملش پیش آمد و بآتش محتاج شدند . موسی هرچه کوشید نتوانست از سنك و آهن آتش فراهم کند ، در این حین نا گاه ازدور آتشی بنظرش آمد فقال پس گفت (لاهله امکثوا) عیال خودرا که درنك کنید در همین موضع که (انی آنست) بدرستیکه من دیدم (نارا) آتشی (لعلی آتیکم) شاید بیارم برای شما (منها بقبس) ازآن آتش شعله ای درسر چوبی یا نی یا جمره خود یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم (او اجد) یاشاید که بیابم (علی النار) برسر آن آتش (هدی) راهنمائی که ما را بر شارع رساند . پس زن خودرا بگذاشت وبطرف آتش روان شد (فلما آتیها) پس وقتی نزدیك شد بآن آتش دید آتش سفیدی در درختی سبز روشن و بر افروخته است و در حوالی آتش هیچکس نیست موسی از این وضع متحیر وحیران ماند که ناگاه (نادی یاموسی) ندا آمد ای موسی (انی ان ربك) بدرستیکه من پروردگار تو ام (فاخلع) پس بدورکن وبیفکن (نعلیك) نعلین خود را . در اینجا اشاره به نعلین مقصود از زن است زیرا آمدن موسی در وادی مقدس برای این بودکه برای اهل خود آتش ببرد و لذا دلش مشغول خیال زنش بود ازاین رو بدووحی

رسید که خیال زن را از دل بدر کن و بغیر از یاد ما در خانهٔ دل که حرمسرای محبت ماو خلوت خانهٔ ذکر ماست خیال دیگری راه ؛ یاد کسی را جای مده ومؤید این آنست که اگر کسی خواب ببیند که کفش او کم شده بحسب تعبیر دلالت میکند بر مردن زنش و اگر در عالم خواب کفش خود را پاره بیند زنش ناخوش گردد و اگر کفش در خواب دید زن میگیرد

دیگر آن که در حدیث است : « من اراد البقائه فل یشکل الغداو ، والیخفف الرداء ، والیجدد النعال » معنی ظاهر این حدیث آنست که سبب طول عمر و بقاء در سه چیز است : ناشتائی صبح زود خوردن . لباس سبک پوشیدن . کفش تازه کردن ولی مفسرین گفته اند معنی واقعی وحقیقی این حدیث اینست : ناشتائی مقصود از صبح زود از خواب برخاستن است ولباس سبک بر دوش انداختن مقصود از زیر بار قرض نرفتن است و کفش تازه کردن غرض از زن تازه کردن و تجدید فراش نمودن است » سعدی علیه الرحمه گوید :

تهی پای رفتن به از کفش تنگ بلای سفر به که در خانه جنگ

محمد باقر مجلسی علیه الرحمه در کتاب حیات القلوب چنین می‌نویسد : « در حدیث معتبر منقولست که سعدبن عبدالله از حضرت صاحب الامر صلواةالله و سلم پرسید از تفسیر این آیه در وقتی که آن حضرت طفل بود و در دامن حضرت امام حسن عسکری (ع) نشسته بود و گفت که فقهای سنی وشیعه میگویند که از برای این خدا فرمود که نعلین را بکنید که از پوست میته بود آن حضرت درجواب فرمودهر که این را گفت افترا بر موسی بسته است و آن حضرت را با مرتبه پیغمبری نسبت بجهالت داده است زیرا که خالی از دو صورت نیست که نماز موسی در آن نعلین یا جایز بود یاجایز نبود . اگر جایز بود نماز او در آن نعلین پس پوشیدن در آن بقعه هم جایز

بود هرچند آن بقعه مقدس ومطهر باشد واگر نمازدر آن نعلین جایزنبود پس قایل میشود گوینده‌ٔ آن سخن که موسی حلال وحرام را ندانسته و نمیدانسته است که درچه‌چیز نماز جایز است و درچه چیز جایز نیست و این قول کفر است . سعد گفت پس بفرما یا مولای من تأویل این‌آیه‌را فرمودکه چون موسی در وادی مقدس در آمد گفت پروردگارا من‌خالص گردانیده ام محبت خود را از برای تو و شسته ام دل خود را از لوث خواهش ما سوای تو و هنوز محبت‌اهلش در دل او بود پس حق تعالی فرمود : بکن نعلین خود را یعنی از دل خودبکن و دور کن محبت اهل خود را اگر راست میگوئی که محبت تو برای من خالص گردیده است و دل تو بما سوای من مشغول نیست» (انك) بدرستیکه تو (بالواد المقدس طوی) در وادی مقدس و ستوده ای قدم نهاده ای که نام او طوی است .

تفسیر آیات ۱۴۹ تا ۱۵۴ سوره الصافات

(فاستفتهم) ای رسول بپرس از طایفه بنو خداعه و بنو ملیح و وحرضه که ملائکه را از جنس دختران خوانند ، در این مورد از این مردم سئوال کن (الربك البنات) آیا پروردگار را دختران که دانی ترین اولادند (ولهم البنون) و ایشان را پسران که عالی ترین اولادند میباشد ؟ (ام خلقنا الملائکه اناثا) یا ما آفریدیم فرشتگان را از زنان که پست ترین اولاد آدمند ؟ (وهم شاهدون) و ایشان حاضر بوده اند آیا در وقتیکه ما آفریدیم ایشان را ؟ (الاانهم) بدان که اینان (من افکهم) آن دروغ و افتراء را از جهل و نادانی خود (لیقولون) میگویند که (والدالله) بزاد خدای (وانهم لکاذبون) وبدرستیکه ایشان درانتساب ولادت بخدای آنهم دختران؛ از دروغگویانند زیرا خدارا زن و فرزند محال

است (اصطفی البنات) آیا خدا دختران را که ناقص ترین اولادند (علی البنین) بر پسران که کامل ترین فرزندانند برگزید؟ «زهی تصور باطل زهی خیال محال» (ما لکم) چرا در این مورد (کیف تحکمون) شما چنین جاهلانه حکم میکنید؟ و نسبت میدهید

تفسیر آیات ۱۴ و ۱۵ سوره تغابن

(یا ایها الذین آمنوا) الا ای اهل ایمان (ان من ازواجکم) بدرستیکه زنان شما (و اولادکم) وبعضی فرزندان شما که شمارا از اطاعت خدا و جهاد وهجرت در دین باز دارند (عدو الکم) دشمن شما هستند (فاحذروهم) پس از آنان حذر کنید و دل از محبتشان بر کنید. کینهٔ دیرینه و عداوت پیشینهٔ نوع زن بمرد بر همه عقلا و دانشمندان عالم روشن و اظهر من الشمس است زیرا اگر بتواریخ ملل مختلف جهان مراجعه شود معلوم خواهد شد که هر تخت وتاجی که سرنگون شده و هر کشوری بر باد رفته و هر پیغمبر و امام و بزرگ و دانشمند و خلاصه هر فردیکه کشته و مسموم شده وهر فتنه وفسادی که در دنیا بپا گشته تمام از زنان بوده وهست وخواهد بود. زن مال شوهر را که با صرف عمری و خون دل خوردنی حاصل میگردد چه بباطل خرج میکند و چه میدزدد و ذخیره میکند که اگر روزی طلاق گرفت تامین مالی خود را کرده باشد و با جوان دیگری صرف کند وچه بسا شده که مال شوهررا صرف دوستان قدیم و یاران ندیم میکند. شوهری باهزاران زحمت و با تحمل هزار گونه مشقت وصرف یکعمر برای خود شرف وعزت وشوکتی فراهم میکند و درعوض زنش برای ارضای خاطر وتسکین هوی وهوس شیطانی وشهوت حیوانی خود که مادام العمر از شهوت رانی سیری و خلاصی ندارد در یك لحظه همهٔ آبرو و اعتبار او را بر باد فنا میدهد و یکعمر او را سرزیر و

شرمسار مینماید؛ اینست که حضرت رسول ﷺ درنهج الفصاحه میفرماید: «خطرناك ترین دشمن تو همسرتو است که با تو همخوابه است ومملوك تو» و اما دشمنی هر فرزندی نسبت بپدر نیز بسبب مادر آن فرزند است زیرا بنا باین مثل معروف: «لاتلدالحیة الاالحیة»

نباشد مار را بچه بجز مار نیارد شاخ بد جز تخم بد بار

بخت النصر که حرامزاده و بشیرسك پرورش یافته بود اول کاریکه کرد مادر خود راکشت و سببش هم آن بود که شبیکه میخواست خروج کند بمادرش گفت امشب پیش من نیائی. ولی مادر دلش طاقت نیاورده رفت تا اورا نصیحت کند و چون مادرنزد او آمد و گفت ایمادر میخواهی چکار کنی؟ خودت رابکشتن مده این خیال خام را ازسر بدرکن. بخت النصر مانند سك غضب آلود بر او حمله برد وگفت ای پتیاره ترا چکار باین کارها و با شمشیر مادر را بدو پاره کرد.

آئین حرامزاده اینست پرورهٔ شیرسك چنین است

وشیرسك اثر خود را بخشید وبعد بخت النصر بعد ازقتل چند نفر پیغمبر وپیغمبر زاده هفتاد هزار نفر را کشت که شرح مبسوط آن در تواریخ مبضوط است.

درختیکه تلخ است ویراسرشت گرش بر نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی وشهدناب
سرانجام گوهـــــر ببار آورد همان میوه تلخ بار آورد

صاحب کتاب جامع النورین مینویسد: «شیر الاغ بجهت دوا میخورند. امسال ما شیر الاغ چند وقت خوردیم همچو کرده بود که در کوچه که می رفتیم مرد دهاتی بالاغش میگفت: هش، هش عوض الاغ من می ایستادم» بهمین سبب است که دانشمندان و فلاسفه عالم گفته اند: «هر چه باشیر

اندرون شد با جان بدر شود » و تا دم مرگ با اوست.

زبد اصل جز بد نیاید بدوست　　ز کوزه تراود همان کاندروست

گویند عالمی وقتی زنش حامله شد در حفظ وحراست او همت گماشت و همواره مواظب حال و مراقب رفتار زن بود تا آنکه روزی بحسب ضرورت زن بحمام رفت. عبورش از جلو دکان انار فروشی افتاد زن را میل تمام بخوردن انار بهم رسید ووقتی دید دکان دار بعقب دکان رفته با سوزن زیر گلوی خود که دو لب چارقد را بهم وصل مینمود به اناری فرو برده و بدین وسیله قطره ای چند از آب آن بمکید و بمحض آمدن انار فروش بجلو دکان زن براه خود رفت. پس از آنکه زن زائید و طفلش بزرگ شد و بمکتبش بردندروزی مرد سقائی که سرمایه درآمدش مشگی بود که پر از آب کرده و بعابرین میداد ووجهی گرفته معاش می کرد ناله کنان و فریاد زنان نزد آنمرد عالم آمد و گفت فرزند تو با قلم تراش بمشك من زده وآن را پاره کرده و آبشرا ریخته و تنها وسیله معاش من همین مشك آب بوده وبس. عالم وجهی بمرد سقا داد و او را راضی نمود وسپس نزد زن رفت و او را بباد کتك گرفته گفت تا نگوئی چه عمل زشتی در مدت حاملگی و یا شیرخوارگی این طفل از تو سر زده دست از تو بر ندارم. زن تفصیل رفتن بحمام وزدن سوزن با انار را بیان کرد. شوهر گفت: اگر تو سوزن بانار نمیزدی حالا فرزندت چاقو بمشك سقا نمیزد.

هر فتنه در اخلاق بزرگان باشد　　از شیر رذیل دایگان آن باشد

تزریق فساد چونکه در خون باشد　　تبدیل نه کاریست که آسان باشد

و بنا بگفتهٔ اجماع حکما وجماهیر عقلا هر فتنه وفساد و قتل و جنایت و خیانتی که بدست مردان انجام یابد نیست مگر آنکه سبب اولیه و موجب اصلیه آن زن بوده است که یا محرك آن جنایت و خیانت بوده و یا از

نخست روان مولود خود را تیره و خون او را ناپاک کرده و عنصر جانی زموجود پلیدی بوجود آورده وتحویل جامعه داده چنانکه وقتی خسرو پرویز پادشاه ساسانی خواست شیرین را بزنی برگزیند و او را ملکه ایران و بانوی بانوان کند مؤبدان و بزرگان او را ازاینکار منع نمودند وفردوسی علیه‌الرحمه این قسمت را بنظم آورده و در مورد اندرز مؤبد ان بشاه ایران چنین گوید :

که چون تخمهٔ مهتر آلوده گشت — بزرگی از آن تخمه پالوده گشت
چنان دان که هر گز گرامی پسر — نبوده است بازان بخـــــون پدر
مگر مادرش خون را تیره کرد — پسر را با آلودگی خیره کـرد
چو ضحاك تازی کشنده ء پدر — که جمشید را زو بد آمـد بسر
چو افراسیابی که از بهر تخت — بکشت او اغریرث نیك بخـت
سکندر که او خون دارا بریخت — چنان آتش کین هما نا به بیخـت
که دارا برادر پدر خواندی — همه فیلقوسش پسر خواندی
پدر پاك بد مادرش بد هنر — چنان دان کزو پاك ناید پسر

در منتهی الامال از امام جعفر صادق (ع) منقولستکه فرمودند « چنانکه پیش از یحیی (ع) کسی بنام او مسمی نشده بود همچنین بنام حضرت امام حسین (ع) کسی پیش از او مسمی نشده بود و پی کننده ناقه صالح ولد زنا بود و کشنده حضرت یحی(ع)ولد زنابود و کشنده حضرت امیرالمومنین (ع) ولد زنا بود و کشندهٔ امام حسین ولد زنا بود و نمیکشد پیغمبران و اولاد ایشان را مگر فرزندان زنا » پس بنابر این اگر فرزندی ناخلف و اولادی دون صفت که دشمن پدر وحتی دشمن دین و آئین خدا شناسی بوجود آید گناه از پدر نیست بلکه تقصیر از مادر نابکار است که از نخست تخم را فاسد میکند و حاصل فسادببار میآورد

دامن دشت گر از ناله مجنون خالیست کمر کوه پر از زمزمه فرهاد است
دل دیوانه نصیحت نپذیرد هیهات چه توان کرد که این فطری مادرزاد است

گویند چون بهمین جهات اهل ادراك از زنان دوری گزیده و بتصفیه نفس وتزکیه روح وعبادت پرداخته وبهرکت آن هریك در احکام دین فقیه‌ی کامل و دانائی فاضل شده، وچون دیگران یاران مهاجر را دیدند که در نتیجه هجرت از زن وفرزند بدان همه علم نائل و بدان همه فضل واصل شدند قصد عقوبت زن وفرزند کردند که بجهت ایشان از علم وفضل بی بهره مانده ومحروم گشته اند، لذا ترك نفقه آنها کرده وقطع ملاطفت نمودند. حق سبحانه فرمود: (و ان تعفوا) واگر عفو کنید از آن جرئت ها که کرده اند (و تصفحوا) ودر گذرید (و تغفروا) وچشم پوشی کنید (فان الله) پس بدرستیکه خدای تعالی (غفور رحیم) آمرزنده ومهربان است برشما وبا شما همین معامله کند (انما اموالکم) جز این نیست که مالهای شما (و اولادکم) وفرزندان شما (فتنة) اسباب فتنه و امتحان شما هستند تا معلوم گردد کدام ازشما حق را بر مال و فرزند ترجیح، وکدامیك مال وفرزند را بر حق و حقیقت رجحان میدهید (و الله عنده) وبدانید که هر که اطاعت حق کند نزد خدا او راست (اجر عظیم) مزد بزرك. چنانکه ملاحظه میشود و از فحوای کلام آسمانی برمی آید در آیهٔ اول خدای تعالی نخست زن را که منبع اصلی است دشمن مردان شمرده وسپس مولود او را که بجهات مشروحه فوق موجودی فاسد و عنصری جانی بوجود می آید خصم مردان پاك دانسته، و در آیهٔ دوم نخست مال وسپس فرزند را اسباب آزمایش تعیین فرموده. بنا براین هرجانی که مرتکب جنایت و هرخائنی که فاعل خیانتی میگردد گناه آن جنایت و خیانت را باید از جانب مادر او دید که تخم را آلوده وگوهر تابناك را ناپاك و خون را فاسد مینماید و موجود

فاسدی و عنصر بدگوهری تحویل جامعه میدهد که بهیچوجه اصلاح پذیر نخواهد بود، چه:

اگر عمرها مردم بد سرشت — بود همدم حوریان بهشت
در آن محفل پرصفا روز و شب — ز جبریل خواند فنون ادب
بآن اعتقادم سر انجام کار — نگردد از او جز بدی آشکار

و بهمین جهت است که سعدی علیه الرحمه گوید:

زنان باردار ای مرد هوشیار — اگر وقت ولادت مار زایند
از آن بهتر بنزدیك خردمند — که فرزندان ناهموار زایند

در کتاب «اقوال الائمه از جناب محمد بن علی الباقر منقولستکه فرمود: «زنهای خوش صورت را برای شیر دادن فرزند خود استخدام کن، بپرهیز و دوری نما از زنان زشت، زیرا که شیر بطفل تعدی میکند» و هم در همین کتاب از علی (ع) نقلست که فرمود: «برای انتخاب دایه آن چنان اهمیت دهید که برای انتخاب همسر اهمیت میدهید، چرا که شیر طبیعت طفل را دگرگون میسازد» بنا بر این هر پستی و نادرستی که در افراد بشر دیده میشود از پستان مادر سرچشمه گرفته است. یکی از ظرفاء گوید:

هم پدر هم برادر حاجـــی — خوب بوده است و خوب میباشد
هست تقصیر مادر حاجـــی! — اگر او زین میانهٔ بد افتاد

تفسیر آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره زخرف

(ام اتخذ) ای مشرکان قریش آیا خدا برای خود گزیده است (مما یخلق) از مخلوقات خود (بنات) دختران را که اخص و انقصند؟ (و اصفیکم) و بر گزید برای شما (بالبنین) پسران را که اشرف و اکملند، (و اذا بشر) و حال آنکه اگر خبر داده شود (احدهم) بهر کدام از بندگان (بما ضرب) آن چیزی را که میدانید یعنی دختران (للرحمن مثلا) برای خدا (ظل

وجهه) روی او (مسودا) سیاه میشود ازغایت شرمساری و غم‌واندوه (وهو کظیم) و او خشمگین خواهد شد، چه

زن چو زاید پسر سرور کنند　　زر فشانند و نقل و سور کنند
چونکه دختر بود شوند دژم　　ابروان را همی کنند بهم
دختر ار بهتر از پسر بودی؟　　آن یکی زیر و آن زبر بودی
دختر اندر هنر پسر نشود　　آهوی ماده شیر نر نشود

(اومن ینشؤا) آیا کسیکه پرورده شده باشد (فی الحلیة) بزیب و زیور (وهوفی الخصام) واو در وقت خصومت ومجادله و سخن گذاری ازحفظ حقوق خود عاجز وقادر به (غیرمبین) آشکار و معلوم کردن حق خود نباشد، ومحتاج باستمداد و نیاز بمعاضدت دیگری دارد آیا چنین کسی لایق فرزندی خداست؟

کسی که همه غرق زیب و ریاست　　کجا لایق درگه کبریاست؟

تفسیر آیه ۳۹ سوره طور

چنانکه قبلا گفته شدمشرکین را عقیده آن بود که فرشتگان آسمان ازجنس دخترانند این آیه نیز مانند آیات دیگر گذشته خطاب بآنهاست(ام له البنات) آیا خدایرا دختران که ناقص ترین اولادند (ولکم البنون) و شما را پسران که کامل ترین اولادند خواهد بود؟ آنچه را که مکروه و منفور است برای خدا و آنچه را که محبوب ومطلوب است برای شما است؟ بنا بمثل معروف آیاسیب سرخ برای دست چلاق خوب است»؟

تفسیر آیات ۲۱ و ۲۲ سوره نجم

(الکم الذکر) آیا شما را فرزند نرکه قوی و عاقل و کامل ترین ولد است (وله الانثی) و خدایرا فرزند ماده که ضعیف ونادان و ناقص ترین ولداست خواهدبود؟ (تلك اذا قسمة ضیزی) اگرچنین بودی بازهم تقسیم نادرست

وغیر عادلانه ای بود ، زیرا اولاخدای را اولاد نباشد وبر فرض هم بودی
میبایستی پسر را از خدا دانست ودختر را ازشما ، چه:

پسران بر پدر و لیعهد ند　　　دختران بهر دیگران شهد ند
بپدر دختر آورد همه ننگ　　　پسر آید بدشمنش در جنگ

تفسیر آیات ۲۹ و۳۰ سوره معارج

(والذین هم لفروجهم) وآنانکه فرجهای خودرا ازشهوت رانی **(حافظون** نگاه میدارند از عذاب خدا در امان اند، زیرا فروج خود را از ارتکاب بعمل غیر مشروع باز داشته اند . مردان اگر میخواهند ازعقوبت جهنم محفوظ باشند نباید بشهوت رانی نامشروع دست بیازند **(الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم)** مگر بازنان حلال وکنیزکان ملکی خویش **(فانهم غیر ملومین)** که از اعمال شهوت رانی ملول نگردند وسیر نشوند

گر بهر ساعت دو صد دفعه شدید　　　تو بیا ندازی بقفل زن کلید
گر ببیند که هنوزت قوت است　　　باز میگوید ترا : هل من مزید !

قدمای ماگفته اند شهوت زنان را انتها ، وحرص پیران را پایان نیست .در کتاب جامع النورین مینویسد که: نخستین مرتبه که آدم (ع) با حوا جماع کرد گفت : « ما احسن هذا » یعنی به ، به ،چه چیز خوبی است ! وچون آدم فارغ شد حوا گفت : « هل من مزید » یعنی باز هم بکن ، زیادتر بکن ، خیلی خوب چیزی بود! در همین لحظه جبرئیل نازل گردید وتازیانه بر آورد وحوا را بزد . حوا گفت : خطاکردم و عذر خواست ، والا اگر از نخست زن در این خصوص تنبیه نمیشد بعدها برای رضای هوای نفسانی و اطفاء آتش شهوات شیطانی زنان که میل واشتیاقشان را حد و حصری نیست کار بر مردان مشکل وبس دشوارمیگردید

چنین گفته پروردگار جهان　　　زشهوت ندارند سیری زنان

تفسیر آیات ۱ تا ۴ سوره قدر

حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صحابهٔ را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار سال وبروایتی هزار ماه در راه خدای جهاد کرد وحکایت آن چنین است: «شمشون» یکی ازقضات بزرك یهود بود. تورات درباره او مینویسد که «بصورت عجیبی تولد یافت وقدرت عظیمی که او داشت نه در گذشته نظیرش دیده شده بود و نه در آینده شبیهش پدید خواهد آمد» در لغت عبری مفهوم شمشون «خورشید کوچك» است. در هنگام حیات این قهرمان بزرك یهود، مردم فلسطین بر جماعت اسرائیل تسلط داشتند. فلسطینی ها ملتی بودند مرکب از مصریها ویونانیها وفینیقیها. این مردم در ساحل بین «غزه» «و حیفا» دولتی تشکیل داده بودند که بعد ها بنام فلسطین معروف شد. این دولت پس از نبردهای متعدد قوم یهود را شکست داده متواری ساخت و بر قلمرو وحکمفرمائی خود افزود لیکن درعهدشمشون یهود بر مردم فلسطین دست یافتند و ماجرای رفتاریکه با فلسطینی ها کردند از دهشت انگیز ترین و هولناکترین وقایعی است که تاریخ بیاددارد. کشتزارهایشان را سوزاندند، درخت هایشان را بریدند، زنان جوان و کودکان خوردسالشان را بوضع فجیعی کشتند، خانه ها و گله هایشان را سوزاندند. همهٔ اینها بدست خدا انجام میگرفت! و شمشون خود رافرستادهٔ از جانب یزدان میدانست. فلسطینی ها بزن شمشون بد گفتند. شمشون بجرم این گناه بسیاری از زنان آن ها را باحیوانات اهلی مختلفه درمزارع آتش زد. یکبار مردم فلسطین درشهر غزه او را محبوس ساختند اما وی از آن شهر گریخت ودرهای شهر را هم باخود حمل کرد. ملت فلسطین که تمام حیل ونیرنگهای خود را برای خلاصی از دست شمشون شجاع بی ثمر میدیدند سر انجام پس ازتفکر بسیار فکری بخاطرشان رسید که یهود بارها

خود از آن راه استفاده کرده بودند. شیوه دیرینه اسرائیل این بود که زنان زیبا ودختران دلربای قوم خودرا بسراغ فرماندهان و قهرمانان دشمن می فرستادند ووقتی از تسخیر دل این فرماندهان یقین حاصل میکردند نقشه‌های مطلوب را بدست میآوردند و در چند لحظه بوسیله حمله سپاهیان خود بر شهر دست می یافتند. در این وقت بزرگان فلسطین نیز بدین فکر افتادند که از همین طریقه استفاده کرده و با همان سلاح خطرناك ومخوف ودرعین حال لطیف که قاطع ترین حربه شیطان است بر شمشون حمله برند. خیلی جستجو کردند و دنبال زنی میگشتند که از هر نظر برای منظورشان شایسته باشد و بالاخره خود شمشون برای آن ها چنین زنی یافت!. این زن را نام «دلیله» بود. دلیله فلسطینی واز مردم وادی سریق در نزدیکی شهر غزه بود. شمشون مجنون صفت دلیله را از جان ودل میخواست و هم و غمی جز دیدار روی سحر آمیز ونگاههای مهر انگیز و سخنان دلفریب و حرکات دل آویز او نداشت. هربارکه نبرد وجنك با کفار او را خسته میکرد با چند لحظه درکناردلیله زیبا همه رنج وزحمت وهمه‌درد ومشقت خود را از یاد می برد غافل از اینکه روزی همین مارخوش خط و خال ریشه عمرش را قطع خواهد کرد

گرچه فروزنده و زیبنده است   خاك براو کن که فریبنده است

گروهی از اقطاب و بزرگان فلسطین بنزد دلیله آمده و باو گفتند او را فریب بده و بفهم این قدرت عجیب و قوت عظیم و توانائی شگرف شمشون چه دلیلی دارد. اگر ما رمز این ابهت و قدرت بی سابقه شمشون را دریابیم شاید با زوال آن علت به شکست و محو او توفیق یا بیم. در ازای این خدمت هریك ازما حاضریم هزار و صدمن نقره ترا دهیم. زن فریب پول را خورد وحاضر شد بشوهری که شجاع ومقتدر ترین مردان جهان

بود خیانت کند. لذا پیشنهاد بزرگان ملت فلسطین را پذیرفت وسپس بااقسام
مکر و حیله وانواع فسون ونیرنك که مخصوص ابناء نسوان است به‌عملی
ساختن نقشه خود پرداخت. در آن هنگام که شمشون در آغوش گرم او
همه مشقات وصعوبات جهان رااز یاد می برد دلیله باهزار عشوه وکرشمه
رمز قدرت وسر عظمت او را سراغ میکرد ولی چون نتوانست باین زودی
ها بر اسرار او واقف شود بدین حیله متوسل شد که یکشب وقتی که
شمشون آمد و خوابید با ریسمان دستهایش را ازعقب بست شمشون بیدار
شد پرسید چرا دستهای مرا بسته ای؟ گفت خواستم قوت تو را به‌بینم
چقدر است میتوانی این ریسمان را پاره کنی یا نه. شمشون عابدحرکت
خفیفی بخود داده ریسمان از هم‌بگسست. شب دیگر شوهرش وقتی که
برگشته و خسته بود رفت دررختخواب خوابید زن بر خاست دستهایش
را بازنجیر بست. چون بیدار شد دید دستهایش بسته جهت پرسید. دلیله
گفت: خواستم زورت رابیازمایم و به بینم میتوانی این زنجیر را بگسلی؟
عابد باز حرکت خفیفی بخود داد وزنجیر مانند ریسمان بریده شد. بالاخره
از آنجائیکه زن در نیرنك و حیله مرد را مغلوب و مقهور خواهد ساخت
آن قدر بر شمشون سخت گرفت و اورا رنج داد و اصرار ورزید و ابرام
نمود تا سر انجام بمنظور پلید خود نائل آمد و عابد او را از آن راز
آگاه ساخت و بدان مکاره بیچاره گفت: خدا بهنگام ولادت سر مرا پوشیده
از مو بدنیا آورد، اگر روزی موی از سرم تراشیده شود در آن هنگام
همه قوتم از بین خواهد رفت و آن قدر ضعیف و ناتوان خواهم شدکه
یکی ازمردم معمولی هم بر من میتواند غلبه یابد

غیر آن زنجیر زلف مقبلم　　　گر دو صد زنجیر آری بگسلم

وقتی آن‌مکاره غداره با کلید خدعه وخیانت زنانه‌خود بکشف اسرار ورموز
قوت فوق العاده شمشون که در موهای‌سر او بود نایل آمدکس بدنبال بزرگان

ملت فلسطین فرستادو با یشا ن پیغام داد زود بیائید که آن اسرار را کشف نمودم . بزرگان فلسطین در حالیکه نقره های مقرر را همراه داشتند نزد دلیله آمدند .تادریك شبی از شبها که شمشون شجاع ازجنك باکفار بر گشته بودو برای رفع خستگی و دفع کوفتگی درآغوش گرم ونرم زن زیبای خودآرمیده و آن مارخوش خط وخال هم‌دست و پای لغزنده خود را بدور گردن واطراف کمر او چنبره کرده بود یکی از بزرگان قوم را پیش خواند ودستور داد که هفت بار سر شمشون را با تیغ بتراشید و سپس با شا ره و دستور دلیله خیانتکار فلسطینی ها بر سرش ریختند و دیده گانش را کور کرده او را بشهر غزه بردند و با دو زنجیر بزرك او را بسته و زندانش کردند

کیست که این دز دکلاهش نبرد   وافت این غول ز را هش نبرد

پس از چندی موی سر او از نو بلند شد ودشمنانش از حماقتی که داشتند با وجود آنکه میدانستند راز قوت او در گیسوانش است موهای او رابحال خود گذاشتند . هنگامیکه فلسطینی ها روزی بعید خدای خود جشن گرفته بودند شمشون رانیز بمیدان آوردندو او را بستو ن بزرگی بستند لیکن نا گهان در آن هنگام که همه برای تما شای شمشون دلیر او را احاطه کرده بودند و همه از قوت خدائی و قدرت کبریا ئی او صحبت می کردند شمشون تکانی بخود داد و با صدائی بلند گفت :خدایا این سقف را بر من و دشمنان من فرود آر . سپس ستونهای بزرگی را که بر آن هابسته شده بود تکان داد در حال ستون های عظیم بر سر حاضرین فرود آمد و بدین وسیله هم گروه بی شمار دیگری از کفار را باکشتن خود بکشت.
اصحاب متعجب شده گفتند ما را با این‌عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توان رسید ؟ حق سبحانه این سوره را فرستاد (انا انزلنا) بدر ستیکه فرستادیم قرآن را . کنایه غیر مذکور است دلالت برقدر و شهرت او می

کند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بآن و دیگر انزال
آن را بخود اسناد فرمود که دروقتی متبرك چنانکه فرمود فی لیلة القدر»
«درشب قدر یعنی ابتدای نزول آن شب بوده یا تمام قرآن بآسمان دنیا در
آن شب از لوح محفوظ و در بیت العزه بسفره سپرده اند و روح الامین
در مدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح دنیاآورده
(ومادریك) و چه چیزدانا گردانیدتورا تا بدانی که (مالیلة القدر) چیست
شب قدر یعنی شب باعزت وشرف که هر که دراو طاعت کند عزیز و مشرف
گردد یا عملی که در او واقع شود نزد خدای باقدر بود و گفته اند که قدر
بمعنای حکم است یعنی در آن تفضیل کند هر کار که مشحون بحکمت ونقص
را بدو راه نباشد یا بمعنی تنك است که زمین در آن شب بملائکه تنك
گردد از بسیاری ازایشان که بزمین آیند (لیلة القدر خیر) شب قدر بهتر
است (من الف شهر) از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جهاد
کرده : زیرا گویند شمشون هزار ماه در صومعه خویش بصیام نهار و قیام
لیل قیام نمود. شب قدربقولی دایر است در سال. حضرت شیخ در فتوحات
فرموده که من او را در نیمه شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در
رمضان یافته ام و اغلب علماء گفته اند در ماه رمضان و درشبهای دهه آخر
و در شبهای وتر امیدوار تر است و جمعی برآنند شب بیست ویکم و شب
بیست و سوم را اختیار کنندو احیاء دارند و بعضی شب بیست و هفتم را
بعدد حروف «لیلة القدر» که سه بار تکرار یافته و کلمه «هی» که از
کلمات این سوره است و بیست وهفتمین کلمه است دانسته اند فی الجمله
قول اخیر را تایید میکند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شبهاست
و احیاء بعبادت در همه «هرشب شب قدر است اگر قدر بدانی»

تفسیر سوره فلق

مفسرین در باره سبب نزول سوره مبارکه گفته اند که دختران لبیدبن اعصم یهودی جادو گر بودند . با وسائلی چند تار موی و چند دانه از شانهٔ رسول خدا ﷺ را بدست آورده و با آن بسحر پرداخته و موجب مریض شدن پیغمبر شدند. سپس پیغمبر رفع جادو از خود نموده و از برای این کار بچند نفر از صحابه که از جمله علی ابن ابیطالب ع بودند ماموریت دادند و آن ها پس از کنجکاوی در چاه « دزوان یا ازوان » جادو را یافته و ازبین بردند. گویند آن جادو ریسمانی بود که یازده گره بدان زده بودند لذا حق سبحانه معوذتین را که یازده آیه اند فرستاد و بهر آیه ایکه قرائت گردید گرهی از آن ریسمان گشوده شد . یکی از صحابه از حضرت رسول روایت کرده که «ما تعوذ والمتعوذون بمثل المعوذتین ». (قل اعوذ) بگو پناه می برم (برب الفلق) بپروردگار شکافنده وافروزنده نور صبح از تاریکی شب و یا بخدائیکه تمامی موجودات را از نیستی بهستی آورده و از ظلمات عدم بطرف هستی ووجود سوق داده است . در این آیه مقام استعاذه پناه بردن را بکلمهٔ (رب) فرموده و حال آن که در جای دیگر بکلمهٔ « الله » آورده مانند « واذا قرات القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم » در این آیه منظور حفظ بدن ونفس است از تلقینات و تخیلات سحر و جادوگری وپرورنده بدن خداست از این لحاظ بکلمه ای فرموده که به معنای پرورش باشد(من شر ما خلق) از بدی آن چه آفرید از موذیات انس وجن و سباع و بهائم و هوام (ومن شر غاسق) واز شر شب تاریک (اذا وقب) چون در آید ظلمت او بر همه چیز ها یا از شر آفتاب چون غروب کند و چون بر آید یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل

کثرت اسقام است وطلوع آن وقت قلت امراض وآلام (ومن شر النفاثات فی العقد) و از شر زنان جادوگری که برای سحر کلمات سحر میگویند و در گره ها میدمند و از این اعمال ایجاد وهم و ترس در قلوب مینمایند کما اینکه در زمان جاهلیت از این قبیل زنان زیاد بودند که از این راه ارتزاق نموده و مردم را با ین گونه امور واهی مشغول میساختند چنانکه بزرگان ودانشمندان زنان را «جادوگر» خطاب میکردند. البته بیشتر مشتریان ومعتقدین بدینگونه خرافات در درجه اول خود زنان هستند که درعین این که عده ای شان عامل این نوع فساد وناشر اینگونه شرورند، دسته دیگرشان خریدار و طالبند واولین کسیکه باین گونه اعمال اعتقاد دارد و فریب این نوع چیز ها را خورده و میخورد و خواهد خورد خود زنانند، وبا این همه جادوگری و روباه منشی فطری و با این همه افسونگری وشیطان صفتی جبلی باز از آن جائیکه خلقتا کامل النقص و ناقص العقلند دروغ های شاخدار یك طالع بین و فالگیر پشت هم انداز وگفتار یك رمال دروغ پرداز و خطوط کج و معوج یکدعا نویس حقه باز ونقوش عجیب و غریب یك طلسم گر حیله ساز و پیشگوئی های یك کف بین زبان باز را ازآیات ربانی و کلمات سبحانی قرآن مجید معتبر تر و مجرب تر دانند ومانند أطفال بافسانه وداستانهای سرتاپا کذب بیشتر ازحقایق عقیده دارندوخلاصه همان طریق که برای فریب دادن بهترین عامل مؤثر هستندبرای فریب خوردن هم نزدیکترین معمول اند (ومن شر حاسد اذا حسد) واز شر حسدورزنده‌ای که حسد ورزد. درکتاب کشف الغرور ومفاسد السفور از امام محمد باقر (ع) منقولست که فرمود: «غیرت زنان حسد است و حسد اصل کفر است»

من از مفصل این نکته مجملی گفتم — تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

فاعتبروا یا اولی الابصار

توراة

انسان که از زن زائیده، میشود قلیل الایام و پر از زحمات است، مثل گل میروید و بریده می‌شود، و مثل سایه میگریزد و نمیماند، و آیا بر چنین شخص چشمان خود را میگشائی، و مرا با خود بمحاکمه می آوری، کیست که چیز طاهر را از چیز نجس بیرون آورد؟ هیچکس نیست
«کتاب ایوب - باب چهاردهم - آیه ۱ تا ۵»

☆ انسان چیست که پاك باشد، ومولودزن که عادل شمرده شود.» کتاب ایوب باب بیست وپنجم - آیه ٤» ☆ نزاعهای زن مثل آبی است که دایم در چکیدن باشد «کتاب امثال سلیمان نبی - باب نوزدهم آیه ١٤» ☆ در زاویه پشت بام ساکن شدن بهتر است ازساکن بودن بازن ستیزه گر در خانه مشترك، جان شریر مشتاق شرارت است. ☆ کتاب امثال سلیمان نبی - باب بیست ویکم - آیه ۹ و ۱۰» ☆ درزمین بائر ساکن بودن بهتر است ازبودن بازن ستیزه گر وجنگجوی. «کتاب امثال سلیمان نبی - باب بیست ویکم - آیه ۱۹» ☆ چکیدن دایمی آب در روز باران، وزن ستیزه جو مشابه اند، هرکه او را باز دارد مثل کسی است که باد را نگاهدارد «کتاب امثال سلیمان نبی - باب بیست هفتم آیه ۱۵ و ۱۶» ☆ سه چیز است که برای من زیاده عجیب است، بلکه چهارچیز که آنها را نتوانم فهمید: طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صخره و راه کشتی در میان دریا و راه مرد بادختر باکره، همچنان است طریق زن زانیه، میخورد ودهان خودرا پاك میکند و میگوید گناه نکردم «کتاب امثال سلیمان نبی باب سی ام - آیه ۱۸ تا ۲۰» ☆ کلام لموئیل پادشاه پیغامیکه ما درش باو تعلیم داد، چگویم ای پسر من، چگویم ای پسر رحم من، وچگویم ای پسر نذر های من، قوت خود را بزنان مده و نه طریقهای خویش را بآنچه

باعث هلاکت پادشاهان است» کتاب امثال سلیمان نبی - باب سی ویکم آیه ۱ تا ۳ » ☆ زن صالحه راکیست که پیدا تواند کرد ؟ « کتاب امثال سلیمان نبی - باب سی ویکم - آیه ۱۰ » ☆ خداوند میگوید شمشیری بر کلدانیان است و بر ساکنان بابل و سرورانش و حکیمانش ، شمشیری بر کاذبان است و احمق خواهند گردید، شمشیری برجباران است ومشوش خواهند شد ، شمشیری بر اسبانش و بر عرابه هایش میباشد و بر تمامی مخلوق مختلف که درمیانش هستندو مثل زنان خواهند شد « کتاب ارمیاء نبی باب پنجاهم - آیه ۳۵ تا ۳۷ »

فاعتبروا یا اولی الابصار

انجیل

اگر بازن بسته شدی جدائی مجوی و اگر از زن جدا هستی دیگـر زن مخواه « رساله اول پولس رسول بقرنتیان - باب هفتم - آیه ۲۷ » ☆ شخص مجرد در امور خداوندمی اندیشد که چگونه رضا مندی خداوند رابجوید، و صاحب زن در امور دنیا می اندیشد که چگونه زن خود را خوش سازد. «رساله اول پولس رسول بقرنتیان باب هفتم - آیه ۳۲ » ☆ اما میخواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح است وسر زن مرد و سر مسیح خدا ، هرمردی که سر پوشیده دعا یا نبوت کند سر خود را رسوا میسازد، اما هرزنیکه سر برهنه دعا یا نبوت کند سر خود رارسوا میسازد ، زیرا این چنان است که تراشیده شود ، زیرا اگرزن نمی پوشد موی سر نیز ببرد واگر زن راموی بریدن و تراشیدن قبیح است باید بپوشد ، زیرا که مرد رانباید سر خود رابپوشد چونکه او صورت و جلال خداست اما زن جلال مرد است ، زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است ، و نیز مرد بجهت زن آفریده نشده

بلکه زن برای مرد . « رساله اول پولس رسول بقرنتیان ـ باب یازدهم آیه۳ تا ۱۰ ».☆ وزنان شما در کلیساها خاموش باشند زیرا که ایشا ن را حرف‌زدن جایز نیست بلکه اطاعت‌نمودن چنانکه توراة نیزمیگوید اما اگر میخواهند چیزی بیاموزند درخانه ازشوهران خود بپرسند چون زنا ن را در کلیسا حرف زدن قبیح است . « رساله اول‌پولس‌رسول بقرنتیان ـ باب چهاردهم ـ آیه ۳۴ تا ۳۵ » ☆ ای‌زنان شوهران خودرااطاعت کنید چنانکه خداوند را ، زیراکه شوهرسر زن است چنانکه مسیح نیز سر کـلیسا و نجات دهندهٔ بدنست ، لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح ا ست همچـنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند . « رساله اول پولس رسول به افسسیان ـ باب پنجم ـ آیه ۲۲ تا ۲۵ » ☆ وهمچنین زنا ن خویشتن را بیارایند بالباس مزین بحیا وپرهیز ، نه بزلفها و طلا و مروارید و رخت گران بهاء ، بلکه چنانکه زنانی را میشاید که دعوی‌دین داری میکنند باعمال صالحه ، زن با سکوت بکمال اطاعت تعلیم گیرد ، وزن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم دهد یا برشوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند ، زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حواء ، وآدم‌فریب نخورد بلکه زن فریب خورده درتقصیر گرفتار شد . « رساله اول پولس‌رسول به تیمو تاؤس ـ باب‌دوم آیه ۹ تا ۱۴ »

فصل دوم

زن از نظر پیامبران :

ادریس (ع)

ازادریس سئوال کردند که ازدواج درسن پیری چگونه است گفت کسی که‌نمی تواندشناکـند چگونه‌دیگری‌را بهپشت گردن خودسوار کند (کنز الحکمه)

نوح (ع)

شیطان بنوح (ع) سفارش کرد هر وقت درخلوت بازن اجنبیه نشستی‌از

من فراموش مکن که من آنجا حاضرم ، از من بترس **(جامع النورین)**

ابراهیم(ع)

حضرت ابراهیم خلیل الرحمن شکایت کرد بخدا از سوء خلق ساره وحی باورسید« **مثل المرئته مثل الضلع ان اقمته انکسرو ان ترکته استمتعت به** » یعنی زن مثل استخوان کج است بحال خودگذاشتن مختصر فائده آنرا از بین نمیبرد لکن اگر خواستی معتدل کنی میشکند . این بود که حضرت راجع به نسوان فرمود :« **فتکرمها و ترفعقبها** » یعنی با زنان به رفق ومدارا رفتار کنید ، چه رفق ومدارا بازن از **شئون عقلا** است زیرا هر صاحب خردی با بی خرد محتاج است بمدارا تا دچار زحمت نشود **(نقل ازیکی از کتب خطی قدیم)**

موسی (ع)

در حدیث معتبر منقولست که روزی موسی نشسته بود ناگاه شیطان بنزد آنحضرت آمد وکلاهی درسر داشت برنگهای مختلف پس کلاه را از سر بر داشت و بنزدیك حضرت آمد . موسی گفت تو کیستی ؟ گفت ابلیس موسی گفت خانه ترا خدا نزدیك هیچکس نگرداند ، این کلاه را برای چه بسر گذاشته ای ؟ گفت دلهای فرزندان آدم را باین رنك آمیزی میبرم موسی گفت : موسی گفت مرا خبر ده به آن گناهی که چون فرزند آدم آن را بکنند تو بر او مسلط میشوی . گفت : هر وقت زن و مرد اجنبی در جای خلوتی باشند من متوجه گمراه کردن او میشوم تا او را بمعصیت اندازم **(حیات القلوب)** ☆ حضرت موسی حوضی از پوست ساخته بودو پر آب کرده و قفلی بر آن زده و بردست هارون سپرده بود ؛ چون بنی اسرائیل بزنی گمان زنا بردندی او را بنزدهارون آوردندی ، هارون قدری از آن آب ریختی و بآن دادی تا بخوردی و اگر زانیه بودی فی الحال

رویش سیاه شدی وهلاك گردیدی. نقلست که دو خواهر بودند شبیه بیکدیگر که امتیاز ایشان مشکل بودی ، یکی زنا کرده بود ، چون او را نزد هارون آوردند او بجای خود خواهرش را فرستاد ، خواهر نزد هارون آمد . بطریق معهود آب خورد ، چون او از زنا تمیز بود او را ضرری نرسید . بازگشته نزد خواهر آمد زانیه از شادی اینکه این بلیه از او برطرف شده پیش خواهر آمد و خواهر را تنك در آغوش گرفت و میان ابروان او را بوسه داد وعذر خواست چون نفس خواهر بدان رسید فی الفور زانیه سیاه گردید هلاك شد ومضمون واله خیرالماکرین عیان گردید (خلاصة الاخبار) ☆ مردی مادر بسیار پیری داشت . روزی او را در زنبیلی نهاده بدوش گرفت ونزد حضرت موسی رفت که یاموسی مادر من شب تا صبح خواب ندارد حکمتی فرمای . موسی علیه السلام فرمود : او را شوهر بده مرد امتناع کرد که او پیر است ، پیره زن دستش را از زنبیل بیرون کرده بر فرق پسر زد وگفت . ای بی شرم تمرد قول موسی را میکنی ؟ تو بهتر میدانی یا پیغمبر خدا ؟ (دختر حواء)

داود (ع)

حضرت داود (ع) میفرماید : زن بد نسبت بشوهر مثل بار سنگینی است بدوش مرد پیر ، وزن خوب مانند تاج مرصع است بطلا و جواهر ، هروقت او را می بیند چشم او روشن میشود ☆ خداوندا من پناه می برم بتو از ما لیکه بوده باشد فتنه بر من ، واز پسریکه بر من مسلط بشود ، واز زنیکه مرا پیر کند پیش از وقت پیری ، و از همسایه ایکه چشم او مرا به بیند و گوش او پاینده باشد مرا واگر امر خیری به بیند مستور بدارد ، و هرگاه بدی به بیند مشهور بسازد. (زهرالربیع)

سلیمان (ع)

از حضرت سلیمان(ع) پرسیدند درزمان زن بیشتراست یا مرد ، سلیمان (ع) گفت : زن . پرسیدند بچه دلیل ؟ گفت : بجهت اینکه هرچه که زنند خود زنند و هر که بفرمان زن است آنهم زن است (خلاصة‌الاخبار) ✡ فرمود: مردی که از عشق دنبال زنی می افتد درست مثل گاوی است که بسلاخ خانه میرود (دخترحوا) ✡ زن عاقل بنا میکند خانه را و زن‌نادان آنرا خراب میکند(خرد نامه باغ ارم)

عیسی(ع)

بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که بعیسی (ع) گفتند که چرا زن نمیخواهی ؟ گفت : بچکار من می آیدزن ؟ گفتند برای آن که‌فرزند ازبرای توبیاورد. فرمود : چه میکنم فرزندان را که اگر زنده باشند باعث فتنه میگردند واگر بمیرند سبب اندوه من‌شوند ✡ من دنیا رابرروی‌افکنده ام ازبرای‌شما وبر رویش نشسته ئید ، پس منازعه نمیکنند با شما در امر دنیا مگر پادشاهان و زنان ، اما پادشاه پس با ایشان معارضه مکنید در باب دنیا بایشان بگذاریدزیرا که ایشان متعرض شما نمیشوند مادام که شما ترك کنید دنیای ایشانرا ، اما زنان پس از شر ایشان حذر کنید بروزه و نماز✡ از حضرت صادق منقولست که دنیا مشتمل‌شد برای حضرت عیسی بصورت زن کبود چشمی و عیسی از او پرسید که چند شوهر کرده ای ؟ گفت بسیار . پرسید همه ترا طلاق گفتند ؟ گفت : بلکه همه را کشتم . فرمود : وای بر حال شوهران باقی مانده تو که عبرت نمیگیرند از حال شوهر های کشته شده تو (حیات القلوب) ✡ حضرت عیسی ابلیس رادید با پنج خر از بیابان میگذرد . پیش آمد و گفت : این بار ها که برخران بسته ای چیست ؟ گفت بارتجارت‌من است ، چنانکه می بینی بر یکی جور وستم است که مشتری آن بعضی حکام و سلاطین هستند ، این مشتریان

از همه پولدار تر و خوش معامله ترند، اغلب حاضرندحتی تخت سلطنت خویشرا در این معامله از دست بدهند وخود را رسوای خاص وعام کنند، و بار دیگری بار دشمنی است که مشتری آن مردم فرومایه و بی دانش هستند، این ها با نقد هستی خود کالای مرا خریداری میکنند و آن را مجانی بدیگران میدهند و خود رابه بدبختی میاندازند، ودیگری بار طمع است که مشتری آن بعضی علماء هستند، ودیگری بارضیافت است که مشتری اش نوکران هستند، و پنجمین مکر وحیله است که مشتری آن زنانند

(ریاض الحکایات) ☆ در معجزات حضرت عیسی (ع) آمده که روزی حضرت مسیح در مقبرهٔ میگذشت جوانی را دیدند آشفته وخاك برسر می ریزد. پرسیدند که ای جوان ترا چه میشود؟ گفت: زنی داشته ام ومرده است و در فراق او زندگانی نمیخواهم، چندان در فراق او خاك بر سر میریزم که عمرم بآخر رسد حضرت عیسی گفت: قبر او کدام است؟ جوان قبری را نمود و ازغایت اضطراب غلط کرد. حضرت عیسی دعا کردند قبر شکافته شده سیاهی برخاست که در کفر مرده بود و تا آن وقت در عذاب بود و در خدمت عیسی ایمان آورد. جوان گفت: غلط کردم قبرزن من اینست. باز حضرت عیسی دعا فرمود زن آنجوان زنده شد. جوان دست اورا گرفت و راهی شد. در راه ملکزادهٔ آن دیار زن را دید شیفته اوشد واظهار محبت کرد وگفت این کنیزك من است. جوان گفت ای ملك زاده این زن من است و قصه رانقل کرد که این زن را همین ساعت زنده کرده اند زن نیز منکر شدکه من کنیزك این ملکزاده ام. این سخن بسمع مبارك حضرت عیسی رسیدفرمودکه بلی چنین است این زن مرده بود. من دعاکردم و پروردگار من او را زنده گردانید. زن با وجود این در خدمت عیسی نیز منکر شد. حضرت باز دعا کردند تا زن بمرد و این نکته بدان

آورده شد که هوا پرستی زنان ظاهر شود (تاریخ بحیره) ✿ در حدیث است که عیسی (ع) در سایه خیمهٔ پیر زنی بنشست عجوزه گفت کیست که بسایه خیمه ما نشسته است؟ بر خیز ای بنده خدا. پس عیسی (ع) برخاست و بآفتاب بنشست و گفت: تو مرا بر نداشتی بلکه مرا کسی بر داشت که میخواست در دنیا چیزی داشته باشم (زهر الربیع)

یحیی (ع)

در حدیث است که یحیی علیه السلام از ابلیس پرسید که: چه چیز بیشتر موجب سرور و روشنی چشم تو میگردد؟ گفت: زنان که ایشان تله‌ها و دامهای منند و چون نفرین ها و لعنتهای صالحان بر من جمع میشود بنزد زنان میروم و از ایشان دلخوش میشوم. و در روایت اهل سنت است که ابلیس بحضرت یحیی علیه السلام گفت که چیزی مثل زنان کمر مرا محکم نمیکند و چشم مرا روشن نمینماید. ایشانند تله ها و دامهای من و تیری که خطا نخواهم کرد باو، پدرم بقربان ایشان اگر چنانچه ایشان نبودند من طاقت نداشتم که پست ترین مردم را گمراه کنم، چشم من بایشان روشن است، بواسطه ایشان من بمرادم میرسم و بسبب ایشان مردم را بمهلکه ها میافکنم (منتهی الامال)

محمد صلی الله علیه و آله

حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فرمود: از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید زیرا شیطان نگران و در کمین است و هیچ یك از دامهای وی برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان نیست ✿ وقتی امرای شما نیکان شما باشند و ثروتمندان شما بخشنده گان باشند و کارها میان شما بمشورت انجام گیرد پشت زمین از شکم آن برای شما بهتر است، و وقتی امرای شما اشرار شما و ثروتمندان شما بخیلان باشند و کارهای شما بدست



زنان افتند شکم زمین برای شما بهتر
از پشت آن است ☆ از زنان به بخدا
پناه ببرید و از نیکانشان بپرهیزید ☆
در بهشت نگریستم و دیدم که بیشتر
مردم آن فقیرانند و در جهنم نگریستم
و دیدم که بیشتر مردم آن زنانند. ☆
خطرناکترین دشمن تو همسر تواست
که با تو همخوابه است و مملوک
تو ☆ خدایا از فتنه زنان و عذاب قبر
بتو پناه میبرم ☆ کمترین ساکنان بهشت
زنانند ☆ زن بصورت شیطان می آید
و بصورت شیطان میرود. وقتی یکی
ازشما زنی دید که وی رابشگفت آورد بپیش همسر خود رود زیرا بدینوسیله
آنچه در دل دارد از میان میرود ☆ زن از دنده ای خلق شده که بهیچوجه
راست پذیر نیست ، اگر با کجی او بسازی خسته‌ای و اگرخواهی براستیش
باز آری او را میشکنی و شکستنش طلاق دادن است ☆ زن از دنده ای
خلق شده که اگر بخواهی دنده را راست کنی آنرا میشکنی ، پس با او
مداراکن که با او زندگی کنی ☆ محکمترین سلاح شیطان زنانند . ☆
از سبزهٔ مزبله بپرهیزید . گفتند سبزه مزبله چیست ؟ فرمود : زن زیبا
در خانوادهٔ بد ☆ سه کسند که دعا میکنند و خدا دعایشان را اجابت نمی
کند : کسیکه زن بد اخلاق دارد و او را طلاق نمیدهد و کسی که مالی
پیش کسی دارد و شاهد برآن نمیگیرد و کسیکه مال خودرا بسفیهی بسپارد در
صورتیکه خداوند گفته است اموال خودرا بدست سفیهان مسپارید ☆ پنج

چیز از مصائب دنیاست: مرگ دوست وتلف شدن مال و سرزنش دشمنان و ترك دانش وزن بد ✿ پنج چیز کمر شکن است: بدرفتاری باپدر ومادر و زنی که شوهرش بدو اطمینان دارد ولی بدو خیانت کند، و پیشوائی که مردم او را اطاعت کنند ولی او خدا را اطاعت نکند، و مردیکه وعده دهد و تخلف کند، وبد گوئی شخص درباره نسبت بمردم (نهج الفصاحه) ✿ چهار چیز است که پشت را میشکند: یکی برادریست که تو با او پیوند کنی و او از تو ببرد و دیگر زنیست که تو او را امین شماری و او با تو خیانت کند، و دیگر همسایه بد است که اگر خوبی از تو دید پنهان کند واگر شری از تو فهمید آنرا آشکار کند و دیگر فقیر و بی چیز یست که صاحبش را در تحیر گذارد ✿ پنج چیزاست دل رافاسد وتباه میکند. گفتند کدامست آنها؟ فرمود: گناه کردن عقب گناه، مجازات با احمق « یعنی یکی تو بگوئی و یکی او بگوید » بسیاری رغبت در زنان، تنها ملازم بودن در خانه، نشستن با مرده گان. عرض کردند مرده گان کیانند؟ فرمود: هر بنده که در نعمت و ناز پرورده شده باشد ومنع نشده باشد از هرچه خواهد بکند پس او مرده است، وکسیکه کاری برای آخرت خود نمیکند او نیز مرده است ✿ اول معصیت هائی که بجا آورده شد شش چیز بود: حب دنیا، حب ریاست، دوستی مال، دوستی طعام، دوستی زنان، حب خواب (نزهة النواظر) ✿ آنقدر ملایمت بر زنان نکنید که بر شما چیره شوند، و در کارها با ایشان مصلحت ننمائید که عزم وراى آنها سست و ضعیف است و عقل ایشان ناقص وخفیف است. ✿ هرکس بمشورت زنان بامری مبادرت نماید حق تعالی او را نگونسار در جهنم اندازد (محبوب القلوب) ✿ مصائب دنیا چهار چیز است: مردن پدر ومردن فرزند ومردن برادر ومردن زن، پس مرگ پدر کمررا میشکند ومرگ فرزند دل را میشکافد ومرگ برادر

پر و بال را قطع می کند و مرگ زن یکساعت اند و هگین میکند ✿ پنج چیز از پنجکس محال است: حرمت و بزرگی از فاسق، کبر از فقیر، نصیحت از دشمن، محبت از حسود، وفا از زنان (نزهة النواظر) ✿ اطاعت نمودن از زن ندامت بار آورد (کافی) ✿ زنان زبان گنگ و در حکم عورتند، این چنین عورت را در خانه ها مستور دارید که کشف نشود و این چنین زبان گنگی را بسکوت پوشیده دارید که صدایش بلند نگردد (طومار عفت) ✿ زنی که شوهرش بسفر رفته بود پدرش مریض شد برای عیادت پدر از حضرت رسول اجازه خواست اجازه نفرمود تا پدر مرد ثانیاً اجازت خواست که به دیدار آخر مردهٔ پدر رود بازهم حضرتش اذن نداد، فرمود چون عهد نمودهٔ که در غیاب شوهر بیرون نروی مرو (کافی) ✿ زن را نوشتن یاد ندهید ✿ زن را ریشتن بیاموزید (طومار عفت) ✿ زنان ناقص الدین، ناقص العقل و ربایندهٔ دلهای مردها هستند (کافی) ✿ هیچ کاری نکند البته یکنفر از شما ها تا اینکه با ناصح مشفقی مشورت کند و اگر چنین کسی پیدا نکرد با زن خود مشورت بنماید پس مخالفت کند که در مخالفت رأی زن برکت است (کشف الغرور او مفاسد السفور) ✿ چون پوراندخت فرزند پرویز (پادشاه ایران) معجر از سر کشید و تاج کیانی بر سر نهاد خبر پادشاهی او بسمع حضرت رسول ﷺ رسید فرمود: پیروزی نباشد قومی را که پادشاه ایشان زن باشد (تاریخ بحیره) ✿ زنان ریسمان و طناب محکم شیطانند (سفینة النجات) ✿ زنان را کتابت و سوره یوسف تعلیم ندهید (وظیفهٔ زنان) ✿ طیب مردان رنگی و خط و خالی نیست، لاکن نفحات کرامت او آشکار است، وطیب زنان گلگونه و خط و خال است و از مردمی و کرامت مردان بی بهره است (ناسخ التواریخ) یزید بن سلام از رسول خدا ﷺ سؤال نمود که چرا آدم را آدم گویند؟ حضرت درجواب فرمود: بجهت

آنکه از ادیم گل زمین سرشته وخلق گردیده شده است . س : از تمام گلهای زمین یا یك گل ؟ ج : از تمام گلهای زمین واگراز یك گل سرشته میشد مردم همدیگر را نمیشناختند و همه بصورت واحده متحد الشکل بودند . س : آیا دردنیا مثلی برای آن هست ؟ ج: مثل آن خاکست که در آن سفید و سیاه وسرخ وسبز و گندم گون وبور و آبی وخوش طعم وشور و سخت و نرم با نحاء مختلفه متفاوت است و از این جهت با شد که مردم بانحاء مختلفه متفاوت باشند در خلقت . س: حوا از آدم خلق شد یا آدم از حواء خلق شد ؟ ج : حواء از آدم خلق شده ، هرگاه آدم از حواء خلق میشد هر آینه طلاق بدست زنان میشد نه بدست مردان . س: حواء از تمام گل آدم خلق شد یا از بعض آن ؟ ج : از بعض آن ، هرگاه از تمام گل آدم خلق میشد هر آینه جایز بود قصاص در زنان چنانکه درمردان است. س : حوا از ظاهر آدم خلق شد یا از باطن او ؟ ج : از باطن او ، اگر ازظاهر او خلق شده بود هر آینه زنان بی پرده ومکشفه بودند چنانکه مردان هستند واز این جهت است که زنان باید مستوره باشند (جلد چهارم بحار)

✿ بزنان ریشتن بیاموزید نه نوشتن - جایز نیست که زنها در غرفه ها که مناظر عمومی است منزل گیرند ، زیرا که موجب هوی وهوس میشودو شیطان آنها را بفکرهای باطل میاندازد - هرمردی که اطاعت نماید زن خود را آنمرد را برو بآتش جهنم می افکنند . عرض شد بحضرتش چه چیز است مراد از این اطاعت ؟ فرمود : طلب نماید زن از شوهرخود رفتن در حمام ها (معلوم است مراد حمامهائی است که موجب فتنه وخوف وقوع در محذوری باشد) وعروسی خانه ها ، وعیدگاه رفتن (یعنی دید و باز دید عید) و عزا خانه ها ، وگرفتن لباسهای نازك که شوهر اجابت نماید آن زنرا (**کافی**) ✿ هرگاه برای مشاورت درامری دسترسی بمردان نداشته

باشید بازنان مشورت کنید وهر چه رأی دادند و پیشنهاد کردند مخالف آن عمل کنید (سفینة النجات) ☆ از وصایای رسول اکرم ﷺ به علی (ع): یا علی در سه جای دروغ گفتن پسندیده است: نخست خدعه کردن در جهاد با معادی، و راضی داشتن زوجه خویش با مواعید، و فرونشاندن فتنه بسخنان فریبنده - و مجالست سه کس دل را میمیراند: مجالست با ترکان و نشستن با دولتمندان و سخن کردن بازنان - نه چیز است که فراموشی آرد: خوردن سیب ترش و گشنیز وپنیر و پیش خورده موش وقرائت سنگ قبور و سیر کردن در میان دو زن و زنده افکندن شپش وحجامت از پس سر و بول تاختن در آب ایستاده - یا علی هر که اطاعت زن خود کند خداوندش بروی درآتش اندازد، عرض کرد آن اطاعت چیست؟ فرمود رخصت کردن ایشان بحاضر شدن بحمامها، مجالس عروسی و عزا و پوشیدن جامهای رقیق که کمتر حاجب بدن شود - یا علی نیست برزنان که حاضر شوند در جمعه و صفوف جماعت و نه اذان و نه اقامه و نه عیادت مریضی ونه مشایعت موتی ونه هروله میان صفا و مروه ونه استلام حجر و نه ستردن سر و نه والی شدن بر قضاوت و نه واقع شدن بطرف استشارت و نه ذبح کردن مگر بضرورت واجب شود و نه بآواز لبیك گفتن و نه برسر قبری اقامت کردن ونه اصغای خطبه و نه بنفس خود ولی امر خودشدن برای تزویج و نه بی اجازت شوهر از خانه بیرون شدن چه اگر بیرون شوند خداوند وجبرئیل ومیکائیل بر او لعن کنند و نه بی اجازت از مال شوهر عطائی کنند و نه بخوابد و حال آنکه شوهر بر او غضبناك باشد اگرچه این غضب از در ظلم کند - یا علی سوء خلق شامت آرد و طاعت زن ندامت - یا علی اگر شامت در چیزیست در زبان زن است ☆ زنان دام واچموله شیطانند - خوف مرد در دل زن عفت و عصمت اورا زیاد کند - رستگار نشوند جماعتی

که زنی سلطنت ایشان کند (ناسخ التواریخ)☆ در بعضی روایات ترجیح داده شده زن بر مرد به نود و نه لذت جماع و یك در صد مرد (سفینة النجات)
☆ پنج صفت از پنج کس محال است: حرمت نمودن دوستان از فاسق محال است و کبر از فقیر محال است و نصیحت از دشمن محال است و دوستی از حسود محال است و وفا از زن محال است (نفحة الیمن) ☆ مثل زن صالحه در میان نسوان مانند غراب اعصم (١) است در میان صد غراب. پرسیدند فدایت شویم غراب اعصم کدام است؟ فرمود آنست که یك پای او سفید است. عمرو عاص میگوید در منزل مرا بظهر آن در خدمت پیغبر بودیم کلاغ بسیاری آن جا بود در میانهٔ آنها کلاغی بود که منقار و دو پای او سرخ بود جناب رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نمی رود از زنان به بهشت زنی مگر که او مثل این غراب باشد در میان غرابان. بعضی گفته اند که غراب آنست که شکم او سفید باشد وبعضی نوشته‌اند غراب اعصم آنست که هر دو پایش سفید باشد، مقصود پیغمبر آنست که زن خوب قلیل و عزیز الوجود است چنانکه کلاغ بال سفید کم است و کمتر از زنان به بهشت میروند (انسان) ☆ ندیدم من از طائفه ایکه ضعیف الدین و ناقص العقول باشند کسی که رباینده‌تر باشد هر مرد صاحب عقل را از شماها ای زنان (تحفة الملوك)☆ شیطان بصورت پیرمردی نزد حضرت رسول اکرم آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از شیطان لعین پرسید شکار تو از چیست؟ گفت از آن جماعت که نظر بر روی زنان مردم کنند. پرسید عنایت و شفقت چه کسی بتو بیشتر است؟ گفت ساحران و جادوگران. پرسید از چه چیز مردم را از راه میبری؟ گفت: از زنان. پرسید از زنان کسی هست که تو بر او ظفر نیافتی؟ گفت

---

(١) غراب بر چند قسم است: قذاف است و اکحل است و زاغ است و غراب زرع است که گوشت آن حلال است و قسم دیگر غراب اعصم است که خیلی نادر و کمیاب است

بلی آنها چهار زنند : اول مادر عیسی دوم آسیه زن فرعون سیم حرم تو خدیجه کبری چهارم دخترت فاطمه زهراء . پرسید از زنان کدام بیشتر فرمان برداری تو کنند ؟ گفت : شماره آنان چندان زیاد است که نتوانم شمرد ، زیرا میان من و آنان هیچ جدائی نباشد . حضرت فرمود ای ملعون اصحاب مرا نصیحت کن . شیطان بامید شفاعت آنحضرت گفت : اگر امت تو خواهند که رستگار شوند بایدبزنان نا محرم نگه نکنند هر چندهم زاهد باشندزیرا که از راه خواهندرفت وسخنان زنان را نشوند که باعث خرابی دین ایشان میشود (تلخیص از : سراج القلوب) ☆ اول چیزیکه عصیان خدای تعالی بآن شده شش خصلت است اول دوستی دنیا دوم دوستی ریاست سیم دوستی طعام چهارم دوستی خواب پنجم دوستی راحت ششم دوستی زنان (ابواب الجنان) ☆ یا علی سه کس میباشند که اگر بآنها بطریق انصاف رفتار کنی برتو ظلم می کنند : اول زن تو دوم خادم توسوم مردم رذل . یاعلی سه چیز است که حسن دارند : اول دروغ گفتن و حیله با دشمن نمودن در جنگ دوم دردغ گفتن بزن خود باین طریق که باو وعده کنند که از برای تو فلان چیز رامیگیرم و فلان چیز را بتو میدهم سوم دروغ گفتن برای اصلاح در میان مردم . وسه کس میباشند که مجالست آنهادل رامیمیراند : اول خوردن با مردم خسیس پست رتبهٔ دنی ، دوم مجالست اغنیاء ، سیم مجالست و تکلم نمودن با زنان . یاعلی از جمله حرامها قیمت میته وقیمت سگ وقیمت شراب و اجرت فرج زنان زانیه و رشوه گرفتن در حکم و اجرت کاهن است . یاعلی بد خلقی شوم است واطاعت زنان ندامت آرد . یا علی اگرشومی درچیزی باشد درزبان زن خواهد بود . یاعلی چهارچیزاست که پشتها رامیشکند : اول پیشوای قومی که معصیت خدا کند و امر آن پیشوای قوم مطاع باشد ، دوم زنیکه شوهرش او را از بلاها و احتیا جها

نگاهدارد و آن زن بشوهرش خیانت بکنند ، سیم فقیریکه صاحب آن دوائی از برای آن نجوید ، چهارم همسایه بدی که از برای خانه کسی باشد که دایم در آن خانه مقام دارد (**ینابیع الحکم**) ✿ اگر بغیر از خدا جایز بود کسی راسجده کنند میگفتم زنهاشوهران خود را سجده کنند (**جامع النورین**) ✿ تعجیل در هیچ کار مباح نبود مگر درسه کار : یکی آنکه دختررا زودبشوهر دهند . دوم آنکه مرده رازود در قبر کنند . سوم آنکه طعام را در پیش مهمان زود برند (**تحفة الملوك در آداب**) ✿ زنیکه برای غیر شوهرخود (از مردهای اجنبی) آرایش کرده و یاعطر بزند خداوند نماز و عبادت او را قبول نمیکند مگر اینکه از این عمل توبه کند ومانند غسل جنابت غسل توبه بجا آورد + زنیکه بی اجازه شوهر خودبیرون رود ملائکه آسمان و زمین وملائکه غضب و رحمت همه بر آن زن لعن می کنند تا آن ساعتی که بسوی خانه خود مراجعت نماید (**مكارم الاخلاق**) ✿ طوایف عامه وخاصه روایت کرده اند که عثمان رقیه زن خود را که دختر پیغمبر بود اینقدر زد که اثر تازیانه در بدن رقیه بود و بدون سبب و جنایتی از رقیه ، و قتی آمد خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشکایت از دست عثمان پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند سزاوار نیست از برای زن که شکایت کند از دست شوهر ، باو فرمودند بر گرد بخانه شوهر ، باز عثمان او را زد ، باز آمد بشکایت حضرت او را روانه کردند باز عثمان او را زدکه بهمان اذیت وفات کرد (**جلد اول انوار النعمانیه**) ✿ زن بر عاقلان غالب آید وجاهل برزنان غالب آید (**خرد نامه باغ ارم**) ✿ نزدیکست که بیاید بر امت من زنهائی که وا بدارند زنها شوهران را وپسران را بر ارتکاب محرمات پس هرگاه چنین باشد عذوبت ونجرد حلال است (**زهر الربیع**) ✿ نزدیك بیاید برامت زنهائیکه وابدارند شوهران را وپسران را بر ارتکاب محرمات پس هرگاه چنین باشد عذوبت

وتجرد یعنی بی زن حلال است (فوالله لاابکی علی ساکن الشبری ولکنی ابکی علی المتزوج) یعنی بخدا قسم گریه نمیکنم بر کسانیکه بزیر خاك پنهان شده باشند بلکه گریه میکنم بر آن کسیکه ازدواج نموده است (ممتاز الحکایت)✲ از رسول خدا مرویست که ابلیس عرضکرد پروردگارا آدم بزمین فرود شد میدانم که از برای فرزندان او کتابها ورسلی خواهد بود، چیست کتب ایشان و رسل آنها ؟ فرمود رسل بنی آدم ملائکه وپیغمبرانند وکتب ایشان تورات وانجیل و زبور وفرقان خواهد بود. عرضکرد که پس کتاب من چیست ؟ فرمود کتاب تو « وشم » است یعنی آن خالها که زنها بربدن خود میکنند و قرائت تو شعر است یعنی شعر های بیهوده و لغو و رسل تو کاهنان وساحران میباشند وطعام تو چیزهائیست که اسم خدا بر آن ذکر نشود وشراب تو هرمست کننده است وراست تو دروغ است و خانه تو حمام است و صیدگاه تو زنان است ومؤذن تو ساز است ومسجد تو بازار ها است ، ودر روایت دیگر است که محل نشیمن تو بازار ها است و علم تو جادو است (ریاض الحکایات)

گوینده را چه غم که نصیحت قبول نیست
گر نامه رد کنند گناه رسول نیست

فصل سوم :

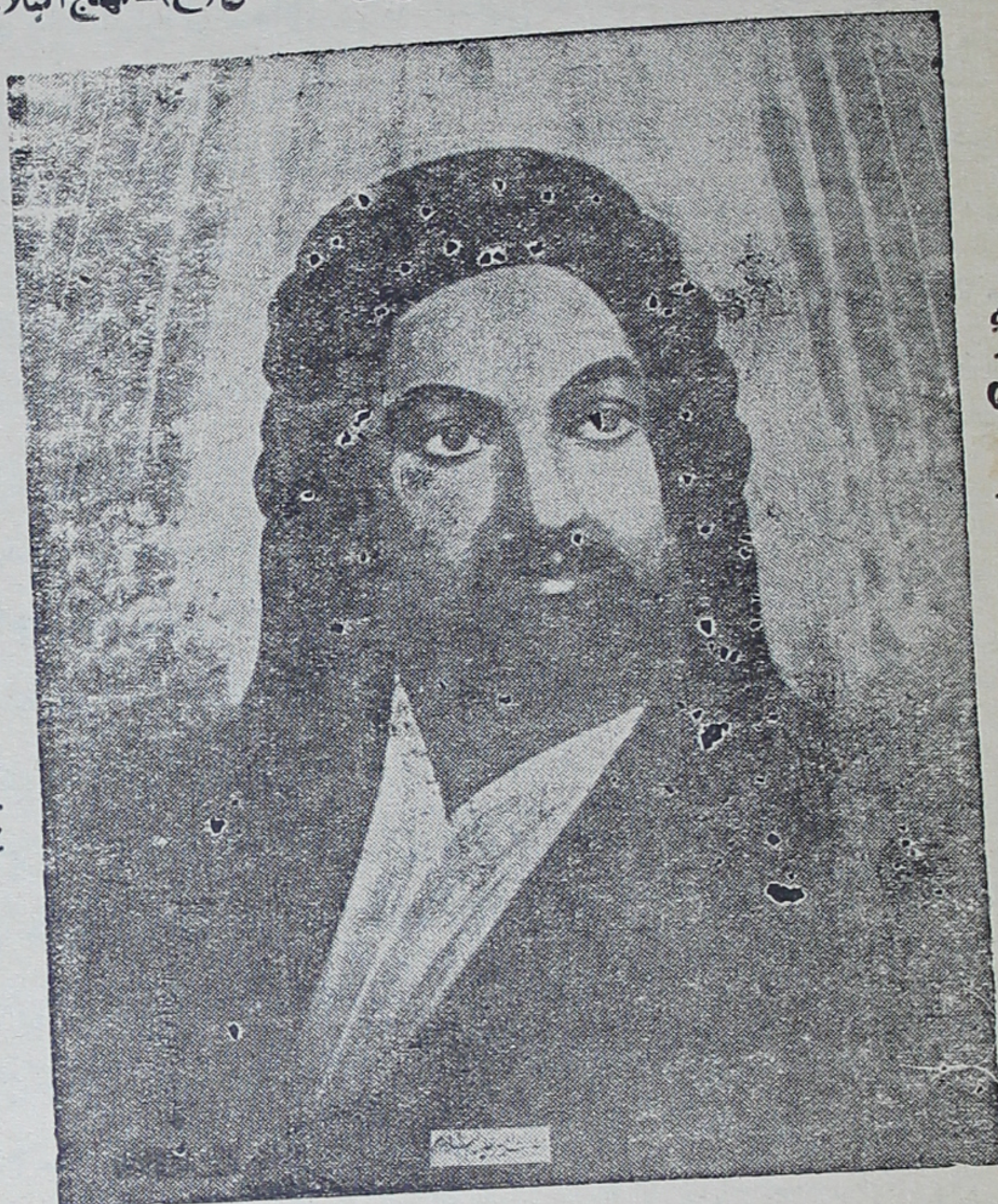
زن از نظر امامان

علی (ع)(۱)

تامیتوانی با زنان مشورت مکن زیرا مغز آنها نیز همچون پیکرشان لطیف وسست است + تامیتوانی چنان کن که همخوابه تو کس را جز تودوست ندارد که این بزرگترین قائمه عصمت وتقوای زن باشد + با نوان را رها مگذار که از حدود وظایف خود قدم بدان سوی گذارند، زیرا زن همچون

۱ بعد از ۶۳ سال عمر در سال ۴۰ هجری، دار فانی را وداع گفت

گل تازه وظریف است و از او تندی خار نباید انتظار داشت، از آهوی
کوهسار پسندیده نیست که همچون شیران شکاری حمله ور و درنده باشد
+ چندان دست خوش احساسات مباش که زن را بیش از لیاقت او عظمت
ومقام گذاری، وهرگز روا مدار که زن در شئون اجتماعی ومصالح عمو می
زندگی تصمیم ترا تصرف نماید (وصایای علی (ع) به حسن (ع) - نهج البلاغه) ☆



انا مدینة العلم وعلی بابها

لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

سپاهی را بگذارید که تا میتواند از عشق زن بپرهیزد زیرا میان رزم
سفرهٔ بزم گستردن دشوار باشد + آری در چنین روزگار دختران عشوه کار

زمام سلطنت بمشت گیرند و کودکان ناپخته بر مسند حکمت تکیه زنند و خواجه سرایان بر کرسی وزارت نشینند (نهج البلاغه) ☆پرهیز از اینکه فراوان شیدای زنان باشی و بیتاب در کامرانی ، چه شیفته زنان در رنج و سختی افتد و فریفته بکام روائیها خوار وزبون شود + فریفتگی بزنان خوی نابخردان است (کلمات قصار) ☆ میشنوم زنان شما بگریه برشما غلبه میکنند ، آیا آنهارا از صدای گریه بلندنهی نمیکنید ؟ + اول کسی که آدم فریبی نمودزن (حوا) بودو اول کسیکه سبب قتل شدنیز زن (دختر حوا) بود (طومار عفت) ☆ خداوند زنان را خلق فرمود و سنگینی بار ولادت را بر آنها نهاد و تربیت اطفال را تا سن معین بعهده ایشان محول نمود ، تا هنگامیکه باز مستعد حمل وولادت گردند و همچنین تا فارغ از ولادت و تربیت شوند ، زنان مختص شده اند برای گرفتن نژاد و تربیت اولادو تدبیر المنزل و این یك دایره محدودی است که باید فقط زنان قیام واقدام برآن نمایند و خداوند بقدر استعداد واحتیاج ایشان بآنها عقل بخشید و شرع اسلام مطابق بافطرت زن و طبیعت جبلی او از او احکام خواسته اند نه آنکه همدوش با مردان باشند برخلاف طبیعت و فطرت اینست که زنان در احکام بمردان نمیرسند ، نه درعبادت ونه درشهادت و میراث ، پس ازاشرار آنها پرهیز باید نمود و ازخوبان آنها در حذر باید بود ونباید دست اطاعت بآنها داد اگر چه امر بمعروف نمایند (کافی) ☆خلقت مرد از خاك و کاوش او در زمین است و خلقت زن از مرد و کوشش او در مردان است، زنان خود را حبس نمائید که با مردان بیگانه میامیزند و گلاویز آنها نگردند + تام سعی زن آنست که بمرد برسدو باو درآویزد + سختی در امر حجاب برای زن ومرد بهتر است از بد گمانی و بد دلی +اگر شومی باشد در زنان است +زن شراست همه اش شر است وآنچه در اوست شر است ولی

ناگزیر از این شر هستیم + نباید بزن سلام کرد و نه دعوت بطعام چراکه
زنان نقص درعقل دارند و باید در خانه بمانند + برکت در مخالفت زنان
است + هرمردی که زن تدبیر کار او کند ملعون است + زنان هنگام حاجت
ورع نخواهند داشت، زنان وقت شهوت صبر ندارند (طومار عفت) ☆ دور
دارید خود را از مشورت با زنان زیرا که در آنهاست ضعف عقل وسستی
در کار وناتوانی در بدن + ای مردم در هیچ حالی اطاعت زن منمائید و در
هیچ مالی او را امین قرار ندهید ونگذارید مدیر امر عیال باشند یعنی خانه
باو واگذار منما که ما یحتاج خانه را او اصلاح بنماید ازبیع و شراع، چه
آنکه هر گاه رئیسه و صاحب اختیار در بیع و شراع شد و مصارف بد ست
او افتاد در سختیها و دشواریها و موارد خطرناك دچار میشود و مرد بیچاره
را فقیر کنند و امر او را وقعی نگذارد، چه آنکه مجرد داشته ئیم و چنین
یافته ئیم زنها را که هنگام حاجت خود دست از ورع بشویند و در نزد
شهوت رانی صبر وشکیبائی را جواب گویند. فخر کردن لازم زنان است
ولو بسن پیری برسند و خود بینی سجیه ایشان است اگرچه زمین گیر شوند.
شکر نکنند نعم وافرهٔ شوهر را، اگر یك حاجت مختصری از ایشان انجام
نیابد خوبی های شوهر را فراموش کنند ولی اگر جزئی بر آنها صدمه
رسیده باشد از خاطر نبرند. بسوی بهتان زدن مبادرت جویند و با فساد و
طغیان هم عنان باشند (کشف الغرور او مفاسد السفور) ☆ بپرهیز ازاین
که بسیار واله زنان باشی و حریص درلذات گردی، چه واله زنان در بلا و
محنت افتد و حریص درلذات ذلیل وخوار گردد + با شش کس احتجاج
نتوان کرد: با فقیه زیرا که عالم است، با رئیس که زورمند است، با دنی
که خوارمایه است، بازن که ضیع ولجاج است و با کودك که نادان است +
لشگری ازشیطان بزرگتر ازغضب، وعظیمتر ازجماعت زنان نیست + کسی

که از زنان تمتع جوید عقل خود را زیان کند + با دیوانگان آغاز منازعت مکن ، و با زنان حریص بصحبت مباش ، چه این دو خردمند را خوار مایه سازند (ناسخ التواریخ) ☆ بپرهیز از مشورت با زنها زیرا که رای آنها ضعیف و عزم آنها سست است (بحار الانوار) ☆ امیرالمومنین ع عبور کرد بمردیکه تعلیم کتابت میداد زنیرا فرمود : مزید مکن شری را شری (صبح اعشی) ☆ اگر شومی باشد در زنان است وزن شر است همهٔ او و آن چه در اوست شر است (وظیفهٔ زنان) ☆ شهوت زن نه (۹) مقابل شهوت مرد است و حیای زن نه (۹) برابر حیای مرد است و اگر حیای زن بمقابل شهوت او نبود هر آینه یك زن را نه (۹) مرد کافی نبود (کافی) ☆ ابتدا نکنید بر سلام کردن بزنان و دعوت نکنید ایشان را بمیهمانی و طعام زیرا پیغمبر فرمود : زنان جهل دارند بروش در گفتگو و تکلم نمودن و گفت باید در خانه بمانند + اول زنیکه زانیه شد در روی زمین عناق دختر دختر آدم ابوالبشر بود و اولین زانیه ئیرا که خدا هلاکش نمود هما نا عناق بود (سفینة النجات) ☆ زنها را بر اسبها سوار نکنید که اسباب فجور آنها فراهم بشود و شهوت آنها را به هیجان بیاورید ، هر جائی بشود و هر که را بخواهد ببیند ، و آنها را در بالا خانه ها و غرفاتیکه بخیابانها وجادات راه نگاه انداز دارد جای مدهید (کافی) ☆ در آخر الزمان و نزدیك شدن قیامت که بدترین زمانهاست جماعتی از زنان با صورتهای گشاده سر برهنه بلباسهای الوان زینت کرده پیدا میشوند و این صفت دارند که از دین خارج باشند و در فتنه ها داخل و بسوی شهوت مایل و بطرف لذتها سرعت کنند حرامها را حلال شمارند ، اینگونه زنان در جهنم مخلد باشند (مکارم الاخلاق) ☆ همه چیز زن (احوال وصفاتش) بد است وبد تر چیزیکه در اوست آنست که (مردرا) چاره‌ای نیست از بودن با او +

ای مردم زنها از ایمان وارث وخرد کم بهره هستند ، اما نقصان ایما نشان بجهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض ، و جهت نقصان خردشان آنست که (در اسلام) گواهی دوزن بجای گواهی یکمرد است ، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان می باشد ، پس از زنهای بد پرهیز کنید ؛ واز خوبانشان بر حذر باشید ، و در گفتار و کردار پسندیده از آن ها پیروی نه کنید (پیروی نکر د ن آنا ن در در معروف « یعنی گفتار و کردار پسنده » آنستکه اگر آن معروف یکی از واجبات باشد شما آن را بعنوان معروف بودنش بجا آورید و بنما یانید که اتیان به آن اطاعت و پیروی از آنها نیست ، واگر یکی از مستحـبا ت باشد بجا نیاورید ، زیرا بجانیاوردن مستحب بعنوان پیروی نکردن از آ ن مستحب است ، خلاصه در هیچ امری بگفتار و خواهشهای آنان ا عتناء ننمائید) تا در گفتار و کردار نا شایسته طمع نکنند (و شما را با نجا م آن وادار ننمایند) + زن (چون) کژد م (آزار رساننده است) که شیرین است گزیدن « آمیزش با » او + بهترین خوهای زنها بدترین صفات مردهاست و آن کبر و ترسنا کی وبخل میباشد ، پس هر گاه زن متکبره باشد (بکسی جز شوهرش سر فرود نمی آورد وهر گاه بخیل وزفت باشد ما ل خود و شوهرش را نگاه میدارد و هر گاه ترسو باشد از آن چه باو رو آ ورد « وموجب بدنامی وخشم شوهرش میگردد » میترسد « و دوری میگزیند ») + هنگامیکه آن بزرگوار لشگری را بدرقه نموده آنها را بجنگ می فر ستا د (اندرز میداد) ومی فرمود : آنچه میتوانید اززن ها دوری کنید (سیدرضی رحمه الله) فرماید معنی این سخن آنستکه در هنگام جنگ :) ازیادزنها و دل بستن بآنها دوری نمائید وازنزدیکی با ایشان خود داری کنید که آن با زوی حمیت ومردی را سست میگرداند ؛ و در تصمیم ها اخلال نموده رخنه

مینماید ، و شخص را از دشمن شکست میدهد واز رفتن وکوشش نمودن در جنگ دور میدارد (نهج البلاغه) ☆ واگذار ذکر و یاد زنان را که ایشانرا وفائی نباشدوپیمان ایشان با بادصرصر برابراست (آب زندگانی) ☆ خوشا بحال کسی که عیال اختیار نکرده باشد + غیرت زن از کفر اوست وغیرت مرد از ایمان اوست (انسان) ☆ علی ع بفرزندش حسن ع فرمود : حذرودوری بجوی از مشاوره بازنان زیرا رأی ونظر آنهامیکشاندانسان را بزبونی وزشتی وعزم و نیت آنان منتهی خواهد شد بضعف و سستی ، بپوشان برچشمهای ایشان پرده وحجاب خود را که پرده داری وحجاب بهتر است برای تو و هم ایشان از وقوع در تهمت و موارد شك و ریبه ، ونیست خروج آنها در مناظر اجانب بد تر از دخول اجانب است درمنازل آنها بلکه هر دو عمل در ایثار فتنه و فساد مساوی ویکسانند و از هر دو عمل جلوگیری لازم ، واگر بتوانی نگذار غیر ازشخص خودت کسیرا از جنس مردان بشناسند (حجاب وپرده داری «یا» انتقاد علمی و اجتماعی) ☆ سه چیز است که آدمی مفتون آنها میشود : دوستی زنان و آن شمشیر شیطان است ، و دوستی شراب وآن نیزه شیطان است ، و دوستی دینار و درهم و آن تیر شیطان است ، پس کسیکه زنان را دوست دارد از زندگی خود منتفع نمیشود ، وکسیکه آشامیدن شراب را دوست دارد شراب بهشت را بر او حرام کنند وکسیکه دینار و درهم را دوست دارد آنکس بنده وپرستار دینار و درهم دنیاست (ابواب الجنان) ☆ کل زن سر تا پای او شر است و هر شری از اوناشی میشودولیکن نگاهداشتن این شرلازم است وبدون آن امر نمیگذرد + بپرهیزیداز زنان باشرارت وسلیطه و ازخوبان ایشان پیوسته احتیاط داشته باشید + حذر کن از مشورت نمودن بازنان زیرا که رأی ایشان مایل بفتنه است و عزم ایشان

مایل بسوی سستی است + چشم زنان را از نامحرم پوشیده بدار زیرا که مستور داشتن تو آنها را بهتر است از اینکه تو از ایشان درشك و شبهه باشی و بیرون رفتن ایشان از خانه بدتر نیست از اینکه داخل خانهٔ خود بکنی کسیرا که وثوق برآنکس نداری واگر در قوه داری که چنان بکنی که کسی اصلا ایشان را نشناسد پس چنین بکن + همت چهار پایان مصروف شکم آنها است و همت درندگان وسباع مصروف ضرر رسانیدن است بر غیر خود و همت زنان مصروف بزینت حیوة دنیا است و هر فسادی که در عالم است از جانب زنان است + مثل دنیا وآخرت چون مثل کسی است که دو زن داشته باشد و هریکی را که از خود راضی بکند آن دیگری از او ناراضی خواهد بود + سه چیز است که هلاك کننده اند: اول اطاعت زنان کردن، دوم اطاعت غضب را کردن سوم اطاعت شهوت را کردن + بهترین خصلتهای زنان بدترین خصلت های مردان است + پنج چیز از پنج کس قبیح است: اول کثرت فجور وفسوق ازعلماء دوم حرص از حکماء سوم بخل ازاغنیاء چهارم زنا کردن ازپیرمردان پنجم بی حیائی اززنان + شش نفرند که با آنها منازعه ومجادله نباید کرد: اول فقیه دوم رئیس سوم رذیل چهارم فحاش پنجم زن ششم طفل + حفظ زن صلاح حال او ودوام دارنده تر است برای جمال او + اطاعت زنان نمودن عیب مردمان محترم است وعقلا را هلاك کننده است + غیرت مرد ایمان و غیرت زن دشمنی نمودن وعدوان است + اطاعت زن خود را مکنید در امر خیر تا اینکه طمع نکنند دراینکه اطاعت آنها را بکنی در امورات زشت + با زنان بسیار خلوت مکن زیراکه اگر چنین بکنی تورا ملول میکنند و تونیز ایشانرا ملول میکنی وسبقت بگیر از برای نفس خود واز برای عقل خود بسوی صرفه وخیر باینکه پرمیل بآنها و صحبت با آنها نکنی + بارهائی

گران و کارهای عمده خودرا بار زنان مکنید و تا شما را ممکن است خودرا از ایشان مستغنی دارید زیرا که زنان بسیار منت گذارنده و احسان را کفران میکنند + با سفهاء نزاع مکن و بر زنان استهزاء مکن زیرا که این مرحله برعقلاعیب است و ضرر برای آن ها ندارد) (ینابیع الحکم)☆
زن عقربی است که شیرین ولذیذ باشد گزیدن او + غیرت وعصبیت وحمیت زن بر مرد کفر است (زیرا که راضی نبودن اوست ببودن زن دیگر در فراش شوهرش که بحکم خدا حلال است پس البته راضی بحکم خدا نباشد و راضی نبودن بحکم خدا کفر است) وغیرت و عصبیت مرد بر زن ایمان است (زیرا که راضی نبودن اوست ببودن مرد دیگر برفراش زنش که بحکم خدا حرام است و خدا راضی نیست بآن پس راضی نبودن بچیزی که خدا راضی بآن نیست ، نیست مگر ازایمان) + نماز کردن سبب تقرب بخدا است از برای هر پرهیزکاری ، و حج گذاردن جهاد کردن در راه خدا است از برای هر بیقوتی ، واز برای هر چیزی زکوتی هست و زکوة بدن روزه گرفتن است که سبب پاکی از گناهان وزیادتی عمر میشود، وجهاد کردن زن نیك شوهر داری کردن است از حفظ کردن مالی و عرض (نهج البلاغه)☆
از علی (ع) منقولست که فرمود: بهمراهی فاطمه(ع) باطاق رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدم دیدم آنحضرت را که گریه میکنند عرضکردم : پدر و مادرم فدای تو باد برای چه گریان هستی؟ فرمود بیاد آوردم آنچه را که درشب معراج از عذاب جمعی از زن های امتم را مشاهده نمودم که بعضی از آن ها ازمو-هایشان آویزان کرده و برخی از شدت عذاب مشغول خوردن گوشتهای بدن خود بوده و عده ای دست وپای بهم بسته و مار ها وعقربها مسلط بر آنها شده وجمعیرا با مقراض ها قطعه قطعه میکردند و بعضی از طرف سر چون خوك و بدن هایشان مانند الاغ بود . فاطمه ع عرضکرد: ای پدر

عزیزم بخاطر کدام عمل آنها چنین معذب بودند؟ فرمود: اما آویزان شدگان از موی آنهائی هستند که زلف و موی از نامحرم نمی پوشانند. و اما خورندگان گوشتهای بدن خود زنهائی هستند که بخود آرایش میدهند برای نشان دادن باشخاص اجنبی. و اما دست وپای بستگان آنهائی باشند که از نجاست وکثافت پرهیز نکرده و در بجا آوردن غسل جنابت وحیض واستحاضه مسامحه نموده و در نمازهای خود اهمیت نمیدهند. و اما قطعه قطعه شده گان آنهائی هستند که از نظر نامحرم و مردان اجنبی خـود را حفظ نکرده و محجوب نیستند. و اما زن هائیکه چون خوك بودند آنهائی باشند که سخن چینی کرده و در میان مردم تولید دشمنی و عداوت میکنند (وسائل الشیعه)☆ برای تحقیر دنیا گفت: دنیا شش چیزاست: خوردنی و آشامیدنی وبوئیدنی وگائیدنی وسوار شدنی و پوشیدنی: اشرف مشروبات آب است که بر و فاجر در او مساویند، اشرف پوشیدنیها حریر است که شبیه کرم است، واشرف مرکوبات اسب است که مردان سنگینی خود را برآن قرارمیدهند، واشرف منکوحات زن استکه مبالی است درمبال، واشرف بوئیدنی ها مشك است وآن خون حیوان است، واشرف خوردنی ها عسل است وآن فضلهٔ زنبور است (جامع النورین)☆بپرهیزید از زنهای شریر و ازخوبان آنها هم در حذر باشید (بزم ایران)

امام حسن (ع) (۲)

تا میتوانید درکارها بازن مشورت مکن زیرا مغز زنان وکودکان مانندپیکرشان لطیف وسست است (زن)☆ مرویست که حضرت امام حسن «ع» زن بسیار میگرفت وطلاق بسیار میگفت سبب آنرا پرسیدند فرمودخدای تعالی غنا وثروت را معلق باین دو امر فرموده که میفرماید: «وانکحوا الایامی

۲ امام حسن ۲-۴۹ هجری

منکم و الصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله » و در جای دیگر میفرماید : « و ان یتفرقا یغن الله کلا من سعته »(زهر الربیع)

امام حسین (ع) (۳)

فرمود از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله که نباید مرد اجابت زن کند در خواهش های او برفتن حمام وعروسی ها وعیدگاهها و مصیبت خانه ها وخریداری اجناس بی دوام که فقط ظاهر آراسته دارند(کافی) ☆

(امام زین العابدین)(ع)(۴)

چون دلخواه زنان مردانند آنان را در خانه بنشانید (کافی) ☆ بهترین مال آن چیزیست که محافظت بشود بآن ناموس(زهر الربیع)☆ فرمود با پدرم امام حسین (ع)چون بکربلا میرفتیم در هیچ منزل فرود نمی‌آمدیم وبار نمیکردیم مگر آن که آنحضرت یاد حضرت یحیی ع میکردند وروزی فرمودند که از پستی وبیقدری دنیانزد خدا آن بود که سر یحیی بن ذکریا (ع) را بهدیه فرستادند برای فاحشه‌ای از فاحشه‌های بنی اسرائیل(حیات القلوب)☆

امام محمد باقر (ع) (۵)

مشورت با زنان نکنید وهر گاه بدی از خویشاوندان گویند التفات نفرمائید (کافی)☆ غیرت زنان حسد است وحسد اصل کفر است و زنان چون غیرت کنند غضب نمایند و چون غضب کنند کافر شوند مگر مسلمات از ایشان یعنی زنان با تقوی وپرهیز کار که از حسد پرهیز نمایند (کشف الغرور اومفاسد السفور)☆سزاوار نیست از برای زن مسلمان که رو باز نماید نزد زن یهودیه و نصرانیه چرا که آنها زشتی وزیبائی زنان مسلمانرا برای شوهران خود وصف میکنند(طومار عفت)☆ زن بمنزله قلاده ایست

---

۳ امام حسین (ع) ۳ — ۶۱ هجری

٤ امام زین العابدین (ع) ۳۸ - ۹۵ »

٥ امام محمد باقر (ع) ۵۷ - ۱۱٤ هجری

که بگردن خود می افکنی بهوش باش که چگونه قلاده ای انتخاب خواهی کرد (طلایه) ☆ جایز نیست نشستن زن ها درغرفه‌ها و یاد گرفتن و نوشتن و کتابت و مستحب است برای آن ها یادگرفتن ریسندگی و تفسیر سورهٔ مبارکه نور، وجایز نباشد پوشیدن لباسهای مخصوص بمردها واستعمال عطر موقع بیرون رفتن ومنکشف شدن پیش زنهای یهود ونصارا که بخواهند حالات وخصوصیات آن ها را برای شوهر هایشان وصف کنند (وسائل الشیعه) ☆ یزیدبن عروه میگوید که چون کثیر درمدینه فوت شد هیچ زنی ومردی نبود مگر آنکه درجنازه او حاضر شدند وگریه میکردند. پس حضرت باقر (ع) فرمود راه بدهید جنازه اورا بر دارم، یزید میگوید پس زن ها را ازجنازه دور میکردم حضرت بآستین مبارك ایشان را میزد و می‌فرمود دورشوید ای مصاحبان یوسف ناگاه زنی ازمیان ایشان برخاست وگفت یابن رسول الله راست فرمودی ما مصاحب بودیم با یوسف و بتحقیق که بودیم در حق او بهتر ازشما مردان. پس حضرت بیکی ازغلامان فرمود این زن را نگاه بدارید تا بر گردم چون مراجعت فرمودزن را مثل پارهٔ آتش بخدمت او آوردم حضرت فرمود تو گفته بودی که شما زن‌ها نسبت بیوسف بهتر ازما بوده اید؟ زن عرض کرد بلی اگر از غضب خود مرا ایمن میکنی یابن رسول الله، بجهت آن که مازنان خواندیم یوسف را بلذات از خوردن و آشامیدن و تمتع بزن ها و نعمتها، و اما شما جماعت مردان پس او را بچاه انداختید و بثمن بخس فروختید وحبس نمودید در زندان، پس کدام یك از ما وشما دربارهٔ او مهربانتر بوده ایم؟ حضرت فرمود هیچکس بازن ها معارضه‌نکرده است مگر آنکه زن ها غالب شده اند. سپس فرمود آیاشوهرداری؟ گفت مردی دارم که من شوهر اویم. حضرت فرمود: راست گفتی مثل تو زنی مالك، شوهر مالك اونخواهد بود (زهرالربیع ☆ حجاج بن یوسف ثقفی از

امام محمد باقر (ع) پرسید : چه میگوئی در باره دختری که ده ساله باشد؟ فرمود: نور چشم نظر کنندگان است . پرسید: چه میگوئی در مورد زن بیست ساله؟ فرمود: مصلح امر دنیا و دین است . پرسید: چه میگوئی در حق زن سی ساله؟ فرمود: لذت و تمتع است برای طالبین او. پرسید: چه میگوئی در خصوص زن چهل ساله ؟ فرمود : گوشت و پی و دنبه ایست. پرسید: چه می گوئی در بارهٔ زن پنجاه ساله ؟ فرمود : صاحب دختران و پسران است . پرسید: چه میگوئی در مورد زن شصت ساله ؟ فرمود : مهربان است برای مرد مسکین . پرسید : چه میگوئی در حق زن هفتاد ساله ؟ فرمود :عجوزه ایست که جزو رفته گان است. پرسید : چه میگوئی در خصوص زن هشتاد ساله ؟ فرمود : لا حول ولا قوت الا بالله العلی العظیم . پرسید : چه می گوئی در بارهٔ زن نود ساله ؟ فرمود: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. پرسید: چه میگوئی در مورد زن صد ساله ؟ فرمود : در بارهٔ اهل جهنم از من مپرس. پس حجاج خندید و گفت احسنت ای جوان همین مطلب را بنظم بیان کن فوراً انشاء نظم کرد ؛ تمام سئوال و جواب بشعر بیان فرمود حجاج گفت احسنت ای جوان من در مدت عمر مثل تو جوان باین عالمی و حاضر جوابی ندیده بودم(ذادالواعظین)

امام جعفر صادق (ع)(٦)

نافرمانی کنید زنان را در مشروع غیر از فرائض پیش از آن که امر کنند شمارا بنا مشروع (کافی) ☆زن نباید اسب سواری و خود نمائی بکنند (طومار عفت)☆ دور دارید خود را از مشورت بازنان زیرا که در آن ها است سستی عقل و سستی در کار و ناتوانی در بدن (کافی) ☆ فرمود کسی بخدمت پیغمبر ﷺ عرضکرد یا رسول الله مرا عضویست بزرگتر از عضو مردان پس آیا جایز است که بهایم را وطی کنم بدرستیکه زن ها تا ب

٦ ـ امام جعفر صادق (ع) ۸۳ ـ ۱۴۸ هجری

تحمل آن را ندارند، حضرت فرمود خدایتعالی تو را نیافریده است
مگر ازجنس توکسی خلق کرده که ترامتحمل میشود، پس بار دیگر همان
مرد بیامد و همان مقاله را عرضکرد فرمود. چرا غافلی از زن گندم رنگ
بلند پای، گردن دراز. پس آن مرد برفت و بعد از قدری بر گردید و
عرضکرد که شهادت میدهم که تو پیغمبر خدائی وبر حق ودرستی بنما
بفرموده تورسیدم برجنس خود (زهر الربیع) ☆زن گردن بند مرد است،
دقت کن چه چیز را درگردن می بندی (طومار عفت) ☆فرمود که حضرت
امیرالمومنین (ع) فرمود که: عقول زن ها در جمال ایشان است وجمال
مردها در عقول ایشان است (امالی وعیون الاخبار) ☆ هرزنیکه شب
بسر آورد وشوهر از او آزرده باشد نمازش مقبول نباشد تا شوهر از
او راضی باشد، وزنیکه بوی خوش از برای غیر شوهر بکند نمازش مقبول
نیست تا آن بوی خوش را ازخود بشوید (حلیة المتقین) ☆ پنج چیزاز
پنج کس محال است: خیر خواهی ازحسود و مهربانی از دشمن وحرمت
ازفاسق ووفا از زن وهیبت ازفقیر (رساله احکام آخوند محمد باقر
ابن محمد جعفر الاصفهانی الفشارکی) ☆ شهوت را خدای متعال ده
جزء قرار داده نه جزء آن را در زنها قرار داده ویك جزء آن را درمرد
ها و اگر حیای زنها نبود بقدر شهوت آنها هر آینه هر مردی را نه زن
در او معلق بودند و خواهش مواقعه می نمودند (خصال صدوق) ☆ باید
زنان را در خانه حبس نمود. + خلق نمود خدایتعالی مردان را اززمین
بنست که تمام همت و منتهای مقصد آنهابه تعمیر آب وخاك مصروف است
وخلق فرمود زنان را از مردان از این جهت است که تمام توجه و مقصد
زنان بمردان است پس تامیتوانید زنان خودرا حبس نمائید وحفظ کنید آنهارا
ازمردان ای جماعت رجال (کافی) ☆روایت فرموده مجلسی علیه الرحمه

بسند های معتبره خود از جابر جعفی که گفت شنیدم از حضرت صادق سلام الله علیه که فرمود: نرسیده برای زنان اذان و نه اقامه در نماز های واجبی ایشان و نه حضور برای نماز جمعه و نه تشییع جنازه میت و نه رفتن برای دیدن مریض و عیادت و نه بلند کردن صوت خود را بتلبیه ونه هروله نمودن ما بین صفا و مروه و نه بوسیدن و دست مالیدن به حجر الاسود ونه ورود در خانه کعبه ونه سر تراشیدن ونه قضاوت و حکمفرمائی نمودن و نه محل و مورد میباشند برای مشورت کردن و سزاوار نباشد برای زنان ذبح حیوان مگر در وقت اضطرار و در غسلهٔ اولی وضوء ابتداء می کنند زنان بشکم دستهای خود و در ثانیه به پشت (عکس مردان) و دیگر مانند مردان نبایستی مسح سر بکشند باین معنی که در وقت مسح سرآنها برهنه شود بلکه باید پوشیده باشد و از همان زیر مقنعه انگشتها را داخل نموده برای مسح کردن و سر را برهنه نکنند حتی برای مسح وضوء ولومکان خلوت و خالی از ناظر نا محرم باشد و در موقع نماز در حال قیام دو قدم خود را چسبیده و پهلوی هم قرار دهد و دستها را برسینه نهد و قرار دهد دستها را درحال رکوع بر رانهای خود نبرد و کندهٔ زانو مانند مردان برای آنکه کمتر پشت و عجزش نمودار و ظاهر آید و پس از اینان رکوع در موقع سرازیرش برای سجدهٔ اول بنشیند و از حالت جلوس برود بسجده بخلاف مردن و در سجده هم خود را جمع و کوچك نموده و برزمین بچسباند برخلاف مردان که برای آنان مستحب است تجنیح یعنی باز نمودن دستها و بالهای خود را هرگاه سر از سجده بر داشت باید بنشیند و بآرامش و ملایمت برخیزد و هرگاه نشست برای تشهد دو زانو وپای های خود

را بلند میکند و بیکدیگر منضم نموده بسینه می‌چسباند و هرگاه‌سبحه ای بگوید با انگشتان خود بشمارد بدون سبحه زیرا انگشت های او هم حقی برای آنها منظورشده چون روز قیامت سؤال‌خواهد شد و شاید وجه اختصاص‌این نحوازتسبیح بزن آنست که نزدیکتراست به‌تحفظ از خود و تستر تا اینکه سبحه ای در دست گرفته وذکر گوید و هرگـاه حاجتی داردبسوی خدا برود بالای بام خانه پس از دو رکعت نماز سر را برهنه کند بسمت آسمان واز خدا بخواهد حاجت خود را محـروم نشود و و حاجتش بر آورده شود و نیست اصلا برای او جمعه در سفر و جایز نیست ترکش برای او در حضر (شاید مراد اعمال جمعهٔ باشد غـیر از صلوة جمعه) و جایز نیست شهادت زنان در هیچیك ازحدود شرعیه و همچنین جایز نیست شهادت آنها درطلاق و نه در رؤیت هلال ولی قبول میشود شهادت آن ها در آنچه حلال نیست برای مرد نظر باو یعنی از مختصات زنان محسوب و معلوم نشود مگر از قبل آنان و جایز نیست‌برای زنان از وسط جاده و طریق‌حرکت‌کردن بلـکه ازکنار و در دوطرف معبر و راه حرکت کـنند و جایز نیست زنان را در غرفه و بالا خا نه ها سکنی دادن و نه تعلیم خط و یاد دادن سوره یوسف و مستحب است بآنها یاد دهند سوره نور و پارچه بافی‌را وهرگاه مرتد شود از اسلام توبه میدهند او را واگر توبه نمود توبه اش قبول است و اگرتوبه نکرد زندانی کنند ولی نکشند او را چنانکه مرد مرتد کشته‌شودولیکن‌تحمیل کنند بر او امور شاقه و خدمات شدیده را و منع نمایند از طعام و شراب بطریق راحت و آزادی وغذای اورابدو پست ولباس اورا خشن قرار داده و بر نماز و روزه او را مجبوره و مقهوره کنـند و بزنند تا عبادات اسلامی‌خودرا ترك نکنندودیگرازاحکام مختصه بزنان تعلق‌نگرفتن

جزیه میباشد بایشان و در موقع وضع حمل برای آنها بایستی هرکس در حجره میباشند از زنان وجنس خودشان خارجش کنند مبادا چشم زنی بعورت ایشان افتد و جایز نیست حضور زن حایض و جنب در حال احتضار و موقع تلقین میت در میانه حضار برای آنکه ملائکه و اعوان ملك الموت اذیت میشوند و جایز نیست برای زن واردکردن اموات را در قبور و هرگاه زن ازمکان خود بر خاست جایز نیست نشستن مردی اجنبی در جایگاه و مکانش بلافاصله تا آنکه سرد شود مکان آن زن و جهاد زن در اسلام خوش رفتاری و نیکی با شوهر است و بالا تر از هر کس از حیث حقوق بر زن شوهر اوست و سزاوار تر از هرکس در نماز بر زن هر گاه از دنیا رفت شوهر است و حرام است بر زن صورت محاسن خود را باز کند در مقابل زنان کفار از یهود و نصاری و غیر اینها زیرا میروند نزد شوهران کافرخود و حسن منظر و ملاحت زنان مسلمه را میگویند و جایز نیست برای زنان عطر زدن و از خانه خارج شدن و جایز نیست خود را شبیه بمردان نمودن از حیث لباس وغیر لباس وجایز نیست برای زن آنکه تعطیل نماید خود را از زینت نمودن ولو باین اندازه که نخی بگردن خود بیفکند و جایز نیست ناخن های خود را سفید نگاه دارد ولو مختصری از حناء مسح کند به پشت ناخن ها ولی در حال حیض خضاب نکنند دستهای خود را برای آنکه شیطان دستش قوی است ممکن است سبب و موجب مقاربت زوج را فراهم آورد و هر گاه در حال نمازش حاجتی پیش آمد نمود او را دستهای خود را برهم زند ولی مرد در حال نماز هر گاه حاجتی داشت باسر و با دستش اشاره نموده و یا ذکری و تسبیحی بلند میگوید و جایز نباشد برای زن نماز خواندن بدون چادر و جایز نباشد برای زن درحال خود آنکه بنده و یا کنیزی آزاد و یااحسانی

کند مگر با اذن شوهر و جایز نیست برای زنان مصافحه کردن با غیر صاحب محرم و نه بیعت نمودن مگر از پشت ساتر و ثیاب و جایز نیست برای زن حج مستحب مگر با اجازه شوهر و جایز نیست برای زن سوار شدن برروی زین (کنایه از اسب سواری است مگر در حال ضرورت و یا در سفر) و میراث زن نصف میراث مرد است مثل اینکه دیهٔ زن هم نصف دیهٔ مرد است و برابری دارد زن مرد را در دیه جراحات تا آنکه برسد به ثلث وقتیکه زیاد شد از ثلث بالا میرود مرد و پائین می آید زن و هرگاه زن به تنهائی نماز بخواند با مرد پشت سر می ایستد و در دو طرف مرد نمی ایستد و هرگاه جنازه میت زن باشد نماز گذار مقابل سینه زن می ایستد بخلاف آنکه میت مرد باشد که نزدیک سرش باید بایستد و هرگاه زن را بخواهند داخل در قبر کنند شوهر زن مستحب است بایستد در محلیکه محاذی ورك زن باشد و شفیعی نباشد برای زن بهتر و نیکوتر از رضایت و دلخوشی شوهرش نزد خدا **(سفینة النجات)** ☆

نیست از برای ابلیس لعین لشگری سخت تر از زنها و غضب **(منتهی الامال)** ☆

چنانکه پیش از یحیی ع کس بنام او مسمی نشده بود همچنین بنام حضرت امام حسین (ع) کسی پیش از او مسمی نشده بود و پی کننده ناقه صالح ولد زنا بود و کشندهٔ حضرت یحیی (ع) ولد زنا بود و کشندهٔ امیر المؤمنین «ع» ولد زنا بود و کشندهٔ امام حسین ولد زنا بود و نمیکشد پیغمبران و اولاد ایشان را مگر فرزندان زنا + بسند معتبر از حضرت صادق (ع) منقولست که عابدی در بنی اسرائیل بود که از زنان دوری می کرد و بدین سبب از شر شیطان ایمن گردیده بود. پس شبی از شبها زنی در سرای او مهمان شده خانه خدا خاطرش محل وساوس شیطان گردید و هرچند وساوس آن ملعون بر او غالب میشد انگشتی از انگشتان خود را نزدیک آتش می برد که آتش جهنم را بیاد آورد و بیاد قیامت و سوسه ایشان را بیاد میداد

وشعله آتش شهوت را فرو نشانید وپیوسته در اینکار بودتاصبح . چون صبح طالع شد بآن زن گفت که بیرون رو که بد مهمانی بودئی تو از برای من دراینشب (حیات‌القلوب)٭ ازخدا بترسید در بارهٔ دو ضعیف یکی یتیم ودیگری زن (اثنی عشریه)٭ عبیدبن زراره میگوید یکی ازمشایخ یمن کنیزی صاحب جمال داشت که بسی هزار درهم خریده بود ولیکن کنیز او را بمقاربت تمکین نمیداد و به آقای خودمیگفت دست خود را به میان دولب فرج من بگذار که من از آن لذت بسیار می برم . عبید نمی دانست که آیا دست گذاشتن حلال است یا نه زراره باو گفت این مسئله را از حضرت صادق (ع) بپرس چون پرسید حضرت فرمود باکی نیست که بجسد خود لذت ببری لیکن بغیر از جسد خود تحصیل مکن لذت را. عبیدبن زراره میگوید که بخدمت حضرت (ع) عرضکردم مردی کنیزان بسیار دارد و قادر بوطی آنها نیست پس چیزی برای آنها میسازد که با آن لذت برند. حضرت فرمود آنچه از جسد خود استعمال بکنند پس باکی نیست (زهرالربیع)

امام موسی کاظم (ع) (۷)

راوی گوید سئوال نمودند ازحضرت ابا الحسن موسی بن‌جعفر که جائز می باشد برای شخص خواجه و خدمتگذار خصی (بدون آلت رجولیت) که داخل بشوند بربی بی ها و بدهند آب بدست آنها آب وضوء را پس دیده‌می شود موی سر آنها ؟ حضرت فرمودند: جایز نیست (وسائل) ٭ غایت صبر زن برای عمل جماع بیش ازچهارماه نیست (جامع‌الاحادیث)٭ پنج چیز شوم است برای مسافر اول زنیکه موی سرش سیاه وسفید است و مویش

---

۷ - امام موسی کاظم (ع) ۱۲۸ - ۱۸۳ هجری

نمودار باشد وسفیدی مویش غالب باشد بر سیاهی . دوم سگی که دمش را بلند کرده باشد و پر باد کرده . (باد مثل گربه که در وقت جدل کردن خودش را پر باد میکند و دمش را افشان مینماید) . سیم کلاغی است که ازطرف دست چپ پرواز کند برمسافر و دو دفعه صدا کند بعدد حروف « شر». چهارم کرکیست که سرراه مسافر پیداشود و پاهایش را فرش کرده باشد وبرسر پا نشسته باشد و دستش را ستون بدنش کرده باشدو صدا کند بر روی مسافر. پنجم ماده‌الاغی است که گوشش را بریده باشند (جامع النورین) ☆ عقل چهل معلم مقابلست باعقل یك نفر بافنده و عقل چهل بافنده مقابلست با عقل زن و زن را عقل نیست(زهر الربیع)

امام رضا (ع)(۸)

یونس بن عبد الرحمن از حضرت رضا(ع) سئوال کرد : چرا اگر مردی بمیرد و دارای اولاد ذکور و اناث باشد زنان نصف میراث مردان ببرند و وحال آنکه زنان اضعف‌ازمردان و بیچاره ترند؟ حضرت درجواب فرمود : خدای عزو وجل مردان را بر زنان بر تری داده چنانکه زنان را نیز بر سایر مخلوقات ترجیح داده که عیال مردان باشند (سفینة‌النجات)

امام محمد تقی (ع) (۹)

از حضرت ثامن الائمه اباالحسن‌علی بن موسی الرضا علیه السلام سئوال نمودند از علت جواز تزویج یکمرد بزیاده از یك‌زن و عدم جواز عکسش حضرت در جواب فرمود : اگر زن زیاده ازیك شوهر داشته باشدشناخته نمیشود که اولاد از کیست زیرا مردان در نکاح آن یك زن مشترك خواهند بود و از این اشتراك فساد انساب و فساد ارث وفساد معارف و تربیت اولاد خیزد (مراد از معارف آنست که چون هیچیك از مردان

---

۸ - امام رضا (ع) ۱۴۸ - ۲۰۳ هجری

۹ - امام محمد تقی (ع) ۱۹۵ - ۲۲۰ هجری

ندانند این مولود از کیست لذا در مقام تربیت اولاد بر نپایند، علاقه و محبت پدری حاصل نشود) اما مرد هر گاه صد زن داشته باشد شناخته نشوند اولاد های آن زنان متعدده مگر به همان یك پدر و بس و هرچند زنان اولاد بیاورند منسوب است به همان یکنفر زوج (سفینة النجات)

امام علی نقی (ع) (۱۰)

در بعضی تواریخ آورده که روزی امام (ع) در مجلس متوکل در آمده در پهلوی وی بنشست متوکل در دستار امام نگریست دید که پارچه نفیسی است از سر تعرض عرضکرد ای هادی این دستار بچند خریده‌ای ؟ فرمود آنکس که بجهت من آورده بپانصد درهم خریده است . متوکل گفت اسراف کرده‌ای که دستاری پانصد قیمت درهم بر سر گذارده ای . امام فرموده من شنیده ام تو در این ایام کنیزك جمیله بهزار دینار زر سرخ گرفته ای ؟ متوکل عرضکرده همچنان است که شنیده ای . امام فرمود : من دستاری به پانصد درهم نقره بجهت شریف ترین اعضای خود گرفته‌ام و تو بهزار دینار زر کنیزکی خریده ای بجهت کثیف ترین اعضای خود، انصاف ده که اسراف در کدام است ؟ متوکل خجل و منفعل شده و گفت انصاف آنست که ما را در تعرض بر بنی هاشم صرفه بهیچ وجه نیست و بفرمود تا صد هزار درهم صله این جواب بخدام امام دادند (لطایف الطوایف)

چندین چراغ داری و بیراهه میروی
بگذار تا بیفتی و بینی سزای خویش

---

۱۰ - امام علی نقی ع ۲۱۲ - ۲۵۴ هجری

فصل چهارم :

زن از نظر پادشاهان

هوشنگ (۱)



چهارچیز رنج است : زن نا فرمان و فرزندبسیار و تنگدستی و همسایه بد + سه زیان است که چاره پذیر نیست : اول دشمنی خویشاوندان دوم رشك همسران سوم خواست خسروان (قانون سخن)☆ چهار خصلت است که موجب پستی بزرگان وپادشاهان است : ۱- تکبر کردن ۲ - بازنان مشورت کردن ۳-با اطفال و جوانان صحبت داشتن ٤ - قطع فصل معاملات که حضور شان لازم بود اهمال ورزیدن (جاویدان خرد)

جمشید (۲)



جایگاه نشستن و زیستن باید بسی بلندو درهایش بسی گشاده باشدواز برای همه هنگام میبایدجای ساخت وکاخی پرداخت ، خوردنی هادر خور هر هنگام بدان گاه که فراوان است باید فراهم کرد ودرست نگاه داشت که بدان آسیب نرسد، آنگاه که

---

۱ - هوشنگ بن سیامك ازسلاطین پیشدادی

۲ - جمشید (جم) از سلاطین پیشدادی

باید بخورند و بخورانند ، گرد آوردن هرگونه خواسته بسته است برداد وپرهیزکاری. و خواستن زن: خواست از جفت گرفتن دو چیز است: نگهداری همسر و آوردن فرزند ، بهترین زنهای جهان زنیست که بخرد داشتن دانش و دوست داشتن کیش و کنش و آزرم نمودن و کوتاه زبانی و مهر و فرمان برداری شوهر و پرستاری و پاس خوشنودی همسر و پوشیده داشتن خود را ، ودر اینجاست که فردوسی فرماید:



چه خوش گفت جمشید با رای زن
که یا پرده یا گور به جای زن
(فرازستان)

منوچهر (۱)

دنیا مانند برف است در آفتاب تابستان یا خواب نائمی با معشوقه خود (تاریخ منطقی)



کیقباد (۲)

چنین گفت شاه جهان کیقباد
که نفرین بد بر زن نیک باد

---

۱ - منوچهر از سلاطین پیشدادی
۲ - کیقباد از سلاطین کیانی (۷۶۰ - ۷۰۸ ق. م.)

کیخسرو(۱)



کیخسرو گوید : هر آن پادشاهی که خواهد خانهٔ او برجای باشد و مملکت او ویران نگردد و حشمت او برزمین نیفتد، اهل ستررا نگذارد و رخصت ندهد که جز درمعنی زیردستان و چاکران خویش سخن گویند (سیرالملوك)☆وترا آن فراهی دادم که باهمهٔ دستگاه از نزدیکی زنان دوری گرفتی و با اینان نیامیختی وروز و شب دل را بمن بستی (نامه شت وخشور کیخسرو آیه۱۶)☆ سیروس معروف(کورش کبیر) را پس ازاختیار تجرد برتاهل تشویق نمودند گفت: حکمت با طایفه نسوان امتزاج ندارد :

تهی پای رفتن به از کفش تنك بلای سفر به که در خانه جنك
(طومارعفت)

اردشیر بابکان۲



در کتاب «کارنامك» اردشیر بابکان زن را «جادو» نامیده

(مؤلف)

---

۱ ـ کیخسرو کیانی که مورخین متأخرین او را «سیروس اعظم» میخوانند و«کورش کبیر» میدانند(۵۵۹ـ۵۲۹ ق.م.)

۲ ـ اردشیر بابکان سرسلسهٔ سلاطین ساسانی (۲۲۴ـ۲۴۱م.)



شاپور اول (۱)

شاپور اول در «کارنامک» اردشیر زن را

دیمن (حیله گر) خوانده (مؤلف)

بهرام سوم (۲)

کسیکه بسود جهان دلبندد مانند مردیست زنی گیرد که ازشوی پیش اندوخته دارد واز اوچشم فرمانبرداری داشته باشد (نامه خسروان)



بهرام گور (۳)

چهار چیز است که از چهار چیز نا گزیر است : پادشاه از دستورخرد- مند ، زن ازشوی ، اسب از تازیانه ، شمشیر ازآب دادن (نامه‌خسروان)



قبادبن فیروز (٤)

پنج چیز را بقاء وثبات نیست :سایهٔ ابر ، دوستی بدان عشق ماهرویان ، ستایش دروغگویان ، مال بسیار (سخنان شیوا)

---

۱ - شابور بن اردشیر ساسانی (۲٤۱ - ۲۷۱ م.) ۲ - بهرام سوم ساسانی معروف بهسگان شاه (۲۸۲-۲۸۲) ۳ بهرام پنجم ساسانی (٤۲۰ ٤۳۸ م) ٤ - قبادبن فیروز ساسانی (٤۸۷ - ۵۳۱ م)

انوشیروان (۱)



فاضلترین پادشاهان را از وزیر گریز نباشد، و عاقلترین زنان را از شوهر چاره نبود، وبهترین اسبان را تازیانه واجب بود، ونیکوترین شمشیر را بصیقل حاجت افتد + درهنگام مرگ بهرمز اندرز چنین داد: ای پسر چند صفت از چند کس بنهایت زشت است: بیرحمی از پادشاهان وحرص ازعلماء وبخل از توانگران و کاهلی از جوانان و رعنائی ازپیران وبیشرمی از زنان (ناسخ التواریخ)* مرگ بهتر از نیاز بهمسران خویش است (نامهٔ خسروان)

هرمز بن انوشیروان (۲)

زنان ناسپاسی نعمت کنند (ناسخ التواریخ)

خسرو پرویز (۳)



آورده اند که خسرو ملك بسیار ماهی دوست میداشت. روزی با زن خود شیرین نشسته بود که صیادی ماهی بزرگ بهدیه آورد و خسرو چهار هزار درهم باو داد شیرین گفت که بد کاری کردی اگر تو پس از این اینقدر مال بیکی از حشم خود دهی حقیر خواهد شمرد وخواهد گفت که بمن چندان مال داد که بصیادی بخشید.

۱- خسرواول معروف به انوشیروان عادل (۵۳۱-۵۷۹ م) ۲ - هرمز چهارم ۵۷۹ - ۵۹۰ م) ۳- خسرو دوم معروف به پرویز ۵۹۰-۶۲۸ م)

خسرو گفت: راست گفتی ولکن قبیح است که از وی باز گیرم. شیرین گفت من تدبیری میکنم واز وی میگیرم بفرما تا او را حاضر سازند باو بگو که این ماهی نراست یاماده اگر گفت نراست بگو من ماده میخواهم واگر گفت ماده است بگونر میخواهم. صیاد واحاضر کردند ازوی پرسید که این ماهی نر است یا ماده؟ گفت: نه نر است ونه ماده بلکه خنثی است. خسرو را خوش آمد وامر کرد که چهارهزاردرهم دیگر بوی دادند. صیاد درهم ها را در انبانی انباشته و بدوش گرفت خواست که بیرون رود یکدرهم برزمین افتادوصیادخم شد و آن را برداشت. شیرین گفت بخسرو که خست این مرد را مشاهده نما که ازیکدرهم نگذشت. خسرو آن را طلبید و گفت که برای یکدرهم خم شدی؟ مگر بقیهٔ هشت هزار درهم تو را کفایت نمیکرد؟ گفت: أیها الملك چون اسم پادشاه بر آن نقش بود ترسیدم کسی نداند وپا بر آن بگذارد، برداشتن من آنرا برای احترام بود نه از روی خست ولئامت. ملك را خوش آمد وامر نمود که چهار هزار درهم دیگر باو دادند. پس منادی را امر نمود که در مملکت ندا کنند وبگوید که هیچ کس سخن زنها را نشنود که هر کس آن‌ها را پیروی کند بیکدرهم دو درهم ضرر کند (**ریاض الحکایات**)

حجاج بن یوسف ثقفی (۱)

حجاج بن یوسف را حاجبی بوداز قدیم العهد و دیرینه وبشب باوی منادمت کردی شبی در اثنای سخن حجاج گفت با زنان راز نشاید گفتن حاجب گفت نه بهمه زنان که مرا زنی هست که راز باوی مخفی بماند. حجاج

۱- حجاج بن یوسف ثقفی متولد سال ۴۱ هجری که در عهد عبدالملك بن مروان اموی ودوپسرش(ولیدبن عبد الملك و سلیمان بن عبدالملك) نخست امارت حجاز وسپس امارت عراق و پارس وخراسان وآن حدود را داشت وبعد از ۲۱ سال پادشاهی در سال ۹۵ هجری در گذشت. گویند علاوه بر آن چه در جنگها کشته بود زیاده از صد هزارتن در حضور او بقتل رسیده بود ودر روز مرگش ۹۰ هزار کس نیز در بند او بودند

خازن را بخواند و بفرمود تاهزاردینار بیاورد و مهر برنهاد وبحاجب داد و گفت این زررا بتو بخشیدم ولیکن بمهر من باشد بخانه برو زن خود را بگو که این را ازخزینه امیردزدیده‌ام واز بهر تو آورده ام تاخرج کنی. حاجب زر را بستد و بخانه برد و بزن داد وگفت این زررا از خزینهٔ امیردزدیدم واز بهر تو آوردم تابخود صرف کنی. و بعد ازمدتی حجاج حاجب را کنیز کی بخشید حاجب آن را بخانه فرستاد بعد از آن حاجب بخانه رفت زن گفت این کنیزك چیست؟ گفت امیر بخشیده است زن گفت اگر دلخوشی من می جوئی این کنیزك را بفروش حاجب گفت کنیزك را که امیر بخشیده باشد چون شاید فروختن؟ زن خاموش شد تا روز دیگر که شب در آمد وبعضی بگذشت آنگاه بر خاست وبرفت بدرسرای حجاج و از پرده دار راه خواست وگفت برو بگو که زن فلان حاجب آمده است و راه میخواهد، چون دستوری یافت در شد و سلام داد و بعد ازتحمید خدمت عرضه داشت که چندین سال است که شوهر من مرا بنعمت تو پرورده است اکنون اگر دیرا بدبختی نمیگذارد که حرمت و امانت خدمت تو نگاهدارد من ازخدای تعالی می ترسم و از مظلمه می اندیشم وکیسهٔ زر را بیرون آورد وگفت این زر را شوهر من از خزانه تو دزدیده است و از برای من آورده و من روا نداشتم که خرج کنم همچنان بمهر توباز آوردم. حجاج گفت خدای تعالی تورا خیر دهاد وجزا بنیکی کناد ای زن نیك، ای معتمده! ای مستوره! آن چنان کس که بمال ولینعمت خویش خیانتی ورزد چه باید کردن و بچه عقوبت باید کشتن؟ زن گفت او را تو دانی ومن ندانم. پس چون بیرون رفت حجاج بطلب حاجب فرستاد و چون بیامد کیسهٔ زر را پیش او نهاد وگفت این زر را زن راز دار تو آورده است! اگر از حقیقت کار آگاه نبودمی زن آنچنان کرده بود که کودکان محله بتماشای تو رفتندی. حاجب گفت پس من آن زن را چکنم؟ گفت چیزی مکن که همهٔ زن چنین باشد، که

زنان براز نگاهداشتن نمی شایند ؛ چون گفتمی:

مبادا ایچ کس کو بگوید نهان ... ابا زن که رسوا شود در جهان

(تحفة الملوك-در آداب)☆ حجاج بلباس مبدل وهیئتی که کسی او رانمی شناخت بخانهٔ پیره زنی رفته طعام طلبید و تناول نمود پس بزن گفت :می توانی که ما بین من وزن من را اصلاح بنمائی ؟ زن گفت : آیا نوعیـکه خواهش زنان است مجامعت میکنی ؟ حجاج گفت:بلی . پیره زن گفت..دیگر ترا احتیاج بواسطه نخواهد بود (زهر الربيع)☆ جوانی از قریش جاریه ای داشت بسیار نمکین و شیرین و حسین و زیبا و دلش گرفتار او بود ولی از بدبختی روزگار از او بر گشت و کاردش باستخوان رسید وچیزی نزد او نماند بجز آن جاریه که محبوبه اش بود از روی نا چار و اضطرار تن بفروختن او در داد و او را برداشته بعراق آمد وبر حجاج بن یوسف ثقفی که والی عراق بود عرضه نمود او پسندید وبخرید و دل با و داد وفریفتهٔ او گشت اتفاقاً جوانی شکیل و زیبا و خوش قد و قامت از اقربای حجاج بر او وارد شد ومهمان او گردید روزی بر حجاج در آمد در حالتیکه جاریه در حضور بخدمتی مشغول بود چون جاریه آن جوان ثقفی را دید بپسندید و دلش بجانب او میل کرد و بنظر رغبت در او می نگریست حجاج بفطانت دریافت جاریه بآن جوان بخشید آن جوان خوش وقت شد و تشکر نمودوجاریه رابرداشت و باخود برد و آن شب بخفت در تاریکی شب جاریه فرار کرد چون صبح شد آن جوان منزل را از آن خورشید تابان تهی دید و ندانست بکجا رفته این خبر بحجاج رسید جمعی زیر دست را برای تجسس وتفتیش در شهر و اطراف منتشر ساخت بعداز اندك زمانی جاریه را آوردند، حجاج از روی عتاب باو خطاب کرد که ای بد بخت! پست فطرت تو در نزد من از همه کس محبوب تر بودی

چون دیدم به پسر عمم که جوانی شکیل وظریف است میل نمودی و راغب شدی بر عشق تو رحمت آوردم و تو را باو بخشیدم چرا در همان شب فرار کردی ؟ جاریه گفت ای سید ومولای من داستان من گوش کن بعد هر چه خواهی فرمان ده گفت بگو و هیچ چیز مخفی ندار گفت من از آن قریشی بودم و او بفروختن من حاجتمند شد و مرا بطرف کوفه حرکت داد چون بکوفه نزدیك شدیم با من نزدیکی نمود در آن حال که مشغول مجامعت بود فریاد شیری بشنید از جای برجست وشمشیر کشید وبر شیر حمله آورده آن را بکشت و سرش را بیاورد و همچنان بامن نزدیك شد در حالتی که در آلت او هیچ سستی و فتوری روی نداده بود و با من کام براند و حاجت خود بپرداخت و این پسر عم تو که مرا باو دادی چون شب شد بر خاست و از بهر من برپائی کرد و چون برشکمم بر آمد موشی از سقف بزیر افتاد این جوان بگوزید و از بیم مدهوش شد و مدتی بر این حال بماند و من همی آب بر چهره اش می افشاندم و او را افاقت نمیشد لاجرم بیمناك شدم که بمیرد و من بخون او متهم شوم ناچار فرار کردم چون حجاج این داستان بشنید از کثرت خنده نتوانست خویشتن را نگاه بدارد وگفت وای بر تو مبادا این داستان را بکسی بگوئی . جاریه گفت بآن شرط که مرا دیگر بار بازنگردانی گفت بمیل تو است (بزم ایران)

ابو العباس (۱)

ابو العباس سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی بود علم و عمل و ادارهٔ شئون مملکت را با نهایت لیاقت برخوشگذرانی وشهوت رانی ترجیح میداد و می گفت : من از کسی شگفت دارم که فزونی دانش را کنار گذاشته با زدیاد نادانی می پردازد . ابوبکر هذالی باو گفت : ای امیرالمومنین تفسیر این

۱ - ابو العباس سفاح (۱۳۲ — ۱۳۶ ه)

بیان که فرموده‌اید چیست؟ گفت: یعنی کسیکه همدمی و یاری تو و امثال تو را ترك کرده باندرون رفته همنشین یکزن میشود که از او سخن رکیك بشنود (پرتو اسلام) ☆ ابو سلمی یکی از امرای سفاح بود بخلیفه نوشت در این بلاد کنیزکان صاحب جمال بسیار آرند اگر فرمان رود خریده ارسال خدمت دارم ابوالعباس سفاح در جواب نوشت « لما عظمت القدرة قلت الشهوت » یعنی چون قدرت و سلطنت بزرك شود شهوت و دغدغه آن کم گردد (بزم ایران)

ابو مسلم خراسانی (۱)

از کتاب ابتداء الاخیار بالنساء الاشرار نقل شده که وقتی اسب بسیار خوبی را که مثل آن دیده نشده بود بنزد ابو مسلم خراسانی حاضر کردند بسر کرده های لشکر خود گفت که این اسب برای چکار خوبست؟ گفتند که برای جهاد در راه خدا. گفت: نه. گفتند: برای گرفتن دشمنان. گفت: نه. گفتند: پس برای چه خوبست؟ گفت: برای آنکه بر او سوار شوی و از زنان بد و همسایگان بد فرار کنی (ریاض الحکایات) ☆ ابومسلم خراسانی نزدیك زن نمیرفت مگر سالی یکبار و میگفت جماع جنون است و کافی است انسان درسال یکمرتبه جنون پیدا کند (خردنامه باغ ارم)

هارون رشید (۲)

زن از لحظه ایکه بخود میفهمد تا وقتیکه میمیرد فکر و ذکرش اینست که خودش را خوشگل کند (دختر حوا)

مأمون (۳)

مامون خلیفه روزی گفت: هرگز هیچ پادشاه مباد که اهل سفر را رخصت

۱- ابو مسلم خراسانی که باقیام واقدام او خلافت از خانواده اموی بعباسیان منتقل گردید وعاقبت هم بفرمان المنصور دومین خلیفه عباسی در سال ۱۳۷ هجری بقتل رسید
۲- هارون الرشید (۱۷۲ - ۱۹۳ هجری) ۳- المأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ هجری)

دهد که درمعنی مملکت ولشگر و خزینه بپادشاه سخن گوید و در آن مداخلت کند و یا کسی بحمایت گیرد و یکی را براند و یکی را سیاست کند و یکی را عمل دهد و یکی را معزول کند، ناچار مردمان روی بدرگاه ایشان نهند و حاجات خویش بدو آرند. چون ایشان رغبت مردمان بینند و در سرای از لشکر و رعایا انبوه بینند تمنی بسیار ازمحالات در دماغ ایشان شود و مردمان بد و بدسیرت زود بایشان راه یابند. نه بس روزگاری حشمت پادشاه بشود و حرمت و رونق درگاه و بارگاه برود و پادشاه را خطر نماند واز هر جانب ملامت رسد و مملکت در اضطراب آید و وزیر را تمکین نباشد ولشگر آزرده شود پس تدبیر اینکار چیست تا از این همه اندیشه رسته بود پادشاه را همان عادت بروست باید گرفت که پیش رفته است و پادشان بزرگ و قوی رأی کرده اند و خدای عز وجل فرموده است: «**الرجال قوامون علی النساء**» میگوید مردان را بر زنان گماشتیم تا ایشان را نگه میدارند که اگر ایشان خویشتن را بتوانستندی داشتن مردان را بر ایشان نگماشتی. پس هر که زنان را بر مردان گمارد هر خطائی که پدید آید جرم آن کس را بود که این رخصت داد و عادت بگردانید (**سیر الملوک**)☆ مأمون وقتی دخترش ام الفضل شکایت حضرت جواد (ع) را به پدرش نوشت که او بر سر من تزویج کرده. در جواب نوشت که: ما تو را باو ندادیم که حلالی را برای تو حرام کنیم (**جلد اول انوار النعمانیه**)

• یعقوب لیث (۱)

یعقوب بن لیث پیش از آن که پادشاه شود روزی با جوانان قبیله جائی نشسته بود، پیری از اقربای وی آن جا رسید گفت ای یعقوب جوان خوب

۱ - یعقوب بن لیث صفاری (۲۴۷-۲۵۶ هجری)

رشید رسیده ای دست پیمان لایق سامان کن تا عروس جمیله ای از اعیان قبیله برای تو خواستگاری کنیم. گفت ای پدر آن عروس که من میخواهم دست پیمان او پیدا کرده ام . پیر گفت کدام است ؟ یعقوب شمشیر ا ز غلاف بر کشید و گفت من عروس ممالك شرق و غرب را خطبه کرده ام ودست پیمان او این تیغ آبدار و این شمشیر جوشن گداز است (لطایف ظرایف)

المهتد ی با لله (۱)

حکایت کنند که حکیمی فاضل و طبیبی حاذق بمجلس مهتدی آمده گفت ایخلفهٔ زمان بجهت تو سه تحفه آورده ام که جز ملوك را نشاید. گفت آن تحفهٔ ثلثه کدام است ؟ گفت : اول خضابیکه موی سفید را چنان سیاه سازد که بقیة العمر سفید نشود دوم معجونی که بمداومت آن هر چند طعام غلیظ خورده معده گران نشود هضم صحیح یابد، سیم ترکیبی که تناول آن پشت و کمر را قوی سازد و تقویت کند بمثابه که هرچند شهوت راند ضعف مستولی و طاری بر آن نشود . خلیفه زمانی تعمق نموده سر بر آورد و گفت ایحکیم پیش از این سخنان تورا نزد من قدر بود و من ترا از این دانا تر گمان میبردم و اعقل می پنداشتم اما خضابی که گفتی سر رشتهٔ فریب وغرور است چه سیاهی موی ظلمت است و سفیدی آن نورانی است، زهی مغرور کسیکه در آن کوشد و وقت صرف نماید که نور بظلمت بپوشد، و معجونیکه مذکور داشتی از آن کسان نیستم که طعام بسیار خورم وبآن ملتذ شوم چه از آن مریض ترکسیست که هر لحظه بمحلی بایدش رفت که در وی نادیدنی باید دیدو ناشنیدنی باید شنید ونا بوئیدنی باید بوئید، و ترکیبی که ذکر کردی مباشرت بازنان و

---

۱ - المهتدی چهاردهمین خلیفه عباسی (۲۵۵ - ۲۵۶ هجری)

افراط آن ومبالغه در آن شعبه ایست از جنون واطواری است از حیز عدل بیرون و بغایت غیر مناسب است که خلیفهٔ روی زمین درنزد زنی بدو زانو در آید وتملق وچاپلوسی نماید، وعارف این حکایت در بهارستان آورده است و در ذم شهوت پرستان در این قطعه خوب فرموده :

ای زده لاف خرد چند بشهوت گیری گیسوی شاهد وزنجیر جنون جنبانی
چه جنون باشد از آن بیش که در پیش زنی بنشینی بسر زانو و کون جنبانی

(لطایف الطوایف - و: زینت المجالس)

کیکاوس(۱)

کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بفرزند خود گیلانشاه چنین اندرز میدهد : بکوش تازنان را غیرت منمائی ، واگر رشك خواهی نمودن زن نخواهی بهتر باشد ، زنان رشك نمودن بستم نا پارسا کردن باشد ، وبدان که زنان بغیرت مردان را بسیار هلاك کنند ، ونیز تن خود را بکمترین کس دهند ، و از رشك وحمیت باك ندارند ، واگر رشك نمائی ازهزاردشمن دشمن تربود ، واز دشمن بیگانه حذر توان کرد و از وی نتوان. وزنانرا بدیدار ونزدیکی هیچ مرد استوار مدار ، اگر چه مرد پیر بود وزشت ، شرط غیرت آن باشد که هیچ خادم جوان را در خانه زنان راه ندهی ، اگر چه ساده باشند ، مگر خادمان پیر و زشت و سالخورده که اعتماد بر ایشان بود ؛ وشرط غیرت نگاهدار ، و مرد بی غیرت بمرد مشمار ، که آنرا که غیرت نباشد دین نباشد ، وبی حمیت را مرد مشمار - اگر ترا فرزند دختر باشد او را بدایگان مستورهٔ نیکو پرور بسپار ، وچون بزرك شدند به معلمه ده تا نماز و روزه و آنچه شرط شریعت آنست ، از فرایض بیاموزد ، ولیکن دبیری میاموزش ، و چون بزرك شد هرچه زود ترجهد کن که

---

۱ - امیرعنصرالمعالی کیکاوس (۴۴۱ - ۴۶۲ هجری) بن اسکندر بن قاوس بن وشمگیر از سلاطین آل زیار که مدتها در نواحی ساحل مازندران پادشاهی داشتند

بشوهرش دهی، که دختر نا بوده به و چون بود باشوی به یا بگور
(قابوسنامه)

نادر(۱)

سلطان محمد هندی خود وامرایش ببسیاری زن فخر مینمودند. روزی نادر از وزیر سلطان محمد پرسید چند زن داری؟ گفت هفتصد زن. نادر گفت سیصد زن دیگر باو از خیل خانه دهند تا «مین باشی» گردد یعنی سرهنگ هزار نفر زن! (آگهی شهان از کار جهان)

کریمخان زند(۲)

کریمخان زند (شهریار) گفت همان طور که مسجد مبال و مستراح می خواهد شهر هم برای غرباء وسرباز فاحشه خانه لازم دارد، واگر این نباشد عمل فحشاء بخانواده ها سرایت می کند (مجله هفتگی ترقی) ☆

شخصی در زمان سلطنت کریم خان پیش او آمد عرضکرد که من دختری را عقد کرده ام و صد تومان مهر نموده‌ام الحال معلوم شده که دختر نیست. کریمخان گفت که من صد تومانرا که مهر اوست می دهم و توهم او را رسوا مکن و زنرا هم داشته باش. این خبر منتشر شد شخصی دیگر نیز آمد و چنین عرضی کرد و صد تومان گرفت، تا چند نفر پی در پی آمدند وچنین گفتند هر کدامی صد تومان گرفتند پس شخصی دیگر نیز آمد و چنین گفت، کریمخان گفت ای برادر برو با اوبساز که آنچه معلوم میشود امسال سالش چنین است که هرکس دختر میگیرد بیوه از آب بیرون میآید(ریاض الحکایات)



---

۱ نادر شاه افشار (۱۱۴۹ - ۱۱۶۰ هجری)

۲ کریمخان زند (وکیل الرعایا) متوفی سال ۱۱۹۳ هجری

اسکندر (۱)

روزی اسکندر یونانی با سرهنگان خویش نشسته بود، یکی از ایشان گفت: خداوند تعالی ترا ملکی بزرك داده است؛ زنان بسیار کن تا فرزندان تو بسیار گردند و یادگار تو اندر جهان بماند اسکندر گفت یادگار مرد نه فرزند اوست بلکه سنتهای خوب و سیرتهای نیکوست، نیکو نبود آنکس که بر مردان جهان غلبه کرده است زنان بر وی غلبه کنند (بهارستان جامی) ☆ زن دشمنیت در صورت دوست بودن، وهلاك کننده ایست در صورت صدیق ومهربان، و دوری از ایشان اولی است است از نزدیك شدن، و طمع از ایشان هلاك کننده است (ماء الحیوة)

آنتیپاتر (۲)

مبادا بگذارید زنی بر تخت نشیند (ایران باستان)

هانری هشتم (۳)

هانری هشتم فرمانی صادر کرد که زنها و دزدها و ارواح خبیثه از لمس کتاب مقدس محروم بمانند (ترجمه از یکی از جراید خارجی)

فرانسوای اول (۴)

زنان اغلب تغییر میکنند (شهر دانش)

لوئی چهاردهم (۵)

قلب زن شبیه مسافرخانه است، امروز این، فردا آن یکی سلام میکند؛ یکی وداع میکند، یکی میرود، یکی میآید (دختر حواء)

---

۱ - اسکندر مقدونی (۳۳۵ - ۳۲۳ ق.م) ۲ - سردار نامی اسکندر که در زمان حیات او نیابت سلطنت را برعهده داشت و پس از مرگ اسکندر سلطان السلاطین ومالك الممالك او گردید ۳ - پادشاه انگلستان (۱۵۰۹ - ۱۵۴۷ م) ٤ - پادشاه فرانسه (۱۵۱۵ - ۱۵٤۷ م.) ٥ - پادشاه فرانسه (۱٦٦۱ - ۱۷۱۵ م.)

لوئی پانزدهم (۱)

بر قراری صلح اروپا برای من آسان تر از سازش بین دو زن است(دختر حواء ـ و: شهردانش)

ناپلئون بناپارت (۲)

تسخیر یك کشور بزرك از تسخیر قلب کوچك زن سهل تراست (ناپلئون) ٭ناپلئون زنهارا هیچگاه در کارهای کوچك وبزرك خود راه نمیداد وعقیده داشت و میگفت: زن تحت اختیار وملك ماست، ولی ما تحت اراده او نیستیم ـ زن را خدا کنیز ما آفریده مانباید بدنبالش برویم، او خود به دنبال ما خواهد آمد (ترجمه‌ازیکی‌از جراید خارجی) ٭ بر خلاف آنچه که دیگران فکر میکنند ازدواج همیشه نتیجه عشق نیست و اغلب نتیجه جنون کامل است (دخترحواء) ٭ خانم زیبا وبی شوهری‌ازناپلئون بناپارت پرسید محبوب ترین زنان از نظر شما کیست؟ ناپلئون جواب دادزنم! خانم باز پرسید بکدام زن بیش از سایرین اهمیت میدهی؟ ناپلئون گفت زنیکه از عهده خانه داری بخوبی بر آید. خانم زیباکه از پاسخهای « خشك وبیمورد! »ناپلئون بستوه‌آمده بود گفت بهترین زن در نظر شما چه زنی است؟ ناپلئون که میدانست که‌این‌خانم زیبا اصلا شوهر و خانه و بچه ندارد گفت زنی‌که بیشتر از سایرین بچه آورده باشد! سر انجام خانم زیبا بالب و لوچهٔ آویزان از نزد ناپلئون رفت(لبخندی بزنیم) ٭ ناپلئون گفته لازم است بر زنان تربیت اولاد و ترتیب خانهٔ و دوری از کارهائیکه پیوست باونیست (شهردانش)

هیتلر (۳)

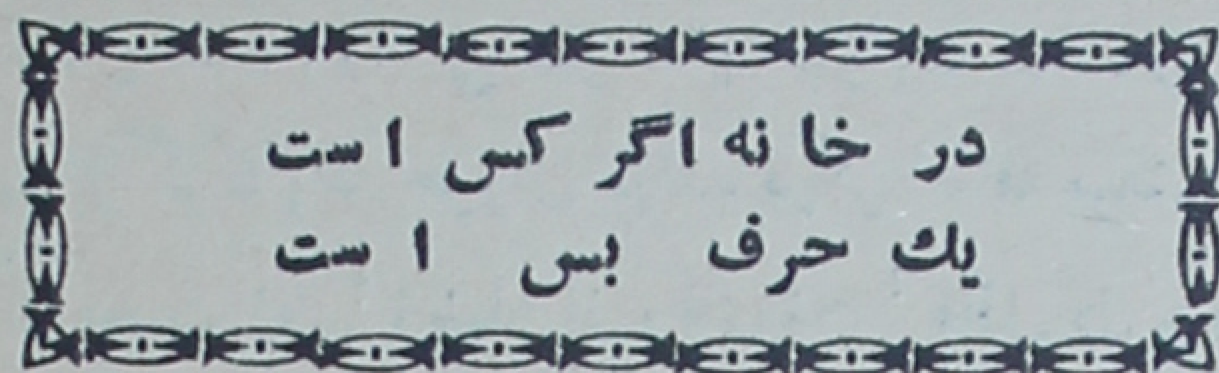
من اگر دو قلب داشتم با زنان معاشقه میکردم، یك قلب بآنها میدادم و

---

۱ ـ پادشاه فرانسه(۱۷۱۵ ـ ۱۷۷٤ م.) ۲ ـ امپراطور فرانسه (۱۸۰۴ـ۱۸۱٤ م.) ۳ ـ قائد اعظم آلمان (۱۸۸۹ ـ ۱۹٤٥م)

قلب دیگر را برای کار دیگر تخصیص مینمودم، ولی من یك قلب بیش ندارم و آن را با آلمان داده ام ، مرد بزرك اگر بخواهد کارهای بزرك بکند باید از نوع زن حذر نماید ، تنها چیزیکه ناپلئون را حقیر کرد عشق زن بود ؛ او برای یك زن یك مملکت را بباد داد، برای یکزن پروس ولهستان را بخشید ، برای یك زن عقل و هوش و شجاعت و ایمان را قربان کرد. غلبه لذت دارد، شکست هم بعقیدهٔ من لذت دارد ؛ لذت من در شکست و احساس نابودی اینست که اکنون در آغوش زن زیبای با وفا هستم ، می گوید من وفا دارم اما من باورنمیکنم ، زن ووفا ؟... هرگز ! وفای زن با وفای گرك یکسان است . راستی بشر تمام حیوانات درنده را رام کرد . غیر ازگرك منهم بر گرك یك حیوان درنده دیگر اضافه میکنم که زن باشد ، زینهار از محبت زن ؛ زینهار از وفای زن ! عاقل دل بزن نمیدهد و اگر بدهد امید آنرا نداشته باشد که دلداری درکنار خواهد داشت ؛ او مار خوش خط وخال در آغوش می گیرد . یك نگاه بمحبوبه زیبای دل فریب می کنم ونگاه دیگر بفضای پر درد برلن . متحیرم که کدام یك ازاین دو تاریکتر و وحشت انگیز تر است ؛ گوش بتوپ و انفجار بمب می دهم ؛ صدای دلنواز محبوبه را هم میشنوم . زن بلاست و زن از بمب شوروی بد تر است . زن توانست قلب مرا بدست بیاورد ولی چون بهوش آمد نه من ماندم و نه قلب! کاش زن هم نمی ماند !» «گوبلز» می گوید : من تصمیم گرفتم بازن و بچه ام خودکشی کنم؛ گفتم اول بگوزنت خودش را بکشد تا لذت خودکشی ویرا هم بچشی! واقعاً مشاهدهٔ وفای زن برای یکدفعه ولو با خودکشی لذت دارد! اما من قبل ازاین زن خودکشی خواهم کرد تا باورم نشود که زن وفادارد؛ میخواهم با این عقیده از این دنیا بروم که زن هرگز وفا ندارد!(زن) ☆ مرد بزرك اگر بخواهد کار

های بزرك بکند باید از نوع زن حذر نماید، تنها چیزیکه ناپلئون‌راحقیر کرد عشق زن بود، او برای زن یك مملکت را بباد داد، برای زن پروس ولهستان را بخشید، برای زن عقل و هوش وشجاعت و ایمان را قربان کرد، زن ووفا؟ هرگز! وفای زن با وفای گرك یکسان است، راستی‌بشر تمام حیوانات درنده را رام کرده غیر از گرك، منهم برگرك یك حیوان درنده دیگر را اضافه میکنم که زن باشد زینهار از وفای زن! زینهار از محبت زن، عاقل‌دل بزن نمیدهد (اقوال‌الائمه ــ گفتار پیشوایان دین)



فصل پنجم:

زن از نظر حکیمان

اسقلیبیوس (۱)

از افلاطون روایت شده است که مردی عیال‌خود را برای محاکمه نزد اسقلیبیوس برد و مدعی بود این جنین که درشکم اوست از آن من نیست زن انکار نمود وگفت متعلق باوست. اسقلیبیوس فرمود ای زن بد کار ظالمه هنگامی‌که شوهر تو در هیکل شمس مشغول بدعا بود و سلامتی تو را از خداوند متعال در خواست میکرد تو غلام طایفهٔ بنی فلان‌را بخود خواندی و این جنین از آن اوست بعد رو بآن مرد نموده گفت تونکاح ننمودی این زن را آنطور که شایسته بود، از این جهت درو کردی آنچه را که زراعت کرده بودی (کنزالحکمه)

افلاطون (۲)

۱ - بعضی گفته اند اسقلیبیوس شاگرد هرمس مصری (هرمس سوم) است
۲ - افلاطون (۴۲۹ - ۳۴۸ ق.م) شاگرد سقراط بوده است

از افلاطون سئوال کردند نادان ترین مردم کیست؟ گفت آنکه مستبداست برأی خود، و مطیع است بامر عیال خود، ومقدم است بواسطه حسن ظن بخود کارهای بزرگی را که در خور استعداد او نیست (کنزالحکمه) ☆ زنان را باندرون بفرستید تا بتوانیم اززندگی لذت ببریم(زن)☆ عقل مردان در مغز وسر ایشان است و عقل زن در پائین وی از این سبب حکما ایشان را عالم معکوس خوانند و هرکه دفع شهوت ایشان کند خوش دارند خواه سفید باشد یا سیاه، عاقل باشد یا دیوانه، وبرخلاف قاعده رفتار کردن ایشان را خوش آید + هرکه اختیار خود را بدست زنی داد پس دشمن سختی را بر خود مسلط کرده (ماء الحیوة)☆ فرمود مردم مداومت نمائید در تحصیل علم زیرا که علم از خواص صورت است و بدو خلقت باو است و اسراف نکنید در خوردن و آشامیدن زیرا که اسراف در اکل و شرب از طرف هیولا است که پست تر است از صورت چون تمامیت هیولا بصورت است. هیولا محصنه است و فضیلت نصیب صورت است و بس. پس متشبه بصورت شوید که محرك بالقوه است ومیل نکنید به هیولا که تمامیت او بصورت است ومحرك است بحرکت غیرخود. «اومیرس» شاعر درست گفته است که هیولا بمنزلهٔ زن است وصورت مشابه مرد است (کنزالحکمه)

انکساغورس (۱)

انکساغورث حکیم عیالی داشت که اخلاقش در نهایت وقاحت وشرارت بود وغالب اوقات بنای منازعه و مجادله را میگذاشت. انکساغورس حرکات واعمال او را تحمل می‌نمود ومیگفت چه ریاضتی بالا تر از آنست که انسان گفتار ورفتار همچو سفیهی را متحمل شود وصبر نماید. یکروز که مشغول شستن لباس بود وحکیم هم بخواندن کتاب مشغول هرچند غوغا نمود و سخنان زشت گفت حکیم سر از کتاب برنداشت وبمفاد جواب ابلهان خاموشی

---

۱ - انکساغورث حکیم بعد از «انقیمانس ملطی» ظهور نمود ومعاصر ارسطو بود

است سخنی نگفت، زن از شدت غضب آب کثیف را برسر حکیم بریخت انکساغورث کتاب را بر هم بنهاد و گفت ای زن اول رعد وبرق نمودی و پس از آن از آب بارانت مرا تر کردی (کنز الحکمه)

اسخیلوس (۱)

اسخیلوس از بزرگان وشاگردان ارسطو بوده. اسکندر تعظیم او بسیار مینمود و او را بر دیگران مقدم می نشاند. روزی از او پرسیدند چرازن نمیخواهی؟ گفت: یاران، من در اصلاح نفس خود عاجزم چگونه بآن غم غم دیگری یار سازم؟ وقتی اسکندر از او رنجیده او را بزندان فرستاد زندانیان تفحص میکردند که با خود چه دارد. گفت: شما عجب نادان قومی هستید، مگر اینجا من به تجارت وسیر وگشت آمده ام که نقد همراه داشته باشم؛ یا که اینقدر نادانم که چیزی همراه بیاورم که شما بر دارید. مقولهٔ او را به سکندر نقل نمودند خندید وامر بخلاص او کرد (فتوح العرب و کنوز الادب)

ابو علی سینا (۲)

مرد را لازم است زن را به تربیت اولاد و تدبیر خانه وبخدمتکاری مشغولش نموده و وسائل تستر و حیاء او را مهیا نماید، زیرا اگر زن بیکار و بتدبیر منزل خود مشغول نباشد قهرا میل به نمایش واسراف در زینت و لهو میکند و باین واسطه از وظیفهٔ طبیعیهٔ خود خارج شده و مخالفت با حقوق وکرامت مرد میکند. ضعف عقل ووجدان او قوای جسمی وروحی زن و میل نداشتن او با قتضای طبع خود بمساوات وعدالت وشدت حس وهیجان ومیل طبیعی او بنمایش جمال و آرایش بطوریکه از بیانات سابقه و کلمات

۱- اسخیلوس شاگرد ارسطو بوده ومعاصر اسکندر ۲- شرف الملک شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا از نوابغ روزگار و نامی ترین دانشمندان وفیلسوفان وپزشکان عالیمقدار ایران (۳۷۰-۴۲۸ه)

فلاسفه و دانشمندان معلوم گردید همه دلیل است بر اینکه آزادی مطلق زن و تساوی آنها در همه شئون بامرد صلاح هیئت جامعه نیست و چنانچه بدقت تفکر شود معلوم میشود که ممکن نیست زن بامرد طنطنه بزند و در جامعه بی حجاب دست بدست مرد داده و کارمردان کند (سیاست بوعلی)

ارسطو (۱)

ارسطو گوید: زیبائی زن بهترین سفارشنامه ایست که همه جا مورد قبول واقع میشود (زن) ✲ فیلسوف کسی است که بازن نادرست ازدواج کند! (دختر حواء) ✲ حکمت مرد غیر از حکمت زن است، برای آنکه طبیعت نظر خاصی بزن و غلام داشته ویك طریقهٔ مخصوص را برای آن هامعین کرده است (طبایع زنان) ✲ زن مرد ناقص است وطبیعت اورا در آخرین پلهٔ آفرینش رها کرده است. زن برای مرد مثل بنده برای ارباب و عامل برای عالم است و بربری برای یونانیست! مرد منزلتی خیلی برتر از زن دارد (نقل از یکی از مجلات) ✲ ارسطاطالیس را گفتند چه وقت مجامعت کنیم؟ گفت: هروقت که خواسته باشی ضعیف بشوی (زهر الربیع) ✲ بزرگترین فیلسوف یونانیان ارسطو گفت: بنده وبچه ارادهٔ آنها ضعیف، ولی اراده ورای زن ناقص است وطبیعت وفطرهٔ زنرا زر خرید قرار داده است (شهر دانش)

اریپید (۲)

زنها برای خوبی ضعیف و بیچاره اند و جهت بدی مبدع هوش و ذکا هستند (گلهای رنگارنگ)

بوذرجمهر (۳)

---

۱ - ارسطو (ارسطاطالیس) (۳۸۴ - ۳۲۲ ق. م) شاگرد افلاطون بوده و معاصر اسکندر پادشاه جهانگیر معروف مقدونی (۳۸۴ - ۳۲۲ ق. م)

۲ - اریپید از شعرا و نویسندگان مهم یونان قدیم بوده است (۳۴۰ - ۲۷۱ ق. م)

۳ - بوذرجمهر معاصر انوشیروان عادل (۵۳۱ - ۵۷۹ م) پادشاه معروف سلسله سلاطین ساسانی بوده

از کلام بوذر جمهر است که دشمنی کردند باهن دشمنان پس ندیدم دشمنی دشمن تر از نفس خود ، علاج جدال کردم شجاعان و درندگان را پس مغلوب نکرد مرا احدی مثل مصاحب بد، وخوردم چیزهای خوب و هم خوابه شدم بازنان خوش رو پس ندیدم لذیذ تر از تندرستی چیزیرا ؛ و خوردم صبر را و آشامیدم تلخ را پس ندیدم چیزی را سخت تر ازفقر؛ وکشتی گرفتم با امثال واقران خودو مبارزت وجنك كردم باشجاعان پس ندیدم کسی را غالب تر از زن سلیطه ؛ زده شدم بتیر ها و زحمت داده شدم بسنگها پس ندیدم چیزیرا دشوار تر ازحرف بدی که بیرون آیداز دهن چونکه مطالبهٔ حق خود کنند، تصدق کردم اموال و ذخیرهها را پس ندیدم صدقه ای نافع تر ازاینکه کسیکه برگرداند گمراهی را براه راست؛ خوشحال شدم بقول پادشاهان و بخششهای ایشان پس ندیدم چیزیرا نیکو تر ازخلاصی ازایشان (نقل ازیکی از کتب کهنه بدون اول و آخر) ☆

آورده اند که از اطراف ولایات رسولان بحضرت انوشیروان آمدند کسری خواست تا برایشان ظاهر گردد که وزیر او بوذرجمهر در فضیلت وحکمت بچه درجه است از او سئوال نمود که چه چیز است درجهان که از آن خوبتر نتوان یافت حکیم جوابداد که: زن ومرك واحتیاج. کسری ازاین جواب منفعل شده پرسید که چگونه ؟ بوذرجمهر گفت : اگر زن نبودی مثل تو پادشاهی از که تولد نمودی و اگر مرك نبودی این ملك از پدر چگونه بتو رسیدی و اگر احتیاج نبودی چون منی بخدمت چون تو ای قیام نمودی (زینت المجالس) ☆ بوذرجمهر را پرسیدند که سبب چه بود که پادشاهی آل ساسان ویران گشت و تو تدبیرگر او بودی و امروز برأی و تدبیر و خرد و دانش تو درجهان نظیرش نیست . گفت سبب دو چیز بود یکی آنکه آل ساسان

کارهای بزرگ بکارداران خورد و نادان گماشته بودند و دیگر اهل دانش وخردمندان را خریداری نکردند و کار بازنان و کودکان گذاشتند واین هر دو را خرد و دانش نباشد و هرآنگاه که کار بازنان و کودکان افتد بدان که پادشاهی از آن خانه بخواهدشد (سیاست نامه) ✡ چهار چیز بلای بزرگ است : اول همسایه بد، دوم عیال بسیار، سوم زن ناساز کار، چهارم تنگ دستی (قابوسنامه) ✡ دور باشید از زنان که نعمت پاك بستانند وخانه ها ویران کنند و هر که خواهد زنش پارسا بماند گرد زنان دیگران نباید بگردد (تاریخ بیهقی) ✡ ابوذر جمهر گوید ازاستاد خود پرسیدم چه چیز است که مودت را خراب کند؟ گفت : چهار چیز : بزرگان را بخیلی و دانشمندان را عجب وزنان را بیشرمی ومردان را دروغ گفتن (ظفر نامه) ✡ ابوذرجمهر گوید : فاضلتر پادشاهان را از وزیر گزیر نباشد، و عاقلترین زنان را از شوهر چاره نبود، و بهترین اسبان را تازیانه واجب بود، ونیکو ترین شمشیر را بصیقل حاجت افتد. روز باداز برای خوابست و روزابر از برای شکار است و روز باران خاص شراب و روز آفتاب ازپی گذاشتن حاجات + بدانکه ابوذرجمهر گفته است که : من باهمه شجاعها مبارزه کردم و ندیدم غالب تر از زن سلیطه (خردنامه باغ ارم)

بقراط (۱)

زن چیست! زن مرض است (سفینة النجات) ✡ دیدن زن شر است وشنیدن اسمش شریست شدید تر. زن چیست زن مرض است (کشف الغرور او مفاسد السفور)

بطلیموس (۲)

۱ - ابقراط (۴۶۰ - ۳۵۶ ق.م) پسر داقلیس از اولاد اسقلیبیوس اول بوده و در علم طب شاگرد اسقلیبیوس دوم بوده است . ظهور بقراط و ذیمقراطیس در زمان بهمن بن اسفندیار بوده که تقریبا صد سال قبل از اسکندر است

۲ - بطلیموس از حکما وریاضی دانان بزرگ یونان قدیم بوده است و مجسطی از تصنیفات او بعربی ترجمه شده است

بطلیموس فرمود: مضرت مملکت در شش چیز منحصر است: یکی قلت صبر بر سختی روزگار دوم خالی شدن خزاین از اموال سوم انقطاع باران چهارم مداومت پادشاه بر خمر و صحبت زنان، چه پادشاه را ادمان خمر و کثرت معاشرت بازنان فساد ملك آورد پنجم سوء خلق و مبالغه در عقوبت ششم کثرت خوارج ودشمنان (روضة الصفا)

جالینوس(۱)

جالینوس گوید: زنیکه برخلاف طبع مرد باشد جزاز طلاق را نشاید تا هر دو آسوده باشند (ماء الحیوة)

حارث بن کلده(۲)

حارث را کنیزکی بود که سمیه نام داشت و با او بشرط زناشوئی هم‌بستر میگشت و آتش شوق سمیه را صد تن مانند حارث کافی نبود لاجرم سر بفحشاء برآورد و از حارث کناری گرفت و در میان زناکاران صاحب لوا گشت + انوشیروان در مورد معاشرت با زنان و مضاجعت با ایشان از حارث سئوال کرد جوابداد: با زنان بسیار آمیختن نیکو نباشد واز زنان بپرهیزید که توانائی ببرد و رنجوری آود؛ مضاجعت اورا با مرگ مواضعتی است، ونفس او را با نفس مخاصمتی، متاع بهی و بها ببرد و بهاند هد + چهار چیز است که بدن را فاسد کند: مضاجعت بازنان با شکم آکنده و دخول حمام با امتلای معده واکل لحوم کهنه خوشیده وجماع با پیره زن فرتوت - درشهر طایف دو برادر بودند که بعد ازمراجعت رسول خدای

---

۱ جالینوس (گالین) طبیب (۲۱۰ - ۱۳۱ ق . م) ۲ - حارث ابن کلدة بن عمرو بن ابی علاج ازحکمای حاذق ومعروف عرب است . وی معاصر رسول خدا(ص) بوده و تا زمان حکومت معاویه نیز میزیسته. حارث بایران آمد و نزد انوشیروان پادشاه ساسانی رفت و شاه ایران وقتی حذاقت ویرا در طب بدید گرامیش داشت . وی دارای مصنفات عدیده است که از آن جمله کتاب «المحاورة فی الطب» است وآن کتابیست حاوی مقالاتیکه او مرتب باکسری انوشیروان داشته .

ازطایف مسلمانی گرفتند . یکتن از ایشان ازقبیلهٔبنی کنه زنی بنکاح بست
واین هنگام سفری از بهر او واجب افتاد پس تعهد امور زن را با برادر
گذاشت وبار بست. یك روز چشم برادرش بی آنکه قصدی کند برچهرهٔ
آنزن افتاد وچون او راجمالی بود دل وی شیفتهٔ جمال او شد و هر
روز عشقش فزونی گرفت و صبرش اندك گشت چندانکه نیروی قعود
و قیام از وی برفت . چون شوهر زن از سفر باز آمد و برادر را بدان
رنج ومحن دید پرسش کرد که تراچه رسیده ؟ گفت جزضعف وفتورمرضی
در خود ندانم . در حال کس بفرستاد حارث بن کلده را حاضر ساخت ،
مرضی در وی نیافت لکن در جواب و سئوال چشمهای او را شرمگین
ومحتجب دانست تفرس فرمود که از اصابت عشق لطمتی خورده ، فرمان
کرد تا جامی از شراب که هتاك حیا و حجابست بیاوردند و پاره ای از
نان ترید کرده بدو خورانید وهم حکم داد تا از پس آن نیز شربه ای از
شراب بیاشامید تا لختی نیرو یافت و سر برآورد واین شعرانشاد کرد :

« الارفقاً الارفقاً قليلاما اكونـه   الما بی علی الابيات بالجيف نزرهنه
غزالا ما رايت اليوم فی دور بنی كنه   غزال احور العينين فی منطقه غنة »

حارث مکشوف داشت که وی عاشق باشد خواست تا حشمت آزرم یکباره
فرو گذارد لختی دیگرش خمر خورانید تا حجاب حیا بر درانید و این
شعر قرائت کرد :

« ايهاالجيرة اسلمواوقفواكی تكلموا   و تقصوا للبانة و تحنوا وتنعموا
خرجت مزنة من البحر ريا يحتحم   هی ما كنتی و تزعم انی لها حم

اینوقت شوهر زن عشق برادر را با ضجیع خود بدانست گفت ای برادر
غمگین مباش من ویرا طلاق گویم تو او را تزویج کن . گفت من هرگز
اینکار نکنم و بشرط زناشوئی بدیدار او نظاره نیفکنم ، من آن روز که وی

را تزویج کنم طلاق گفته ام، این بگفت و اندك نیروئی بدست کرده سر در بیابان نهاد و دیگر کس نشان او نیافت. او را مردم طایف «فقید ثقیف» نام کردند «واقیه من فقیل ثقیف» درمیان عرب مثل شد وشوهرزن نیز در غم برادر پس ازروزی چند مریض گشت وازجهان فانی در گذشت + وقتی حارث ابن کلده را مرك فرارسیدمردم براوگردآمدندو گفتندمارا پندی گوی که از آن بیرون نشویم. گفت کس را بزنی مگیرید جزاینکه جوان باشد و از میوه ها مخورید جز اینکه هنگام رسیدن آن بود و بی آنکه دردی عارض شود از پی دوا مشوید ودرهرماه نوره بکار برید که گدازندهٔ بلغم و کشندهٔ آنست و گوشت رابرویاندو بعد ازغذاخواب سودمند بودوچون از اکل وشرب شبانه کرانه جستی چهل گام طی مسافت میکن (ناسخ التواریخ)

دیوجانس (۱)

دیو جانس مردیرا دید که زنیرا خطبه نموده گفت: این کیست که برای راحت قلیل متحمل میشود رنج کثیر را + دیو جانس روزی زن خوب صورتی را دید گفت: خیر قلیلی است در ضمن شر کثیری + مرسوم اهالی یونان آن بود که حکما را مجبور باختیار نمودن عیال مینمودند به این لحاظ به دیو جانس هم پیشنهاد تاهل کردند گفت: مشقت کشیدن بجهت شهوت آسان تر است برای من از گرفتن عیال (کنزالحکمه)☆دیو جانس را از سبب ترك تزویج سؤال کردند گفت: من صبر را بر کسر حدت شهوت آسانتر از احتمال مشقت ورعایت عیال یافتم (روضة الصفا)

دیموکریت (۲)

دیموکریت که یکی از فلاسفه قدیم یونانست و یك سفر نیز بایران باستان

---

۱ - دیوجانس (دیوژن) فیلسوف ودانشمند وارسته معروف یونانی (۴۱۳-۳۲۳ ق.م)

۲ - دیموکریت (ذیمقراطیس) که سفری هم بایران آمده وی معاصر ابقراط طبیب ومقارن سلطنت بهمن بن اسفندیار (یعنی اردشیر اول معروف به درازدست ۴۶۵ ۴۲۴ م) بوده و نود سال عمر کرد

آمد بنا بروایت تاریخ کار عجیبی کرد که از نوادر روزگار بشمار میرود.
این مرد فیلسوف با دست خود چشمانش را کور کرد تا زنان را نبیند و مشاهدهٔ زن او را از افکار فلسفی باز ندارد (مجله ترقی)

روزبه(۱)

عبداله بن مقفع (روزبه) گوید: کتابخانهٔ حکمای هند را بر صد شتر بارکردندی ملك از ایشان استدعای اختصار کرد بده شتر بار آوردند بتکرار استدعا برچهار کلمه قرار گرفت: کلمهٔ اول در ولایت پادشاهان بعدالت «چو گردد شاه عالم عدل پیشه شود آسایش گیتی همیشه
چونالد بیدلی و سینه ریشی بود یکسر زمینش ظلم کیشی
خلاصی را ز دهر پیچ بر پیچ ز شاهان عدل می باید دگرهیچ
کلمهٔ دوم در وصیت رعیت بنیکوکاری و فرمان برداری
«تخم ظلم شاه نافرمانی مردم بود - جو چو کاری حاصل کشته کی گندم بود»
کلمهٔ سیم درمحافظت صحت ابدان که تاگرسنه نشوند دست بطعام نیاورند وچون بخورند کمی پیش از آنکه سیر شوند دست از طعام بدارند
«آن به که ز اسباب مرض پرهیزی وز ننك طبیبان دغل بگریزی»
ناگشته تهی معده بخوان ننشینی زان پیش که معده پر کنی برخیزی
کلمه چهارم در نصیحت زنان که چشم از روی بیگانگان دور دارند و روی از چشم نامحرمان مستور
«زن آن بود که بهر کس که نیست محرم او اگر چه مردم چشمست روی ننماید
بروی هر که نه جفت وی است اگرچه بحسن بود چو ماه فلك طاق چشم نگشاید
(بهارستان جامی) ☆ بدانکه خطرناکتر بلیت دین را، وکاهنده ترعلت تن را، و تلف کننده تر آفت مال را، و سوزنده تر آتش خرد را، وشتابنده

---

۱ - روزبه در سنهٔ (۱۴۳ هجری) بسن ۳٦ سالگی مقتول شد

ترسیل ذهاب وقار و جلالت را همانا عشق زنان است (ادب الکبیر)

زینون(۱)

در عقب عیال نیکو صورت نروید چون هر جمیلی طالب فراوان دارد و ناچار او بشما اعتنا نمیکند و تفرعن میفروشد وعیشت را منقص می‌نماید (کنزالحکمه)

سقراط (۲)

زنها دامی هستند که نصب شدند برای مردان و گرفتار نمیگردد بآن دام مگر نادان + سقراط زنی را دید حمل آتش نموده گفت :شر حامل بیشتر است از شر محمول . + زنی را دید که مریض وناتوان است گفت : شر است که شر را باز داشته + جنازه زنی را می بردند و سایر نسوان در عقب او گریه میکردند گفت: شری برای مرك شری غمناك است +دختری را دید تعلیم خط میآموخت گفت : نیفزا شری را بشری + میگفت : زنان دام شیطانند ، حذر کنید که در دام نیفتید + گفت : عجز مرد بسه چیز شناخته میشود اول اهتمام نکردن بمعالجه نفس خود ، دوم مخالفت ننمودن با شهوات خود ، سوم قبول کردن سخنان زنانرا + فرمود: اگر بخواهید پیرو حکمت باشید خود را از نردبان شیطان نجات دهید وآن گروه زنانند + زنیرا دید که عطر استعمال مینمود گفت : این آتشی است که زیاد میکند هیزم خود را ومی افروزد آنرا + فرمود زنان مشابه اند درخت دفلی را که برای او رونق و بهائیست و اما اگر گور خر صحرائی بخورد او را میکشد . گفتند ای سقراط مذمت نسوان نشاید کرد زیرا که امثال چون تو حکیمان

---

۱ - زینون فیلسوف یونانی استاد « انبادوقلس » بود که بعد از زینون حوزهٔ تدریس باو رسید وجانشین گردید . زینون معاصر « لاوفیوس » سوفسطائی و «مارماندس » و « دیاغورث » (دیاعورس) بوده است ۲ - سقراط (٤٦٨ - ۳۹۹ ق م) از شاگردان « فیثاغورث » بوده است

پرورانیده اند گفت : وجود زنان مثال درخت خرما است که هم صاحب میوهٔ شیرین است و هم خار گزنده دارد و هم فرمود پیروی کننده زنها کشته شدهٔ زنهاست + سقراط مردی را دید که فریاد میکند آتش آتش. گفت تورا چه میشود ؟ گفت : عیال من غیر را بجای من برگزیده . گفت : کافیست ترا این ننگ که میطلبی کسی را که او طالب تو نیست — دفعه دیگر دختری را دید که نوشتن می آموزد . گفت : عقربی است که زیاد میکند سمی را بر سم خود + سقراط را گفتند چه علمی جوانان را شایسته است ؟ گفت آن چه را که پیران از فرا گرفتن آن حیا کنند + بسقراط گفتند فلان که از بدخواهان تو بود از دنیا رحلت نمود گفت : چه قدر مناسب بود اگر میگفتند عیال اختیار کرد (**کنز الحکمه**) ☆ یکی بسقراط گفت : چرا از زنت شکایت میکنی ؟ او که هم مهربان وهم باهوش وهم زیبا است . سقراط کفش خود را که پوشیده بود در آورده و گفت مگر این کفش زیبا و نو نیست ؟ دوست گفت چرا نو و زیباست. سقراط گفت : آیا میتوانی حدس بزنی چرا این کفش را دوست ندارم ؟ گفت : نه . گفت : برای اینکه نمیدانی کجای پای مرا میزند (**نقل از یکی از کتب خطی قدیم**) ☆ بسقراط گفتند نظر بقانون مملکت باید تاهل اختیار کنی سقراط گفت : چون مجبورم عیالیکه در کراهت منظر و سوء اخلاق باشد برای من خطبه نمائید . جهت را از او سؤال نمودند گفت : بدو جهت اولا میخواهم بسوء خلق او عادت کنم تا بتوانم تحمل اخلاق زشت عامه را بنمایم و اما در خصوص کراهت منظر برای آنست که چندان رغبت اجتماع باو نداشته باشم. گفتند علت کراهت دوم چیست ؟ گفت بچهار جهت : اول آنکه این عمل باعث هتك ستر است دوم ولوج پلید است در پلید سوم موجب سستی قوی و کوتاهی عمر است چهارم برای پدیدآمدن

نسل است که اگر بماند فتنه است واگر بمیرد سبب حزن و غصه است، انسان عاقل از این مراتب گریزان است + شخصی از سقراط در خصوص ازدواج مشورت نمود. گفت حال انسان در این مسئله مشابه است بحالت ماهی، آنکه بدام افتاده مایل است خارج گردد وآنکه خارج است شائق بدخول دام است + زن زانیه بسقراط گفت چقدر زشت ومنکر است صورت تو. سقراط گفت چون تو آئینهٔ زنك گرفته ای چنین مشاهده میکنی اگر آئینه صیقلی بودی صورت مرا بهتر میدیدی (**کنز الحکمت**) ☆ سقراط بزنی که بزك میکرد که بتماشای شهر رود گفت گمان من اینست که بتماشای شهر نمیروی بلکه میروی شهر تو را تماشا کنند (**جاویدان خرد**) ☆

سقراط هم مانند اغلب بلا گرفته‌ها دچار همسری بدخو وبلند پرواز بود که با درخواستهای بیجا موجب دل خوری و آزارش میشد. ولی او نقطهٔ ضعف زنها را پیدا کرده بود یعنی در مقابل توقعات و خوش رقصیهای بی پایان همسرش خون سرد وبی اعتناء بود. روزی زنش با عصبانیت نزدش آمده و شروع کرد بپر حرفی ولی آن دانشمند سرگرم مطالعه بود و هیچ گونه توجهی باطراف نداشت. زن هرچه کرد با خوش مزه‌گی و افسون گری؛ با نیرنك وشیرین کاری نتوانست او را از مطالعه باز دارد نا چار تصمیم خطرناکی گرفت و متوسل بسلاح مهیب لنگه کفش شد وضربه ای نامردانه !! چنان بر مغز استاد نواخت که دانشمند یونانی تکانی خورده بخود در آمد و بر خاست. آیا میدانید چه کرد؟! در حالیکه از اطاق خارج میشد با لحن ملایم گفت: همسر باوفا !! اقلامیخواستی عوض سرم بکمرم بزنی و رشتهٔ افکارم را پاره نکنی. زن از این خونسردی بیشتر عصبانی شد. پس از اینکه شوهرش را با گاز ونشگون از خانه بیرون کرد فورا یك کاسهٔ آب کثیف و آلوده برداشت و از پنجره بسر او ریخت؛

سقراط با همان خونسردی شانه ها را بالا برده وگفت : طبیعی است پس از رعد و برق و غرش نوبت باراندگی است (زن) ✿ سقراط زنیرا دید که خود را بدرخت آویختهٔ و خفه کرده بود . گفت : ایکاش که بهر درختی چنین میوه ای بودی (نقل از یکی از کتب خطی قدیم) ✿ سقراط در وقت رحلت از دنیا وصیت نمود دوستان خود را بهشت چیز : یکی آنکه طبعهای خود را عادت دهید بقناعت دوم شکر نعمت را بهیچ حال فراموش نکنید سوم هیچ کاری را خورد وحقیر مدانید وخورد مشمرید که قابل زیاده‌شدن است چهارم تربیت دوستان مخلص چنان کنید که اطفال خود کنید پنجم از روی حق وحساب معامله هارا بامردم بانجام رسانید تا دوست زیاده گردد واز بدان سلامت مانید ششم منع مکنید کسرا از فعلی که مثل آن از خود شما سر میزده باشد مگر وقتی که خوداز آن پرهیز توانید کرد هفتم اظهار محبت با دوستان به نحوی کنید که باندك تغییری بر طرف نشود هشتم از زنان خود آرا دوری گزینید (فتوح العرب و کنوز الادب) ✿ سقراط گفت : از عشق زن بیشتر از کینهٔ مرد باید حذر کرد (دختر حواء) ✿ سقراط شاگردی را گفت : فرمان برداری زنان در هیچ حالی جایز مدار (فتوح العرب و کنوز الادب) ✿ سقراط گفت : خورشید میتواند آب اقیانوسها را بخار کند اما هرگز نخواهد توانست اشکهای زن را تبخیر سازد (دختر حواء) ✿ یکی از شاگردان سقراط روزی از وی پرسید کدام بهتر است : آیا ازدواج کنم یابی همسر بمانم ؟ سقراط گفت : چه ازدواج کنی وچه بی‌همسر بمانی درهردو حالت پشیمانی خواهی داشت (یکی از کتب خطی قدیم) ✿ آورده اند که چون سقراط حکیم را بردند بقتل برسانند زنیرا نیز بجهت کشتن می بردند . گفت من سبب قتل خود را میدانم که از چه سبب مرا میکشند اما این زن ضعیفه چه کرده ؟ گفتند : این زن زنا داده و حال آنکه شوهر دارد . گفت

باو ستم کردید. گفتند: چرا؟ گفت: زیرا که در طبع او شهوت گذاشته شده و عجب نیست اگر زنا دهد بلکه عجب در اینست که زن با عفت باشد (آب زندگانی)☆ روزی سقراط یکی از شاگردان خود را فرمود: ای پسر اگر تو را صحبت زنان ناگزیر است می باید صحبت تو باایشان برمثال خوردن مردار در وقت ضرورت بقدر حاجت باشد، هر که از مردار بیش از حاجت تناول کند بیمار گردد بلکه هلاک شود + فرمود عجز از سه خصلت معلوم گردد: از قلت الطفات بمصالح نفس وقلت مخالفت شهوت وقبول کردن سخن زن در آنچه میداند ودر آنچه نمیداند (روضة الصفا)☆ سقراط را گفتند: ناچار ترا زنی باید. گفت: اگر ناچار مرا میباید پس زنی که بد رو و بد خلق باشد از برای من بهم رسانید. پرسیدند چرا؟ گفت: بد رو بجهت اینکه مرا باو میل نباشد، و بد خو بجهت اینکه عادت کنم بر تحمل جفای مردمان (فتوح العرب و کنوز الادب)

سولون (۱)

شخصی درخصوص امر تأهل از سولون مشورت کرد گفت اگر بجا آوری پشیمانی واگر هم ترک کنی پشیمانی + سولون گفت زنان باعث کوتاهی عمر مردانند. + سولون گفت: طبیعت اقتضا نمیکند ریاست نمودن زنان را. + گفت زن را طرف شور قرار مده که پشیمان میشوی + وگفت: تملق نمودن زن ازمرد برای گرفتن مال است. + وهمچنین فرمود: حسد غالب است برطبیعت نسوان + فرمود: مدفون نمودن زن بدکار بهتر است از بودنش + فرمود: زینت زن سکون اوست در منزل + فرمود آسودگی مرد بزن صالحه است + کسیکه طلب کرد

۱ - سولون حکیم وشاعر ومقنن از فلاسفه هفتگانه یونان است این دانشمند یونانی در سال ۵۹۴ قبل از میلاد جهت رفاه و آسودگی عمومی قوانین مفیدی وضع کرد واهالی آتن طبق آن قوانین حکومت وامور خود را اداره میکردند

ازدواج را زود باشد که پشیمان شود + زن نیکوکار موجب سلامتی عمر است + اگر طلب ازدواج نمودی برای مال نباشد که زیان خواهی کرد + هرگاه بخواهی زن اختیار کنی طلب کن عیالیکه تورا در امور منزل معاونت کند + وجود زن نیکوکار کبریت احمر است + فرمود حسد غالب است بر طبیعت نسوان (**کنزالحکمه**)

سلیمان(۱)

یك جام زهر بزن دادن بهتر از در وگوهر باو هدیه کردن است (**زن**)

فرفوریس (۲)

فر فوریس حکیم و فیلسوف یونانی گوید: همان طوریکه روغن مشتعل کننده چراغ است، معاشرت با زنان هم مشتعل کننده شهوت است، و همان طوریکه در خواب دیدن آب زلال باعث زیادتی عطش است، سخن گفتن با زنان هم موجب ازدیاد شهوت است (**کنزالحکمت**)

فیثاغورث (۳)

طلارا بوسیلهٔ آتش، زن را بوسیله طلا، مرد را بوسیله زن آزمایش کنید (**مجله خواندنیها**)

لقمان(۴)

لقمان حکیم فرمود: از شر زنان پناه بخدا بر و بخوبان آنها هم مطمئن مشو زیرا که مزاج نسوان بعمل شر سریعتر است تا با فعال نیکو واعمال خیر (**کنزالحکمه**) ☆ چهار چیز است که بدان مغرور نباید شد: تقرب سلطان، زهد زاهدان، نصیحت حاسدان؛ عمل کردن بقول زنان +

۱ـ سلیمان(۱۰۰۰ ق.م) ۲ ـ فرفوریس حکیم وفیلسوف ظهورش در زمان امپراطوری «دیو قلیتیانوس» بوده است ۳ ـ فیثاغورث زمان جوانی او مقارن بوده باسلطنت کوروش شاهنشاه ایران وپس ازآنکه کورش ازدنیارفت وتخت سلطنت بکامبوزیا منتقل گردید فیثاغورث باز درقید حیات بوده و۸۲ سال عمر کرد ۴ ـ لقمان حکیم معاصر حضرت داودنبی(ع) بوده است

چهار چیز دلیل شقاوت است :تکلم باجاهلان ، دوستی با بدان ،نصیحت پذیرفتن از فضولان ، عمل کردن بقول زنان+چهار چیز شخص راضعیف کند : دشمن بسیار ، قرض‌بسیار ، زنان‌بسیار ، عیال بسیارمع قلت‌مال+ چهار چیز دلیل نادانیست : با نا آزموده گستاخی کردن ، از زنان چشم وفا داشتن ، از ابلهان ایمن بودن و اعتماد نمودن ، باکودکان صحبت داشتن + چهار چیز نقصان‌عمراست وبیم‌مرك : بسیری مجامعت‌کردن ، بسیری گرمابه رفتن ؛ غبارمیوه وقدید خام خوردن ، با زنان پیر صحبت کردن + لقمان بپسر خود گفت : خدای عزوجل را بشناس وهرچه‌ا ز پند و نصیحت گوئی نخست خود بر آن اعتمادکن ، سخن باندازه خویش گو ، قدر مردم بدان ، همه‌کس را بشناس ، راز خود نگاهدار ، یار را در وقت‌غضب بیازمای ، دوست‌را بسود وزیان امتحان کن ، ازمردم‌ابله‌ونادان و ابله بگریز ، دوست زیرك و دانا گزین ، در کار خیر جد و جهد کن ، تدبیر با مردم مصلح و داناکن ، با دوست و دشمن رو گشاده دار ، پدرو مادر را معزز دار ، استاد را بهترین‌پدر دان ؛ خرج باندازه دخل کن ، در همه‌کارها میانه رو باش ، جوان مردی پیشه کن ، خدمت میهمانان را واجب دان ، در خانه هر که در آئی چشم و زبان نگاهدار ، فرزند را علم و ادب و تیر اندازی‌و سواری‌بیاموز ، بکم گفتن وکم خوردن عادت کن ؛ هرچه بر خود نمیپسندی بر دیگران مپسند ؛ بر زنان اعتماد مکن ؛ نا آموخته استادی مکن؛ بر چیز کسان دل منه ، از بد اصلان چشم نیکی مدار ؛ بی اندیشه در سخن مشو ؛ نا کرده کرده مشمار ؛ کار های امروز بفردا مفکن ، از ناکس و بخیل چشم‌بهی مدار ، با مردم‌بزرك سخن‌بدراز مگوی ، حاجتمندان را نوید مکن ، ازجنك گذشته یاد مکن ، برکار رفته افسوس مخور ، با مردم نادان همداستان مشو ، مردم را ببدی

یاد مکن، در کارها اضطراب مکن، وقت آفتاب برآمدن مخسب، ازپیران و بزرگان پیشتر راه مرو، سر بزانوی مردم منه، در مجلس بزرگان بچپ و راست منگر، میهمان را کار مفرمای، از بهرسود وزیان آبروی خود مبر، بی ادب و متکبر مباش، از فتنه وجنگ برکنار باش، زبان خود را بهزل عادت مده، به تعظیم پادشاه ووزیرمغرور مشو، راستی پیشه کن، عیب پوشی شعار خود ساز، بامردم فقیر خوش زبان باش، با زن و کودک راز مگوی (ضمیمه کتاب مناجات ومقالات خواجه عبدالله انصاری)☆[1] ایفرزند راز خود را بزن خود مگو و در خانه خود محل نشستن خود را قرار مده، ای فرزند زن از استخوان دندهٔ کج خلق شده است اگر خواهی اورادرست کنی میشکند واگر بحال خود بگذاری کج می ماند، ایشان را مگذار که از خانه بدر روند. اگر نیکی کنند نیکی ایشان را قبول کن و اگر بدی کنند صبر کن که چاره ای بجز این نیست. ای فرزند زنان چهار نوعند، دو شایسته و دو ملعونه، یکی از آن دوشایسته آنست که نزد قوم خود شریف و عزیز است و نزد شوهر خود ذلیل است اگر باو عطا میکند شوهر شکر میکند و اگر مبتلا میشود صبر میکند واندکی از مال در در دست او بسیار است. دوم زنیست که فرزند بسیار می آورد و دوست شوهر است و نیکخواه شوهر است و برای خویشاوندان و فرزندان شوهر مانند مادر مهربانست با بزرگان مهربانی میکند و بر اطفال رحم میکند وفرزندان شوهر رادوست میدارد هرچنداززن دیگر باشند و شوهر خود را دوست میدارد و اصلاح کنندهٔ خودواهل ومال وفرزندان است، اگر شوهرش حاضر است اورا یاری میکند و اگر غایب است رعایت او میکند؛ چنین زنی مانند کوگرد سرخ نا یابست خوشحال کسی که چنین زنی روزی او شود. و اما یکی از آن دو زن ملعونه آنست که خود را

بسیار عظیم میشمارد و در میان قوم خود ذلیل است ، اگر شوهر چیزی باو می دهد بخشم میآید و اگر نمیدهد عتاب میکند و غضب مینماید پس شوهر از او در بلاست و همسایگانش از او در تعبند پس او مانند شیر است اگر با او بمانی ترا میخورد و اگر از او بگریزی ترا میکشد . و ملعونه دوم آنست که زود بخشم می آید و زود گریه میکند ، اگر شوهرش حاضر است باو نفع نمیرساند واگر غایب است اورا رسوا میکند ، پس او بمنزلهٔ زمین شوره است اگر آنرا آب دهی آب در او فرو میرود و نفعی نمی بخشد واگر آب ندهی آن را تشنه میشود ، اگر فرزندی از این زن بهم رسد از آن فرزند منتفع نخواهی شد (حیات القلوب) ✲ آورده اند که یك روز لقمان پسر خود را وصیت می کرد که راز خویش با زن مگو واز مردم نوکیسه وام مگیر وبا عوام و فاسق دوستی مدار . پس پسر خواست تجربه کند گوسفندی بکشت و در جوال نهاد و محکم دوخت و در خانه برد بنهاد و بزن گفت حالتی افتاد امروز یکی بر دست من کشته شد باید بهیچ کس نگوئی واز نو کیسه وام خواست و با عوام و فاسق دوستی کرد چون باز آمد زنرا بزد و مقالات خواست زن فریاد برآورد چنانکه دیروز یکی را کشتی خواهی مرا نیز بکشی . چون این بگفت خبر بحاکم رسید بطلب او کس فرستاد دوست فاسق وعوام را بگفت مرا چنین حالتی افتاد بیاری من آی که دوست منی گفت تو خون کرده ای من هیچ دوست تو نیستم او را بردند در راه نو کیسه را دید گفت قدری وجوه بمن وام بده که در این قضیه بکار برم گفت تورا می برند بکشند وجوه بتو دهم؟ آنرا که طلب دارم بده . گفت : پدرم راست گفت . چون او را پیش ملك بردند گفت چرا کسی را کشتی ؟ گفت معاذالله . گفتند زنت میگوید . گفت دروغ میگوید. زن گفت کشته در خانه است . گفتند بیاورید چون

آوردند سرجوال باز کردند بزی بود کشته از او تفحص کردند وصیت پدر
واحوال تقریر کرد. ملك او را بنواخت و عطا داد (قصص الانبیا)☆
ای پسرك من از زن بد بپرهیزا زیرا زن ترا قبل ازپیری پیر میکند و به
پرهیز از زنهای بد زیرا زنها تو را بسوی خیر نمیخوانند و از زنان خوب
بر حذرباش. کسیکه اطاعت کند زنی را در هوای نفس خدا او را برو در
آتش می اندازد. مشورت کنید با زنان و مخالفت کنید در رای آنها
(کتاب انسان)☆ ای پسر از زنان بد و شر ایشان بخدای تعالی پناه آور
و از زنان نیك نیز بر حذر باش که مسارعت ایشان همه سوی شرباشد
(روضة الصفا) ☆ لقمان با پسر خود فرمود ای فرزند راز خود بازن خود
مگوی ودرخانه خودهم محل نشستن خودقرار مده.زن از استخوان دندهٔ کج
خلق شده است چون خواهی آنرا راست کنی بشکند وچون بحال خود
گذاری کج بماند. این جماعت را مگذار از خانه بدر شوند وهرگاه نیکی
کنند بپذیر و چون بدی کنند هم صبر فرما که جز این چاره نخواهدبود
(خردنامه باغ ارم)☆ حکما گفته اند که زن آن بد تر که مرد خو بود
(تحفة الملوك - در آداب)☆ ای فرزند سه چیز را پس از سه چیز
تعریف مکن: غذا را پیش از آنکه هضم بکنی و ازمعده بیرون بیاید. و
یکی رفیق را پیش از آنکه امتحانش کنی، اگر میخواهی بدانی چطور
آدمی است یکوقتی متغیرش کن آنوقت ببین در حق تو چه میگوید. یکی
هم زن را تا نمیرد، بجهت اینکه همه احتمالی درحقش میرود و رازخود
با زن مگو (جامع النورین-انسان)



سایر حکما

حکما گفته اند که پادشاهان را برچهار چیز حرص نباید چه آن معنی

مقتضی بمخاطرات است : اول بشرب مدام و بحقیقت پادشاه پاسبان رعایا
وزیر دستان است شعر :

پادشه پاسبان درویش است گر چه نعمت بفر دولت اوست

وچون پاسبان همیشه مست باشد او را نیز حارسی باید و دیگر آنکه
پادشاه رعیت را بمثابه شبان است که گوسفندان را از آفت گرگ نگاهدارد
و از ایشان منفعت گیرد چون شبان مست گردد گرگان در گله افتند
دیگر افراط در امر شکار کردن مستلزم خطر است وبسیار باشد که پادشاه
از حشم خود دور ماند و شاید دشمنی باو رسد وامکان تدارك نماند .
سوم کثرت امتزاج با دلبران ماه سیما و گلرخان خورشید انماء چه کثرت
مجامعت دلرا ضعیف گرداند و تن بکاهد و قوای نفسانی را فرو نشاند
چهارم بسیاری خون ریختن چه آن صفت دلهای خلایق را از پادشاه
گرداند (زینت المجالس) ☆ حکما گفته اند که زن نیك شبیه است
بمادران در محبت وبه کنیزان در مذلت و زن بد شبیه است بدشمنان
در مخالفت و بدزدان در خیانت (سراج المنیر) ☆ حکما گفته اند :
چهار چیز است که محتاج بچهار چیز است : حسب بادب ، سرور بامن
قرابت بمودت ، و عقل به تجربه و چهار چیز است : که اقبح قبایح است:
غضب از حکام ، کذب از علما ، بخل از اغنیاء ، فحش از زنان + حکیمی
را پرسیدند چه گوئی در نکاح ؟ گفت : در تاهل نمودن سرور یکماهه و
غم و هم دهر و شکستن پشت است + حکیمی بعد از تاهل فرمود تاما
مجرد بودیم کدخدایان گنك بودند یعنی ما را نصیحت ومنع نکردند اکنون
که کدخدا شده ئیم مجردان کر شده اند یعنی نصیحت نمیشنوندو خیالات خود
را بجهت تجرد آسوده نمیسازند + حکیمی گفت : کدخدائی چاهیست
عمیق که هر که در او افتد خلاصی نخواهد یافت . از او پرسیدند که آیا

هرگز از آن توان رست ؟ گفت: اگرخرسنك بر سراو نهند رهائی ممکن است . گفت زنش هر فرزندی که زاید خرسنك بر سراو نهند (**لطایف الطوایف**)☆ گویند که نظر کرد حکیمی بسوی زنیکه بردرخت او را آویزان کرده بودند گفت :کاش بر هر درختی مثل این میوه بود (**صد کلمه قصار**)

☆ حکیمی وصیت کرد فرزند خود را گفت: از پنج چیز در حذر باش که سلامت صاحبان آنها خیلی عجب است : صحبت و همراهی با سلطان ، سوار شدن بدریا ، امین دانستن زنان برازها ، مفاخرت کردن بامردمان ناکس ، تجربه کردن در نفس از چیزهائیکه خوف وترس از آن ها است + وصیت کرد حکیمی فرزند خود را وگفت ای پسرك بدان که هفت چیز است که عاقبت آن عقل را فاسد میکند : کفایت و کارگذاری کردن بطور تمام وکمال ، ازحد تجاوز کردن در تعظیم و اجلال ، بیکار گذاشتن فکر ، ننك داشتن از آموختن ، شرب خمر ، ملازمت بازنان ، خلطه و آمیزش کردن با نادانان + وصیت کرد حکیمی فرزند خود را وگفت ای پسرك من از مشورت کردن با نه نفر دوری جوی چه آنکه رای درست ازایشان دور است : مرد بخیل ، ترسان ، حریص ، حسود ، معلم کودکان ؛ کسیکه بسیار با زنان آمیزش دارد ، کسیکه مبتلا است بزن مسلطه ، صاحب هوی و هوس ، کسیکه بول او را بشتاب گرفته . این بود وصیت من با تو پس نگهدار آنها را از من و حفظ کن + حکماء هند گفته اند شش چیز دوام وثبات ندارد : سایه ابر ، دوستی بدان ؛ مال حرام ؛ عشق زنان ، سلطان ظالم ، خبردروغ (**نزهة النواظر**)☆ یکی از حکما گفته است که چهل دفتر در حکمت نوشتم و بآن منتفع نگشتم ، چهل کلمه از آن اختیار کردم از آن نیز بهره بدست نیاوردم چهار کلمه از آن برگزیدم در آن یافتم آنچه می طلبیدم کلمهٔ نخستین آنکه زنان را چون مردان محل اعتماد مگردان

زیرا که زن اگر چه ازقبیلهٔ معتمدان آید وی از آن قبیل نیست که معتمدی را شاید قطعه :

عقل زن ناقصست و دینش نیز — هرگزش کامل اعتقاد مکن
گر بداست از وی اعتبار مگیر — ور نکو بود وی اعتماد مکن

کلمهٔ دوم آنکه بمال مغرور مشو اگر چه بسیار بود زیرا که عاقبت پای مال حوادث روزگار شود، رباعیه:

مغرور مشو بمال چون بی خبران — زیرا که بود مال چوابر گذران
ابر گذران اگرچه گوهر بارد — خاطر ننهد مرد خردمند بر آن

کلمهٔ سوم آنکه اسرار نهان داشتنی خودرا باهیچ دوست درمیان منه زیرا که بسیار باشد که در دوستی خلل افتد و بدشمنی بدل گردد، قطعه :

ایپسر سری که ازدشمن نهفتن لازم است — به که از افشای آن بادوستان دم کم زنی
دیده ام بسیار کز سیر سپهر کژنهاد — دوستان دشمن شوند و دوستیها دشمنی

کلمهٔ چهارم آنکه جز علمی را فرا نگیری که بترك آن بزه مند میری ، از فضول بگریز و آنچه ضروریست در آن آویز ، قطعه :

علمی که ناگزیر تو باشد بدان گرای — وانرا کز آن گریز بود جستجو مکن
وآندم که حاصل تو شود علم ناگریز — غیر از عمل بموجب آن آرزو مکن

(بهارستان جامی)☆ زنی از طبیبی پرسید برای چه زنان از دندهٔ مردان آفریده شده اند و از سایر اقسام بوجود نیامده اند؟ طبیب در پاسخ گفت زن از سر خلق نشده تا برمرد مسلط نشود ، از پا خلق نشده تا مرد اورا اذیت نکنند، از پهلوی وی خلق نشده تا با او مساوی باشد، از زیر بغل و دو دست مرد خلق شده تا او را نگاهداری کند، حمایت نماید وازنزدیک ترین جاها بقلب خلق شده تا او را محترم داشته دوست بدارد(طومار عفت)
☆حکیمی بعد از تاهل فرموده است که تا مجرد بودیم کدخدا یان گنک

بودند (یعنی مارا نصیحت و از گرفتن زن منع نکردند) واکنون که ما کد خدا شده ایم مجردان کر شده اند + در نوادر ثعلبی ازحکمای متقدمین نقل کرده که سه کسند که ایشان را در بد خوئی معذور باید داشت: صایم، مریض، مسافر، و سه چیز است که مدارا و مواسابا آنان لازم است: سلطان، مرض، طلبکار و سه کسند که استخفاف بایشان روا نبود سلطان، عالم، مصاحب، چرا که در استخفاف سلطان دنیا فاسد میشود و در استخفاف عالم و مصاحب مروت فاسد میشود، وسه چیزاست که ازبزرگان خدمت آن عیب نیست: پدر، مهمان، مرکب، و سه چیز است که راحت جز در مفارقت آنها نیست: دندان متحرك، درم خریده دزد، زن بد خوی + در نوادر ثعلبی از حکمای متاخرین نقل کرده چهار چیز است که محتاج بچهار چیز است: حسب بادب، سرور بامن، فراست بمودت، عقل به تجربه. چهار چیز است که اندك آن اندك نیست: قرض، آتش، دشمن، مرض چهار چیزاست که اقبح قبایح است: غضب از حکام، کذب از علما، بخل ازاغنیاء، فحش از نساء (**کتاب لطایف وظرایف خطی**) ☆ حکما گفته اند: زلف زنان زنجیر پای عقل است و دام مرغ زیرك (طلایه) ☆ گویند حکیمی پسر خود را وصیت کرد که اگر زن خواهی باید که زن تو «رنانه، حنانه، منانه» نباشد گفت ای مخدوم اینان که فرمودید کدامند گفت: رنانه زنی باشد که پیش از توشوهر کرده باشد یا بمرك یا طلاق جدا شده باشد. و حنانه زنی باشد که چون شوهر را بیند آواز را بار یك وضعیف کند. و منانه زنی باشد که مال بسیار داشته ومنت نهد برشوهر خود (تاریخ بحیره) ☆ یکی از حکما بدرخانه خود نوشته بود شر داخل خانهٔ من نشود حکیمی دیگر باو گفت: پس زن تو بکجا برود؟ + حکما

گفته اند که عقل بمنزلهٔ شوهر و نفس بمنزلهٔ زوجه و بدن بمثابه خانه است ، پس هر گاه بر نفس مسلط باشد بمصالح بدن مشغول میشود و بتدبیر آبادی می پردازد همچنانکه زنیکه شوهر بر او تسلط دارد به مصالح خانه اشتغال می یابد، پس همهٔ امور بصلاح میآیند و هر گاه نفس غالب و عقل مغلوب گردید با فساد میپردازد و بخرابی سعی میکند همچنانکه زن سلیطه باعث فساد امور خانه است + حکما گفته اند : پشیمانی چهار قسم‌است : پشیمانی روز وآن اینست که مرد از خانهٔ خود بیرون برود و غذا نخورده باشد و پشیمانی سال اینست که در موسم زرع زراعت نکرده باشد و پشیمانی عمر اینست که زنی ناموافق تزویج بکند و ندامت ابد اینست که اوامر الهی را ترک کنند + حکما گویند که زن مثل کبوتر است که هر وقت بال بر آورد پروازمیکند همچنانکه‌اگر ویرا با البسهٔ فاخره زینت کنند بخانه قرارنمیگیرد +حکیمی راگفتند که انسان‌راچه قدرسزاواراست که مجامعت نماید ؟ گفت سالی یکبار. گفتند اگر صبرنتواند کند ؟ گفت هر ماه یکبار. گفتند: اگر بازهم نتواند خود را نگهدارد ؟ گفت هفته ای یکبار . گفتند باز هم‌اگر نتواند ؟ گفت آب منی روح انسان است هر وقت میخواهد بیرون کند + حکما گفته اند که‌زن محبت راچهل سال پنهان میداردو بغض و کراهت رایك‌روز پنهان‌نمیدارد و هیچ چیز برای شکار زن و بردن عفت او بهتر از این نیست که علم بهمرساند بآنکه مردی او رادوست میدارد (زهر الربیع) ☆یکی ازحکمای چین از قبرستانی عبور میکرد زنی را با لباس عزا دید که باد بزنی دردست گرفته وقبری را که تازه آنرا پوشانده بودند بادمیزند، پرسید این قبر کیست ؟ زن جوابداد این قبر شوهر من است . حکیم پرسید چرابادش میزنی ؟ مگر خیال میکنی باین تدبیر زنده‌خواهد شد ؟ زن گفت خیرولی

شوهرم از من قول گرفته است که مادامی که خاك قبرش هنوز خشك نشده شوهر دیگر اختیار نکنم اینست که باد میزنم تا زود ترخشك شود (سعادتمندی همسر) ☆ حکما گویند بر سه کار اقدام ننماید مگر نادانی صحبت سلطان، چشیدن زهر بگمان و سر گفتن بازنان (نقل از یکی از کتب خطی قدیم) ☆ بعضی از حکما گفته اند که طبع زن برخلاف طبع مرد است: اگر او را دوست دارد بخورد واذیت کند واز لذت قطعه قطعه اش کند واو را از اهل وخویشاوندان دور سازد، واگر مرد را دشمن دارد حیاتش را نخواهد وزنده گانی بر او تنك، پس باید بسیار پرهیز کنند که باعث هلاکت نشوند، ومرد چون بزرك شود حیائش بیشتر گردد و زن چون بزرك شود حیائش کمتر گردد و مردچون بزرك وکهن سال شود عقلش بسیار وشهوتش اندك شود و زن چون بزرك شود عقلش کم وشهوتش بسیار گردد؛ پس بهتر دوری کردن از ایشان است تا انسان در راحت و آسوده خاطر باشد (ماء الحیوة) ☆ حارث بن کلده که یکی ازحکمای بزرك عرب ودر زمان حضرت رسول خداﷺ میزیست کنیزکی داشت که نامش سمیه وبشرط زنا شوئی با او هم بستر میشدولی آتش شهوت سمیه بقدری حدت و شدت داشت که صد تن مانند حارث برای فرو نشاندن آن کافی نبود لاجرم سمیه سر بفحشا بر آورد و از حارث کناره گرفت و در میان زنا کاران لوای حربت بر افراشت لذا حارث اورا از خود براند وزنی بنام فارعه بگرفت روزی چند با او بسر آورد چنان افتاد که صبحگاهی بر فارعه در آمد نگریست که خلال میکندبدون درنك او را طلاق داد. فارعه علت طلاق را از حارث پرسش کرد. گفت: اگر این خلال از بهر غذائیست که هم اکنون خورده ئی هنوز آفتاب هم نزده است عجب حریص و شکم خواره ای و اگر از بهر غذائیست که دوش خورده ای از نظافت بعید

افتاده و تاکنون به پلیدی آن گذرانده ای. پس از آنکه حارث را به انوشیروان مقام صحبت افتاد کسری از وی پرسشهائی کرد که جوابهای حارث مورد پسند نوشیروان واقع شدند. حارث بنوشیروان گفت درهنگام مستی بازنان میامیز و باز گفت بازنان آمیختن نیکو نباشدو از زنان بپرهیز که توانائی ببرند و رنجوری آورند و مضاجعت او را بامرك مواضعتی است ونفس او را بانفس مخاصمتی، متاع بهی و بها ببرد و بها ندهد و باز فرمود چهار چیز است که بدن را فاسد کند: مضاجعت زنان باشکم آکنده و دخول حمام با امتلاء معده واکل لحوم کهنه خوشیده و جماع با پیره زن فرتوت (ناسخ التواریخ)☆ گویند حکیمی بر پیر مردی گذشت که‌زنی با او مخاصمه میکرد. مردم بدور ایشان بجهت اصلاح جمع شده بودند. حکیم رو بمردم کرده گفت: زحمت بیهوده مکشید که‌صلح در میانه ایشان بمرد + از بعضی حکمابرسیدندازاین حیث که‌حیوانات‌مادینه‌در سالی یکنوبت شهوتشان طغیان کند ونر طلب کنند اما زنان در تمام عمر طلب کنند. گفت چون حیوانات بر در فرجشان پیوسته‌دم میسایندلیکن‌زنانرا دمی‌نیست که مدام بر فرجشان بسایند تا از سودن خرزه بی نیاز شوند و محالست که فرج بیکار باشدوآرام بمانند و بسا میشودکه با وجودشوهر کار آمد دست از مساحقه برندارند (ماءالحیوة)☆حکیمی گویدچهارده‌خصلت‌پیشه کن‌تااز بسیار بلاها رسته باشی: اول با کسی که حسود بود مجالست مکن دوم با دروغ زن معاملت مکن سوم با کسی که غیور ومعربد بود شراب مخور چهارم بازنان بسیار نشست و خاس مکن پنجم سر خود باکس مگوی که آب بزرگی و حشمت خویش ببری ششم اگر کسی بر تو چیزی‌عیب گیرد آن چیز بخویشتن باز مبند واز خویشتن بجد و جهد دور کن هفتم هیچکس را چندان مستای که اگروقتی بباید نکوهید بتوانی‌نکوهیدن وچندان مشکن که‌اگر بباید‌ستودن

بتوانی ستودن هشتم هر که را بی‌توکاری برآید از خشم و گله خویش مترسان که هر که از تو مستغنی بود ازخشم و گله تو نترسد واو را بترسانی هجا ی خویش کرده باشی نهم هر که را بی توکاری بر نیاید یکباره زبون مگیرو براو چیره مشو وخشم دیگران بر وی مران واگرچه گناهی بزرك بکند در گذار دهم بر کهتران خود بی بهانه بهانه مجوی تا تو بر ایشان آباد باشی و ایشان از تو نفور نشوند وکهتران را آبادان داری کار تو ساخته باشد که کهتران ضیاع تواند و اگر آبادان نداری ضیاع را بی برك ونوا مانی واگر آبادان داری کار تو ببرك وساخته بود یازدهم چاکر فرمان بردار مخطی داری به که مصیبت بی فرمان دوازدهم چون شغل فرمائی دو تن را مفرمای تا خلل از آن شغل وفرمان تو دور باشد که گفته اند « یك دیك دو تن بزند خوش نیاید جوش » بیك شغل دوکس را مفرست از پی آنکه «بدو کدبانو خانه نا رفته ماند » چنانکه گفته اند : « بیکی شغل دو کس را مفرست از پی آنك بدو کدبانو نا روفته‌ماند خانه » اگر فرمان بردارباشی در آن فرمان انباز مخواه تادر آن کار با خلل نباشی و دایم پیش خداوند سرخ روی باشی چهاردهم با دوست و دشمن کریم باش و بر گناه مردم سخت مشور و هرسختی را بر سر انگشت مپیچ و بر هر حقی وباطلی دل در عقوبت مردم مبند و طریق کرم نگاهدارتا بهرزمانی ستوده‌باشی(قابوسنامه)

☆از طبیبی پرسیدند اگر مرد پیر نود ساله دختر جوانی بگیرد اولادش می شود ؟ گفت : بلی چرا نمیشود ، اما بشرطیکه در همسایگی او جوان بیست ساله ای باشد (جامع النورین) ☆ حکماء عرب بچهار کلمه متفق اند که نفس خود را بفوق طوق میفکن و کار بی نفع مکن و بزن اگر چند عفیفه باشد دل مبند و بمال اگر چه بسیار باشد اعتماد مکن + یکی از حکما گوید که حرص کلید ذلت باشد ومتابعت شهوت مفتاح ندامت باشد

و قناعت کلید راحت و تجربه آئینه دیدن عواقب گردد و کثرت خلوت بازنان موجب فساد طبایع وعقول شود + یکی از حکما گوید دوست خود را اطاعت کن گر چه او ترا معصیت کند وبا وی مواصلت کن گر چه او با تو مخالفت افکند؛ حذر کنید ازمشاورت زنان ، خود انصاف کن پیش از آنکه در پیشگاه عدل و انصاف از تو انصاف کشند، ذکر انسان را اخلاق پسندیدهٔ او احیا دارد، بهترین ادب ها آنست که ثمرش بتو عاید شود واثرش برتوظاهر گردد ، جهل مرکبی است که هر که بر او نشیند ذلیل گردد ، مصاحبت جهال علامت جهل است، بهترین بخشایشهای الهی عقل است ، هر که در خوردی تعلیم نگیرد در بزرگی تقدم نجوید ، هر که بعلم متفرد باشد از خلوت وحشت نکند ، جاهل طلب مال کند وعاقل طلب کمال ، کسیکه درس بسیار نخواند ونفس را در پی تحصیل نرنجاند بعلم نرسد ، ادب مالست و استعمالش کمال + حکیمی گوید: خیر نیست در آن ظرف که مظروف خود نگاهدارد و همین گونه خیر نیست در آن سینه که کتمان سر خود نتواند ، هر که بسیار اعتبار گرفته باشد از روزگار کمتر لغزش یابد ، زوال دول بدانست که فرو مایگان را بمناصبت جلیله بدارند ، هر که غفلت طویل باشد زمان دولتش قلیل شود ، قلیلی از مال با تدبیر بهتر است از کثیری از مال با اسراف و تبذیر ، کمان عالم به از یقین جاهل ، چون مشورت با جاهل کنی طریق باطل بتو بنماید ، مرد از دوستی مادح و دشمنی قادح خللی نباشد ، هر که جود نکند بزرگی نیابد ، هر که اخلاقش بد باشد فراقش گوارا بود ، رفاقت مکن با آنکس که احسانها و مراتب تو فراموش کند و بدی های تو همواره در نظر دارد ، از دوست کناره مکن اگر چه ترا کفران کند و بدشمن اعتماد مدار اگر چند ترا شکرانه نماید ، میل بغضب از اوصاف کودکان است وجزع برآنچه

از دست رفته است از اخلاق زنان ، دلیل علیل مایل با باطیل است ؛ ترك گناه بجاه بیفزاید، صبر چارهٔ بیچاره گان است + حکیمی گوید باقاضی نباید عناد ورزید وبر سلطان نشاید بسیار وارد گردید، و با والی نزیبد خصومت آغازید، وبا پدر نباید محاکمت نمود و بذی الحق درست نباشد، و بعجمی نتوان اعتماد کرد ؛ و دررباط نباید منزل گزیـد، و بمهلکه نباید داخل شد، و پیوسته منزل نباید تغییر داد، و باشریر نباید تکلم کرد ، وبغائب نیکونباشد بد گفت، و با شاعران دشمنی نتوان کرد، وبه بخیل نبایست هدیه فرستاد، ودوست را نباید مجازات کرد ببدی، وآنچه اززنان بگذرد نباید به لابدی، بپادشاه دوستی و مرافقت سزاوارنیست که دوستی او را دوام نباشد ، کند فهم را اشتغال بعلوم مفید نی ، و به بنده مزاح کردن در خور آزاده گان نیست ، و به همسایه بدسگالی نیکو نباشد ، و به متکبر مدارا جایز نبود ، و بحسود وکینه جوی صفا ورزیدن ازدانش نیست ، وگمان نیك بزن داشتن کار عاقل نی ، وهرفنی را باید از اهل آن فن اخذکرد ، ومذاکره قبیح نبایست نمود، و فرستاده را نباید کشت ؛ و هدیه هرکس را قبول نباید کرد ، وجزای احسان جز احسان نباید داد که هرگونه انسان جزا دهد جزا یابد + حکیمی گوید سه چیز است که چشمها را روشن کند: زن نازنین و دلنشین، وفرزند ادیب دلفریب وبرادر با جان برابر و سه چیز است که مایهٔ تکدرزندگی است : همسایه بد و فرزند مخالف و زن خیانتکار ، وسه چیز است که مرد را ازطلب معالی باز دارد : کوتاهی همت وکمی تدبیر و ضعف رای وسه چیز است که مملکت را نگاهدارد: مهربانی برعیت وعدالت وبخشش + حکیمی گوید: چهار چیز است که بزرگترین بلیات است : بسیاری عیال باکمی مال ، وهمسایهٔ بدکار ، و زن جلف بی وقار؛ وصحبت فجار (نفحة

الیمن) ☆ حکماء گفته اند در چهار چیز احتیاط باید : در ملازمت سلطان، در چشیدن زهر بیگمان ، سر دل گفتن بازنان ؛ اعتماد کردن با اهل زمان + بچهار چیز فریفته نتوان شدن : به سخن سلطان ، بدوستی زنان ، بزاهد بی عرفان ؛ به نصیحت دشمنان + چهار چیز را در چهار جای باید نگاهداشت : پیش عالم زبان ، نزد حاکم دست ، پیش اولیاء دل نزد زنان اسرار نهان + از حکماء دین و سالکان راه یقین است که خدا یرا باید شناخت که اوست دهنده و غیر او دهنده نیست و اگر همه بستانند او بدهد و چون او بدهد کس نمیتواند ستاند ، او را نگاهدار تا تو را نگاهدارد ، و عمر عزیز در پرستش او صرف کن که او از تو جواب خواهد خواست و دلیل راه علم را دان ؛ و بعد از توحید و معرفت در عبادات کاهل مباش و صبور باش تا بمراد رسی و اعتقاد خوب گنج بی پایان بی زوال است ، و منت بر کسیکه حاجتش را روا کنی منه ، و نان هر کس مخور ، نان بهر کس بده ، برسر زنان اعتماد مکن ، بافرومایه منشین ، بدترین عیب بسیار گفتن دان ، خویشان درویش را خوشدل ساز ، بیاموز وبیاموزان ، علم اگرد ور باشد بطلب ، کم گوی و کم خور و کم خواب ؛ در سختیها صبر پیشه کن ، بر گذشته افسوس مخور ، عمر را غنیمت دان ، تندرستی را شکر گذار ، ندیم جهاندیده پیدا کن ، حرمت را به از مال نگاهدار ، از سلطان برحذر باش و اندك نوازش او را بسیار دان ، عفو از هیچ سزاوار دریغ مدار ، راستگوی باش ، عیب جوی مباش ، راستی که بدروغ ماند مگوی ، سخت اندیشه کن آنگه بگوی ، با هیچ کس راز مگوی ، بلارا بصدقه رفع کن ، پیران کاردیده راحرمت دار ، از آموختن عار مدار ؛ مگوی آنچه راجواب نتوان شنیدن ، یار بد بد تر از کار بد ، یار نیك بهتر از کار نیك ، یار نیك تو را بکار آید ، کار نیك تورا تعجب آورد ، دی رفت باز نیاید ، فردا را اعتماد نشاید ، گر شریعت

خواهی اتباع واگر حقیقت خواهی انقطاع ، عار در طریق مردان لجاج است ، حق میداند که بنده بچه محتاج است ، طاعت رها کن چو کردی با ریا مکن ، دود از آتش و گرد از باد چنان نشان دهد که مرید از پیرو شاگرد از استاد، خوش عالمی است نیستی که هرجا ایستی نگویند کیستی (رساله تجارب الانسان فی النصایح)☆ حکما گفته اند که بسه کار اقدام ننماید مگر نادانی که رایحهٔ عقل نشنیده باشد اول خدمت سلطان دوم چشیدن زهر بگمان وامتحان سیم افشای سر خود بازنان (نفایس الجواهر) ☆ حکما گفته اند زن نهی نمیکنند چیزیرا مگر آنکه خودش آنرا بجا میآورد + سئوال شده است از بعضی حکماء بلیغ در مورد زنا شوئی گفت : زنا شوئی خوشحالی یك ماهیست وغم عمری و باندازه مهری که داده میشود بهمان اندازه پشت انسان میشکنند + بعضی ازحکما گفته اند : ما میترسیم از نساء بیشتر از آنچه از شیطان میترسیم برای این که خدا در باره شیطان گفته است که مکر شیطان ضعیف است و حال آنکه در باره زن گفته است مکر زن بزرك است « زن بود بدتر زشیطان رجیم » (خردنامه باغ ارم)☆ انوشیروان عادل از کمال عدالت میخواست که دستور العملی در نصایح ترتیب کنند که مردم را بکار آید ، پس بفرمود تاحکمای روزگار را جمع کردند و از ایشان ۲۳ حکیم را برگزیدند و بایشان گفتند که باید هر یکی از شما یك حکمت بگوید تا در این روزگار ما فایده یابیم و بعد از ما یادگار بماند. پس حکما در مجلس نوشیروان جمع شدند و هر یکی سخنی گفتند در حکمت ، جمله ۲۳ سخن حکمت شد که مصلحت مردمان از دینی ودنیائی در آن است . زیرا که احوال از این دو بیرون نیست : یا خدا پرست باشد یا هوی پرست ، در هر دو حال از این حکمت ها مستغنی نباشد . پس نوشیروان بفرمود تا این ۲۳ حکمت

را بزر نوشتند و درصندوق زرنهادند و قفلی زرین بروی بزدند و درخزینه نهادند. حکمت اول: خویشتن را بشناسید، ازآموختن علم وادب ننگ مدارید، وعمرخودرا بنادانی ضایع مکنید، وعلم وادب اگرچه دور بود طلب کنید، و هیچ مال را بزرگتر ازعلم مدارید، و از برای راه آن جهان توشه بردارید، و آنجهان را باین جهان مفروشید، وآنچه ناگفتنی بود مگوئید، وآنچه ناجستنی بود مجوئید. حکمت دوم: پند حکیمان راخوار مدارید، ودر کارها شتاب مکنید، وکارهارا بدفع الوقت مگذرانید، وکارهارا بکاردانان بفرمائید، و از چیزیکه موجب بلا باشد احتیاط کنید، و پیش و پس کارها را نگاه کنید، واندر کارها مشورت بکنید، وآزموده را میازمائید، وسخن پیران را بزرگ دانید. حکمت سوم: بی آزاری پیشه سازید، و خویشتن رابتقوی معروف گردانید، وخورسندی را توان گری دانید، وعمر خودرا یك روزه شمارید، ودنیارا کشتزار آخرت دانید، وقدر عافیت بشناسید وخویشتن را نیك نام گردانید، و بغم ورنج کسی شادمانی نکنید، وبر شکسته وریخته غم مخورید. حکمت چهارم: ازخداوندان درد و بلا عبرت بگیرید. زیان بهنگام را بهتر ازسود بی هنگام بدانید. وبامردمان درهمه چیز مدارا کنید. وبا دوست ودشمن آشتی کنید. پای ازاندازهٔ خود بیرون منهید. حکمت پنجم: کارها باندازه خود کنید، وچیزیکه ننهاده باشید بر ندارید، واحسان از کسان دریغ ندارید، ودست وزبان نگاه دارید، و از کارهای ناپسندیده دورباشید، وازهمنشین بد پرهیز کنید. حکمت ششم: از دزدان و راهزنان عطا ببرید، ازهمسایهٔ بد پرهیز کنید، بی رفیق قصدسفر مکنید، با مردم ناکس راه مروید، ودرزمین کسان درخت منشانید. حکمت هفتم: اندرشورستان تخم مکارید، بامردم عالم میامیزید، ازنوکیسه وام مکنید، واز بداصلان دختر مخواهید، بامردم بی قیمت منشینید، باغلامان وبندگان مردم میامیزید، هرکه ازخدای تعالی نترسد ازاو بترسید. حکمت هشتم: مال رافدای خود کنید، ابله ومست

و دیوانه‌را پند مدهید، آنکس راپند بدهید که پند بپذیرد، پند خودراعزیز دارید، طعام پنهان مخورید، و بر زیر دستان خود رحم کنید، بنا کسان چشم مدارید. حکمت نهم : در برابر گرسنگان طعام مخورید، سخن مردمان مگوئید، با کودکان و زنان تدبیر مکنید، زن بیگانه‌را بخانه‌خودراه‌مدهید، بدولت دنیا کبر مکنید، از مکر زنان ایمن مباشید. حکمت دهم : بر چیز مردم مهربان‌تر ازخداوندش باشید، در خانه کسان کدخدائی مکنید، نا کس را بخانهٔ خود راه مدهید، سخن پیران را خوارمدارید، درمیانه زن وشوهر میانه گی مکنید. حکمت یازدهم : از مردم متکبر ترسان‌باشید، وباخدوندان دولت کینه مدارید، هیچکس را از زن ومرد افسوس‌مدارید ـ حکمت دوازدهم : مهمان‌را عزیز دارید، و طمع باخلق مدارید، حق مادر و پدر نگا هدارید، و بخویشاوندان حسد مبرید، با مردم عهد نگاهدارید، وفای عهد بجای آورید، نا خوانده بمهمانی کس مروید، چون کسی را حاجت توانید بر آوردن روا گردانید. حکمت سیزدهم : هرکه علم‌بیشتر دارد او را بزرگ دارید، وهرکه از آموختن علم ننگ دارد او را مردم مدانید؛ وسلامتی تن در زبان نگاهداشتن‌دانید، و رستگاری‌در راستی‌دانید، وسخن ناپسندیده مگوئید. حکمت چهاردهم: زبان را بید گفتن عادت مدهید، سخن نا شایسته را گوش مدارید، کسیکه سخن نشنود با او سخن مگوئید، هرچه بزبان گوئید بدان کار کنید ـ حکمت پانزدهم: بزیارت‌نیکان رغبت نمائید. و صحبت با اهل صلاح دارید. مردگان را به‌نیکی یاد کنید. از دوست و دشمن نصیحت باز مدارید. از پس مرگ پدرسنت های پدر بجای‌آورید. و بآموختن علم حریص باشید. هیچ کاری بی علم نکنید. هیچ سخن بیعلم مگوئید. حکمت شانزدهم : بحرف هرکس ایمن مشوید. وسخن‌نیک از همه‌کس بشنوید. وبراست و دروغ سوگند مخورید. آخرت را از دنیا

دوست تر دارید . بمال یتیم رغبت مکنید . در جوانی از پیری بیاندیشید . کار پیری در جوانی آماده کنید . حکمت هفدهم : کار زمستان را بتابستان میفکنید . کار امروز بفردا مگذارید . تا طبیب حاذق نگوید بحرف این و آن دارو مخورید . کار ها را بهوش وتدبیر کنید . حکمت هیجدهم : جوان مردی را پیشه کنید . از بخیل دور باشید . صحبت بنا اهلان مدارید . حاجت از جوان مردان خواهید . کردارنیك از مردم دریغ مدارید . وام داران را سخت مگیرید . دوستان رااز عیب ایشان آ گاه کنید . حکمت نوزدهم : فرزندان خود را کارو صنعت بیاموزید . حال خود را از دوست ودشمن نهان دارید . جائیکه رازگویند گوش مدارید . حکمت بیستم : درپیش امیران چشم‌نگاهدارید سخن باندازه خویش گوئید . حکمت بیست ویکم : از دوستان وفا دار مبرید . در وقت دولت ونعمت دوستان را یاد آورید تا در وقت محنت ومشقت‌از ایشان بر خورید . دشمن را بزرك بدانید . دشمن‌اگر دوست شود اندیشه بکنید . حکمت بیست ودوم : چون ایمن‌باشید بیشتربترسید. در هنگام بلاصبر کنید . بوقت تنگی فراخی را چشم دارید . در وقت فراخی از تنگی بیاندیشید . چون وعده کردید وفا بکنید . امیدواران‌را نا امید مکنید . بیك دیدن بهرکس فریفته مشوید . عیب مردم را جستجو مکنید . حکمت بیست وسوم : بار خود بگردن کسی میفکنید . از دوست بی منفعت کنار بگیرید . هرکه خوی بد دارد با او دوست مشوید . سخن حق را بزرگتر از آسمان وزمین بدارید . + بدانکه اول‌همه چیز ها خداست ، باز گشت همه چیز ها با اوست ، چون او دهد کس نتوانند بستاند ، عمر را در پرستش او صرف کن . عقل را بنیان ایمان شمر . پیغمبر را زنده دان . از فرمان پادشاه سر مپیچ . اندك‌لطف‌اورابسیار

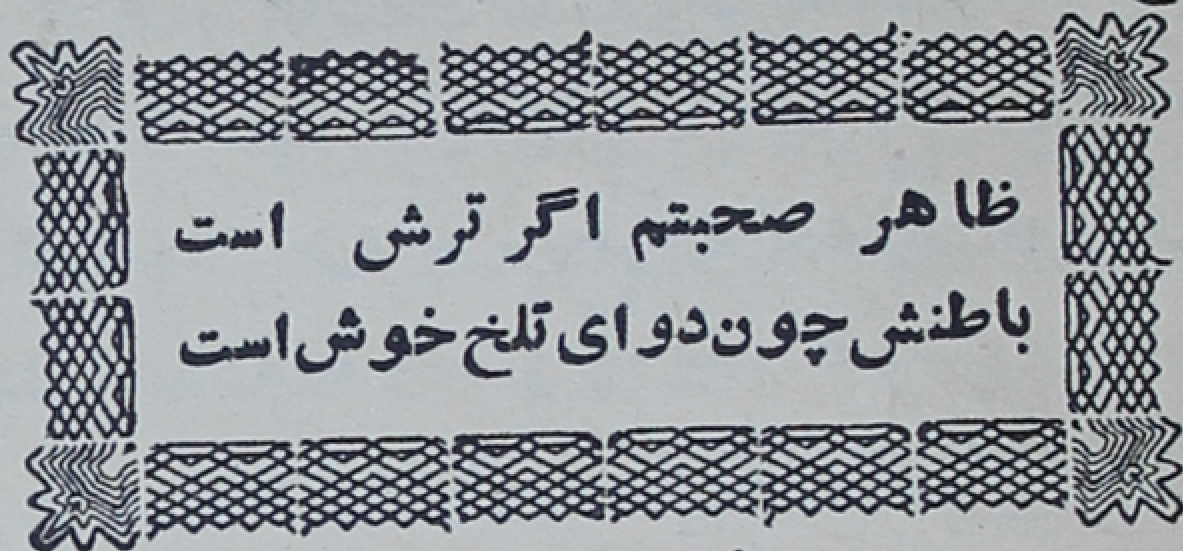
دان . صبور باش تا بامید رسی . با بدان همداستان مباش . از آموختن علم و پیشه عار مدار تا نیکو نیندیشی مگوی . هرچه بر خود روا نداری بر دیگران روا مدار . بعیب دیگران از عیب خود غافل مباش . دانا را بینا شمر . نادان را زنده مشمر . عمر در نادانی بآخر مرسان . علم اگر چه دور باشد بطلب . بیاموز وبیاموزان . برگذشته‌افسوس‌مخور . آنگاه ترس که ایمن باشی. ندیم جهان دیده را گزین . خویشان درویش را دل خوش دار . جمع مال را اقبال و خرج ناکردنش را ادبار دان . مردم را بمعامله بیازمای آنگاه دوستی کن . باصاحبان دولت ستیزه مکن . بندهٔ مردم را بافراط منکوه و مستای . مفروش آنچه نخرند . درگذر تا در گذرند . بندهٔ حرص مباش . خورسندی را توانگری دان . پای ازگلیم خود دراز مکن . در هر کاری یاری ازخدا طلب . رنج بر و گنج بر دار . با نشناخته همسفر مباش . از دشمن خانگی بترس . سرمایه بآرزوی سود بسیار ازدست مده . خود را از همه کمتر شمر . خوش آمد گوی را بر خود راه مده. نسیه را مال مدان بغم کسان شادی مکن . بزرگواری در حاجت روائیست. مال را فدای تن کن . مردم را بتواضع بنده کن . در جایگاه تهمت مرو. بنده ای که فروختن خواهد در خانه مدار . چون پیش بزرگ نشینی همه گوش باش ، چون او سخن گوید تو خاموش باش . خود را در حال غضب نیکو دار . چیزی مگوی که عذر بایدخواست . در جائیکه تنها باشی گستاخ مباش که خدای با تست ، تو او را نگاهدار تا ترا نگاهدارد . کم گوی؛ کم خور ، کم خسب . درسختی صبر پیشه گیر .عمر را عنایت دان . تندرستی را غنیمت شمر . مرگرا در هیچ حال فراموش مکن . نجات در راستی دان لذت زندگانی را در نیک نامی شناس . ازعادت فرو مایگان بپرهیز . دوست را در سختی تجربه کن . از دوست بیک جفا بر مگرد . سعادت هردوجهان

در صحبت دانا شناس . پیران کار دیده را حرمت دار. سر خود بازن مگوی. از زن وفا مجوی . راستی که بدروغ ماند مگوی. تا از محاسبه خودنپردازی در دیگران شروع مکن. بامردم فرومایه منشین. مگوی آنچه نتوانی شنید + مصاحبت با نیکان می باید. سخن بد از شمشیر برنده تر است . دوستان در غم وشدائد معلوم شوند. بسخن دشمن دوستان را مرنجان. زخم تیر بر تن است وزخم سخن برجان . کبرو غضب صاحبش را ببلا ومصیبتها میرساند. از سوگند اعراض بکنید اگرهمه راست باشد . نیکی کنندگان راهمه مردمان دوست می دارند. افتادگان رادوست بدار که دولتمندان را همه عالم دوست دارند. درجوانی زحمت کش تا درپیری راحت یابی + چهار چیز دلیل بر کمال مرد است: با دوستان مشورت کردن ، بادشمنان مدارا کردن ، آتش هوی فرو کشتن ، سخن تلخ فرو خوردن + دوچیز آدم را بدو چیز رساند: صبر بمقصد ،قناعت بتوانگری + چهار چیز چهار چیز را آورد: خاموشی سلامت، نیکی ایمنی ، سخاوت مهتری ، شکر افزونی + چهار چیز را باز نتوان آورد: سخن گفته ، قضای رفته ، تیرانداخته، عمر گذشته + سلامت دارین درسه چیز است : بامرخدای تعالی قیام نمودن ، شرایط دین بجای آوردن؛ از آزار دلها دور بودن .

گر امروز گفتار من بشنوید مبادا که فردا پشیمان شوید

مردمان را چون نفس خود دانسته آنچه در حق خویش نیسندید در حق ایشان روا مدارید . اگر درختی را ببرید از بیخ او شاخی بجهد و نشو ونما یافته بقرار اصل خود باز رود ، لیکن نهال محبت که به ارهٔ جفا بریده شد هرگز رستن شاخ وفا از بیخ او متصور نیست . آتش اگرچه سوزنده است او را با آب توان کشتن ، مشعله دو روئی وگستاخی از آب هفت دریا فرونشیند + حکما گفته اند: هرکه سه کار کند سه چیز را منتظر باید

بود: هر که گستاخی و سرکشی کند بهلاکت خود میورزد، هر که بصحبت زنان حریص باشد رسوا شدن را آماده باشد (گزیده آثار)☆ اطباء گفته اند چهار چیز است که بدن را خراب میکند: جماع با شکم پر وحمام رفتن باسیری ازطعام و خوردن گوشت کهنه ومجامعت بازنهای پیر + حکما گفته اند پشیمانی چهار قسم است: پشیمانی روز و آن اینست که مرد از خانه خودبیرون برود وغذا نخورده باشد، و پشیمانی سال وآن اینست که در موسم زرع زراعت نکرده باشد، و پشیمانی عمر وآن اینست که زنی ناموافق تزویج بکند، وندامت ابد وآن اینست که اوامر الهی را ترک کند (زهرالربیع)



فصل ششم:

زن از نظر جهانیان

ضرب المثلهای ایرانی

زن هفتادودو مکر دارد وآخرین مکرش گریه است ❦ مرد از نشستن وزن از گشتن خراب میشود ❦ ماماچه که دوتاشد سر بچه کج درمیآید ❦ زنیکه جهاز ندارد، این همه ناز ندارد! ❦ دده سیاه بگذاشتن وسمه خوشگل نمیشود ❦ زن اگرشیراست، زیراست! ❦ یك نه بگوونه(۹)ماه بدل مکش! ❦ وفا از زن مخواه ❦ گریه زن مکر زن است ❦ هر چه عروس زشت تراست غمزه اش بیشتراست! ❦ هر چه بپاامید ن رفت، بکاامیدن رفت! ❦ کلفتی که خانم شود در روز برفی خود را باد بزن می

زند ! تا دختر نکند دست درازی بسر نمیکند بوس و بازی ! تا زن
بروی شویش نبیند ؛ مو برای مواش نمیکند زن بلاست اما هیچ خانه‌ای
بی بلا مباد ! زن تا نزاید بیگانه است زن بدرا اگر در شیشه کنند کار
خود کند زن نجیب گرفتنش مشکل ونگاهداشتنش آسان ، زن نجیب
گرفتنش آسان ونگاهداشتنش مشکل ؛ زن سلیطه شوهر مرد است
زن تا نزاید دلبر است و چون زائید مادر است زن راضی و مرد
راضی ، گور پدر قاضی ! زن جوان را تیری به پهلو نشیند به که پیری
زن بزرگول میخورد مرد بزاری بیوه گائیدن آسان است ، اما خدائی
در میان است عزبها میگویند : زن داران نان وچیز (۱) میخورند !
هوس کردم رم (۲) هایم در آمدند ، تا کندمشان چشمهایم در آمدند !
آردجو بی برکت است ، مرد پیر بی حرکت است خون زن شوم است
مادر را دل سوزد ، دایه را دامن مادر که نیست با زن پدر باید
ساخت ! عروس که نمیتواند برقصد میگوید اطاق کج است ! مرد بی
زن همیشه پیرهنش پاره است ، ومرد زن دار اصلا پیرهن ندارد !
عروسی که مادرش تعریفش کند برای دائیش خوب است زن لچر
(۳) بهانه اش بچه مادرباسم بچه میخورد قند کلوچه (٤) اصل پشت
پدر است ، مادر رهگذر است شوهر خدای کوچک زن است شوهر
برود کاروانسرا ، نانش بیاید حرمسرا شوهر کردم وسمه کنم ، نه
وصله کنم خون زن و گربه شوم است پیر را بخر خریدن وجوان را
بزن گرفتن مفرست ابر شب برده وزن شوهر مرده اعتبار ندارند

۱- مراد از « فرج زنان » است ۲ - رم « بضم راء » یعنی موی زهار ۳ -
لچر در لغت بمعنی مردم فرومایه وپست ورذل آمده ولی در این مثل اشاره
بزنان شکمو (شکم پرور) است که ببهانهٔ گرفتن آجیل برای بچه جیب شوهر را
خالی وشکم خود را پر میکنند ٤- کلوچه یکنوع نان شیرینی است وآنرا
کلیچه نیز گویند

زن از بیکسی و مرد از پر کسی مست میشود مرغ که کونی میشود
تنگ دم کون خروس میزند دختر بمادر میبرد گوساله بگاو عاشقی
چهل روز است، پشیمانیش چهل سال پول عاشقی بکیسه نمیرود
زن زوری یا کور است یا باباغوری (۱) از سه چیز باید پرهیز کرد: سگ
درنده؛ دیوار شکسته، زن سلیطه دندان که درد میکند باید کند (۲)
کفش تنگ را باید عوض کرد (۳) زن خود بوسیدن پنبه جائیدن است
زن که رسید به بیست باید بحالش گریست خواب زن چپ است
کار زن چپ است عقل زن از عقب میرسد مرد رووه است وزن
آستر، آستر باید رووه را نگهدارد (٤) خانه که پراست خاتون کم‌خور
است در خانه‌ئیکه خروس نباشد مرغ سالار است چقدر خوبست
بی مردی هیچکس نگوید چه کردی؟! بی مردی بد دردی! مکر
زن را ابلیس دید وبر زمین بینی کشید مکر از زنان تلبیس از شیطان
مکر زنان را خر نکشد زن آن بمیرد که خواهر زن عزب
در خانه دارد! خواهر زن، زن میشود؟ ما کردیم شد! شوهر دار
رفت نزد بی شوهر برای کیر وخایه! مرد آره، زن واره نه تش (۵)
توشه میشود، نه مول شوهر

خانه ئیرا که دو کدبانو بود — خاک روبه خانه تا زانو بود

مادر بدختر گفت: شیرین بیا شیرین برو مردیکه با زنش میل
ندارد میگوید: آرد که میبیزی کونت می جنبد پول را گذاشتند سر بند

---

۱ - باباغوری چشمیکه ترکیده ومردمک آن بیرون آمده است و آنرا باباغری
نیز گویند ۲ - چون دردناک ومولم ترین دردها درد والم دندان را دانسته اند
لذا زن بدرا بدان تشبیه کرده و مثل زده اند ۳ - کفش تنگ عوض کردن کنایه
ازتجدید فراش نمودن است، چه زن را بکفش تشبیه کرده اند ٤ - کنایه از اینکه
زن باید مال واموال و ناموس مرد را نگهداری کند ۵ - تش مخفف آتش است

تنبان ابریشمی زنان خود بخود بازشد ❀ گاویکه بکهنه خوردن عادت کرد علاجش کارد است وبس (۱) ❀ زن بلا گردانش همیشه همراهش است! ❀ کفش کهنه در بیابان نعمت است! ❀ پا توکفش کسی کردن ! (۲) ❀ سه زن دارم ، چه غم دارم ! ❀ یکیش غم است ، دوتاش کم است ؛ سه تا که شد خاطر جمع است ! ❀ هر که از دیونی میترسد باید زن اختیار نکند ! ؟ ❀ گدای درزن ، مول کتك زن ! ❀ مرد که تنبانش دو تا شد فکر زن نو می افتد ❀ مرك زن هیچ کم از لذت دامادی نیست ! ❀ مرد کاری وزن کاری ، تا بگردد روز کاری ❀ گوشت بگوشت میخورد ، آبگوشتش منفعت است ! ❀ جوانی که زن کرد خود را درمیان جوانان کم کرد ❀ کار زن کار دیو است ❀ عروس ازبس خوشگل بود آبله پوکه هم درآورد ❀ دستت که نمیرسد به‌بی بی دریاب کنیز مطبخی را !

❀ آوازهٔ پدر ، دختر میدهد شوهر ❀ خواهر وقتی شوهر میخواهد ببرادرش میگوید : پس دیگر کی میخواهی زن بگیری ؟! ❀ زن گوید : شوهرم شغال باشد نانم در تغار باشد ❀ فلانی از بس چرب زبان است اگر هفت دختر کور داشته باشد بیك ساعت همه را شوهر میدهد ! ❀ از درد لاعلاجی بخر میگویند خانباجی ❀ پسر زائیدم برای رندان ! دختر زائیدم برای مردان ، خودم ماندم سفیل وسرگردان ! ❀ دختر نوزاد گوید : تا چهل روز از خانه بیرونم مینداز ید ، بعد هرچه میخواهید بمن بکنید! ❀ تازه دامادیکه اگر پشیمانی شاخ میداشت هرشاخش هزار زرع بآسمان میرفت میگوید : دست ننه ام در نکند با این عروس آوردنش ! ❀ دختر- کان حورا از این‌راه نشد از آن راه ! ❀ سه چیز مایه شر است : زن

---

۱ - در این مثل مقصود از «گاو» زن بدکاره است و منظور از «کارد» طلاق است که تنها راه نجات و یگانه طریق رهائی از این درد بی دواست ۲- مراد از «کفش» زن است چنانکه حق تعالی در سوره «طه» آیه ۹ تا ۱۲ چنین اشاره فرموده

و زرو زمین ❁ چهار چیز بدون چهار چیز نمیشود : عروس بی جهاز روزه بی نماز، دعای بی نیاز، و قورمه بی پیاز! ❁ زن هرزهٔ با معنی بهتر از نجیب بی معنیست ❁ مرغ همسایه غاز و مچ پای زن همسایه ماهی سقنقوراست! ❁ عروس تعریفی بودار در میآید! ❁ عروس مردنی خونش گردن مادر شوهراست! ❁ عروس همسایه هر چه خل تر برای ما بهتر! ❁ مادر شوهر مار است، بچه‌اش مار مولك! خواهر شوهر خار است، بچه اش خار خسك!

ضرب المثلهای آلمانی

محبت مرد در دل زن مهمان است ❁ از زن در همان حال که بازو ببازوی هم داده گردش میکنید برحذر باش ❁ بوسه هر قدر آهسته باشد باندازهٔ يك توپ منعكس میشود ❁ مادر زنی که در علاقه بداماد پا فشاری کند دشمنیش باو زیاد است ❁ بهیچوجه بزن اعتماد مکن، او ترا فریب میدهد، اگر چه با هم زیر يك سقف و دریك بستر بسر برید ❁ اگر يك خروار نمك بازن خلاص کنی، بالاخره پی باخلاق عجیب او نبری ❁ زن سالخورده مانند بخاری تابستان است ❁ عشق وانتقام زن ازمرد وحشی تر است ❁ زن مغرور، دیوانه کور ❁ باقرض که داماد شدی خنده خدا حافظی میکند ❁ زنیرا که در اولین ملاقات بوسه داد «اردنگی» بزن ❁ عشق وجهه مرد را کم میکند، ولی ازدواج آن را جبران می کند ❁ سوار اسب لجباز که شدی معلوم نیست بتوانی برزنت هم سوار شوی ❁ تجارت وزن مثل همدیگرند، هر دو از دور چشمك میزنند ❁ ازدواج غذائیست که تا دم مرك باید جویده شود ❁ زناشوئی قصه های خیالی و موهوم را بغصهٔ نقد و موجود تبدیل میکند ❁ عروسی که بخاطر پول بخانه ات آمد بالاخره پولت را از خانه بیرون میکند

ضرب المثلهای ایطالیائی

دختررا ببین و مادر را بشناس ❦ عاقل مردیست که همیشه در فکر زن گرفتن است وهرگز نمیگیرد ❦ زن وگربه وقتی خوبند که پا بند خانه باشند ❦ زن میتواند رازیرا اگربخواهد نگاهدارد، اما مردهم میتواند با یك کلید کوچك ! بقلبش راه یابد وباسرارش پی برد ❦ زن عاقل بادامادبی پول خوب میسازد ❦ زنان که دوست دارند همیشه در کنار پنجره بنشینند سر نوشت خوشهٔ انگوری را پیدا میکنند که در کنار جاده قرار گرفته است ❦ برای گول زدن زن کافی است باو بگوئید زیباست ❦ مردی که گرفتار عشق شد خود راگول میزند و چون از معشوقه دل سرد گردید دیگران را فریب میدهد ❦ فقر بدترین نگهبان عفت است ❦ زن وشیشه هرگز ازخطر در امان نیستند ❦ کسیکه زنی زیبادرخانه ،قصری در جوار مرز تاکستانی درکنار جاده دارد دقیقه ای از جنك و دعوا فارغ نیست ❦ زنان همیشه خبط و خطای مردانیراکه عشاق ماهری هستند فراموش میکنند ❦ مردان ممکن است زیبائی چشمانی را مشاهده نمایند ولی هرگزموفق بدیدن رنك چشم او نخواهند شد ❦ کسانیکه خوشبختی و خوشی را در آغوش زن میجویند مانند اینست که راحتی بر تخت پر خار وتیغ توقع داشته باشند ❦ زن هر روز تغییر اخلاق میدهد و مردیرا که دیروز دوست نمیداشته امروز از جان و دل میپرستد ❦ تنها اشتباه طبیعت که دل پذیر است زن است ❦ نیش مار و زبان زن هر دوخطر ناك است ❦ کسی که از زن خوشگل بدش میآید، زن بدگل است ❦ گریهٔمرد دلیل ضعف وگریهٔ زن نشانهٔ مکراست ❦ اگرزن بی‌عرضه باشدتقصیر گربه‌چیست ؟ ❦ خوردن زهر بهتر از زندگی با مادر زن است، زیرااولی زود خلاصت میکند و دومی بازجر تورا میکشد ❦ مادرشوهر وقتی بیادش می‌آورد که‌خودش

هم زمانی عروس بوده بیشتر بد میشود ❁ مادر شوهری که نتواند عروس را خار کند دیوانه خواهد شد ❁ مرد نباید ته کیسه وتمام معلومات خود را بزن نشان دهد ❁ هرگیاهی از تخمش پیداست غیر از زن ❁ همانطور که یك اسب چه خوب باشد وچه بد برای سواری و استفاده ازآن محتاج بزدن مهمیز است، زنهم چه نیك وچه بد باشد نیازمند کوفتن وزدن میباشد ❁ از عروسی که زیاد تعریف کردی خانه داری را از یاد میبرد ❁ شکاف کوه رامیتوان گرفت ولی قلب زن را نمیتوان راضی نگاهداشت ❁ زن خوب و بد چوب لازم دارد

ضرب المثلهای اسپانیائی

خشم پادشاهان و لبخند زنان بیشتر از لبهٔ شمشیر تیز وبران است ✿ مردی که بزن خود سوء ظن دارد، بدیگران اجازه میدهد که در بارهٔ زنش هر چه میخواهند صحبت کنند ✿ اختلاف بین عشق زن ومرد اینست که زن مرد را قلباً و روحاً دوست دارد ولی مرد جسماً و فکراً ✿ زن و خربوزه هر دو رسیده اش خوب است ✿ برای یك زندگانی بی سروصدا شوهر باید کر وزن باید کور باشد ✿ یك زن زیبا یا احمق میشود یامتکبر و یا هردو ✿ هر وقت دلت خواست زن برای پسرت بگیر ولی همین که فرصت کردی دخترت را شوهر بده ✿ اززن بد دوری کن، بزن خوب هم اطمینان نداشته باش ✿ همین که توبزنی تعلق گرفتی دیگر او بتو تعلق ندارد ✿ زن از همه چیز حتی از رشتهٔ پیش بندش هم میتواند عذر بسازد ✿ زن تنها بیك چیز وفا دار است و آن بیوفائی است ✿ مرد برای آسایش زن میگیرد وزن برای کنجکاوی شوهر میکند ✿ کهنه، آن چیزیست که زن بتن نمیکند ✿ جواهر نشانهٔ قدرت وآزادیست؛ لیکن زنان برای بدست آوردن آن خود را زیر دست قرار می دهند ✿ یك زن بسیار زیبا هرگز تماماً بشوهر خود تعلق ندارد ✿ زن را

باید از راه گوش پسندید نه از راه چشم ❁ زنان را بوسه بمراتب بیشتر از دلیل وبرهان قانع میکند ❁ زن چون قرص تلخی است که باید روی آنرا با لعاب شیرینی پوشانید ❁ در زنان همیشه زیبائی وعفت یکجاجمع نمیشود ❁ ای زن اگر خواستی اختیار شوهرت را در دست بگیری اختیار شکمش را در دست بگیر ❁ زن بد از کلاه تنگ هم بد تر است ❁ مرد بازن مادامی میتواند بخوشی زندگی کند که با او زناشوئی نکرده است ❁ بیوه زن خوشحال را باید زود شوهر داد یا بخاک سپرد ویا در دیر زندانی کرد ❁ وقتی میشود مادررا بوسید، اگر دخترش را بوسیدی احمقی ❁ افسوس که زنها نمی دانند بوسه بیزاری را ازمرد دور می افکند

ضرب المثلهای انگلیسی

❁ زبان زن شمشیر اوست و هیچگاه نمیگذارد این شمشیر زنگ بزند ❁ زن وثروت وهی هم مایهٔ راحت اند و هم باعث رنج ❁ زن بیوه برای نداشتن شوهر گریه میکند نه از لحاظ فقدان او ❁ هر کاریکه زنها بخواهند میتوانند انجام دهند زیرا اشخاصیکه بر هر چیز فرمان روا می دارند تحت تسلط آنها هستند ❁ بزن لال اگراسرارخود رابسپاری فاش میکند ❁ مرد برای این زن میگیرد که خسته شده وزن برای آن شوهر میکند که کنجکاو است ❁ زن زیبا و دیوار مشترک هردواسباب زحمت اند ❁ دختر بار آوردن یکطرف، شوهر دادنش یکطرف ❁ زن از جائی که برخیزد سلامتی جامیگذارد ❁ زن هر چه زیادتر درآئینه بنگرد کمتر بخانه علاقه منداست ❁ عروسی که بخاطر عشق عروسی کند، شبهای خوب وروزهای بدی در پیش دارد ❁ ازدواج دو باره یعنی تجربه روی تجربه، یعنی کاری غلط ❁ زن میخواهد مردان عاشقش باشند نه آشنایش ❁ گریه کار زنان است ❁ مادر زن یادش نیست که روزی هم خودش شوهر داشته

فقط مادر زنی خوب است که مرده باشد سعادتمند زنیست که ما در شوهر نداشته باشد زن و فیل هر گز فراموش نمیکنند زنا ن از دادن یکبوسه دریغ دارند و چون اولی را گرفتی دیگر آنها ترا ول نمیکنند زنانیکه از موقعیت استفاده نمیکنند زمان بر آنها مسلط میشود وقتی یك زن دو باره شوهر میکند علتش نفرتی است که از شوهـر قبلی خود داشته وزمانیکه مردی دو باره زن میگیرد بواسطه علاقه ایست که بزن اول خود داشته زنان هروقت بتوانند میخندند و هر وقت به خواهند گریه میکنند قمار و مشروب و زن بد خنده را از مرد دور میکنند مردان اکثر باین خیال که هر دختری چون مادرش میشود او را میگیرند زنان برای تغییر دادن اخلاق مردان آنقدر آن هارا در فشار میگذارند تا زندگانی را فراموش کنند دماغ سك و زانوی دختر ها همیشه سرد است شیطان هرگز نمیخوابد، گویا خوابش را هم بزن داده که از هر حیوانی بیشتر میخوابد زن را مثل پیر هن زیر شلواری هر روز عوض کن هر دختری میتواند عروسی کند، اماهر عروسی نمیتواند خانه دار باشد آدم با شرف زود عروسی میکند اما آدم عاقل اصلا زن نمیگیرد پایان ماهی گیری داشتن ماهی است وعاقبت ازدواج کودك

ضرب المثلهای آمریکائی

زن وهندوانه شناختنی نیستند زن هر قدر ازانگشترش سائیده شود همانقدر از توجهش نسبت بشوهر کم میشود دست زیر چانه دختری زدن ارزش دو بوسه را دارد زن وپر شبیه بیکدیگرند، ازهر طرف باد بیاید به همان سمت میروند زن برای اینکه در نظر دیگران مهـم شود حاضر است با هر مردی معاشرت کند بهر اندازه ایکه سینه و

پستان زن بر جسته میشود اعتماد او بمرد کمتر میگردد ❦ زن و عشق را باید چون پیراهن زیر زود زود عوض کرد ❦ قوت زن نصف قوت مرد است ❦ موقع عروسی چشمانت را خوب باز کن اما وقتیکه زن گرفتی آنرا نیمه باز نگاهدار

ضرب المثلهای اسکاتلندی

مردمان درستکار زود زن گیرند ولی مردمان عاقل هرگز نگیرند ❦ دختر و ماهی مرده نگاهداشتنی نیست ودیر یازود گندشان بلند میشود ❦ زنها برای این همیشه و همه جا دروغ میگویند که مبادا یادشان برود ❦ زنی که در رختخوابی مشروع بخوابد از هیچکس نمیترسد ❦ دوام زناشوئی یك قسمتش روی محبت است و نه قسمت دیگر روی گذشت از خطایا ❦ شیرین ترین بوسه ها بوسه دزدکی است ❦ لذت اولین بوسه تا آخر عمر باقیست ❦ عروسی که بخاطر طلاآید بلاست ❦ در دنیا فقط یکزن بد خوب هست و آنهم توی تابوت است

ضرب المثلهای آیرلندی

چهار چیز خسته کننده است: تازی تنبل ، اسب کندرو ، زن بی اولاد رئیس الفهم ❦ زن کفاش و اسب نعلبند همیشه پا برهنه هستند ❦ زن نانجیب را در خانه نمیتوان نگاهداشت و زن نجیب را نباید محبوس کرد ❦ دختر زنان پیر وکاردان زن خوب وخانه داری نخواهند بود ❦ در جنك بازنها اگر بتوانی حتی با کلاهت نیز بجنك یعنی کلاهت رابردار وفرار کن ❦ در دنیا دو نوع زندان وجود دارد یکی آنکه مجرمین را در آن حبس میکنند و دیگری خانه ایکه زن در آن باشد ❦ زن را با شمشیر بزنی بهتر است که باو بی اعتنائی کنی ❦ معشوقهٔ هیچ مردی زشت نیست ❦ سه چیز قانون سرش نمیشود و بآسانی رام نمیگردد آنها قاطر وخوك وزن می

باشند ❦ اگر بزن اظهار عشق بکنی تورا شهوت ران میخوانند واگر دوری نمائی بیکاره ات میداند ❦ هرکسی که زن دارد بطور یقین یك دشمن دارد

ضرب المثل استرالیائی

عاجزترین موجودات مرد است در برابر عشق زن

ضرب المثلهای افریقائی

هرچه زن بخواهد شیطان هم همان را میخواهد ❦ پسریکه زیاد حرف مادر را میشنود چه بهتر که زن نگیرد ❦ زن را بمرد چشم وابرو مشکی بسپار وکمانت را بدست مرد ورزیده مده ❦ یك جو نمك زن بهزار من زیبائی او می ارزد.

ضرب المثل افغانی

حرف مادر شوهر صد عشوهٔ عروس را خنثی میکند

ضرب المثل اسکاندیناوی

بقول زن اعتماد نکنید، زیرا قلب او مانند چرخی است که در دوران است

ضرب المثل بلغاری

شراب برای استکانها خلق شده وزن برای ترکه

ضرب المثل برزیلی

ممکن است که زن زیبا متعلق بیکمرد باشد ولی قلب او بعده بسیاری تعلق دارد.

ضرب المثل بلژیکی

اگر هزاران تعریف از زن بکنید آنقدر خوشحال نمیشود که در گفتن یك عیب عصبانی میگردد.

ضرب المثلهای بابلی

از زن ایمن مباش ولو اینکه مرده باشد ❦ دردنیا دو نوع پادشاه وجود

دارد: یکی آنکه بر کشوری حکومت میکند و دیگری که زنش از او اطاعت میکند ❁ امتناع ورزیدن زن برای اینست که از او درخواست نمائی

ضرب المثلهای ترکی

در وقت خرید پارچه حاشیهٔ آنرا خوب نگاه کن و در موقع ازدواج در باره مادر عروس تحقیق نما ❁ پیش از عروسی چشمتان را باز کنید ولی بعد از آن نیمه باز داشته باشید ❁ بزرگترین شادی برای مرد آنست که دختر خود را شوهر بدهد زیرا بدین وسیله انتقام خود را از مردم دنیا میکشد ❁ دشمن بزرگ پیر مرد زن جوان است ❁ تا زنت بتو همدرد نیست نمیتوانی او را بشناسی ❁ اگر زنی خواست که تو بخاطر پولت داماد شوی، عروسی کن و پولترا از آن دور نگاهدار ❁ هرکسی بامید همسایه نشیند سر بی شام ببالین نهد وهرزن که بامید رفیقش نشیند بی شوهر بماند ❁ وقتیکه زن مویش سفید میشود تازه بفکر عشوه می افتد ❁ اگر زن حسود است بدان که ترا دوست دارد ❁ بیوه بیلر (۱) یتیم خود سر ❁ زخم معشوقه را بوسه معشوق التیام میدهد نه نسخه پزشک

ضرب المثلهای پرتقالی

هیچ زن بدون «پودر و ماتیک» زیبا نیست ❁ اگر کلاغ سفید پیدا کردی زن خوب هم پیدا خواهی کرد.

ضرب المثل تاتاری

چون صبح با زوجهٔ خویش ستیز کی کردی، اگر ظهرش فراموش کردی از نابخردیست.

ضرب المثلهای چینی

زن بی شوهر خانه یا باغ بی دیوار است ❁ اسب خوب برای خوردن علف

---

۱ ـ بیلر در اصل بیکلر بوده که در ترکی بمعنی صاحب و خود مختار است

بقفا بر نمیگردد ، زن خوب نیز شوهر دوم اختیار نمیکند دختران برای رضای پدر ومادر و زنان بیوه بخاطر راحتی خود ازدواج میکنند زن زشت و زمین شیب دار خانه را محفوظ نگاهمیدارد تاك را از خاك خوب و دختر را از مادر خوب انتخاب کن مهریهٔ زن خوب یکدسته جاروب است خوشبخت ترین زن و شوهر های دنیا دونفر بودند : یك زن کور و یکمرد کر در انتخاب زن یك پله پائین تر از خودت را در نظر بگیر ؛ و در انتخاب رفیق یك پله بالا تر مادر زن بخواب داماد هم بیاید مو برتن او راست میشود شوهر گل است و مادرش تیغ شاخه گل اگر میخواهی برای یك روز معذب باشی میهمانی بکن ، واگرمی خواهی برای یك سال معذب باشی پرنده نگاهدار ، واگرمیخواهی مادام العمر معذب باشی دو زن بگیر زن وپرندگان میتوانند بدون اینکه بعقب بر گردند به بینند اسب اصیل هرگز علف دهان‌رده را نمیخورد و مرد نجیب هرگز زن شوهر کرده را نمیگیرد یك زن در خانه خطر ناکتر از شیطان درجنگل است اسب بی لجام وزن بی ادب انسان را بنابودی میکشد آدم خوشبخت بدوستی بر میخورد وآدم بدبخت بزنی بازنت مشورت بکن ولی درست بر عکس آنچه میگوید عمل کن در امر شوهرداری حرف همه‌کس را بجز حرف مادر و خواهرت گوش کن نزدیک‌بود چهار زانو بنشینم (نزدیك بود زنم‌را طلاق بدهم) دعوای زن شوهر شب که بپان رسید تمام میشود زنرا اگر نبوسند زیبائیش را از دست میدهد اگر مار در خانه ات پیدا شد یا او را بکش یازنت را طلاق بده زنها از این جهت مقاومت میکنند که لذت‌مغلوبیت‌رابچشند محبت مرد در سخن گفتن و مهر زن در بوسه وتبسم نمودار میشود دهان افعی زهر ندارد ولی زبان زن زهر آگین است .

ضرب المثل حبشی

زن متاعی است که خرید و فروش میشود

ضرب المثل رومی

سگ عاقل تر از زن است، زیرا بآقای خود نمی پرد.

ضرب المثلهای روسی

آزادی کامل برای زن نجیب خطر بزرگیست ❁ زن در آن واحد هفتاد و هفت رأی دارد ❁ اغلب زن بدون جهت شکایت میکند واز آن عمداً بتو دروغ میگوید تا در نهان بر تو بخندد ❁ زناشوئی قبرستان عشق است ❁ باسب در صحرا وهمچنین بزن در خانه نبایستی اطمینان داشت ❁ زن چون اثاثیه دیگر خانه نیست که بتوان پس از استعمال بدیوار آویخت ❁ زن برای مرد دووقت عزیزاست: اول شب عروسی دوم پس از بخاک سپردن ❁ وقتیکه یکزن خوب و یك سوپ کلم خوش طعم بدست آوردی در بند هیچ چیز مباش ❁ وقتی شیطان ضعیف میشود یکزن را بنمایندگی خود میفرستد ❁ موی زن بلند و عقل زن کوتاه است ❁ عشق وتخم‌مرغ باید هردو تر وتازه باشند ❁ دختران جوان چون پیچك که بهرچیز می آویزد خود را بمردان جوان تحمیل میکنند ❁ این سه چیز را نباید بدیگران قرض داد: زن، سگ، اسلحه ❁ دربین آری ونهٔ زن حتی یکسوزن هم نمیتوان فروکرد ❁ اگر صبح زنت را کتك زدی شب آنرا دوباره فراموش مکن ❁ اگر در دنیا یك زن بد باشد تمام شوهران تصور میکنند زن آن ها است ❁ هرجا پول است سیاست هم هست و هرجا سیاست است عشق هم هست، و هرجا عشق هست زن هم هست، و هرجا زن هست کینه و حسد وقتل و دزدی و جاسوسی ودروغ هم هست ❁ مرد بدون زن چون شکارچی بی بالاپوش در زمستان است ❁ سگ از زن عاقل تراست زیرا

هرگز بطرف ارباب خود پارس نمیکند

ضرب المثل های ژاپونی

زنان مانند کوههای خوش منظره ای هستند که باید آنها را از دور دید و از مناظرشان لذت برد ❦ آنچه یك زن میتواند بیش از یك روز در کلهٔ مجوف خود نگاهدارد ذکام است ❦ اگر مرغ بجای خروس تاجداشت هرگز در مرغدان آرامش بر قرار نبود ❦ درنظر مردها از همه زن ها بهترزن کوچه است، بعدازآن زن همسایه بعد کلفت خانه، بعد زن خویش ❦ زنهای زشت رو همیشه درعشق صمیمی هستند ❦ زبان زن اسلحهٔ مؤثر اوست که هرگز زنك نمیزند ❦ دخترها وقتیکه سرشان را بزیر می اندازند برای اینست که بهتر ببینند ❦ نه بآفتاب زمستان میشود اطمینان کرد ونه بلبخند مادر زن ❦ برای پیروزی اسلحه وبرای زن اسلحه لازم است ❦ راضی نگاهداشتن زن و کارگر امر دشواریست ❦ عشق واحساسات زن چون آسمان بهار هر لحظه تغییر میکند ❦ زن حاضراست که حتی گناهان خویش را اعتراف کند ولی هرگز نخواهد شد که بگوید: من زشتم. ❦ مرد بالب وزن با زبان میبوسد ❦ عروس یا رفیق شیطان است یا نماینده سعادت است ❦ بزن اعتماد نباید کرد اگرچه ازاو هفت فرزند داشته باشید

ضرب المثلهای سویسی

اگر قصد داری که موضوعی را بین مردم انتشار دهی آنرا بزن بگو وضمناً تذکر بده که این موضوع بسیار محرمانه است ❦ زن «ضعیفه» است ومرد را باین روز مینشاند اگر «قویه» بود چکار میکرد؟ ❦ خوشترین ساعات زنها موقعی است که بزاز ها برای آنها پارچه زرع میکنند.

ضرب المثلهای سوئدی

بعداز رسیدن بمقصود بزرگترین علامت محبت زن نسبت بمرد اینست

که دست ازسر او بردارد زن وفیل هیچوقت بدی انسان را ازیاد نمی برند زن و آتش هم گرم میکنندوهم میسوزانند دو چیز مو راسفید میکنند : اول زن است و دوم غم زن که دعاخوان شد بدان نقشه ای برای تو کشیده شخص قرض داشته باشد بهتر از آن است که زن بد داشته باشد اگر تله دنبال موش برود زن نجیب هم دنبال مرد میرود زن از حسادت مردی لذت می برد که درباره او حسود است گربه نه (۹) جان دارد وزن جان نه (۹) گربه را

ضرب المثلهای سیامی

هروقت زن نق نق کرد بدان که فیلش یاد هندکرده ، خوب کتکش بزن

ضرب المثلهای سانسکریت

مردان دانا از زحمت تحصیل وزنان بچه دار از درد زایمان آگاه می باشند تواضع زینت زن است کیفر دزد مرگ است و کیفر قحبه سر تراشیدن و کیفر دوست ترك صحبت

ضرب المثلهای عربی

زشتی نگهبان عفت زن است اگر گربه کور هم باشد عقب موش می افتد زن دشمن می زاید مکانیکه شیطان شخصا نمیتواند واردشود زن پیر را میفرستد برای مردان جوان کتك معشوقه بمراتب ازخرما شیرین تراست زن بیحیا چون غذای بی نمك است بزنت تامادرت مراقب اوست اعتماد داشته باش بزنت تامادرش مواظب اوست اطمینان نداشته باش بزرگترین زیان هر ازدواجی اولاد اناث است اگرمی خواهی زن را گول بزنی تعریفش کن زن هر چه زیادتر آه و ناله کند کمتر غصه دارد زن ظالم را از ته دل دوست دارد هرچه لیلی با تو گوید نقش بر آبش بدان هیچکس را وادار بدو کارمکن: جنگیدن

وزن گرفتن ۞ زورش بمادر زن نمیرسد بزوجه اش ناسزا میگفت ۞ مادر شوهر همان قدر بخون عروس تشنه است که گربه بخون موش ۞ دعا که پایان یافت تازه زنم وضویش تمام شده بود ۞ عشق در هر کجا پا گذارد عقل و درایت آنجا را ترک میکند ۞ منظرهٔ عشق بیش از هفت ثانیه و تصویر آن هفت دقیقه دوام ندارد ولی نتیجهٔ بدش برای همهٔ عمر همراه مرد است ۞ عشق زن چون آتش بادود شروع و بخاکستر خاتمه می یابد ۞ دختران را اگر جفتی از چوب دست باشد بهتر از آنست که در خانهٔ پدر نشسته باشند ۞ اطاعت زنان مایهٔ ندامت است ۞ هیو بدترین عدو ۞ ازدواج نابود کنندهٔ عشق است ۞ گوشت زن و گوشت مردی را که بزور عروسی کرده اند در یك دیك نمیتوان پخت ۞ زن جوان و آشپز خوب برای مرد پیر زهر کشنده است

ضرب المثلهای عبرانی

دخترت را زود شوهر بده و گرنه خودش شوهر اختیار میکند و یا بدتر از آن ☆ جشن ازدواج خیلی خوش است ولی نتیجهٔ آن بسیار بد ☆ روزیکه نیروی سخن گوئی از آسمان نازل شد نه قسمت آن را زن ربود یك قسمتش را مرد ☆ علت اینکه غالباً مادر زیاد تر بچه اش را دوست دارد برای اینست که یقین دارد بچه مال اوست ولی پدر فقط خیال میکند بچه از آن اوست

ضرب المثل فنلاندی

برای زن دوری از مرد خطرناك است و برای مرد نزدیکی بازن

ضرب المثلهای فرانسوی

وقتی کاری بتنگی میرسد زن را بجوئید (۱) ۞ تخم کردن سنك ممکن است

---

۱ ـ فرانسوی های هوشیار در کشف جنایات ضرب المثلی دارند که مفهوم آن اینست: زن را جستجو کنید.

ولی اصلاح زن ممکن نیست ❦ اگر میخواهی با مادری میانه پیدا کنی با بچه اش مهربانی کن ❦ ازدواج زودش اشتباه بزرگی است و دیرش اشتباه بزرگتر ❦ هر کس طالب اصلاح عناد در زنها باشد مثل آنستکه بخواهد آجر قرمز را سفید کند ❦ زنی که درب کوچه و پنجره با پستدا و زن خانه نمیشود و بکار خانه نمیخورد ❦ برای مرد در زندگی دو روز خوشی بیشتر نیست: اول روزیکه زن میگیرد، دوم روزیکه زن خود را بخاك میسپارد ❦ زنیکه دو بار ازدواج کرده است حق شکایت ندارد ❦ نبوغ زن در قلبش نهفته است ❦ زن و مرغ همینکه ولگرد شدند از دست میروند ❦ زنها دل بکسی می بندند که زیاد تر درد سرشان بدهد ❦ زن پیمانش را روی شن مینویسد ❦ فریب اشك زن را نباید خورد ❦ برنده ترین اسلحهٔ زن گریه است ❦ چند بوسهٔ کوتاه و پشت سر هم قویترین زنان را سست مینماید ❦ برای یك زن یك ماچ دراز و چسبنده بمنزلهٔ یك جام بیهوش داروست ❦ زنرا اینقدر ببوس تا رنگش سفید شود ❦ هر چه را زن شلخته در قفس بگذارد گربه آنرا میخورد ❦ زن مثل فیل است هر چند وقت یکبار یك چکشی لازم دارد ❦ اگر زنت خواست نقش گرك را بازی کند تو هم سك شو ❦ مادام که مادر زنت زنده است امیدی بصلاح و آرامش در خانه نداشته باش ❦ سعادت با تو یار بود وقتیکه زنت مادر ندارد ❦ ای عروس هر وقت مادر شوهر بازبان نازت کرد بدان در دل ناسزایت میگوید ❦ ای عروس، اگر همین امروز طلاق میخواهی بمادر شوهر سلام مکن ❦ زمستان و زن بد هردو مشمئز کننده اند ❦ صد دشمن خونخوار به از یك زن نابکار ❦ زن و عادت شبیه هم اند، زود گرفتارش میشوی ولی هرگز از آن رهائی نمییابی ❦ غیبت طولانی شوهر زن را

آدم میکند ❁ اگر توانستی جلو زبان زنت را بگیری توانائی زندگانی با
او را داری ❁ زنیکه امشب زیادبشو ور برود فردا کلاهی بر سرت خواهد
گذارد ❁ مرد کلاه را برای کار بر سر میگذارد وزن برای زیبائی ❁ زن
ونمك شبیه بیکدیگراند، کم آنها مطبوع و زیادشان تهوع آور است ❁ نمك
خوردن با فیلسوف یونانی بهتر از شکر خودن بازن ایتالیائی ❁ زن وقرض
همانند اند، گرفتار هر یك که شدی خلاصی امکان نا پذیر است ❁ زن
حسود خانه را آتش میزند ❁ در زنان قلب بیشتر از مغز کار میکند ❁
زن درحکم سایهٔ مرد است، هر چه از او فرار کنید شما را تعاقب کنند
هرچه او را تعاقب کنید از شما فرار خواهد کرد ❁ مثل اینکه از قبر
مادرزن دیدن میکنی (۱) ❁ مردی که بخاطر پول زن دامادشود بنوکری
رود ❁ داماد که نشدی ازیك شب شادمانی و عمری بد اخلاقی محروم
گشته‌ای ❁ زن وهندوانه را از ظاهرش نمیتوان شناخت ❁ زنان دارای
روکشی هستند که چند گیلاس مشروب آنرا بر طرف میکنند ❁ عشق قلمرو
سلطنت زن است ❁ مردیکه نسبت بزن خود حسود نیست او را دوست
ندارد ❁ اگر بزنان اظهارعشق کنید روی موافقت نشان نمیدهند، واگراز
ایشان دوری نمائید از بی اعتنائی شما در خشم میشوند ❁ زن چون بخت
وشانس است که اگر امروزآنرا از دست دادی نباید تصور کنی که بعدا بدست
خواهی آورد ❁ زن و دندان را اگر مواظبت نکنی خراب میشوند ❁ زن
وگاو مثل یکدیگراند، هر وقت عصبانی شدند شیر نمیدهند ❁ زن قرقرو
گدای پر روست ❁ زنیکه بازر نیاید بحقیقت زن است ❁ زنی را که با
طلا خریدی با فولاد داغ کن ❁ مرد زیبائی را دوست دارد ولی نمی
خواهد در کنار مجسمهٔ مرمر زیبائی بنشیند، زیرا گوشت وخون مورد

---

۱ - این مثل را در مورد کسی گویند که کاری را باکراه کند

توجه اوست نه سنگ مرمر وشفافی آن ❊ از زن بینی بزرگ انتظار بوسه دلنشین نداشته باش ❊ زنیکه از شوهر بترسد باو خیانت میکند ❊ پای شل وزن کچل هر دو مایه دلخوری است ❊ یك سکهٔ یکشاهی میتواند زن را بفریبد، و یك کتابخانه کتاب و عقل نه ❊ تجارت زن از همهٔ معاملات بیشتر ضرر میدهد ❊ زنیکه در هنگام جنگ گرفتی در موقع صلح بدردت نمیخورد ❊ در زنا شوئی کلاه سر مرد میرود ❊ قاضی بد و زن بد هر دو موقع کار خوابشان میگیرد ❊ اگر بزنان اظهار عشق کنید روی موافق نشان نمیدهند، ولی اگر ازآنها دوری نمائید از بی اعتنائی شما درخشم میشوند ❊ بزرگترین اشتباه عجله در عروسی است ❊ پول آهن ربای زن خوشگل است؛ اگر داری اورا جذب کرده‌ای ❊ مادر بایکدست گهواره و با یکدست دنیارا تکان میدهد ❊ گل را باید آب داد تا شکفته شود وزن را باید بوسید تاپژمرده نشود ❊ زود که زن گرفتی زود هم طلاق میدهی ❊ عروسی قمار است، قماریکه پس از باخت نمیشود بلیطش را پاره کرد ❊ اگر باانگشتان خود نان در دهان زوجهٔ بدگذاری دستت را گاز میگیرد ❊ هیچ دامادی درشب عروسی بحرف عروس بی اعتنائی نمیکند ❊ عروس زشت وبساز زن تواست و عروس خوشگل و بی اخلاق زن دیگران ❊ اصلاح همه چیز ممکن است جزاصلاح زن

ضرب المثلهای کوباتی

عشق هم مثل قهوه است، هرگز بیش از یك پیاله نباید خورد ❊ بوسه ایدآلی (۱) بوسه ئیست که هرگز از زنی نخواهید گرفت

---

۱ - ایده آلی یعنی منتهای آمال وآرزو

ضرب المثل کانادائی

اگر صبح زنت را کتك زدی شب هم تجدیدش کن

ضرب المثلهای لهستانی

در میان زن کور وشوهر لال همیشه صلح است ✿ عشق مرد از راه چشم وعشق زن از راه گوش وارد میشود ✿ شوهر گدا وبی مادر به شوهر ثروتمند و مادر دار می ارزد ✿ دیر که عروسی کردی مطمئن عروسی میکنی

ضرب المثلهای مراکشی

اگر بزنها بگویند که در آسمان جشن عروسی هست از جا بلند شده نردبان حاضر میکنند ✿ اگر هلال ماه را بروی مادرزن دیدی و شترت نمرد، چیزی خیرات کن

ضرب المثل مکزیکی

زن از یك الاغ ده ساله پرنده ایست

ضرب المثلهای مجارستانی

زن بی نمك یك پول سیاه نمی ارزد ✿ در عشق زن و خواب هیچ چیز محال نیست

ضرب المثل مصری

مردیکه عاشق است با معشوقه بحث واستدلال نمیتواند بکند

ضرب المثل نرماندی

اگر میخواهی یکروز خوشباشی مست کن، اگر میخواهی سه روزخوش باشی زن بگیر، اگر میخواهی هشت روز خوشباشی خوگی بکش، اگر میخواهی تمام عمر خوشباشی کشیش و آخوند بشو

ضرب المثل نروژی

نه پای مصنوعی کار پارا میکند و نه زن پدر کار مادر را .

ضرب المثلهای هندی

زنرا نزنید حتی با یك شاخهٔ گل ❁ زن و شوهر اگر یکدیگر را بخواهند
در کلبه خرابه‌هم زندگی میکنند ❁ ازدواج یکمرتبه واجب است ، دوبار
حماقت است ، و سومین بار دیوانگی محض ❁ چیزی بطرف زن پرتاب
مکن ولو آنکه گل خوشبوئی باشد ❁ دختریکه بعد از همه صحبت میکند
قبل از همه شوهر میکند

ضرب المثلهای هلندی

مردان بسیار زیبا همیشه بازنان متوسط وزشت زناشوئی میکنند ❁ زنان
از دروغی خوششان می آید که آبرو وغرور آنها را حفظ نماید ❁
زنان تا آخر عمر حقی نسبت بمردانیکه یك وقت از آنها خواستگاری
کرده اند برای خود قائل میباشند ❁ کسیکه دوبار داماد شد دوبار طلاق
میدهد ❁ اختلاف زن و مرد اینست که مردان همیشه بآینده مینگرند
وزنان گذشته را بخاطر دارند ❁ مگر آنکه ازآسمان بجای باران طلا ببارد
تا عشاق بتوانند پول جمع کرده و ثروتمند گردند ❁ وقتیکه زنی مردیرا
دوست میدارد نه تنها از او نترسد بلکه از هر زنی که باو نزدیك شود هراسان
است ❁ مردی که حاضر بازدواج میگردد یا ازهمه چیز بااطلاع است یا کاملا
بی خبر ❁ یکبار زن گرفتن وظیفه است بار دوم احمقی است و بار سوم دیوانگی

ضرب المثلهای یونانی

زن واسب خود را هرگز بدیگران قرض ندهید ❁ اگر خواستی بزن
اطمینان کنی اول بشیطان اطمینان کن ❁ گرانبها ترین زینت برای زن
که هیچ زنی از آن بهره مند نمیشود سکوت است ❁ زبان زن بمنزله
شمشیر اوست همیشه او را بکار میبرد تا زنگ نزند ❁ ای زن ، اگر شبی
شوهرت از مادر خود تعریف کرد بدان که مادرش از تو باو گله کرده ❁

از نظر عروس عزرائیل و مادر شوهریك نقش را بعهده دارند ازدواج مرحله ایست که زن در آن بیشتر بمقصود میرسد تامرد وقتیکه با خرج زیاد داماد شدی همه خوشحال میشوند و خودت تا آخر عمر بدحال میمانی زن فامیلی وسك اصیل بدست آور تا زمانیکه نامه ای از یك زن دریافت نکرده ئیدنمیتوانیداو را بشناسید ای زن،درفن شوهر داری مادرت ترا گمراه وخواهرت بد بختت میکند عروسی سنجاقی است که بدست هر مردی فرو میرود

ضرب المثل های یوکسلاوی

درخت را از میوه و پدر و مادر را از اولاد می باید شناخت چهرهٔ یك زن نماینده شوهر اوست و پیراهن یك مردمعرف اوست یك روز خروس بودن بهتر از یکماه مرغ بودن است

ضرب المثل یهودی

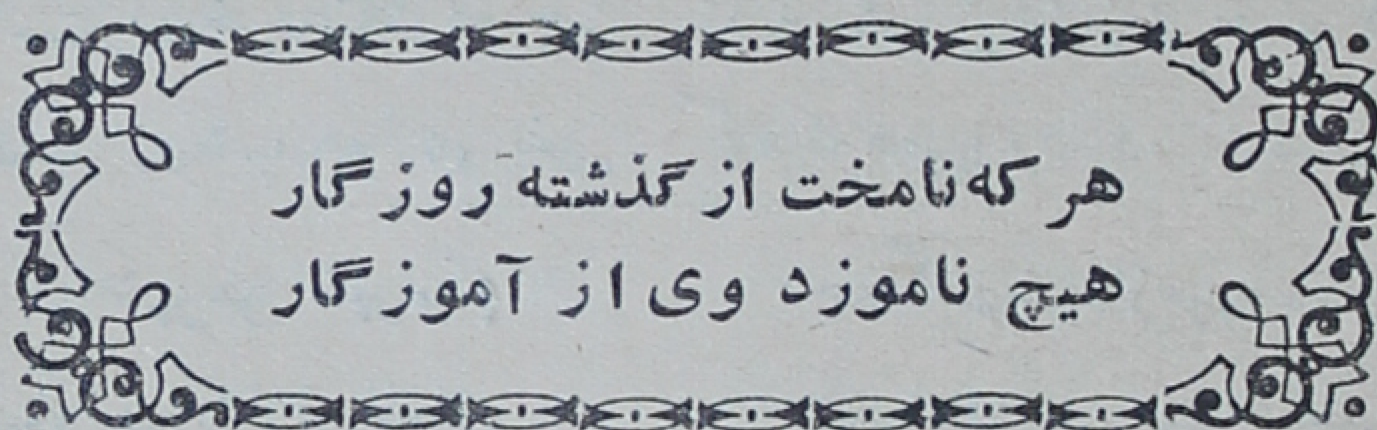
جشن ازدواج خیلی خوش است ، ولی نتیجه آن بسیار بد

ضرب المثلهای قدیم از ملل وامم مختلفه جهان

دوزن یك جمعیت و سه زن یك جهنم است پیش زن و یکنفر مست اشك ارزش ندارد زن خودرا مثل درخت میوه تکان بده قیمتش بیشتر می شود اگر صبح زن خود را کتك زدی فراموش مکن که ظهرش هم این کاررا باید بکنی آیا خیال میکنی که زن ازشیشه است که آنرا نمیزنی؟ اگر میخواهی رازیرا پنهان بداری آن را بدست باد بسپار ولی نزد زن فاش مکن بنده گی شیطان کردن بهتراز بنده گی زن است در خانه ئیکه خروس نباشد مرغ سالار است اگر زن خشمناك شود پیمانه ئیرا که همه اسرارش در آن نهفته است خواهد شکست دامان عفت زن مثل برف است ، مختصر ترشحی کافی است که آنرا لکه دار کنند زن حکم

زبان را دارد که لازم ترین و خطرناك ترین عضو بدن انسان است ❦ طلاو زن و پارچه را در روز روشن انتخاب کنید ❦ زن مثل بخاری دیواری باید در خانه باشد ❦ زن مثل قهوه است که باید آن را خورد و رنج برد ❦ زن زشت آینه را دوست ندارد ❦ دزدان یا پول شما را میخواهند و یا جان شما را ولی زنان هردو را ❦ در عشق زن مانند آبله است و باید همه آنرا بگیرند، ولی مرض آبله یکبار بیشتر نیست، درد عشق مکرر و پی در پی است ❦ زن ازسوسك حمام میترسد و وقتی موش مرده‌ئیرا ببیند جیغ میکشد، اما اگر شوهرش باندازهٔ فیلی بزرك باشد نمیترسد ❦ زن دلش میخواهدسر مرد را بشکافد ومغز او رابیرون آورد؛ سپس مانند دایهٔ مهربانی ازاو پرستاری کند ❦ زن مکارومحیل وافسونگر و حساس وشیطان هست ولی دیده عقلش کور است ❦ زدن زن از نان شب واجب‌تر است ❦ بدوستی بزرگان، آفتاب زمستان، وعهدزنان اعتماد نشاید ❦ زیبائی برای زن بدبختی است ❦ زن آتشی است که مرد را از دورگرم میکند و از نزدیك میسوزاند ❦ زن هروقت خواب است کبوتر است و هر وقت بیدار است مار ❦ مادر قبلی شیطان زن است ❦ کسیکه زن زیبا دارد بایستی بیش از دو چشم داشته باشد ❦ زن زیبا و قلعهٔ سر حدی مایه جنك هستند ❦ در چشمهای مرد ازمناظر طبیعت چیزی جذاب تر از زیبائی زن نیست ❦ مرد بی مروت زن است وزاهد طماع راهزن ❦ مشورت بازنان تباه است وسخاوت بمفسدان گناه ❦ با زشت ازدواج کنید و باخاطر جمع ازخانه بیرون بروید ❦ هرگزنمیشود بطبع عجیب زنها اعتماد کرد، زیرا اغلب ممکن است شاگرد کله پزی‌را بر شاهزاده ای ترجیح بدهند ❦ سن زنها هیچگاه‌از شماره دندانهایشان تجاوز نمیکند ❦ زنها زودتر ازهمه چیز عاشق «جیب» مرد میشوند،

در اینصورت همیشه «قلب» زن را در جیب خودتان جستجو کنید ❁ برخی اوقات یکقطرهٔ اشك زن خطرناکتر از امواج اقیانوس است ❁ خداوند برای تنبیه کردن مرد زن را آفرید ❁ قلب زن هرگز پیر نمی شود ❁ عشق زن دشمن آزادی مرد است ❁ زنها باکلید تبسم درقلب مرد ها را میگشایند ❁ کسیکه زن پیر دارد رفیق مرد جوان کم دارد ❁ زن مانند آتش است هم فروزنده است وهم سوزنده ❁ زن یعنی شیطان و شیطان یعنی زن ❁ بیوه زنها خیلی بیشتر موفقیت بدست میآورند تا دخترهای پیر هم سن آنها ❁ احمق ترین زنها میتوانند عاقلترین مرد ها را اداره کنندولی اداره کردن مردی احمق‌زن بسیار عاقلی لازم‌دارد! ❁ از نیش مارخطرناکترزوجهٔ بی‌عقل ❁ اگرمرغ وزن پا ازخانه‌بیرون گذارند: اولی را باید سرش را برید و دومی را باید عقد نامه اش‌رادرید ❁ اژدها زهر میپاشد و افعی حیله می ورزداما زن هم حیله می‌ورزد و وهم‌زهرمی پاشد


هر که نامخت از گذشته روزگار
هیچ ناموزد وی از آموزگار

فصل هفتم :

زن از نظر شاعران

ابن یمین (۱)

مرد آزاده نباید که کند میل سه کار   تا همه عمر ز آفت بسلامت باشد

---

۱ - امیر فخرالدین محمود پسر امیر یمین الدین طغرائی مستوفی بیهقی متخلص به ابن یمین « ۶۸۵ ـ ۷۶۹ ه »

زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند وام نستاند اگر وعده قیامت باشد
نرود بر در ارباب سخا بهر کرم گر همه حاتم طائی بسخاوت باشد

شادی هر که کدخدای بود چند روزی چو عهد گل باشد
بعد از آن آن عزیز آزاده بنده وش در مضیق ذل باشد



نتواند بهیچ سوی گریخت
گر چه دانندهٔ سبل باشد
زانکه بر پای و گردنش دایم
از زن و مهر بند وغل باشد

ای برادر بشنو از من تا توانی زن مخواه
گر همیخواهد دلت کز زندگانی برخوری
صبر کردن مرد را در بیزنی آسانتر است
زانکه بر تکلیف زن باید نمودن صابری

عاجز شده است رأی خردمند از دو چیز تدبیر کار کردن زن حکم کودکان
زن پای نگسلد ز رکاب هوای نفس کودک همی رود شده از دست او عنان

به تجرید در شهر من شهره ام چه گفتم خود از من بود شهره شهر
چو عیسی نخواهم زن ار فی المثل بخواهد ز من نیم خر مهره مهر
کرم زهره بوسی بمفت دهد مرا آید از آن لب زهره زهر
نجویم بکس التجا جز بحق و رم خون بریز د بصد دهره دهر

واعظی بود بر سر منبر لفظ چون در بوعظ بگشاده
گفت هر مرد زا بود ببهشت چند حور لطیف آماده
از میانه زنی بپا بر خاست دلش اندر تفکر افتاده
گفت بهر خدای مولینا سخنی گفته‌ای بود ساده

گو که در خلد حور نر باشد؟ یا بود جمله همچو من ماده؟
گفت: خاتون فرو نشین و مترس که نمانی تو نیز نا گاده!

اسدی طوسی (۱)



زن ارچه دلیر است و با زور و دست
همان نیم مرد است هر چون که هست
زنان را زهر خوبی و دسترس
فزون تر هنر پارسائیست بس
هر آنکو نترسد ز دستان زن
از او در جهان رای دانش مزن

زدستان زن هر که نا ترسکار روان با خرد نیستش سازگار
که مؤبد چنین داستان زد ز زن که با زن در راز هرگز مزن
که زن را دو دل باشد و ده زبان وفا را عوض هم جفا از زنان

چنین گفت دانا که دختر مباد چو باشد بجز خاکش افسر مباد
بنزد پدر دختر ارچند دوست بتر دشمن و مهترین ننگش اوست
زنان را بود شوی کردن هنر بر شوی به زن که نزد پدر
بود سیب خوشبوی بر شاخ خویش ولیکن بخانه دهد بوی بیش
زن ارچند با چیز و با آبروی نگردد دلش خرمی جز بشوی
چو نیمه است تنها زن ارچه نکوست دگر نیمه اش سایه شوی اوست

زبن با زنان با ستیزه مکوش وزایشان نهان خویشتن دار گوش

---

۱ ـ ابو نصر علی بن احمد طوسی المتخلص به «اسدی» گوینده «گرشاسب نامه» و نویسنده «لغت فرس» متوفی سال (۴۶۵ ه)

اخگر(۱)



اصل هر کس که ساخته بخطاست
کجیش تربیت نساز دراست
هست نادان گرش کشی نادان
زن نازا گرش کشی نازاست

خدا بشوی زنان سلیطه مرگ دهد
که مرگ بهتر از آن چاله‌ایست کافتاده
زن سلیطه بود شوی مرد نه زن او
سگیست هار که بگسسته است قلاده

از خود قوی‌تری چو ندیده است مورچه
بیچارهٔ ضعیف گرفتار من‌من است

زن اشتلم کند چو بمیدان ندیده مرد جائی که گوشت نیست چغندر تهمتن است

گر بخواهی ترا بدی نرسد تا توانی گریز از زن بد
ماکیان را طلب چو غالب شد نوک بر گردن خروس زند

افخمی (۲)

گاه آباد و گه خراب چرا؟ گاه دریا و گه سراب چرا؟
گاه جانکاه و تلختر ز شرنگ گه فرح‌بخش چون شراب چرا؟
گاه دلدار و گاه دل آزار گاه راحت گهی عذاب چرا؟

---

۱ - شاعر معاصر جناب سرهنگ احمد اخگر نماینده دوره هفدهم مجلس شورایملی و مدیر «نشریه اخگر» و مولف و گوینده «اسرار خلقت» و نگارنده «راهنمای قرائت قرآن» و سراینده «امثال منظوم» متولد ۱۲۶۷ هجری شمسی فرزند حاج ابراهیم

۲- شاعر معاصر مسعود افخمی

گاه چون سنگ خاره پابرجای — گاه لرزان تر از حباب، چرا؟
گاه چون شام عاشقان تیره — گاه تابان چو آفتاب چرا؟
که غم انگیز همچو نالهٔ بوم — گاه چون نغمهٔ رباب چرا؟
گاه خواندن گهی زخود راندن — گاه لطف و گهی عتاب چرا؟
که زپیمان و عهد پرسیدن — گاه خاموش بی جواب چرا؟
میرمی از برم به بیداری — میدهی بوسه‌ام بخواب چرا؟
خانما کشته خال کنج لبت — گاه آتش گهی کباب چرا؟

اوحدی مراغه ای(۱)

زن مستور شمع خانه بود — زن شوخ آفت زمانه بود
پارسا، مرد راسر افرازد — زن ناپارسا براندازد
چون تهی کرد سفره و کوزه — دست و پازد بچادر و موزه
پیش قاضی برد که مهر بده — بخوشی نیستت بقهر بده
زن پرهیز کار طاعت دوست — باتوچون مغز باشد اندر پوست
زن ناپارسا شکنج دل است — زود رفعش بکن که رنج دل است
زن چو خامی کند بجوشانش — رخ نپوشد کفن بپوشانش
زن بد را قلم بدست مده — دست خود را قلم کنی زان به
زانکه شوهر شود سیه جامه — به که خاتون کند سیه نامه
چرخ زن را خدای کرد بحل — قلم و لوح گو بمرد بهل
بخت باشد زن عطارد روی — چون قلم سر نهاده بر خط شوی
زن چو خطاط شد بگیرد هم — هم چو بلقیس عرش را بقلم
کاغذ او کفن دواتش گور — بس بود گر کند بدانش زور
آنکه بی نامه نام ها بد کرد — نامه خوانی کند چه خواهد کرد؟

---

۱ - اوحد الدین اوحدی فرزند حسین اصفهانی، ولادت و وفات در مراغه «۶۷۰-۷۳۶ه»

دور دار از قلم لجاجت او
تو قلم میزنی چه حاجت او؟

او که الحمد را نکرد درست
ویس ورامین چراش باید جست؟

زن وسوراخ، مارو سوراخ است
وربود شاخ، مار با شاخ است

شخ او باش بر شکن شاخش
مار خود را مهل بسوراخش

بجدائیش چند روز بساز
چند شب نیز طاق و جفت مباز

طاق باید شد از چنان جفتی
که همین خیز داند و خفتی

وقت خواب از رخش مگردان پشت
که درانگشتری جهد انگشت

زن چو بیرون رود بزن سختش
خود نمائی کند بکن رختش

ور کند سرکشی هلاکش کن
آب رخ می برد بخاکش کن

چون بفرمان زن کنی ده و گیر
نام مردی مبر بنك بمیر

پیش خود مستشار کردانش
لیك کاری مکن به فرمانش

راز خود بر زن آشکار مکن
خانه را بر زنان حصار بکن

زن بد را نگاه نتوان داشت
نیك زن را تباه نتوان داشت

عشق داری بزن مگوی که هست
که ز دستان او نتانی رست

زن بد کار خویش خواهد کرد
پس ببندی زپیش خواهد کرد

زن چو مار است وزخم خود بزند
بر سرش نیك زن که بد نزند

مارت ابلیس در بهشت کند
تا ترا پای بند کشت کند

چون بری در درون جنت یار
وز برون دوستی کند با مار

مکنش پرورش بمهر و بمهر
زانکه نقشین بود ولی پر زهر

نرمی و نقش مار کرزه بهل
زهر دنبال بین و زهرهٔ دل

نه بحجت توان براه آورد
نه باقرار در گناه آورد

نه بسوگند راست کار شود
نه به پیمان و عهد یار شود

تا که باشی کشد در آغوشت
چون برفتی کند فراموشت

گر جوی خرج سازی از مالش		نرهی تا تو باشی از قالش
زن چو نیکوتر است هیچ بود		زانکه چون مار پیچ پیچ بود
مروش پی تلف مکن مالت		که سبک در کشد بد نبالت
بگذر از مار گیر وسلهٔ او		که بجز زهر نیست زلهٔ او
جسم را بند و روح را بنده		چه روی از پی ششی کنده؟
غول خود را مدان بجز زن خود		برهنه پای او بگردن خود
زانکه چون غول در سرای شود		گردنت را دوال پای شود

پسری با پدر بزاری گفت		که مدد شوهرا بهمسر وجفت
گفت بابا، زنا کن زن نه		پند گیر از خلایق، از من نه
در زناگر بگیردت عسسی		بهلد چون گرفت چون تو بسی
زن بخواهی ترا رها نکند		ور تو بگذاریش چه‌ها نکند
از من و مادرت نگیری پند		چند دیدیم و نیز دیدی چند؟
آن رها کن که نان و هیمه نماند		ریش بابا نگر که نیمه نماند

مکن ای شاهد شکر پاره		دل و دین را بعشوه آواره
یا مگرد آشنای شوی و مکن		یا ببیگانه رای و روی مکن
زشت باشد که همچو بوالهوسان		نان شوهر خوری و کیر کسان
بچه از خانه سر بدر داری؟		گر نه سر باکسی دگر داری؟
سر بازی و پای رقاصی		چون توان یافت بی تن عاصی؟
زلف بشکستن و نهادن خال		چون حلال است و نیست بوسه حلال؟
ایزدت داد حسن و زیبائی		هم ز ایزد طلب شکیبائی
ستر زن طاعتی بزرگ بود		سگ به از زن که او سترگ بود
سقف و دیوار و چادر و پرده		از پی پوشش تو شد کرده

چون تو از پرده روی باز کنی / وز در خانه سر فراز کنی

پرده در پیش رخ چه میبندی؟ / نه بریش جهان همی خندی!

از چنین حرص وآز دوری به / وز هوی و هوس صبوری به

چون شد اندرسرت بضاعت شوی / گردنی نرم کن بطاعت شوی

نانت او میدهد رضاش بده / یا بکن سبلت و تراش بده

تا دگر دل بمهر زن ندهد / راه خواری بخویشتن ندهد

گرش امروز داری از غم دور / دان که فرداش هم تو باشی حور

شوی پندت دهد سقط گوئی؟ / ریش گیری که چون غلط گوئی؟

روزت این کبر و کینه در کالا / نیمشب هر دو لنگ در بالا؟

باز بالا چو شیر باید بود / یا چو روباه زیر باید بود

بهر یك شهوت از حرام وحلال / چکنی خانه پرزورز و وبال؟

خوشت آید شبی که در صره؟ / باشی تا سر بدر کند کره؟

ای ز سودای نیم ساعت کام / سر خود را فرو کشیده بدام

چندپوشی ز بهر کودك و دخت / روی ابنان خویش را کیمخت؟

خود نیرزد سه سال دادن تو / رنج یکروز شیر دادن تو؟

شیر اگر دیگری تو اند داد / از برای تو خود نداند زاد

چکنی ده ستیر دوغ و پیاز / که دو من شیرداد باید باز؟

تا جوانی بستر کوش و نماز / که جوانی دگر نیاید باز

چون تبه گردد آن لب خندان / گرك باشی ولیك بی دندان

گرك در پوستین و یوسف نه / جز غم و حسرت و تاسف نه

چون شود پشت زن زپیری خم / شهوت وحرص پیر گردد هم

جامه دان و بجامه دیبائی / مانده سودا و رفته زیبائی

بعداز آن هیچ چاره نتوان کرد / دیو را در غراره نتوان کرد

واعظی وصف حوریان میکرد — شرح حسن عمل بیان میکرد
که بهر مرد بیست حور دهند — جای در باغ و در قصور دهند
زنکی بیوه از میان بر خاست — که همی پرسمت حدیثی راست
هیچ در خلد حور نر باشد؟ — گفت بنشین که آنقدر با شد!
در بهشت ارشوی تو ای ساده — نهلندت سلیم و نا کاده
با زن دول پند بی خرما (۱) — کر د گانست و گنبد هر ما
توشهٔ خود برار از انبانش — سر فرورده در این بیابانش

(۱) زن دول مکار و پرحیله و پند بی خرما کنایه از پند واعظ غیر متعظ است چون پیغمبر روزی که خرما خورده بود کودك بیمار را نهی ازخرمانکرد ـ گنبد هرما همان هرمان معروف مصر است

آب کارت مبر که کردی پیر — کار این آب را تو سهل مگیر
بهترین میوه‌ای زباغ تو اوست — راستی روغن چراغ تو اوست
بفریب دل خیال انگیز — هر دمش در فضای فرج مریز
بیش ازاین ناودان خون ریزان — سیل آشوب بر مینگیزان
آتش شهوتش بباد مده — و این چنین آب را بباد مده
درسرت اوست عقل و دررخ رنك — در کمر سیم و در ترازو سنك
اصل ازاو بود و فرع ازاو خیزد — اوست آبی که زرع ازاو خیزد
آب روی تو آب پشت تو بس — تیغ آبی چنین بمشت تو بس
مهل این نطفه کر حرام بود — پخته کن کار اگر نه خام بود
نطفه از لقمه حرام و حرج — ندهد فرج را ز نسل فرج
گندم بد نمی توانی کشت — چه طمع میکنی به نطفهٔ زشت؟
فرج گوراست و اندر آن لحدی — صحبت او عذاب هر احدی
آلت شهوت تو کور افتاد — زنده زان بی کفن بگور افتاد

چه بزاید خود از چنان گوری؟ — خاصه در وحشت چنان گوری

زنده خود مکن بگور ایدل — نام خود بد مکن بزور ایدل

راست کن ره چو آب میرانی — ور نه خر در خلاب میمانی

زن نا پارسا مگیر بجفت — اگر از بهر نسل خواهی خفت

که پسر دزد و نابکار آید — بد نهاد است و بد ببار آید

کند اندیشه با تو روز ستیز — آنچه شیرویه کرد با پرویز

شیر شیرویه چون حرام افتاد — خنجرش را پدر نیام افتاد

هر ستم کز چنین پسر باشد — همه در گردن پدر باشد

او ز خود در عذاب و خلق از وی — پدرش را دعای بد در پی

زوجه رنجی که دسترنج تو خورد؟ — گرگ پرورده‌ای چه خواهد کرد؟

بخطا از پسر برنجیدی — زآنکه آب خطا تو سنجیدی

قند تلخی فزود دادهٔ تست — بره گرگی نمود زادهٔ تست

پنبه کشتی طمع بماش مدار — جو بکاری عدس نیارد بار

آنکه او را تو زشت کاشته ای — خوبی از وی چه چشم داشته‌ای

تخم بد در زمین شوره چه سود؟ — در سپیدی سیاهی آرد دود

جو و گندم چو بر خطا ندهد — آدمی هم جز این عطا ندهد

باید اندیشه هم بدادن شیر — که چه جائیست آن گشادن شیر

شیر بدخلق تخم شر باشد — شیر بدکاره خود بتر باشد

تو که گر خانه ای نهی بنیاد — مزد مزدور جولی و استاد

پس بدست آوری زمینی سخت — آجر و سنگ و خشت و خاک درخت

ساعتی خوب تر بر انگیزی — و آنگهی خشت و گل فرو ریزی

چوبکاخی که میکنی از گل — بار این جمله مینهی بر دل

در اساس و نتیجه و فرزند — آلت و اختیار بد مپسند

ورنه فرزند خانه کن باشد　　رنج جان و بلای تن باشد

انوری(۱)



زن چو میغ است و مرد همچون ماه
ماه را تیره گی زمیغ بود
بهترین مرد اندر این عالم
به بهین زنان دریغ بود
هر که او دل نهد بمهر زنان
گردن او سزای تیغ بود

گرا عقل باشد زبر دست شهوت　　چرا زیر دستی کند هیچ زنرا
عیال زن خویش باشد هر آنکو　　که فرمانبر زن کند خویشتنرا
ولیکن کسی را که زن شوی باشد　　کجا در گذارد بگوش این سخنرا

چو از راستی بگذری خم بود　　چه مردی بود کز زنان کم بود؟

روزی از بهر تماشا سوی دشت　　چند زن بیرون شدند از مهتران
چون بصحرا ساعتی ماندند دیر　　چند خر دیدند در صحرا چران
نر خری بر ماده خر رغبت نمود　　بر مثال عاشقان بر دلبران
با عمودی آبنوسی یک دو گز　　گادنی میکرد بر رسم خران
پس زنی از دور چون آنحال دید　　از سر زاری بگفت ای خواهران
گر جماع اینست کین خر میکند　　بر کس ما میرینداین شوهران

---

۱ - اوحد الدین علی بن اسحق المتخلص به « انوری » ابیوردی متوفی سال « ۵۸۷ هجری »

ابن سینا (۱)



زن را دوازده چو شود سن وی تمام
بازیچه ایست از پی بازیش کن قیام
از چهارده گذشته چو بر پانزده رسد
جان در رهش فدا کن و حاصل نمای کام
از پانزده به بیست کشد چون بساط عمر
زاو بارگاه حسن بگیرد همی قوام

از بیست چون بسی رسدش روز زندگی
بازم زنست کامل و باذوق و با قیام
از سی اگر بچل برسد همچو چلچله
از خانه اش بران که بود صحبتش حرام
عمرش خدا نخواسته پنجاه اگر رسد
پنجاه پاره اش کن و زو بر میار کام
ختم سخن کنم که زن شصت ساله را
نبود روا کزاو ببری هیچگاه نام
هر گز مده جواب و گناهش بمن گذار
هفتاد ساله زن بکند گر بتو سلام
عمرش خدا نخواسته بیش از این شود
ام الفساد دهر بود نزد خاص و عام
موی سرش سفید چو شد احتر از کن
آور پناه جانب حق ختم کن کلام

احمدی پور (۲)

---

۱ - فاضل نراقی این عبارات : (النساء اذا بلغن العشرة فهن لعبت اللاعبین و اذا بلغن العشرین فهن لذة للشاربین واذا بلغن الثلاثین فهن امهات البنات و البنین واذا بلغن الاربعین اقتلو هن بالسکین واذا بلغن الخمسین علیهن لعنت الله والخلائق اجمعین و اذا بلغن الستین فلعن الاعجوز فی الغابرین) را از شیخ الرئیس بوعلی سینا نقل کرده واشعار فوق ترجمهٔ منظوم فارسی این گفتار است چون ناظم آن شناخته نشد لاجرم در اینجا بنام خود ابن سینا درج گردید

۲- شاعر معاصر قربانعلی متولد « ۱۳۰۹ شمسی هجری » مصنف کتاب « سپیده » المشهور والمتخلص به « احمدی پور

خدا را هست موجودی فسونگر   کزو خیزد بلا و فتنه و شر
نهاده نام این موجود را زن   در او بنهفته صد ها حیله و فن
نه تنها من زدستش میزنم داد   که از بیداد او خلقی است ناشاد
زبیمهریش بس دلها که خون شد   زمهرش در بسی سرها جنون شد
زجهلش دودمانها گشته بدنام   زقهرش داستانها دیده ایام
شکایتها کند از خود پسندیش   حکایتها کنند از هوشمندیش
زمکر زن نباید بود غافل   که آسان میدهد بر ناکسان دل
ترا کهتر خدای خویش خواند   چو رفتی ، دیگری را پیش خواند
چرا باید کشیدن ناز یاری   که بر دوشت نهد از ننگ باری
چه میجوئی بت سیمین بری را   که هر دم میگزیند دیگری را؟
زنی گر با تو نرد عشق بازد   ترا خواهد اسیر خویش سازد
مخور هرگز فریب روی او را   که دانا دل نمی بندد عدو را
اگر چون حوریان زیباست رویش   چو دیوان فتنه انگیز است خویش
میان اینهمه زنها زن خوب   اگر پیدا شود جنسی است مرغوب
بزنها نیست اطمینان که هستند   لجوج وخود سر وشهوت پرستند
زنان را رو مده زنها دورویند   بد و یکدنده و بسیار گویند
اگر مردی مطیع امر زن شد   نهال آرزویش ریشه کن شد
ولی چون زندگی یعنی شر وشور   تو گوئی خانهٔ بیزن بود گور

ایمنی گر زعدوئی که نهان ازنظر است   دشمنی سخت ترا درهمه جاجلوه گراست
بکجا از کف این خصم گریزی که مدام   زن عدوئیست که درخانه تومستقر است

زعشوه هرزنیکه بپیش توچشم تر دارد   فغان وزاری وسوز دل و جگر دارد
بطور حتم بخورده فریب شخص دگر   و یا خیال فریب تو را بسر دارد

این‌دعارا گر کنی در حق زن — در حضور خلق تحقیرت کند
آنقدر توی سرت با لنگه کفش — میزند؛ گر زندگی سیرت کند
گر نداری طاقت فحش و کتك — پس مگو: «خانم خدا پیرت کند!»

زمجنونی چنین پرسید دکتر — که زن داری توهم طبق قوانین؟
جوابش داده گر بودم مجرد — چکارم بود در دار المجانین

شبی پرسیدم ازمردی خردمند — چرا رنجیده وبیزاری از زن؟
جوابم داد: زن را دوست‌دارم — بشرطیکه نباشد همسر من!

روزی بفکر افتاد مردی زن‌بگیرد — بیخودبرای جان‌خوددشمن‌بگیرد
با انتخاب همسری‌در زندگانی — دامان‌شادی‌ول کند شیون‌بگیرد
ازاو طلب کردند پولی بی شمار — قادر نبود آن خرج‌راگردن‌بگیرد
اینشخص چون‌بامن‌زمانی‌دوستی‌داشت — آمد صلاح کاررا از من بگیرد
گفتم: بطور حتم میگردد موفق — گردوستم‌یك‌پندمستحسن‌بگیرد
همشیره‌را شوهر دهد برپولداری — از قیمت‌سرشارآن یکزن‌بگیرد

زنی از شوهرش تقاضا کرد — که بوقت مراجعت ز سفر
چونکه هر هفته میروم بشکار — سك تازی برام تحفه بیار
مرد بیچاره داشت فکر زیاد — نام سك رفته بودش ازخاطر
وقت برگشتنش سگی ولگرد — دید و آن قضیه‌گشت یاد آور
سك ولگرد را گرفت وببرد — زانمحل سوی‌خانه اش یکسر
خانمش‌تا بدید سك‌را گفت: — اینکه تازی نمیرود به شمر؟
گوش تازی‌دراز باشد و هست — شکم و دست وپای آن لاغر
گفت‌قول شرف دهم خانم — که‌همین‌سك‌"سه چار روزدگر
شود از همنشینی تو چنان — که بخوبی کند زحلقه‌گذر!

امیر (۱)

هر کجا کاجتماع مرد و زن است — لاجرم خاسته از آن فتن است

زن چو غیری سوای شو بیند — وان بچشمی دگر درا و بیند

کم کم از دست برد نفس حرون — رود از پردهٔ عفاف برون

این بود آزمودهٔ همه کس — که زنان را زیاده است هوس

که دانند مردان این کهنه دز — زنان را نباشد سزاوار عز

بجز کجروی نیست درکارشان — خط راست ناید بپرگارشان

ندیدی مگر با نوی خانقاه — بجادو ببرد عابدان را ز راه

همه کار اوجادو وریمن است — هما نا که بد تر زاهریمن است

ابراهیم (۲)

به تنهائی بقاضی رفتی ایزن — زخود تعریف بیحد کردی ایزن

درست است اینکه رویت هست زیبا — سروزلف تو باشد چون چلیپا

ولی زیبائی این روی و اندام — طبیعی نیست ای یار دل آرام

سر وزلفت «فر» یکسا له دارد — که اینسان چین چین وهاله دارد

همان رنگ طلائی زاب «بوری» است — جلای سنبل زلف تو سوری است

به پشت نرگس چشم تو «ریمل» — ز هر بیننده جانا میبرد دل

هم ازرنگ سیاه وسرخ «ماتیک» — دهان تنگ و آن ابروی باریک

چنین گیرنده و جذاب کردی — دل دیوانه ام را آب کردی

بلورین گردنت شد از «سفیدآب» — که برداز چشم مرد آسایش وخواب

---

۱ ـ شاعر معاصر سید کریم امیری فیروز کوهی متخلص به امیر ناظم منظومه «عفافنامه» ۲ ـ در چندی قبل تحت عنوان «مناظره بین موافقین ومخالفین زن» در مجله ترقی اشعاری از شعرای معاصر درج میشد و ما محض نمونه در این مجموعه بنقل یکی دو قطعه از آن‌ها مبادرت نموده و چون مشخصات کامل گوینده را نتوانستیم بدست آوریم لذا بهمان نام ابراهیم که در مجله مزبور ثبت بود ضبط شد

بزیر «دامن» چون نقش ارژنك — اگر «کرست» نبندی بر کمر تنك
اگر ننهی «اپل» بر شانه خویش — به پستان بند سینه ناوری پیش
کجا قدت شود چون سرو آزاد؟ — ترا پیرایه اینسان سر و قد داد
همه کارت خودآرائی و نازاست — که عقلت کوته و مویت درازاست
لطیفت گفته‌اند ای زن ازآنرو — که هستی فاقد خاصیت و بو

اوحدی سبزواری(۳)

همدمی میگفت با اوحدی در اثنای سخن — کی تو آگاه از رموز چرخ و راز آسمان
مریم طبع گهرزایت چرا کردست قطع — چون مسیحا رشتهٔ پیوند از وصل زنان
مرد راهرگز نگیرد چهرهٔ دولت فروغ — تا بنور زن نپیوندد چراغ خانمان
حیف باشد غنچه‌سان بر جان خود بستن گره — یکدو روزی کاندرین باغیم چون گل میهمان
گفتمش ای یارنیکوخواه میدانم یقین — کز نکوخواهان نمیباشد بجز نیکی گمان
وصل زن هر چند باشد پیش مرد کامجوی — روح و راحت را کفیل و عیش و عشرت را خدمان
لیك با او شمع صحبت در نمیگیرد از آنك — من سخن از آسمان میگویم او از ریسمان

ابن حسام (۲)

شبت بازن ار زانکه نرمی بود — بروز اندرش با تو گرمی بود
نگفتم بگفتن زبانش ببند — ببوسیدن لب دهانش ببند

افسر (۴)

دوشینه برهگذار دیدم — ترسا زنکی سپید اندام
او سرو صفت همی خرامید — شویش بعقب دوان چو خدام
گفتم: بفرانسوی چگوئی — با خانم خویش؟ گفت مادام
گفتم ز خدا بترس ترسا — وندر ره زاهدان منه دام
«مادام» تو گشت بهر ما «دام» — دل در پی «دام» تست «مادام»

---

۱ - خواجه اوحد الدین سبزواری المتخلص به «اوحدی» ۲ - محمد «ابن حسام» خوافی ۳ ابوالحسن میرزا قاجار الملقب به «شیخ الرئیس» المتخلص به «افسر»

امیری(۱)

که دانند مردان این کهنه دز ☆ زنان را نباشد سزاوار عز
بجز کجروی نیست درکارشان ☆ خط راست ناید بپرگارشان
ندیدی مگر بانوی خانقاه ☆ بجادو ببرد عابدان را ز راه
همه کار اوجادو و ریمن است ☆ همانا که بدتر زاهریمن است

توضیح آنکه اشعاریکه در بالا دارای این علامت(☆) میباشند در صفحه (۱۸۳) اشتباهاً جزو اشعار (امیر فیروزکوهی) چاپ شده اند

گرفتن زن واقعی بسی بود آسان خلاف داشتن آن که مشکل آید وسخت
زنان بگردن گردون بسخره طوق زنند چو مار گرزه که پیچد همی بشاخ درخت
اگرت هیچ خرد باشد اززنان بگریز وز آشیانهٔ ماران سبک برون کش رخت
ززهر ماربتر زهریاردان که از اوست نتیجه کوتهی عمر با سیاهی بخت
شبی که خسبد یکزخم(۱)خواجه، کدبانو بخشم کوبد برفرق کدخدا یکلخت
خنک روان سنائی که تاج(۲)دولت را نشد پذیره زبهرام شه بتاج و بتخت
غم عروس وغم وام مرد را شکنند خوش آنکه زین دوغم آرامگاه دل پرداخت

(۱) یکزخم لقب سام نریمان است ودر اینجا کنایت از آلت رجولیت است

۲ ــ اشاره به بهرامشاه غزنویست که خواست «تاج الملك» همشیرهٔ خود را بحکیم سنائی طاب ثراه دهد وآن دانشمند نپذیرفت ودر حدیقهٔ خود بدین قسمت اشاره نموده است.

سرزن چون شود از مستی گرم بدرد بر تن خود جامه شرم
زن میخواره جگر خواره شود اهرمن سیرت و پتیاره شود

---

۱ ــ میرزا صادق حسینی ادیب الممالك فراهانی قائم مقامی متخلص به«امیری» متولد ۱۲۷۷ متوفی ۱۳۳۶ هجری

زانکه می دشمن شرم و خرد است   زن بی شرم و خرد دیو دد است

اشتری(۱)

چشم زن مشعل و ابروش بود خنجر تیز   تا توانی تو از این مشعل و خنجر بگریز
اژدر خوشخط و خالیست زن و بشنو این   دل بدین مار فسونگر مده ای اهل تمیز

باباطاهر (۲)

هر آن باغی که نخلش سر بدر بی   مدامش باغبان خونین جگر بی
بباید کندنش از بیخ و از بن   اگر بارش همه لعل و گهر بی

بهلول(۳)

همه دانند زن در مکر و تدلیس   رباید گوی در میدان ز ابلیس
بود عقلش کم و شهوت فزون است   از این رو دائماً بختش نگون است

باستانی پاریزی(۴)

بیاری داد فرزندی خداوند   خدا آن یاور بی مثل و مانند
یکی از دوستانم گفت با طعن   که ای همکار دائم آرزومند
نیابم در بساطت هیچ جز آه   نبینم بر لبانت هیچ لبخند
بدین آزادی و بی اعتنائی   ترا در این جهان نبود همانند
شب آید هر کجا گوئی سر آید   ترا بی خانمانی تا کی و چند
تو هم مردی کن و زن گیر و میباش   بفکر همسر و فرزند دلبند
بدو گفتم در این معنی حسابیست   که ببریدم من از هر خویش و پیوند

---

۱ - شاعر معاصر رضا المشهور والمتخلص به « اشتری » متولد ۱۳۱۰ هجری شمسی فرزند آقا میرزا هادی اصفهانی تالیفات وی « خوشه های ادب » و « دیوان اشعار » ۲ - باباطاهر عریان همدانی از حکما و عرفاء عهد خود و معاصر دیالمه بوده . دو بیتی های او معروف خاص و عام و بسال (۴۱۰) وفات یافته است ۳- شاعر معاصر حاج شیخ محمد تقی واعظ سبزواری متخلص وصاحب منظومه « بهلول » ۴- شاعر معاصر محمد ابراهیم فرزند حاج شیخ علی اکبر پاریزی متولد ۱۳۰۴ باستانی وصاحب کتاب « یاد بود من »

در این عالم بدین بی بند و باری
یکی باشد چو من آنهم خداوند

خدا و من از آن بی خانما نیم
که داریم آرزوی جفت و فرزند

اگر از چنگ زن رستی خدائی
وگر نه بنده، آنهم بنده در بند

بهار (۱)



داشت شخصی در همه عالم سه دوست
هر سه با او جور و او با هر سه جور

اولین آن ثروتی کز روی سعی
کرده حاصل در سنین و در شهور

دومین حوری وشی کورا نبود
یك سر مو در دلارائی قصور

سومین مجموع خوبیها که او
کرده با مردم بتدریج و مرور

چون زمان احتضارش در رسید
خواجه داد آن هر سه را اذن حضور

کرد با ثروت وداعی سوزناك
گفت کای سرمایهٔ عیش و سرور

از پس مرگم چه خواهی کرد؟ گفت
چون تو بگذشتی ازاین دارالغرور

بر مزارت شمعها روشن کنم
تا شود روحت سراسر غرق نور

گفت با محبوبه کای آرام جان
بعد مرگم باش آرام و صبور

گفت: بر قبرت چنان شیون کنم
کز لحد جستن کنند اهل قبور

گفت آخر با رِ کردار خویش
کای بخوبی غیرت غلمان و حور

تو پس ازمرگم چه خواهی کرد؟ گفت
من نخواهم شد زنزدیك تو دور

۱ - محمد تقی (ملك الشعراء بهار) نماینده دوره ۱۵ مجلس شورای ملی. دیوان وی بیش از ۳۵ هزار بیت است که بجز گلچین مختصری بقیه تا کنون بچاپ نرسیده است. متولد ۱۳۰۴ قمری و متوفی ۱۳۳۶ باستانی

چون که دمساز تو بودم روز و شب   بود خواهم با تو تا یوم النشور

مختصر جان داد و دادند آن سه دوست   نعش او را سوی قبرستان عبور

آن یکی شمعی نهاد از روی کره   و آن دگر اشکی فشاند از روی زور

«ثروت و زن» هر دو برگشتند لیك   رفت خوبیهای او با او بگور

بینش (۱)

بگذار کنار کفش تو گر تنگ است   کان کفش بعمر با تو اندر جنگ است

آن زن که خلاف رأی تو راه گرفت   بگریز از او که مر ترا او ننگ است

....

آنخانه که ماکیان دهد بانگ خروس   با حکم خرد شود زشادی مأیوس

شادی رود و راحت آن چون نکند   توفیر خروس بانگ از نالهٔ کوس

....

گر جفت تو ناپسند اندر عمل است   خویش همه بدسگالی است و دغل است

فی الفور بامر حق از او دوری کن   زیرا که بزندگیت ننگ و خلل است

....

آنخانه که با تو بیزنك مشغول است   پتیاره درآنجا به یزك مشغول است

مادام که صاحب بود اندر پی پز   اهریمن آن دربه تزك مشغول است

....

هر فتنه در اخلاق بزرگان باشد   از شیر رزیل دایگان آن باشد

تزریق فساد چونکه در خون کردی   تبدیل نه کاریست که آسان باشد

....

در خانهٔ خود راه مده اهرمنان   کز آمد و رفتشان رسد بر توزیان

با ناقصی از اهل تو همدم کردند   از مال تو میبرند در روز و شبان

....

آن زن که چومه ولیك بد خو باشد   بر زندگی تو مرگ و آهو باشد

عاقل بگریزد از زن کجرفتار   گر مسکن او جنت و مینو باشد

....

بر بند در نشاط بر آنخانه   کش غمزهٔ زن رود سوی بیگانه

۱- شاعر معاصر عباسعلی بینش حق جو شیرازی صاحب مثنوی «بدیع المعانی» و «هزار رباعی بینش» مقیم بیروت

نا چیز بود آن که زن مایه گرفت — عز و شرفش تمام بر افسانه

زان خانه که ماکیان دهد بانگ خروس — یا ناله شود بلند یا آه و فسوس
تو شاد مشو که ماکیان گشته خروس — در مکحل کحل تو شده زبر سبوس

مرگ تو بنام به ز بد نامی و ننگ — عمرت بهدر به آنکه همخوابه دورنگ
اندر پی ناموس و شرافت میباش — نه خانم آراسته با رقص قشنگ

آنان که همیشه اند اندر پی ننگ — شادند بعمر از رفیقان دو رنگ
اندر عقب نام و شرافت بر خیز — نه آنکه شوی زعشق یك قحبه دبنگ

گر زنده به ننگ مرگ بانام خوش است — مردانه دلیرانه ودر دام خوش است
همچون زن حنانه نبایست که زیست — شیرانه بکار کرده اقدام خوش است

دختر که بحسن ظاهر آراسته است — از حسن وطراز باطنش کاسته است
گر هست بنات پادشاهان بزرگ — ابله بود آنکس بزنی خواسته است

بقائی(۱)

یاران ستم پیر زنی کشت مرا — کاواك شده چونی از او پشت مرا
گر پشت بسوی او دمی خواب کنم — بیدار کند بضرب انگشت مرا

(آتوفی) که اهل ذوق او را « آتفی » بضم تا منقوطه گویند از بانوان سراینده و در حباله نکاح « ملا بقائی » که از شعرای بنام عهد خود بشمار میرفته بود. گویند ملا بقائی چون دید از بس بتقاضاهای شهوانی و تمناهای شیطانی زوجهٔ بوالهوس خود لبیك گفته روحاً خسته و جسماً کاهسته و بقایش بسرعت رو بفنا میرود و هرچندآب بر آتش شهوت وی میریزد شعله ورتر شده و هل من مزید میگوید لهذا شبی در بستر خواب بر او پشت کرده تا بدینوسیله بدهان دیو شهوت آن عفریته مشت زند ولی تا صبح از قلقلکهای سر انگشت و فشار مشتهای بر پشت وزخم

۱ ملا بقائی

زبانهای درشت وی دهی نخفت و بزمین و زمان نا سزا گفت و این دو بیت بالا را بسرود ووقتی ابیات او بگوش همسر شاعره اش رسید وی بر آشفت و اشعار زیر در جواب او گفت .

جواب

همخوابگی سست رگی کشت مرا	روئی نبود ازاو بجز پشت مرا
قوت نچنانکه پا تواند برداشت	بهتر بود از پشت دو صد مشت مرا

بهائی (۱)



هر تازه گلیکه زیب این گلذاراست
گر بینی گل و گربه چینی خواراست
از دور نظر کن ومرو پیش که شمع
هر چندکه نور مینماید نار است

....

بود در شهر هری پیر زنی
کهنه رندی حیله سازی پرفنی

نام او بی بی تمیز خالدار	در نمازش بود رغبت بی شمار
با وضوی صبح خفتن میگذارد	نا مرادان را بسی دادی مراد
در مهمسازی اوباش ورنود	دائماً طاحونه اش در گردبود
بابها مفتوحة للداخلین	رجلها مرفوعة للفاعلین
از تههر کس که برجستی بناز	میشدی فی الحال مشغول نماز
گفت با او رندکی ای نیک زن	حیرتی دارم از اینکار تو من

۱ــ شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی حارثی حمدانی صاحب تالیفات و تصنیفات عدیده (۹۰۳ــ۱۰۳۱ه)

زین جنایتهای بی در پی که هست — هیچ ناید در وضوی تو شکست
نیت و آداب این محکم وضو — یکره از روی کرم با من بگو
این وضو از سنگ و رو محکمتر است — این وضو نبود سد اسکندر است

بدایعی بلخی (۱)

یکی داستان زد بلند اختری — که مستور کم دیده ام دختری
بفر، ماده نسپرد هرگز کسی — شنیدم ز دانای پیشین بسی
بعالم که جوید زخورد و بزرگ — قصابی ز گربه، شبانی ز گرگ؟
کسی را که بر دل خرد پادشاست — بفرمان زن کار کردن خطاست
ز پنجاه چون موی تو شد سپید — مدار از جوان زن بنیکی امید
جوان زن چو بیند جوانی هژیر — بنیکی نیندیشد از مرد پیر
عروس جوان گفت با پیر شاه — که موی سپید است مار سیاه

پژمان (۲)

مهربانی بجنس زن غلط است — فکر هر عاقلی بر این نمط است
هر که بازن سخن بنیکی راند — خویشتن را بروز تیره نشاند

پیری مرد حرمت افزاید — پیری زن مذلت افزاید
مرد پیر است پیر فرخ فر — زن پیر است زال افسونگر

کسب زن از مطاع زیبا نیست — مایهٔ دکه اش دل آرائیست
قدر زن نیست جز بروی نکو — این گر از دست رفت وای بر او

---

۱ - محمد بدایعی بلخی ۲ - شاعر معاصر حسین پژمان فرزند علیمراد امیر پنجه اهل دشتك از دهات پشتکوه بختیاری متولد ۱۳۱۷ هجری و صاحب تالیفات و تصنیفات: «سیه روز، زن بیچاره، محاکمه شاعر و بهترین اشعار».

پیمان(۱)

آمیزش زن بمردم بیگانه — لغزش که عفت است، ایغرزانه

زن پرده عصمت خود و مرد درد — آید چو بزك كرده برون از خانه

ترسو(۲)

دوستی با مار و عقرب رقص کردن با نهنك — شام خوردن با شتر کشتی گرفتن با پلنك

لخت بودن در زمستان ناخوشی اندر بهار — زیر کرسی در تموز و در خزان رفتن بجنك

سالها ماندن بلاتکلیف در زندان قصر — نوشجان کردن در آنجا جای نان خاشاك و سنك

ماهها بیهوده کردن در میان هنگها

پیش فنك و دوش فنك و دست فنك و بند فنك

رنج بیکاری کشیدن کار کردن بیحقوق — یا که بادرویشها دائم کشیدن چرس و بنك

همره و همدم شدن با آدم پرچانه ای — آنهم اندر موقع کار زیاد و وقت تنك

وقت بیماری دچار دکتری نادان شدن — ویژه آن دکتر که تازه باز گشته از فرنك

اینهمه آسان تر است از اینکه بینم خانمی

با وجود پیریش خود را بسازد شوخ و شنك

توللی (۳)

این زن نه که خود بلای جان است — بر هم زن عیش دودمان است

پستان انار یش مبینید — بس پنبه که زیر آن نهان است

بیهوده بخنده اش مگیرید — کاین خنده گشادی دهان است

جامی (۴)

حذر کن ز آسیب جادو زنان — بدستان سر انداز و پا افکنان

۱- شاعر معاصر تقوی پاکباز (پیمان) ۲ - یکی از گویندگان معاصر مجله نگاهی ماه ۳ - شاعر معاصر فریدون توللی شیرازی صاحب کتاب « التفاصیل » ٤ مولانا نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی صاحب تصنیفات و تالیفات عدیده « ۸۱۷ - ۸۹۷ ه »



بروی زمین دام مرد ان مـرد
بسـاط وفا و مـروت نورد
از ایشان در درج حکمت بـبند
وزایشان نگون قدر هر سر بلند
از ایشان خردمند را پایه پست
وز ایشان سپاه خرد را شکست

دهد طعم شهد وشکر زهرشان
بیا ای چو عیسی تجرد نهاد
چو عیسی عنان از تعلق بتافت
تعلق بزن دست و پا بستن است
کسیرا که بنداست بر دست و پای
زشهوت اگر مرد دیوانه نیست
چرا بند بر دست و پا مینهـد؟
پدرزن که دختر بچشمش نکوست
بود بر دلش دختر آنسان گران
کند سیم وزر وام بهر جهـیـز
دو صد حیله در خاطر آویزدش
که ناگه سلیمی ز تـدبیر پاك
زدوش پدر گیرد آن بار را
یکی شاد و خرم ز دوشش فتاد
خرد نام آنکس نه بخرد نهاد
مکن زن وگر زن کنی زینهار

مخور زهر را چون شکر بهر شان
ترا زین تجرد تمرد مباد
سوی آسمان از تجرد شتافت
تجرد از آن بند و غل رستن است
چه امکان که آسان بجنبد زجای
زرسم و ره عقل بیگانه نیست
دل ودین بباد هوی میدهد
دل و دیده اش هر دو روشن باوست
که صد کوه اندوه بر دیگران
که سویش شود رغبت شوی تیز
که تا از دل آن بار بر خیزدش
نهد پا در آن تنگنای هلاك
کند طوق جان غل ادبار را
غمین دیگری کش بگردن نهاد
که این بار بیهوده بر خود نهاد
زنی کن بری از همه عیب و عار

چو در گرانمایه روشن گهر — صدف وار بر تیره کان بسته در
جمال وی از چشم بیگانه دور — ز نزدیکی آشنایان نفور
بجز سبحه ناسوده انگشت او — نخاریده جز ناخنش پشت او
ز گلگونه عصمتش سرخ روی — رخش از خوی شرم گلگونه شوی
زتاب کفش رشته خیط شعاع — ز آواز چرخش فلک در سماع
نگشته به پیوند کس سر نگون — نرفته چو سوزن درون وبرون
چنین زن نیابی مگر در خیال — وگر زانکه یابی بفرض محال
غنیمت شمر دامن پاك او — که ازخون صد مرد به خاك او
ولی آنچنان هم زبونش مشو — که داری بفرمان او جان گرو

چو عیسی گر توانی خفت بیجفت — مده نقد تجرد را ز کف مفت
زدیده خواب راحت دور کردن — به از همخوابه گی با حور کردن
بگلخن پشت بر خاکستر گرم — به از پهلوی زن بر بستر نرم
وگر ترسی که ناگه نفس خودکام — بمیدان خطا کاری نهد گام
ززن کردن بنه بندیش بر پای — که نتواند دگر جنبیدن از جای

خوش آن کو دراین لاجوردی رواق — ز آمیزش جفت طاق است طاق
نه زان دامگه بند بر گردنش — نه زین خاکدان گرد بر دامنش

زن آن بود که بهر کس که نیست محرم او
اگر چه مردم چشم است روی ننماید
بروی هر که نه جفت وی است اگر چه بحسن
بود چو ماه و فلك طاق چشم نگشاید

چراغ کذب را کافروزدش زن — بجز اشك دروغش نیست روغن
از آن روغن چراغی چون فروزد — بیکساعت جهانی را بسوزد

چو مرد از زن بخوشخوئی کشد بار   ز خوشخوئی ببد خوئی کشد بار
مکن در کار زن چندان صبوری   که افتد رخنه در سد غیوری

ز کید زن دل مردان دونیم است   زنان را کیدهای بس عظیم است
عزیزان را کند کید زنان خوار   بکید زن شود دانا گرفتار
ز مکر زن کسی عاجز مبادا   زن مکاره خود هرگز مبادا

بر در خوان عطای ذو المنن   نیست کافر نعمتی مانند زن
گر دهی صد سال زن را سیم و زر   پای تا سر گیری او را در گهر
جامه از دیبا و سندس دوزیش   خانه از زرین لگن افروزیش
لعل در آویزهٔ گوشش کنی   شرب زرکش ستر سرپوشش کنی
هم بوقت چاشت هم هنگام شام   خوانش آرائی بگوناگون طعام
چون شود تشنه ز جام گوهری   آبش از سر چشمهٔ خضر آوری
میوه چون خواهد ز تو همچون شهان   نار یزد آری و سیب اصفهان
چون شود از داوری در تاب و پیچ   جمله اینها پیش او هیچ است هیچ
گویدت کی جانگداز عمر کاه   هیچ چیز از تو ندیدم هیچ گاه
گر چه باشد چهره‌اش لوح صفا   خالی است لوح وی از حرف وفا
در جهان از زن وفاداری که دیده؟   غیر مکاری و غداری که دید
سالها دست اندر آغوشت کند   چون بتابی رو فراموشت کند
گر تو پیری یار دیگر بایدش   همسر دیگر قوی تر بایدش
چون جوانی آید او را در نظر   جای تو خواهد که او بندد کمر
این بود حال زنان نیک خوی   از زن بد خود نشاید گفتگوی
خواجه فردوسی که خوانی بخردش   بر زن نیک است نفرین بدش

زن از پهلوی چپ شد آفریده   کس از چپ راستی هرگز ندیده

بداند آنکه بشناسد چپ و راست — که از چپ راستی مشکل توان خواست

عقل زن ناقص است و دینش نیز — هرگزش کامل اعتقاد مکن

گر بد است از وی اعتبار مگیر — ور نکو بر وی اعتماد مکن

ای زده لاف خرد چند بشهوت گیری — گیسوی شاهد و زنجیر جنون جنبانی

چه جنون با شد از آن بیش که در پیش زنی

بنشینی بسر زانو و کون جنبانی ؟

جلالی(۱)

زن بد خو اگر چون حور باشد — سزاوار میان گور باشد

بدا بر حال آن مرد خوش اخلاق — که با اینگونه زن محشور باشد

غرب میمیرم و اینگونه زن را — نمیگیرم اگر چه زور با شد

بسی زحمت کشد مرد دل افکار — که در خانه شبی مسرور باشد

ولی افسوس چون آید بمنزل — ز محنت خاطرش رنجور باشد

اگر شب هم معذب باشد آن مرد — ز انصاف و مروت دور باشد

زنان را من دعا گویم شب و روز — ولیکن عکس آن منظور باشد

عجب نبود ز افکار جلالی — که در روی زمین مشهور باشد

جمهری (۲)

بدین پنج چیز است از مصائب — بود هریك چو تیری از نوائب

یکی مرك رفیق همطریق است — که کاری ضربت مرك رفیق است

دگر باشد شماتتهای خصمان — که نار آن بسوزاند تن و جان

دگر جفت بدو بدکار و بد پی — که میباشد جهنم صحبت وی

دو دیگر ترك علم و رفتن مال — که بی آندو بمیرد مرغ آمال

---

۱ - نقل از کتاب « کشف الغرور او مفاسد السفور » ۲- شاعر معاصر جهان بخش جمهری صاحب منظومه « اندرز از سخنان حضرت محمد(ص) بشعر فارسی »

پناه آور بیزدان از زن بد | هم از نیکوی آن بنما حذر خود
هلاك مرد بس نزدیك آید | اگر فرمان بری از زن نماید
اطاعت از زنان آرد ندامت | مطیع زن شود آخر ملامت
زنان باشند همچون دام شیطان | در آن دام او فتد هر مرد نادان

جمشید (۱)

ز کید جنس زن کس در امان نیست | بلائی بدتر از زن در جهان نیست
زنان ز انصاف و وجدان بی نصیبند | زنان افسونگر و مردم فریبند
بچشم و روی زن شرم و حیا نیست | جنایات زنان را انتها نیست
ثبات و خویشتن داری و تقوی | بنزد زن چو سیمرغ است و عنقا
وفا هرگز مخواه از جنس نسوان | که اطلاق وفا بر اوست بهتان
صفا آنگه ز زن بینی که از سنك | بر آید نغمه خوش لحن و آهنك
زنان پست و پلید و بد نهادند | زنان این الزمان ام الفسادند
زنان مکار و خودخواه و حسودند | شقی النفس و کین توز و عنودند
بهر جا فتنه ای گردیده برپا | شود انگشت زن از زیر پیدا
کجا بینی که آشوبی عیان است | در آنجا مکر و غدر زن نهانست
چه بنیانها که از زن بر فتاده است | بسا جانها که زن بر باد داده است
زن ای بس نقش هستی پاك کرده است | هزاران آرزو در خاك کرده است
همان دم کز برای تو دهد جان | بدان با خصم تو بسته است پیمان
چو بر رویت زند از مهر لبخند | بدان با دیگری کرده است پیوند

۱- شاعر معاصر مسمی و متخلص به « جمشید » و مشهور به « امیر بختیار » متولد ۱۳۳۴ هجری قمری فرزند مرحوم یوسف خان (امیر مجاهد از خوانین) بختیاری و نگارندهٔ کتاب « عاشورا »

زمهر آندم که دستت میفشارد / هما ندم دل بدیگر کس سپارد

بچشم ار با تو نرد عشق بازد / با بروها رقیبان را نوازد

ندیدم من ز زنها زشتخو تر / از این جنس دغل بی‌چشم وروتر

حکیمان و سخندانان نامی / چو فردوسی و سعدی ونظامی

از آنجائیکه زن را آزمودند / در اوصاف زنان غوغا نمودند

بسی ابیات نغز و شعر شیوا / بوصف زن از آنان مانده برجا

یکی کرده سگ و زنرا برابر / سگی را داند از صد زن نکوتر

یکی از حیث خوی واصل و گوهر / زنان با اژدها سازد برابر

سپس خواهد شوند این هر دو در خاك / جهان گردد مصفا زین دو ناپاك

ولی داند خدا در مذهب من / بود ازاژدها صد ره بتر زن

نظامی طرفه دستانی سروده است / زنان را نیك حلاجی نموده است

که گر شادی زنان از غم بمیرند / چو غمگینی نشاط و وجد گیرند

زن از دور فلك دان بی وفاتر / دمش از نیش کژدم جانگزاتر

هوسران ولجوج ودون نواز است / خیانت پیشه ونیرنك باز است

بزعم من خدای آفرینش / چو کرد آهنك ورای آفرینش

وجودی از نفاق وزنج و ابهام / پدید آورد ویرا کرد زن نام

حالت (۱)

میگفت یکی: زنم که بود آبستن / زائید یکی دخترك سیمین تن

مردم همه تبریك بمن میگویند / امید که این بچه بود بچه من!

....

زن هر چه که سوی مرد پایش پوید / از بهر فریب او رضایش جوید

گر مردی را زنی بخواند شیرین / این را بحساب پولهایش گوید

۱ ـ شاعر معاصر ابوالقاسم حالت سراینده «فکاهیات حالت»

خانمی داشت طبع بوالهوسی / که وفا زو ندیده بود کسی

هر چه میکرد شوهرآن دلدار / زود میشد زروی او بیزار

میگرفت او طلاق ازآن شوهر / باز میکرد شوهر دیگر

کردیکشب «توآلت» ازحدبیش / بهر پنجاهمین عروسی خویش

گشت همچون گل گلستانی / جلوه گردر بساط مهمانی

آخر شب که او قدم بنهاد / خوش وخرم بخانهٔ داماد

ناگهان دیدخانه و اسباب / بنظر آشناست از هر باب

رفت در فکروعاقبت ناچار / رو بداماد کرد وگفت ای یار

بنظر آشناست مسکن تو / پیش از این من نبوده‌ام زن تو؟!

در ، عقل جوان چو چشم خواب آلود است
چون پیر شود وجود او بی سود است

گر زانکه خیال زن گرفتن داری / در پیری دیرو در جوانی زوداست

از بهر کسی نیست تأهل جایز / جز آنکه زحفظ خویش باشد عاجز

گرساده دل است مرد زن گیردزود / ور باخرد است زن نگیرد هرگز

آدم چو بخواب رفت وآسوده غنود / حوا زکنار وی در آمد بوجود

مسکین، عجبا؛ که بعدازآن خواب نخست / یکلحظه دگر خیالش آسوده نبود

هر چند زنان عزیز هستند چوگنج / افتد زنگهداریشان دل بشکنج

از بهر جهانیان زن وثروت ومی / هم‌مایهٔ راحت است وهم باعث‌رنج

آن راز که زن نهفتنش نتواند / گوئی چو بد و مفتضحت گرداند

آنکو بزنش هر آنچه داند گوید / از نیک و بد زمانه کم می داند

زن گرزتو برتراست در ثروت‌وجاه / حال تو کندتباه و روز تو سیاه

آنکو کند ازدواج بهر زر و سیم / آزادی خویش رافروشد زین راه

باز‌ن نکرده شور مکن بهر ازدواج — از کرّ «بلا» نرفته ره کرّ «بلا» مپرس

شبی از شوهرش سئوال نمود — زوجه‌ای بدزبان وبدگل وپیر
چه کنم تا زمن شوی راضی؟ — شوهرش در جواب گفت: بمیر

حسین (۱)

بزن بدگمان باش و تکیه مکن — برو گر زنیکی شود مریمی
محرم شمر صحبت زن چو نیست — به‌ازگورشان در جهان محرمی

حسامی (۲)

براه این و آن دامن گرفتم — سر شب تاسحر شیون گرفتم
زکار خویشتن معزول گشتم — بکام اژدها مسکن گرفتم
از آن آزادی سابق گذشتم — بزندان ابد مسکن گرفتم
کمند رنج و طوق بندگی را — بحرف این وآن گردن گرفتم
ملال ومحنتم بی علتی نیست — حقیقت را بگویم زن گرفتم

حبیب (۳)

پیری وزشت روئی ار دانی — بهر زن بهترین نگهبانی است
بر زن خوب روی شوخ کسی — گر شود مطمئن ز نادانیست

حلبی (٤)

تو ای زن گر بخواهی ایمنی را — بخوی غربیان هرگزمنه دل
در آن محفل که مردان جا گزینند — مگردان خویشتن را شمع محفل
ترا با مرد آمیزش نشاید — که آمیزش بود غرقاب هائل

---

۱ - حسین بن سعدبن الحسین الدهستانی مولف کتاب « فرج بعد الشدت» ۲ - ایرج حسامی یکی از گویندگان جریده «خبر های روز» . اشعار مزبور در جریده مذکور تحت عنوان « زندان ابد »چاپ گردیده بود ۳ - شاعرمعاصر حبیب یغمائی متخلص به « حبیب» مدیر مجله « یغما » واز آثار اوست: «دخمه ارغون یا داستان تاریخی-شرح حال یغماوتاریخ جندق وبیابانك» متولد ۱۲۸۰ شمسی
٤- ازشعرای معاصر نقل از کتاب «اقوال الائمه گفتار- پیشوایان دین»

هلا آمیزش بیگانه مردان | مزاجت را بود زهر هلاهل
چوخواهی نام نیك و دامن پاك | بکوی و خانه از بیگانه بگسل
تو ای بانوی بازاری زبازار | چه باز آری؟ بجز کسب رذائل
زنان را جستجوی کار باشد | بنزد بخردان تحصیل حاصل
بکار و بار مردانت چه کار است؟ | که کار زن بود تدبیر منزل

خنده رو(۱)

کر و کور بردن بسر زندگانی | به بستر فتادن بعین جوانی
نخوابیدن و کار کردن بشبها | ندیدن بخود لحظه ای شادمانی
گرفتن بآغوش خود سنك خارا | بکوه و بیابان نمودن شبانی
بگرمای مرداد و سرمای آذر | بصحرا توقف نمودن زمانی
بیك جنگل خالی از میوه تنها | نمودن بروز و بشب باغبانی
نکوتر که از ماهرویان امروز | بخواهی بگیری زنی یا زنانی

خرم (۲)

عروس به که شب عیش دست و پا نزنی | که میکند زتو داماد اگر که خودنکنی

خاقانی(۳)

درفوت دخترخود گوید:

سر فکنده شدم چو دختر زاد | بر فلك سر فراختم چو برفت
بودم ازعجزچون خر اندر گل | بر جهان اسب تاختم چوبرفت
ماتم عمر داشتم چو رسید | عمر ثانی شناختم چو برفت
محنتش نام خواستم کردن | دولتش نام ساختم چو برفت

زخم بر دل رسید خاقانی | تا خود آسیب برخرده رسد

(۱) اسدالله شهریاری (خنده رو) یکی از گویندگان معاصر مجله فکاهی «ماه»
(۲) عباسعلی متخلص به خرم صاحب دیوان خرم ازمحل لنبان اصفهان ۱۲۳۱-۱۳۱۸ه
(۳) ابو بدیل افضل الدین ابراهیم شیروانی مشهور بحکیم خاقانی «۵۰۰-۵۹۵ هجری»

کوئی از باغ جان رسد خبرت — بوئی ای مه نمیرسد چه رسد
چرخ رازاه من زیان چه بود — پیل را از پشه لگد چه رسد
از فراش کهن بلات رسید — تا از این نورسیده خود چه رسد
از یکی زن رسد هزار بلا — پس ببین تا زده بعد چه رسد
سنگ باران ابر لعنت باد — بر زن نیک، تا ببد چه رسد

....

همه عیبند زنان و آنهمه را — نیکمردان بهنر بر گیرند
چون مؤنث بمذکر پیوست — گرچه آن حکم مذکر گیرند
لیك چون مرد بزن پیو ندد — حکم تانیث قوی تر گیرند
بلبل من که بمقنع پیوست — چون سمانه که بچادر گیرند
صید مرد است زن اما بزبان — مرد را صید نکوتر گیرند
باز اگر چند کبوتر گیرد — باز را هم بکبوتر گیرند

در تولد دختر خود گوید:

یکی دوزایند آبستنان ومادر طبع — زمن بزاد بیکبار صد هزار پسر
یکان یکان حبشی چهره و یمانی اصل — همه‌بلال معانی همه اویس هنر
یگانهٔ دوسرا وسه‌بعدو چارارکان — امیر پنج حس و شش جهات وهفت‌اختر
مراچه نقصان گرجفت من بزاد اکنون
بچشم زخم هزاران پسر یکی دختر!
اگر بمیر باشد بهشت را خاتون — اگر بماند زیبدمسیح راخواهر
اگر چه هست بدینسان خداش مرك دهاد
که گور بهتر داماد و دفن او بهتر
اگرنخواندی نعم‌الختن برو برخوان — وگرندیدی دفن البنات شو بنگر
مرا بزادن دختر چه خرمی زاید — که کاش مادرمنهم نزادی ازمادر
سخن که زاده خاقانیست دیر زیاد — که آن زنه فلك آمدنه‌از چهار گهر

....

از پی شهوتی چه کاهی عمر ... عمر کاه تو هر زمانی چرخ
تو بیك جان دو جان‌ستان داری ... جان‌ستان تو ، جان ستانی چرخ
هر که خر در خلاب شهوت راند ... در سر افتادش اسب سرکش عمر
آب شهوت مران که مردم را ... ز آب شهوت بمیرد آتش عمر

در مرگ دختر خویش گوید:

مرا بزادن دختر غمی رسید که آن ... نه بردل من و نی بر ضمیر کس بگذشت
چو دختر انده من دید سخت ، صوفی وار
سه روز عدهٔ عالم بداشت ، پس بگذشت

در شادی ازفوت دختر خود گوید:

پیش بین دختر نو آمد من ... دید کافاتش از پس است برفت
صورتش بست ، کز رسیدن او ... خاطر من مهوس است برفت
دید در پرده دختر دگرم ... گفت محنت یکی بس است برفت

خاکشیر (۱)



گفت شخصی شبی بزوجه خویش
کز تو این نکته میکنم تفتیش
وقت خفتن که حاصل آید کام
اولش خوشتر است یا انجام ؟
گفت نشنیدی افصح الفصحاء
در گلستان به نثر کوده اداء:
«چون فرو میرود ممد حیات !
چون بر آید بود مفرح ذات»

(۱) سید جعفر فرزند سید اسمعیل موسوی اصفهانی که نخست «صراحی» تخلص مینمود وسپس «خاکشیر» دارای دیوانی است در حدود «۱۵۰۰» بیت که تا بحال بچاپ نرسیده. متولد ۱۳۰۰ قمری ومتوفی ۱۴ ر ٤ ر ۱۳۳۵ شمسی هجری و (۱۳۷۵ قمری = خاکشیر مرد)

خفی (۱)

☆ خطا بود که زنان فن جنگ آموزند
روا است دلبری و ریو و رنگ آموزند

چه احتیاج زنان را به نیروی بدنی
جهالت است که سختی سنگ آموزند

اگرچه درس وفارا نکرده اندروان
و لیک مشق جفا را قشنگ آموزند

در آن زمان که بگیرند لنگه کفش بمشت
طریق حمله بشیر و پلنگ آموزند؟

بجیغ و داد بگیرند انتقام از مرد!
چه حاجت است که مشق تفنگ آموزند؟

از آن همه حرکاتی که در «صف جمع» است
روا بود که زنان «پیش فنگ» آموزند!!

☆ چند سال قبل که ایادی مرموز بیگانگان بجهاتیکه علل آن بر اهل بصیرت اظهر من الشمس است میخواستند زنان را در امور لشگری استخدام و مانند مردان فنون و رموز جنگی آموزند یکی از شعرای بذله گوی تهران اشعار فوق را سروده و تحت عنوان «زن و جنگ» نخست در مجله فکاهی «توفیق» بنام مستعار خود (خفی) درج و سپس در نشریات دیگر کشور نیز انتشار یافت ـ و وقتی ایرانی هوشیار زیر بار اینکار ادبار و ننگ و عار نرفت و تیر مطامع شهوانی و مقاصد سیاسی آنان بر سنگ آمد و یخ شان نگرفت باز یکی از شعراء و ظرفاء شوخ طبع تهران اشعار زیر را گفته و باسم مستعار خود (باباشمل) تحت عنوان «خوبان سپاهی!» در جراید آن روز پایتخت منتشر ساخت:

شنیدم که خوبان سپاهی شوند
و زاین جامه در زآنچه خواهی شوند

گذارند بر سر کلاه مهی
پذیرند آئین فرماندهی

مجازات با انتظامی دهند
بعاشق سلام نظامی دهند!

ز افسوس خون در جگر شد مرا
که دوران خدمت بسر شد مرا!

خوشا سر بخدمت بر افراشتن
وز این گونه فرماندهان داشتن!

---

(۱) شاعر معاصر یکی از گویندگان «مجله توفیق»

گلستان شود بر تو زندان تو | چو باشد غزالی نگهبان تو
سپاه نکویان چو جنگ آورد | «سر سرکشان زیر چنگ آورد»!
چو شوخی شود نازك افکن همی | بدوزد دو چشم تهمتن همی
ولی تا که این حکم تغییر کرد | اثر حیلهٔ اهل تزویر کرد!
ز دستی که چادر ز نو باب شد | مراد زنان نقش بر آب شد!

دهقان (۱)

تا توانی کن از زنان دوری | خویشتن را رهان ز رنجوری



زن بود اژدهای مرد ربای
نیکوان را دهد بدوزخ جای
راستی اژدهاست از زن به
سر زن زیر سنگ آهن به
مار بد بهتر است از زن نیك
دور از آن باش و شو بدین نزدیك
زن نیکو بسان دد باشد
تا چه باشد زنی که بد باشد
یوسف از زن اسیر زندان ماند
بیژن از زن بچاه گریان ماند
پور کاوس کشته گشت ززن
شد بریده سرش بطشت ززن

....

گفت اینسان امیر اژدر گیر | شاه دلدل سوار خیبر گیر
کز زنان بد احتراز کنید | سرشان را بزیر گاز کنید

---

۱ میرزا ابو الفتح خان المتخلص به «دهقان» سامانی والملقب به «سیف الشعراء» ناظم «الف الیل» و «شکرستان» و تصنیفات دیگر ۱۲۴۰-۱۳۲۶ هجری

از نکو مایه شان هم اندیشید گر کنید این چنین نکو کیشید
خوش سرود است اوستاد کهن این دو سه شعر بر مذمت زن
کاژدها باد با زن اندر خاك زین دو نا پاك باد عالم پاك
رو بدوزخ هشو بزن نزدیك سك بد به بود زصد زن نیك
در دل اژدها اگر مسکن کنی آن به که خو کنی بازن
مرد کو بازنان همی خو کرد کمتر است از زنان بدینسان مرد
جنت بازن است چون دوزخ دوزخ بی زنان زهی بخ بخ
تا توانی ز پنجه زن جه زهر خوردن ز دیدن زن به
خلقرا زلف اوست دام بلا فتنهٔ عالم است از بالا
شوخ و عاشق فریب وطناز است فتنه انداز و عشوه پرداز است

....

بر حذر باش از زنان گفتم آنچه دانستم از تو ننهفتم
همه خون ریز وفتنه انگیزند بنگاهی هزار خون زیزند

....

زن اگر شیر زرد خواهد بود کی هم آورد مرد خواهد بود
زن اگر باسپهر گردد جفت عاقبت زیر مرد خواهد خفت

....

خوش طراوت بود نکویان را خوش جمالیست لاله رویان را
پری اندام و پرنیان پوشند آفت دین و غارت هوشند
مست بیباك وشوخ و خونریزند حیله آمیز و فتنه انگیزند
کار بالا یشان بلا باشد کمترین پیشه شان جفا باشد

....

هوشمندی بنو جوانی گفت که همی خواست تازه گیرد جفت
کای جوان کن حذر ازاین عفریت سوی آتش چو میبری کبریت ؟
رحم گر کس باژدها بکنند خویش را طعمه بلا بکنند
که شکر شهد گر دهی بر مار مار را نیست کار جز آزار

....

با زنان مشورت زنا مردیست — مایه ننك و نتیجه ز ردیست
هر که بدهد عنان بدست زنان — برزند خود بچشم خویش سنان

ای جوان مکر زن مبین اندك — که زمکرش نگون شده است فلك
ای بسا زن که بهر اندك چیز — خواری آرد بمردمان عزیز
حکما خوانده اند دشمنشان — کرد باید جدا سر از تنشان

گفت در وصف زن خردمندی — هوشمندی و صاحب پندی
گفت باد از زمانه زن نابود — زن پرست است آسمان کبود
گفت این قوم وه چه بدگهرند — همه از یکدیگر پلید ترند

زن چو لغزد بدیگری پایش — باد بر کام اژدها جایش
زن که آورده ننك برشویش — باد تا بوت خانه مشکویش
زن که بر جفت خویش ننك آرد — به که چرخش بزیر سنك آرد
از چنین فتنه زود سیری کن — بفکن آموز خویش و پیری کن
گر از او روی خود نگردانی — آخرت رو دهد پشیمانی

گفت حکیمی ابابتی خون ریز — کرد باید ز گلرخان پرهیز
زانکه ایشان بلای جان ودلند — شوخ و عاشق کشند و دل گسلند
هر که با این گروه بنشیند — هرچه بیند ز خویشتن بیند
کرد باید بقول شاعر کار — که چنین پند داده در اشعار
گلرخانند شوخ وعالم سوز — خواهی ار دل بجای، دیده بدوز
هرکه اندر پی بتان پوید — باید اول بترك جان گوید

ای پسر زور ناکن و زن نه — عبرت از خلق گیر از من نه

زن بگیرد تو را رها نکند ... گر تو بگذاریش چه ها بکند
نیز گفت است شاعری دیگر ... شعر جان پروری از این بهتر
اژدها و زنند بس بی باك ... زین دو ناپاك باد گیتی پاك

کرد پرسش کسی زهشیاری ... که زنان را چگونه پنداری
گفت بادا بر این گروه تفو ... تنشان باد زیر خاك فرو
اصل شر اند و مایهٔ توبیخ ... باد بر کنده تخمشان از بیخ

ای بسا عابدان غار نشین ... کز زنان گشته اند بی‌دل ودین
منعمان بینوا ز زن‌شده اند ... رشك مجنون و کوهکن شده‌اند
بس مسلمان که کافر از زن شد ... بس دلاور که بیسر از زن شد
بهر شیرین شوخ شور انگیز ... گشت فرهاد کشته پرویز
سوخت لیلی روان عاشق را ... دوخت عذرا دو چشم وامق‌را
آنچه سودابه باسیاوش کرد ... کی بخاشاك خشك آتش کرد؟
ویس آتش بجان رامین زد ... آتشش شعله تا بپر و بن زد
بیژن از بهر زن فتاد بچاه ... بلعم از بهر زن برفت از راه
گر زنان عشوه‌ای بکار برند ... مردمان از حیات در گذرند
گاه از عشق فتنه انگیزند ... گاهی‌از غمزه خون فروریزند
از سر زلف بفکنند کمند ... سرشیران در آورند به بند
آهوی چشم را چو بنمایند ... از پلنگان شکیب بربایند

کرد پرسش یکی ز اهل خرد ... رأی تو بر زنان چگونه بود
گفت اف بر زن ووفای زنان ... بادگور سیاه جای زنان
گر به بستر بمار در تابی ... بهتر از آنکه پیش زن خوابی

در دل اژدها بگیر قرار   عمر با زن بسر مبر زنهار

بر زن و مار اختیار مده   سرشان زیر سنگ کوفته به

گرزه ماری که بر زنندش سنگ   بهتر است از زنیکه آرد ننگ

....

زن نخواهم سرم بتیغ بزن   کمترم اززن ار بگیرم زن

بزنان هیچگه نجویم وصل   نسل این قوم بادقطع ازاصل

....

ای جوان زن بود بلای بزرگ   هست‌اندر ستم گری چون گرگ

....

گفت اینگونه اوستاد کهن   این دو سه شعر در مذمت زن

خفتن پیش افعی از زن به   تا توانی ازاین بلا برجه

همدم مار باش و زهر بنوش   زن نسازی بخویش هم آغوش

ببر از این گروه وفارغ باش   زهر با دست خود بکام مپاش

دانش(۱)

ایخوش آن حال تجرد ایخوش آن گوشه نشینی

برخطا آن کس که تشویق آورد کس زن بگیرد

یا «عجوز الغابرین» بر درگهٔ حق این دعا

یا مرا از تو ستانند یا تو را از من بگیرد

....

بازوجهٔ خود بگفتم «انت طالق»   بدرید مرا پیرهن و ارخالق

گوید بمدام مرغ یکپا دارد   زین جنس دوپاچه‌چاره؟«جل الخالق»

دانش نوبخت (۲)

هوا خواهی وشورزن بارگی است   که زن بارگی مرگ یکبارگی است

دوانی (۳)

---

۱ - تقی «ضیاء لشگر - مستشار اعظم» مصنف کتاب :«حکیم سوری» و ۱۹ تصنیف وتالیف دیگرو گاهی هم «سوری» تخلص مینموده متولد ۱۲۳۸ شمسی هجری

۲ - شاعرمعاصر دانش نوبخت ناظم «دریکتا» ۳ - شاعرمعاصر علی «دوانی» قمی واعظ و نویسنده شرح احوال جلال الدین دوانی و «نورالهدایه»

الا ای بانوی آزاده منظر　　بیا زین مسلك بیهوده بگذر

توئی آن سرو باغ آدمیت　　توئی زینت ده هر زیب و زیور

توئی آن گوهر کانون هستی　　که هستی از تو میگردد منور

توئی آن لؤلؤ کان فضیلت　　توئی تابنده چون خورشید خاور

توئی آرامش هر دیده و دل　　توئی آسایش افکار شوهر

هوای دلگشایت بهجت افزا　　جمال جان‌فزایت روح پرور

فروغ چهره‌ات چون ماه تابان　　کلام دل نشینت شهد و شکر

چرا باید بگفتار سفیهان　　شوی بیگانه از الطاف داور

اگر دوشیزه ای یا بانوانی　　گهی از سر بر افکندند چادر

تو خود از دیده مردم نگهدار　　مبادا خشك و تر سوزد در آخر

منه پا در کلوپ و انجمن ها　　مزن از این سبب دامن بر آذر

مرو مانند زنهای هوسباز　　به پیرامون هر فحشاء و منکر

از این آلودگیهای کنونی　　برون آی و بسوی بخردان پر

باطراف جهان بهر سیاست　　مگردان خویشتن را همچو پرگر

بهر بدکیش و ناکس تو مده دل　　مکن با دیگران آلوده پیکر

پری آسا بسان حور جنت　　تن لخت و رخ باز و سبکسر

نمیدانم که با این وضع دلکش　　بری طاقت ز هر بیننده یکسر

همی دانم که اندر هر نگاهی　　بقلب ناظران باشی چو اخگر

نمیدانم که قصد بانوان چیست　　از این آزادی ننگین پرشر ؟

زن و گلگشت و صحرا و بیابان؟!　　زن و استخر و با مردان شناور ؟!

زن و قاضی ؟! زن و قانونگزاری ؟!　　زن و کار حکیم داد گستر ؟!

زن و میدان جنگ و قهرمانی ؟!　　زن و سرباز و فرماندار لشگر ؟!

زن و بر کشوری فرمانروائی ؟!　　زن و شاهنشهی بربر و بربحر ؟!

زن و حقی که نبود لایق او؟!
زن و در فکر کار میز و دفتر؟!

زن و حق وزارت یا وکالت؟!
زن و حق ریاست یا که محضر؟!

زن‌وخواهان حق‌غیر مشروع؟!
نمی‌باشد ز زنها خجلت‌آور؟!

چه حقی، حق مردان قوی دل
چه حقی، حق نا گشته مقدر

چنین حق باشد از زن ناستوده
بود این فکر زنهای فسونگر

زنان را فن مردان آزمودن
بود از شیوه مردان خودسر

زنان را در سیاست راه دادن
زیان آرد باستقلال کشور

چگونه عقل انسانی پذیرد؟
که مرد و زن عیان گردد برابر؟

از آن روزیکه ما را آفریدند
نبوده مرد و زن با هم برابر

اگر گوئی دلیلت چیست؟ گویم:
چرا نامد یکی زنهم پیمبر؟

چرا قانون گذاران جهانی،
زمردان بوده و مردان مهتر؟

چرا کشور گشایان جهاندار،
نبودندی بجز مردان افسر؟

چرا مشعل فروزان تمدن،
نبد یکفردشان بانوی با فر؟

مقام مرد از زن بالمراتب
بنزد عاقلان باشد فزونتر

خداوند جهان هم در طبیعت
مقام مرد را بنموده برتر

مگو پروردگار حق سبحان
بود درحق زن خصم ستمگر!

چنین نسبت بذات حق نشاید
نباشد در خور افکار انور

اگر امر تساوی مصلحت بود
نخستین روز میکردی مقرر

اساساً هیئت مفعول و فاعل
دلیل ماست بر نفی برابر!!

میان مرد و زن می بوده باشد
تفاوت از زمین تا چرخ اخضر

زنان در آفرینش ارج دارند
نه هر زن، دستهٔ نسوان اطهر

رسول هاشمی آن عقل کامل
ورا بستوده همچون «سنبل تر»

از آنجائیکه کار و فکر مردان
نمی باشد ز خانمها میسر

از آنجائیکه زن با ضعف اعصاب
بجزئی چیز می گردد مکدر
همان بهتر که محفوظش بدارند
بسان زر ، در گنجینهٔ زر
بمانند روان در قالب جان ! !
و یا چون دیده اندر قسمت سر !!
ترا تنها همین فخریه کافیست
که بنشینی و زائی ضیغم نر
براین پندم اگر نیکو دهی دل
ندارم غیر از این گفتار دیگر
هر آنچه گفتم از آغاز و پایان
ز من بشنو تو ای فرزانه خواهر
ز اشعار دوانی گر بر نجی
شگفتا ، آوخا ، الله اکبر !

☆ اواخر سال ۱۳۳۴ شمسی هجری و اوایل همین امسال (۱۳۳۵ شمسی هجری) بود که باز زمزمه انتخابات نسوان نخست در جراید مندرج و سپس در مجلس شورای ملی مطرح شد ولی اینبار هم تیر ایادی مرموز بیگانگان بسنك آمد . در این ایام واعظ حقیقی و مسلمان واقعی آقای دوانی قمی اشعار فوق را اول در جراید چاپ و بعد در جزوه ای کوچك منتشر ساخت .

دهقان (۱)

دل منه برزنان از آنکه زنان
مرد را کوزهٔ فقع سازند
تا بود پردهند بوسه بر او
چون تهی گشت خوارش انداز

دولت (۲)

ای قدت سرو و عذارت لاله
زلف بر روی چو ماهت هاله
دو لبت غیرت لعل و مرجان
بهتر از نی شکر بنگاله
گر که خواهی نشوی بی مقدار
سخره و بارکش رجاله
تا نگردی بهمه عمر حقیر
هر دو پایت نرود در چاله
«مد امروز» تو از دست مده
«فرششماهه» «قریکساله»!

۱ ــ جمال الحکماء دهقان علی شطرنجی ۲ــ شاعر معاصر معظم السلطنه متخلص «به دولت»

رسا (۱)

دوش پرسیدم از خروس چرا — اینهمه زن بروی زن گیری؟
هرزمان مرغی افکنی در دام — تا از او کام خویشتن گیری؟
گفت مرغان زنان بی خرجند — خرده نتوان بر این سخن گیری
نیست حاجت که بهر این مرغان — کفش وجوراب وپیرهن گیری
طعنه کم زن که صد از این زنها — گر تو باشی بجای من گیری

رجاء (۲)

هر فتنه ای که آخر آن فتنه کشتن است — چون نیک بنگری همه در گردن زن است
پاتابسر مجسمهٔ فتنه است زن — بسیار خون ناحق کورابگردن است
هر جا سخن رود ز حلال و حرام زن — مانند پشه است و سخن باد بیزن است
گفتار خود بغیبت مردم کند تمام — این فعل ناپسند ورا پیشه و فن است
زن دشمنی است خانگی امابیک جهت — گردد خراب خانه که خالی ز دشمن است
یك زن میان اشان گاهی شود پدید — کو در پی مسابقه از مرد بردن است
چون مریم است یا که چو حوا و آسیه — زن را که طوق بندگی حق بگردن است
درشهر ما که یافت نگردد چنین زنی — شاید بهند و چین و بپاریس ولندن است
گفتم حقیقت سخنانم خلاف نیست — گر غیر از این شناسیشان جرم بامن است
هر کس رجا ز صحبت زن کرد احتراز — از صد هزار فتنه و آلام ایمن است

---

۱ - شاعر معاصر قاسم رسا ۲ - شاعر معاصر میرزا علی المشهور به « خلیلیان » والمتخلص به « رجا » متولد سال ۱۳۱۷ قمری فرزند مرحوم عبدالمحمود اصفهانی وی دارای دیوان اشعاریست که قسمتی از آن ضمیمه دیوان « گلزار » بچاپ رسیده است

رهی معیری (۱)

الهی در کمند زن نیفتی — وگر افتی بروز من نیفتی
دلم را نوگلی پیمان شکن سوخت — چو داغ لاله سر تا پای من سوخت
از آن گلبن نصیبم داغ و درد است — زن بد خو بلای جان مرد است
زنان چون آتشند از تند خوئی — زن و آتش ز یك جنسند گوئی
نه تنها نامراد آن دل شکن باد — که نفرین خدا بر هرچه زن باد
نباشد در مقام حیله و فن — کم از ناپارسا زن، پارسا زن
چو بگشاید کتاب خدعه و رنگ — زن آموزد بشیطان درس نیرنگ
زنان در مکر و حیله گونه گونند — سرابند و فریبند و فسونند
چو زن یار کسان شد مار از او به — چو تردامن بود گل، خار از او به
حذر کن زان بت نسرین بر و دوش — که هر دم با خسی گردد هم آغوش
منه در محفل عشرت چراغی — کز او پروانه ای گیرد سراغی
میفشان دانه در راه تذروی — که مأوا گیرد از سروی بسروی
جهان داور چو گیتی را بنا کرد — پی ایجاد زن اندیشه ها کرد
مهیا تا کند اجزای او را — ستاند از لاله و گل رنگ و بو را
ز دریا عمق و از خورشید گرمی — ز شبنم اشك و از گلبرك نرمی
ز امواج خروشان تند خوئی — ز روز و شب دو رنگی و دو روئی
لطافت از نسیم و مویه از جوی — ز شاخ تر گرائیدن بهر سوی
صفا از صبح و شور انگیزی از می — شکر افشانی و شیرینی از نی
ز گرك تیز دندان نابکاری — ز دور آسمان ناپایداری
ز باد پهنه پیما هرزه پوئی — ز طوطی حرف ناسنجیده گوئی

---

۱ شاعر معاصر محمد حسن بیوك معیری متخلص به «رهی» متولد ۱۲۸۸ شمسی از خانواده معیر الممالك (نظام الدوله) وی دارای دیوان اشعاریست که تا کنون بچاپ نرسیده

ز روباه دغل حیلت گری را   ز مار جان گزا بدگوهری را
جهانی را بهم آمیخت ایزد   همه در قالب زن ریخت ایزد
ز طبع زن بغیر از شر چه خواهی؟   وز این موجود افسونگر چه خواهی؟
حکیم گنجه آن گنجینهٔ راز   در این معنی چنین شد نغمه پرداز
چه بندی دل در آن دور از خدائی   کزو حاصل نداری جز بلائی
اگر غیرت بری با درد باشی   و گر بی غیرتی نامرد باشی

دو نوبت مرد عشرت ساز گردد   در دولت برویش باز گردد
یکی آنشب که با گوهر فشانی   رباید مهر از گنجی که دانی
دیگر روزی که گنجور هوس کیش   بخاک اندر نهند گنجینهٔ خویش

رفقا (۱)

ازدواج آن آفت عهد شباب   نزد من باشد چو یک رؤیا و خواب
راست خواهی هست همچون یکشراب   میکند آینده ات یکسر خراب
راستی بی مزه چون آش اوماج: ازدواج است ازدواج است ازدواج
میکند روبه صفت شیر ژیان   می برد تاب از تن پیر و جوان
میزند بر ریشهٔ عمرت عیان   گرچه محبوب است نزد بدگلان
آنکه آقا را کند خانم مزاج: ازدواج است ازدواج است ازدواج
مستمند و منعم و درویش را   نیک آئین را و هم بدکیش را
صافرا، بی ریش را، باریش را   آنکه حتی کاسب تجریش را
مبتلا سازد بدرد احتیاج: ازدواج است ازدواج است ازدواج
مایهٔ دردو غم و رنج و تعب   باعث خوشبختی اما از «عقب!»
موجد رنج و عذاب «نیمه شب!»   جمله بیچارگی ها را سبب
وز برای شادمانی ها علاج: ازدواج است ازدواج است ازدواج

۱- شاعر معاصر قاسم «رفقا» یکی از گویندگان مجله فکاهی توفیق

رجائی (۱)

یکدختر ماه پیکری اندر راه — میرفت و بمن زناز میکرد نگاه
گفتم یارب بتو میبرم زابلیس پناه — لا حول ولا قوت الا بالله

زارع الشعراء (۲)

اگر از بخت بد یکعمر مأوای — براه سیل بنیان کن بگیری
بزیر پای فیلان خانه سازی — بکام اژدها مأمن بگیری
بهر جا آتشی سوزنده بینی — بمیل خود بر آن دامن بگیری
بجای دوستی با اهل دنیا — برای خویشتن دشمن بگیری
شوی عاری زخوی آدمیت — بجایش خوی اهریمن بگیری
به دنیا هرچه زشت و ناپسند است — تمامی را به پیراهن بگیری
گناهان همه نسل بشر را — بروز حشر بر گردن بگیری
ازآن بهتر که از این خلق طماع — بخواهی دختری، یا زن بگیری

چه خوش بی دامن زن تا کمر بی — که زنها را بلندی درد سر بی !؟
اگر عیب است کوتاهی دامن — بلندش هم بمولا پر خطر بی!

زرین قلم (۳)

یك نوجوان زعشق نگاری مریض شد — میگفت کس مرا بجهان غمگسار نیست
برداشت نامه‌ای و بدلبر چنین نوشت: — آخر ترا زبهر چه برمن نظاره نیست؟
با آنکه بارها بتو گفتم که جان من
دل هرچه هست هست ولی سنك خاره نیست

---

۱ - محمد جعفر متخلص به « رجائی » فرزند محمد رضا از اهل محله باب الدشت اصفهان دارای دیوانیست که هنوز بچاپ نرسیده « ۱۲۹۲ - ۱۳۶۵ قمری »
۲ - شاعر معاصر حسن « زارع » متخلص به « زارع الشعرا » از گویندگان مجله فکاهی توفیق ۳ - شاعر معاصر علی زرین قلم

روزی زازدواج گشودم دهان ولیك — گفتی عجالة بجز ازصبر چاره نیست
اینك رضا مده که بتعویق ارفتد — این امر خیرو نیك که آنرا کناره نیست
گر مایلی بیا و بکن استخاره ای — جانم بلب رسیده بدل جز شراره نیست
معشوقه خواند نامهٔ اورا و شاد شد — بنوشت پاسخی که بغیر ازاشاره نیست
عاشق گشود نامهٔ او را نوشته بود : — «درکارخیر حاجت هیچ استخاره نیست!»



سعدی (۱)

دل آرام باشد زن نیکخواه
ولیك از زن بد خدایا پناه

چو طوطی کلاغش بود هم‌نفس
غنیمت شمارد خلاص از قفس

سر اندر جهان نه بآوارگی
وگرنه بنه دل به بیچارگی

بزندان قاضی گرفتار به — که در خانه بودن برابرو گره
تهی پای رفتن به از کفش تنگ — بلای سفر به که درخانه جنگ
سفر عید باشد بر آن کدخدای — که بانوی زشتش بود درسرای
در خرمی بر سرائی به بند — که بانك زن ازوی برآید بلند
اگر زن ندارد سوی مرد گوش — سراویل اچکیش در مرد پوش
چو زن راه بازار گیرد بزن — وگرنه تو درخانه بنشین چوزن
فروغی نماند در آن خاندان — که بانك خروس آید ازماکیان
زنی راکه جهلست و ناراستی — بلا برسر خود نه زن خواستی
چو از کیلهٔ جو امانت شکست — ز انبان گندم فرو شوی دست
چو در روی بیگانه خندید زن — دگر مرد گولاف مردی مزن

(۱) شیخ مشرف الدین بن مصلح الدین «سعدی» شیرازی «۵۸۹ - ۶۹۱ ه.»

زن شوخ چون دست در قلیه کرد | برو گو بنه پنجه بر روی مرد
ز بیگانگان چشم زن کور باد | چو بیرون شد از خانه در گور باد
چو بینی که زن پای بر جای نیست | ثبات از خردمندی و رای نیست
گریز از برش در دهان نهنگ | که مردن به از زندگانی به ننگ
بپوشانش از چشم بیگانه روی | وگر نشنود چه زن آنگه چه شوی
زن آن به که در خانه پنهان بود | که آهنگ بی پرده افغان بود
زنیکه نماید به بیگانه روی | بریزد شکوه خود و شرم شوی

زن خوب و خوش طبع رنج است و یار | رها کن زن زشت نا ساز کار
زن خوب و خوش خوی و آراسته | چه ماند بنادان نو خواسته
مبین دلفریبش چو حور بهشت | کر آن روی دیگر چه غول است زشت
گرش پای بوسی ندارد سپاس | ورش خاك پاشی نداند سپاس
نشاید هوس باختن بـا گلی | که هر بامدادش بود بلبلی
ببرد از پری چهرهٔ زشتخوی | زن دیو سیمای خوش طبع گوی
زن نو کن ایدوست هر نو بهار | کـه تقویم پارینه ناید بکار
کسی را که بینی گرفتار زن | برو سعدیا طعنه بروی مزن
توهم جور بینی و بارش کشی | اگر یکشبی در کنارش کشی

زن کز بر مرد نارضا برخیزد | بس فتنه و جنك از آن سرا برخیزد
پیری که ز جای خویش نتواند خاست | الا بعصا ، کیش عصا برخیزد ؟!

ز اندازه بیرون مرو پیش زن | نه دیوانه ای تیغ بر خود مزن
به بیرغبتی شهوت انگیختن | برغبت بود خون خود ریختن

زن بد در سرای مرد نکو | هم در این عالمست دوزخ او
زینهار از قرین بد زینهار | و قنا ربنا عـذاب النار
سگ به از جفت زشت روی بود | خاصه آن زن که زشتخوی بود

سگ بود بهتر از زن بد روی — دیو و دد بهتر از زن بدخوی

تخم زن در جهان پراکنده — ریشه اش از جهان شود کنده

اگر تنگدستی مرو پیش یار — اگر سیم داری بیا و بیار

که گر روی بر خاك راهش نهی — جوابت نگوید بدست تهی

زور باید نه زر که بانو را — گر زی دوست تر که ده من گشت

چه نغز آمد این یك سخن زان دو تن — که بودند سر گشته از دست زن

یکی گفت کس را زن بد مباد — دگر گفت زن در جهان خود مباد

مردکی را که زن طلاق افتاد — شوهر دیگر اتفاق افتاد

دست آن بر سر از جفای زنش — کیر این در میان پای زنش

هر گز این دوستدار او باشد — یا با خلاص یار او باشد

قلتبان تا بیاد دارد جفت — خیر در حق او تواند گفت

روی زیبا و جامهٔ دیبا — عرق و عود و رنگ و بو و هوس

این همه زینت زنان باشد — مرد را کیر و خایه زینت بس

که گفت پیره زن از میوه میکند پرهیز؟
دروغ گفت که دستش نمی رسد بدرخت.



سنائی (۱)

من نه مرد زن و زر و جاهم — بخدا گر کنم و گر خواهم

گر تو «تاجم» (☆) دهی ز احسانم — بسر تو که «تاج» نستانم

☆ بهرامشاه غزنوی خواست «تاج الملك» همشیره خود را بحکیم سنائی طلب تراه دهد وی نپذیرفت و در حدیقه باشعار فوق الذکر اشاره فرموده است.

(۱) ابو المجد مجدالدین حکیم سنائی غزنوی «۵۱۶-۵۹۰ ھ»

منگر بر بتان کـه آخر کار — نگرستن گرستن آرد بار
هر که را روی خوب کم خرد است — روی نیکو دلیل خوی بد است
روی نیکو بقدر خود بد خوست — زان خرد خوب را ندارد دوست
هر کرا با جمال بد نیتی است — وانکه حسنش چو ماه عاریتی است
چون چراغند لیك پژمرده — بنمی زنده وز دمی مرده
شاهدان زمانه خرد و بزرك — دیده را یوسفند و دلرا گرك
نقش پر آفتند چینی وار — چشم بر گل دهند دل را خار
گر چه بر چهره عالم افروزند — از مژه دل درند و جان سوزند
مار وطاوس هردو موی قفاست — عاقبت آدم است دل حواست
جعد مفتون و جان گسل باشد — زلف مرغوب غول دل باشد

سبزواری (۱)

بهر زن بود ای اخی در مامضی — ضربتی که خورد فرق مرتضی
هر فسادیرا که بینی در جهان — آن زشومی زنان میدان عیان

سرمد (۲)

اگر چه جوانم من و بی زنم — وزین گفتگو ها نه دم میزنم
ولی آنچه بر دیگران دیده ام — هم از اهل تحقیق بشنیده ام
وگر همسر کس فتد زشتخوی — سزد گر بگریند بر حال اوی
که با همسر بدخوشی درجهان — نیرزد مگر مردن نا گهان
مبادا گزینی تو بد همسری — کـه بر تو گشاید زدوزخ دری

در مجلس شورای ملی غالبا بین شعرای اهل ذوق اشعاری بمناسبت

۱_ حاج شیخ اسماعیل واعظ سبزواری مؤلف :) انسان ، حیوان، ملائکه، شیطان، جنت و نار : مجمع النورین) ۱۲۱۲ - ۱۳۱۲ ه . ۲ شاعر معاصر سید محمد صادق « سرمد » متولد ۱۲۸۳ شمسی و مدیر روزنامه « صدای ایران » و وکیل دادگستری و نماینده دوره ۱۸ مجلس شورای ملی

حضور برخی از بانوان خوشگل در « لژ پرخیده » و « لژ ویژه » ردوبدل میشود. چندی قبل از « لژ ویژه » دخترکی ماهروی یاد داشتی برای صادق سرمد مینویسد باین شرح : « آقای سرمد خیلی سیاسی شده وما را فراموش کرده ای. امضاء : « گل‌ویژه » طبع سرمد که از تماشای آن ماه طلعت بجوش وغروش درآمده‌بود بجریان وغلیان افتادواین دوبیت‌راساخت:

« امروزلژ ویژه بود پر گل ویژه　　پر از گل ویژه است‌وپر ازسنبل‌ویژه
سرمد سخن ویژه‌از این گفت که ناچار　　مداح گل ویژه بود بلبل‌ویژه»

وقتی شعر مزبور را آقای « یار افشار » خواند (چون وی منشی است وروبروی لژ ویژه مینشیند بلحاظ آنکه در « لژ پرخیده » هم بین بانوان خارجی چند زن زیبا نشسته بودند) این دو بیت را نوشت و برای سرمد فرستاد: « لژ ویژه است آری پر گل امروز　　همه آتش‌فروزو خانمانسوز
لژ پرخیده هم امروز بد نیست　　خلاف جلسهٔ پیش و پریروز»

سرمد بلا فاصله در جواب گفت :

« سخن سنجیده گفتی یارافشار
که زیبد نکتهٔ سنجیده از تو
لژ پرخیده هم امروز ویژه است
ولی ویژه زمن پرخیده ازتو !»



سیفی (۱)

مرا زنجیر اگر بر گردن افتد
سر و کارم نخواهد بازن افتد
بتی کو بود کارش دلربائی
نمود از مهر با من آشنائی

(۱) شاعر معاصر سیف الله آشوری متخلص به «سیفی» متولد ۱۳۰۲ خورشیدی دراصفهان فرزند میرزا باقر متخلص به «خاص». شاعر مذکور دارای دیوانیست که بطبع رسیده است.

بهر جائی مرا می بود دلدار   غمی گر داشتم میگشت غمخوار
ز رنج و محنت من رنج می برد   ز گنج شادیم او گنج میبرد
همی کوشید بهر آبرویم   بر آوردی بهر جا آرزویم
ز دیدار جمالش شاد بودم   ز غمهای جهان آزاد بودم
اگر وقتی فراقت دست میداد   مرا او می ز چشم مست میداد
چو میزد شانه بر گیسوی مشگین   شرار دل ز من می یافت تسکین
بدم خرسند از قد رسایش   بهر جا مینمودم من دعایش
بدینسان شاد بودم روزگاری   دلم زو داشت تابی و قراری
چو بودم خاطر آسوده از او   نکردم گردنش بندی چو آهو
بهر جائیکه میل آن پری بود   خرامان همچنان کبک دری بود
بکوه و دشت وصحرا وبیابان   همی میرفت او دلشاد و خندان
چو بلبلهای بستانی دما دم   شد ازاین شاخه باآن شاخه همدم
که ناگه از جفا کاری گردون   بشد جام میم یکباره پر خون
شبی رفتم بسوی خانهٔ خویش   بدانسانی که میرفتم بسی پیش
بدیدم آن بت زیبای مهرو   بیفکنده گره بر طاق ابرو
نظر دیگر بسوی من ندارد   سری با گفتگوی من ندارد
عبوس ودرهم و مخزون نشسته   کمر را بهر قتل من ببسته
چو اینسان دیدمش بیتاب گشتم   تو گوئی غرق در سیلاب گشتم
بدیدم ناگهان ازجای برخاست   بپیش آمد مرا زد از چپ وراست
شگفتم بیشتر از پیشتر شد   مرا بر دل فرو صد نیشتر شد
بگفتم: بعد چندین سال چون شد ،   که آن مهر ومحبت واژگون شد؟
بگو با من خطای من چه بوده؟   که اینگونه خروشانت نموده؟
نگفت آنشب دگر با من سخن هیچ   ز من افتاد دل زین هیچ در پیچ

نرفتی آنشب اندر دیده‌ام خواب — مرا شدشادی از آن لحظه نایاب
بدینسان چندروزی باچنین حال — همی برپا نمود او هر نفس قال
در آخر پی بمقصودش ببردم — بگفتم تیر تاریکی بخوردم
زنادانی و جهل وغفلت خویش — دلم پرخون شدو گشتم جگرریش
زبس تنها روان شد او بهرجای — بسنگی گیرکرد آخر ورا پای
دلش شد پای بند نو جوانی — بهرجا کرد هر دم نوحه خوانی
هویدا شد سرنا ساز گاری — دگر بامن نکرد از مهر یاری
اگر زن در جهان آزاد باشد — دل مردان پر از فریاد باشد
غرض ازبعد عمری محنت وغم — شدم آشفته حال و زارو درهم
نوشتم این حکایت تا بخوانند — ولی گر معنی آنرا بدانند
رها کردم من اورا ازدل وجان — که باشدشادوخندان وغزلخوان
امان از تیر عشق ناگهانی — که خواهدسوخت عمر وزندگانی
بود گر مرد را یکدل بصد جا — زنان را نیست صد ها دل بیکجا
اگر مردی بسازد دل بیاری — تواند داشتن صبر و قراری
ولیکن گرزنی دلباخت برکس — خروشد همچو اقیانوس اطلس
زبی تابی کشد از هرطرف سر — بهر جا بگذرد بر پا کند شر
دگرزین بیشترنتوان سخن گفت — که گوهر رانشاید بیش ازاین سفت
حکایت را گر از سیفی پذیرند — یقین باشد که با خواری نمیرند

نپوشد زن بتن گر جامهٔ ناز — نگردد مرد با وی یارو دمساز
چراغ زن بود ازنا روشن — رخ زنرا نماید ناز گلشن
زناززن حذر کن تا توانی — که میگردی اسیر نا توانی
اشاره‌زن نماید چون بابرو — نماید کار شمشیر هلاکو
زند گرچشمکی با چشم جادو — شکارت میکند مانند آهو

کند چون باز لب هنگام گفتار دلت را میکند زار و گرفتار
نمایان گر کند چاه زنخدان رباید از تو صبر و عقل و ایمان
بمردم چون نماید قامت خویش کند بیننده راز از روجگر ریش
بجنباند چو زن لیموی پستان کند بیعار خود طفل دبستان
چو آید در کرشمه یا که اطوار بدارد باز پایت را ز رفتار
سخن از ناز زن گفتیم تا حال کنون گویم ز خشمش پند و امثال
چو جنس زن بیاید بر سر خشم کند کاری که ریزد خونت از چشم
جهان را پیش چشمت تیره سازد ابر تو دوست و دشمن چیره سازد
بکامت زهر ریزد جای شربت اگر شرقی، روان سازد بغربت
بهم خواهد زدن چرخ فلك را ندارد حرمت حق نمك را
غرض از زن بباید دل بریدن از این ام الفسادان پا کشیدن
بهرجا فتنه باشد باشد از زن الهی ریشهٔ زن را تو بر کن
بشد یوسف بزندان از زلیخا اسیر رنج و حرمان از زلیخا
زلیلی شد دل مجنون پر از خون بدانسانی که شد بر دشت و هامون
زشیرین غرق خون گردید فرهاد ز مکر زن دو صد فریاد فریاد
نباشد سیفیا گر زن در عالم نبیند روی غم اولاد آدم
برادر با برادر نا ستیزد کسی خون کسی هرگز نریزد
بلا و فتنه گردد از جهان دور شود عیش و نشاط مرد معمور
دگر جنك و جدالی در نگیرد کسی در پیش راه شر نگیرد
شود آفاق سرتاسر چو گلزار دگر یکتن نبیند روی آزار

ساخلو حضور (۱)

یکی در محفلی میگفت با من که میدانی چه معجونیست این زن؟

---

۲ ــ شاعر معاصر یکی از گویندگان مجله فکاهی توفیق

وجودش منبع الهام باشد — چو قند و نیشکر بر کام باشد

بلب خندی غمت از دل براند — بگوشت نغمهٔ شادی بخواند

اگر بیند ترا از دهر غمناک — غبار غم ز رخسارت کند پاک

رخش گلزار و بستان تو باشد — لبش یاقوت و مرجان تو باشد

جفای عالمت گردد فراموش — ز مهرش گر شبی گیری در آغوش

بموقع چائی و شامت مهیا — ز چشمش باده و جامت مهیا

ز تنهائی دلت لرزان دگر نیست — رخ مه پیکرانت در نظر نیست

بدو گفتم که افکارت حمیده است — ولیکن کس چنین یاری ندیده است

قضاوت را بظاهر مینمائی — مرا آزرده خاطر مینمائی

زنان در کشور ما رنگ رنگند — ز «مد» تابع بزنهای فرنگند

بظاهر دلربا و دلفریبند — ولی از عقل قدری بی نصیبند

همه عاشق کش و پر زرق و برقند — بمرداب تکبر جمله غرقند

حسود و پر ادا و کینه توزند — ستمکار و محیل و خانه سوزند

درست است اینکه زیبا و قشنگند — ولی بر شوهران چرسند و بنگند

قبول است اینکه معجونی لذیذ است — بلطف و خاصیت همچون نبیذ است

ولی این نکته را بشنو ز چاکر — همیشه نقش کن در لوح خاطر:

زن و دختر بظاهر زر نابند — ولیکن در حقیقت چون سرابند

در اول چون پری رامت نمایند — سپس بدبخت و بدنامت نمایند

سهیلی (۱)

زنی از اهل قم که کامله بود — هفت شوهر بعمر خویش نمود

لیک زآنجا که بخت شومی داشت — یک بیک را بخاک گور گذاشت

---

(۱) شاعر معاصر مهدی سهیلی مدیر روزنامه «نوشخند» و صاحب تالیفات و تصنیفات: «دو قطره اشك، فكاهيات سهیلی، خوشمزکیها، از هر چمن گلی، حاجی حسن، ترانه‌های سیاسی، انگولکهای ادبی، نمایشنامه‌های کمدی رادیوئی و نمکپاش».

باردیگر زنك خودی آراست   در پی شوی هشتمی برخاست
صبح وشب «چارنعل» هرسو تاخت   شوهر تازه ای بدام انداخت
باز از گردش به انجم   گشت بیمار شوهر هشتم!
دمبدم حال او بتر میشد   جانب مرگ رهسپر می شد
موقع نزع « آن زن بیریخت   « آب تربت » بحلق او میریخت
باسر هر مژه دری می سفت   اشکریزان بشوهرش میگفت :
گر رود سایهٔ تو ازسر من   چکنم ای یگانه شوهر من ؟
بعد تو من بخواریم ای مرد   بچه کس میسپاریم ای مرد؟
شوهرش گفت : ای نگار قمی!   می سپارم به « احمق نهمی »

دوش باخانمی پری رخسار   ساعتی چند گفتگو کردم
دفتر زندگانیش را نیز   خط بخط خوانده زیر و رو کردم
هیچ عیبی نیافتم در او !؟   هر قدر بیش جستجو کردم
گفتم آیانباشدت شوهر؟   گفت من سالهاست شوکردم
لیك چون شوهرم نبود قشنك   چند ماهی است ترك او کردم
لاجرم بهر استفاده ز عمر   سوی میز اداره رو کردم
من خوش باور از شنیدن آن   سر بدامان غم فرو کردم
گفتمش ترك کن اداره؛ بگفت :   تازه من بارئیس خو کردم.

دختری کرد سؤال از مادر   که چه طعم ومزه داردشوهر ؟!
این سخن تا بشنید از دختر   اندکی کرد تأمل مادر
گفت باخود که بدین لعبت مست   گر بگویم مزه اش شیرین است
یا غم شوی روانش کاهد   یا بلافاصله شوهر خواهد
ور بگویم مزه آن تلخست   تا ابد میکشد از شوهردست
زین جهت گفت بدو ای زیبا   ترش باشد مزهٔ شوهر ها!

دخترک در تب و در تاب افتاد ‌ ‌ ‌ گفت: مادر، دهنم آب افتاد!

سخن از زن مگو من سیرم از زن ‌ ‌ ‌ خدا داند که من دلگیرم از زن

خوش آن مردی که اصلاً زن ندارد ‌ ‌ ‌ بلای خانگی چون من ندارد

الهی زن اسیر درد گردد ‌ ‌ ‌ بلا گردان جان مرد گردد

الهی چون ببالین سر گذارد ‌ ‌ ‌ دگر سر را ز بالین بر ندارد

هزاران زن فدای موی یک مرد ‌ ‌ ‌ فدای گوشهٔ ابروی یک مرد

نمیدانم خدا بر جنس ماده ‌ ‌ ‌ چرا مهر و وفا اصلاً نداده

الهی غرق ماتم باشی ای زن ‌ ‌ ‌ همیشه همدم غم باشی ای زن

که گفته زن شریک عمر مرده؟ ‌ ‌ ‌ مگر زن میکند تخم دو زرده؟

زن ار باشد چو حوری، نزد بنده ‌ ‌ ‌ بود بدتر ز هر مار گزنده

هر آن شری که اندر این جهان است ‌ ‌ ‌ بدون شک ز تقصیر زنان است

مشو آلت برای بازی زن ‌ ‌ ‌ بحرف و پشت هم اندازی زن

که با مکر و فریب، این جنس مرموز ‌ ‌ ‌ بیک غفلت ترا سازد سیه روز

ببرد گاهی وگاهی و بدوزد ‌ ‌ ‌ بناگه جان و مالت را بسوزد

به پیش من بود ننگ بشر زن ‌ ‌ ‌ خلاصه لعنت حق باد بر زن

مردکی رفت در سفر دو سه سال ‌ ‌ ‌ چونکه برگشت شد پریشان حال

دید، آن شوهر سعادتمند! ‌ ‌ ‌ دارد از خانمش «سه تا» فرزند

بازنش گفت: ای وجود نجیب! ‌ ‌ ‌ نزد من این قضیه هست عجیب

تو ز من چند سال، دور بدی ‌ ‌ ‌ از کجا صاحب سه بچه شدی؟

گفت آن خانم خدای پرست!: ‌ ‌ ‌ بچه ای کز همه بزرگتر است،

شب «تودیع» ما پس افتاده ‌ ‌ ‌ در همان شب خدا بما داده

گفت شوهر: که «دومی» ز کجاست؟ ‌ ‌ ‌ گفت: مرگ تو اینهم از خود ماست!

دیدمت یك شب از قضا در خواب ‌ ‌ ‌ ‌ دادی این دسته گل دوباره بآب
گفت: ای خانم قشنك مدیست ‌ ‌ ‌ ‌ دگر این طفل «سومی» از کیست؟
زن بگفتا باو عزیز دلم! ‌ ‌ ‌ ‌ که ز الطاف بیحدت خجلم
شرح این هر «دو» بچه بشنفتی ‌ ‌ ‌ ‌ وین «دوتا» بچه را پذیرفتی!
مرك این «دو» که قیل وقال مکن ‌ ‌ ‌ ‌ هیچ از «سومی» سئوال مکن!!

....

مرد پیری بینوا و برك بود ‌ ‌ ‌ ‌ محتضر بود و بحال مرك بود
ایك او یك همسر مهروی داشت ‌ ‌ ‌ ‌ زوجه‌ای زیبا و مشکین موی داشت
دردم مردن بآن وحشی غزال ‌ ‌ ‌ ‌ گفت ای زیبا بکن من را حلال
من بتو اینك سفارش می کنم ‌ ‌ ‌ ‌ عاجزانه از تو خواهش می کنم
که پس از مرگم جفاجوئی مکن ‌ ‌ ‌ ‌ با پسر عمت زنا شوئی مکن
چونکه او عمری مرا آزار کرد ‌ ‌ ‌ ‌ از غم و محنت چنین بیمار کرد
همسرش گفتا که ای نیکو نهاد ‌ ‌ ‌ ‌ خاطرت از این جهت آسوده باد
بنده، ماه پیش بهر همسری ‌ ‌ ‌ ‌ عهد و پیمان بسته‌ام با دیگری!!

سودائی دستگردی (۱)

بمنبر واعظی میگفت روزی ‌ ‌ ‌ ‌ که هرکس این دعا یکبار خواند
خدا حورش بجنت بخشد آنقدر ‌ ‌ ‌ ‌ که از تعداد آن عاجز بماند
بهردم بایکی عیشی نماید ‌ ‌ ‌ ‌ بهر که از یکی کامی ستاند
زنی ایراد کرد و گفت یاشیخ: ‌ ‌ ‌ ‌ زنان را پس که در دامن نشاند؟
اگر حور این قدر باشد فراوان ‌ ‌ ‌ ‌ که ما را آب بر آتش فشاند؟

۱- ملا عبدالکریم المعروف به «حاجی آخوند» والمتخلص به «سودائی» والملقب به «ناظم السهیلی» اهل دستگرد اصفهان تالیفات وی: ۱- نظم انوار السهیلی ۲- شمسه و قهقهه ۳- ترجمة الدرر در ترجمه کلمات قصار حضرت علی (ع) ٤- خمسه طیبه ٥- ضیاء الابصار ٦- دیوان اشعار وغیره «۱۲۸۱ - ۱۳۵۳ هجری».

بگفتش شیخ کای خانم مخور غم — دهان باز بی روزی نماند!

...

عذر های ما براین افعال زشت — هست یکسر عذر بدتر از گناه

درمثل گویند وقتی خواجه ای — با غلام خویش میرفتی براه

خواجه از پیش وغلام اندر عقب — برسیه شد چیره ناگه شوق باه

پنج انگشتان به پشت خواجه کرد — خواجه کرد اندر قفا غضبان نگاه

باغضب گفت ایغلام تیره بخت — ای سیه قلبیت را رویت گواه

این چه بیجا کار ناهنجار بود — کاز تو سرزد ای لعین روسیاه؟

گفت ای آقا مرا معذور دار — که ترا کردم به بی بی اشتباه

خواجه گفتا مرحبا برعذر تو — خود مرا حاصل شد ازآن انتباه

که سروکاری ترا با بی‌بی است — درمزاح و شوخی ای آئین تباه

چشم من روشن که بایستم نهاد — بعد ازاین از فخر بالاتر کلاه

دست زد برتیغ وکشت اورا زقهر — کرد از غیرت جدا شبرا زماه

وزسرای خویش خاتون را زخشم — کرد بیرون با هزار افسوس وآه

...

فیوجی با زنش در مرغزاری — بصحبت بود بی اندوه وتشویش

که ناگه نرخری برماده خرجست — دراو بسپوخت ایری نیمگز بیش

ز سهمش ماده خر تیزی بیفکند — چوسرنا یا نفیر بوق درویش

فیوج ازروی حسرت گفت بازن — که ای مهرتو مرهم بردل ریش

تو وقتی زیر کیر من ندادی — بسان تیز این حولی بدکیش؟

زنش گفتا در این تقصیر من نیست — زکار ابزار هرکاری رود پیش!

شبکور (۱)

زن چیست، لعبتی که جهان کرده شادمان — یا آیتی زجمله بلاهای آسمان

---

۱ — یکی از گویندگان معاصر مجله فکاهی توفیق

برصفحهٔ کتاب جهان همچو قصه ایست
باشد هزار رمز در این نغز داستان
در وقت لطف خرم و خندان و با صفا
در وقت قهر تیره تر از ابر مهرگان
ناز کتراز گل‌است وزند زخم همچوخار
زیبا تر ازمه است وبود زشت ازاوجهان
از گریه اش بگریه درآیند سنگ و کوه
وزخنده‌اش‌قرین نشاط است روح وجان
وقت نزاع چون دم شمشیر آبدار
وقت سخن زبان وی از نیش‌چون‌سنان
مکارتر ز روبه و درنده تر زشیر
زیباتر از غزال و نکوتر زبوستان
گاهی ز کبریا وبلندیست چون فلك
گاهی دگر چومورضعیف‌است ناتوان
گفتار سرد او بتر از دوزخ است ليك
آغوش گرم او چوبهشت است بی‌گمان
بی‌چشم ورو چه گربه‌ومحجوب همچوموش
واجب تر از تنفس و لازم بمثل نان
بز دل بمثل بره و بیرحم مثل گرك
پرهای وهو چو گله وبیباك چون‌شبان
سوزنده تر ز آتش وافتاده تر ز خاك
چون آب سرفکنده و چون باد لامکان
« جنس لطیف » باشد ودرعین سختی است
نادان بود و لیك فهیم است و نکته دان

سنش نمیشود متجاوز ز بیست سال!
یعنی که تا بآخر عمرش بود جوان!
القصه رمز زندگی این بزرگوار!
تا این زمان نگشته بکس روشن و عیان
هم نیك هست وهم بد و نه نیك ونه بد است!؟
نه حسن و قبح دارد ونه سود و نه زیان!

شبل (۱)

وصف زنرا ار بخواهی ایجوان
گوش ده "تا شبل بنماید عیان

طالب زن چند باشی مرد هش
« ذکر هادع» شهوت خودرابکش

رو بخوان «دع ذکرهن» از علی
« یکسرن قلبك » گفتار ولی

زن چه میباشد؟ بس او خردسال
مینماید دلربائی از جمال

چون که در عشرین زند گام وقدم
دلبری نیکوست با شحم و لحم

چون با یوان ثلاثین پا نهاد
مام فرزند است و اولاد نژاد

چون بسرحد چهل کرد او عبور
وامصیبت زوج ازاو داردنفور

چون به خمسین عمر او شد باشکوه
حرقوها، حرقوها، حرقوه

مرد حق بین بگذرد زین اعوجاج
بهر نسل است ار نماید ازدواج

منع شبل از شهوت بی عصمت است
مرحبا آن کوچه وی باعفت است

شباب (۲)

اگر دختر چه تاج است آدمی را
بهل تا تاج سر باشد زمی را

زن زاینده گر عقرب دهد بار
به از دختر که باشد یار اغیار

۱- حاج عبدالکریم « شبل الحکماء » مصنف کتاب « بهار توحید» متخلص به « شبل » فرزند مرحوم میرزا محمد حسین « شیخ الحکماء » از اهل بندرعباس
(۲) ملاعباس شوشتری التخلص به «شباب» گوینده «جامع المحسنات»

بصد پیمان و حجت عهد بستم — که بر زن ننگرم تا زنده هستم

....

پرهیز کن از چهار کس در همه عمر
تا بر خوری از دانش و آسایش کام
از همسر سست اصل و کج طالع و شوم
وز صحبت نو کیسه و وز جاهل خام

شمس تبریزی (۱)

مرد تمام آنکه نگفت و بکرد — وانکه بگوید بکند نیمه مرد
وانکه نگوید نکند زن بود — نیم زن است آنکه بگفت ونکرد

صافی (۲)

زنان هستند دام مکر شیطان — بپرهیز از زن بد کار نادان

....

بود شش چیز مبدا بهر عصیان — که مبغوضند هر یك نزد یزدان
یکی شد حب دنیا پس ریاست — دیگر حب طعام و حب راحت
سپس حب زنان وحب خوابست — کز این شش دوستی دنیا خرابست

....

نما عصیان دو چیز ار مرد راهی — بکن زان پس بدنیا هر چه خواهی
یکی باشد هوی ودیگری زن — بخواهشهای این دو پشت پا زن
که میباشد اطاعت زین دو منشا — بر افعال قبیحه نزد دانا

....

نمودن همنشینی با اراذل — بمیراند بلا شك ز آدمی دل
نشستن غالباً با خیل نسوان — پی صحبت اثر دارد هم اینسان

۱ــ تاج العارفین مولانا شمس الدین تبریزی متوفی « ٦٦١ » ه فرزند علاءالدین

۲ ـ شاعر معاصر آخوند ملا محمد جواد گلپایگانی المتخلص به « صافی » وناظم کتاب گنجینهٔ گهر یاسخنان پیمبر (کتابیست مشتمل بر هزار کلمات قصار خاتم النبین (ص) که برشتهٔ نظم آورده شده و از آنجمله اشعار فوق است) وصاحب هفده جلد تالیف وتصنیف دیگر

نشستن باغنی نیز این چنین است
که با کبر و منیت هم قرین است

بود پنج از مصیبت های دنیا
که رنج آدمی سازد مهیا

وفات دوست و رفتن ز کف مال
شماتت از عدو در سوء احوال

زن بد وان دیگر شد ترك دانش
کزو گیرد محن هردم فزایش

بود بهتر مساجد بهر نسوان
کنار خانه و سکنای ایشان

تو را گر داد زن رائی بکاری
مخالف شو ندارد اعتباری

زنی کان هست زیبا لیك نازاست
نکاحش بهر عاقل کار بیجاست

وگر باشد سیه اما ولود است
نکاحش خوش بر رب ودود است

که من هستم بابن امت مکاثر
امم را ور بسقطی هست ظاهر

مشاور باش با زنها بهر کار
پس آنکه برخلاف آنرا بکار آر

کجا آن مردمانی رستگارند،
که کار خود بزنها واگذارند؟

سر خیل رسل سلطان ذیجود
لسان موعظت اینگونه بگشود

که گر من در سجود خلق فرمان
کسی را دادمی از خلق دوران

نمودم امر بر زنها سراسر
که بنمایند سجده بهر شوهر

چنین گفتا شه ختمی پناهی
نسازد زن ادا حق الهی

مگر سازد ادا آنرا که داور
معین کرده حق از بهر شوهر

قیامت میشود آنگاه بر پا
که مرد اندك شود بسیار زنها

کند مردی اگر خلوت بعالم
بآن زن، کو مر او را نیست محرم

شود بر این دو، سیم شخص شیطان
که قوادی نماید بهر ایشان

کند تا امت خود را مسدد
مفاد این سخن فرمود احمد

بجنت میرود مردی ز امت
که ماند از چار چیز اندر سلامت

دخول از جاهلی در کار دنیا
اطاعت کردن از فرمان اهوا

سه دیگر شهوت بطن است ایجان چهارم میل بیمورد به نسوان
از این امت زنی کو چار خصلت بجا آرد برایش هست جنت
نماید حفظ ها بین دو پایش مطیع زوج باشد در سرایش
بجا آرد نماز پنج گانه بگیرد روزه یك مه در زمانه

نباشد بهر شیطان هیچ لشکر بدنیا اعظم از زنهای بی سر
زن بد بهر شیطان شد نکو یار خدایا زین دو بد ما را نگه دار

چو بیند زن زمرد خویش هیبت شود زاهد ورا نیکی و عفت

صبا (۱)

شنیدم زنیرا یکی یار بود ز اندیشهٔ شو در آزار بود
سری از خری بر طبق بر نهاد که از آن دهد عقل شو را بباد
کنیزی در این فتنه یاری دهش که شوهر درآمد زدرنا گهش
بپرسید زان با شگفتی و جفت زن از حیله با شوی بشگفت و گفته
که از چنگهٔ زاغی ای نیکبخت به چینی طبق اندر افتاد سخت
چو از زن شنید این سخن ساده مرد ز نشکستن آن طبق شکر کرد
در آن ساده بگرفت آن حرف جفت کنیزك بخاتون پس از خنده گفت:
که بس نیست مرخواجه را اینقدر؟ دگر نره خر را مده مغز خر

حسین (*) ایکرا نمایه فرزند من چو آویزه در گوش کن پند من
دمی لب ز گفتار خاموش دار بگفتار من ای پسر گوش دار
چون زن پیکر خود میارا برنك که برمرد رنك زنان است ننك
به بی رنگی آرا تن خویشتن که این زیب مرد آمد آن زیب زن
ترا لعبتی گر بود دلفریب که بی او دلت را نماند شکیب

---

۱ ــ فتحعلیخان (ملك الشعراء) کاشانی متخلص به «صبا» ۱۱۷۹ ــ ۱۲۳۸ هجری قمری

برون چون رود از تنش جان پاك — نخواهیش آن پاك تن جز بخاك

ز خواب و خور شاهد دلربای — جدامان و برمهر یاران گرای

خور و خواب و شاهد به اندازه جوی — بجز راه پیوند یاران مپوی

بجان مهر آزاد مردان گزین — که نگزید آزاده مردان جز این

شنیدم ز لقمان پسر را ز مهر — باندرز فرمود کای خوب چهر

ز وصل پری باش چندان بری — که در دیده دیوت نماید پری

(✿) در نصیحت و اندرز خطاب بفرزند خود (محمد حسین خان ملك الشعراء کاشانی متخلص بعندلیب که پس از پدر بمقام و منصب او رسید) گوید

صبوری (۱)

مردیم و چشم ما بوفاداری زن است — گرزن چراغ زندگی مرد روشن است

گر جان نثار مرد کند زن بزندگی — کاری نکرده حد محبت معین است

با مرد اگر نه دوست بود زن بجان و دل — از جان و دل بجان و تن خویش دشمن است

زن را ز دولت سر مرد است زندگی — زنجیر عهد مرد و وفایش بگردن است

عهد و وفا طریقه مرد است و مردمی — مردی که عهد میشکند کمتر از زن است

گر از بهشت رانده شد آدم عجب مدار — حوا بود بقافله کابلیس رهزن است

بر دامن وفای زنش دست میرسد — مردیکه بانسیم صبا دست و دامن است

زن با وجود مرد نیاید بهیچ کار — محض ازبرای مضجع و فرزند زادن است

در ترك زن صبوری اگر پیروی منی — زن چیست ترك هر دو جهان مذهب من است

صدیقی (۲)

۱- نصرالله «صبوری» اصفهانی (۲) شاعر معاصر رضا صدیقی نخجوانی تبریزی نویسنده و گوینده کتاب خیام پنداری متولد ۱۲۸۹ شمسی هجری فرزند محمد صادق

در نزد کسیکه او حقیقت بین است — آزادی زن خلاف عقل و دین است

تا گـل بدر آمد از حجاب غنچه — درصحن چمن بدست هر گلچین است

گویند بزن کسان بیعقل وتمیز: — در برزن و کوخرام وبامرد آمیز!

پس حکم کنند دامن آلوده مساز — (این حکم چنان بود که کجدار ومریز!)

ضیائی (۱)

بپرهیز استشاره با زنان را — مدان شایسته برخود این زیان را

چوعزم ورای ایشان سوی سستی است — که سستی مایه هر نادرستی است

زنان را در پس پرده نگهدار — همواره دیده شان پوشیده میدار

بآنان زحمت پرده نشینی — بود شایسته ترگر نیک بینی

همی بیرون شد نشان سخت تر نیست — ز ره دادن بآنکو معتبـر نیست

بمردی گاعتمادت نیست زنهار — مده برخانه راه ای مرد هشیار

چو بتوانی چنان میکن مقرر — که نشناسد بجز تو مرد دیگـر

فزون از احتیاجش کار دیگر — مفرمای و مده چیزی فزون تر

که زن برگ گل است وقهرمان نیست — برای لذت است وحکمران نیست

گرامت کن ولی زان مگذرانش — که سازی عهده دار دیگرانش

مکن کـاو را طمع گردد زیادت — برای غیر خویش آرد شفاعت

بپرهیز اینکه بیجا غیرت آری — بنام غیرت او را تهمت آری

که تهمت گفتن اندر حال صحت — فساد آرد زنان را در طبیعت

ببدکـاری مده نسبت نکو را — کـه سوی بد نمائی دعوت او را

---

۱ — میرزا جهانگیر خان (ناظم الملک) المتخلص به «ضیائی» ناظم کتاب حقیقت نامه (کتابیست حاوی قسمتی از وصایای حضرت علی (ع) بامام حسن (ع) که بوسیله شاعر نامبرده بفارسی ترجمه و برشته نظم درآورده شده است

طلعت (۱)

مرا زنیست نه زن بلکه او مرا شوهر
خبیث طبع و دغل سست عهد و بدگوهر

چل و ول و شل و بی مغز و پیس و کور و کچل
زنیست قرتی و سرسام احول و اعور

سیاه و لاغر و زشت و تباه و بد کردار
کثیف و کوفتی و کلاش و کودن کر و کر

سخن درشت و کج و قوز پشت و سندان مشت
منار قد و زحل خد و اژدها پیکر

ز دوز روز زن بولهب نموده چو شب
هزار عایشه را کرده خصمی حیدر

فسانه ها بسی آموخته ز قطامه
ز وحش برده دل و همچو هند خورده جگر

کتاب حیلت کلثوم ننه سمن باجی
گرفته رس ازاو هم نموده اند زبر

ز آش بی بی شنبه ز جوشش سمنو
مراد میطلبد نی ز حضرت داور

چو گوئیش که مرو سوی کوچه و بازار
بجای پای رود همچو صرصری از سر

چو گوئیش که بخانه نشین مرو بیرون
فغان و آه برآرد زند بسینه و سر

ز غرو پف واخ و تف و گریه و زاری
بیکدقیقه کند گوش عالمی را کر

بگوید او چکنم درد دل که را گویم
نصیب گرك بیابان شود چنین شوهر

گهی طپانچه زند بر خود و لگد بر من
بسنك و چوب زند گه سر گهی بکمر

بریش چسبد و مردانه پیش خویش کشد
بیفکند بقفا که مرا گهی به دمر

باین خباثت طبع و باین شقاوت و جهل
باین قباحت وجه و کراهت منظر

مدام گوید افسوس عمر گشت تمام
دریغ و درد که عمرم تمام گشت آخر

مرا چکار باین طلعت حقیر فقیر
که از وجودش روزم ز شام تیره بتر

۱- میرزا طلعت (ملك الشعرا)! صاحب دیوان موسوم به «مکر زنان»

نعوذ وبالله اگر گویمش که پولم نیست بگویداز خر و سگ بدتر است این شوهر
بوقت پختن چون گربه میکند مؤمؤ بگاه خوردن مانند خر کند عرعر
تن هزار چو بهرام کور کرده بگور سر هزار سیاوش بریده از پیکر
ز آب بینی و چشمش دهان شود مملو چو که که از دوسه هبرز بمبرز دیگر
بفرش شاشد و بگذارداو بگردن طفل بجای چند بگوید ننه عوعون در در
حکایت وقنا ربنا عذاب النار __________ دراین زن است ززنها حذر کنید حذر
شکر خدا که زنده گریختم زدست زن گر نام زن ذکر ببرم گردنم بزن

علی (ع) (۱)

دع ذکرهن فمالهن و فاء ریح الصبا و عهو دهن سواء
یکسرن قلبك ثمّ لا یجبرنه وقلو بهن من الدواء خـلاء
(ایدل مکن ازعهدزنان هرگز یاد باشد همه عهد های آنها چون باد
در بزم وفا شیشهٔ دلها شکنند از دست جفای این جماعت فریاد)
لایأ منن علی النساخ اخاً مافی الرجال علی النسأ امین
کل الرجال و ان تعفف جهده لا بدان بنظره سیخون
و لقبرا و فی من و ثقت بعهده ماللنسا سوی القبور حصون
(باشندزنان بعقل و ایمان همه سست هرگز نکنند عهد و پیمان درست
مشگل که شود بآخرت اهل نجات هرکس که خلاص خودازاینقوم نجست)
لئن خلقت لاینقض النای عهدها فلیس لمخضوب البنان یمین
وان هی اعطتك اللیا ن فانها لغیرك من خلانها ستلین
تمتع بها ما ساعفتك و لاتکن علیك شجی الصدر حین بنین
(عهدیکه زنان کنند بی بنیاد است وز دست زنان بهر طرف فریاد است
مردیکه زقید نیك وبد آزاداست داند که حدیث این جماعت باد است)

۱ـ نقل از دیوان منسوب به مولای متقیان علی علیه‌السلام که قسمتی از آن‌را « حسین بن معین الدین المیبدی » نظما ترجمه نموده .

ان النساء شیاطین خلقن لنا
نعوذ بالله من شر الشیاطین
فهن اصل البلیات اللتی ظهرت
بین البریة فی الدنیا وفی الدین

من فتنة النسوان کم یعصی الفتی
امر الاله بطاعة الشیطان
و العص لولا هن لم یك بائعا
للروح منه بابخس الانمان
قابیل لولا هن لم یقتل اخاً
و لا رضی بالذل والعصیان
و بهن صار لادم مع یوسف
فیما حکاه الله فی القرآن
وکذلك هاروت ببابل منکس
و معلق بالرجل فی الجذعان
مجنون لیلاجن فی حب النساء
کل الاذی یاتی من النسوان
فتری البلاء منهن یاتی والوفا
منهن لا یاتی مدی الازمان
کن ما ستطعت من النساء بمعزل
ان النساء حبایل الشیطان.

علی توجه (۱)

«شکوه آزمون» ای خانم راد!
زدست جنس زن فریاد؛ فریاد
تو چون خود از قماش بانوانی
طرفدار و هوا خواه زنانی
اگر مردی بزن بد گفته باشد
در فهم و خرد را سفته باشد
الهی عمر زن «یکهو» سر آید
که هر روزی بیکرنگی در آید
کهی برپای اوشلوار تنك است
کهی پیراهنش «آل و پلنك» است!
کهی شلوار را از پا در آرد
کلاه «یکوری» بر سر گذارد
کهی آن حضرت علیه با نو
برد دامان خود بالای زانو!
کهی دامن کشد تا زیر پایش
چگونه بشمرم عور و ادایش
هوه پیراهن این جنس بی درد
کهی سرخ و کهی سبز و کهی زرد!
کهی بر ناخن خود میزند «لاك»
کهی چشمان خود را میدهد چاك
زمانی میزند بر موی خود «فر»
کهی شوهر شود کاهی مسافر!

---

۱ - شاعر معاصر علی توجه اشعار فوق را در جواب اشعاری که بنام بانو «شکوه آزمون» در مجله ترقی مندرج بود سروده ودر مجله نامبرده درج گردید

کند گیسوی خود را گاه «دم کل» زمانی بر سر خود میزند گل
غرض آنکس که هر ساعت «یه جور است» بدون شك وجودی بی‌شعور است
چرا تو از خودت تعریف کردی که گردد قسمت تو رنگ زردی
تأمل کن که مردانت ستایند در عزت بر خسارت کشایند
وگرنه هیچ «وا افتادهٔ» پست «نگوید ماست این بنده‌ترش است»

عبید زاکانی (۱)

دلخسته همیشه از زن و فرزندم یارب که در این بند بلا نپسندم
گر روزی ازاین بند خلاصی یابم ای بس که بریش کدخدایان خندم

....

مجرد باش و بر ریش جهان خند زمردم بگسل و بر مردمان خند
مکن زن هرزمان جنگی میندوز ز بهر شهوتی ننگی میندوز
که از بی‌غیرتی به پا رسائی بدیوثی نیرزد کدخدائی
علائق بر سر خاکت نشاند مجرد شو که تجریدت رهاند
غنیمت مرد را بی‌آب و رنگی است خوشی در عالم بی نام و ننگی است

....

(✡) پدر کز من روانش باد پر نور مرا پیرانه پندی داد مشهور
که در دل آتش سودا میفروز ز حسن دلفروزان دیده بر دوز
مکن با دلبران پیوند یاری مکن با جان خود زنهار خواری
من نادان چو پندش داشتم خوار از آن گشتم بدین خواری گرفتار

(✡) این بیت از نظامی است

عباس (۲)

الهی هر که با زن جور باشد چو من در بندر معشور باشد
هر آنکس چشم خود دوزد بزنها الهی هر دو چشمش کور باشد

---

(۱) نظام‌الدین مولانا عبید زاکانی قزوینی صاحب «مجموعه لطایف» مشهور و «موش و گربه» معروف، متوفی سال ۷۶۸ هجری (۲) شاعر معاصر عباس سلطانی عضو اداره امنیه بندر معشور

بزندان زلیخا رفت یوسف
شنیدی قصه ای مشهور باشد

بچشم زن نظر مفکن تو هرگز
اگر مست و اگر مخمور باشد

لب لعلش نمی ارزد پشیزی
اگر شیرین بود گر شور باشد

ز زن و ز نام زن بیزار هستم
اگرچه مهوشی چون حور باشد

بشعرم گر نوشتم نام زن را
خدا داند که اینهم زور باشد

عبداله خان ازبك (۱)

ای قوم(زن) که ازشما وفائی نرسد
بر خلق خدا بجز جفائی نرسد

سهلست اگر سر شما می آرند
باید قدم شما بجائی نرسد

از ترك سه چیز اگر خرد داری ورأی
بردار که در بهشت از آن یابی جای

بی ریشان را زدست مردی دامن
با ریشان را سروخوانین را پای

عبدالواحد (۲)

این شنیدم از حدیث معتبر
هر زنی کو کرد شوهر ای پسر

گر رود شوهر بهر شب درحمام
میشود در پیش آن زن نیکنام

گر که ننماید شبی با زن جماع
چون شود فردا کند با او نزاع

هی طپانچه بر رخ طفلان زند
گوشت آنها را بدندان بر کند

کی یتیم بی پدر آسوده باش
باب تو مرده است تو هم مرده باش

ناگهان از در درآید شوهرش
چوب بردارد بکوبد بر سرش

گوید ای پتیارهٔ بی آبرو
از چه طفلانم زنی بامن بگو

کو حیایت شرم کو آزرم کو
این حکایت نقل سنك است وسبو

طفلهای من مزن ای فاحشه
مادرت باد همنشین عایشه

طفلهایم مال بابات خورده‌اند ؟
یامگر کمتر بگورش ریده اند ؟

۱- عبدالله خان معروف به « عبدالله خان اوزبك » ۲- عبدالواحد ناظم کتاب « نصیحت نامه عبدالواحد »

ندهمت گر من طلاق ای نانجیب　　خصم من باد آیه «فتح قریب»

در جوابش زن بگوید زن بگیر　　من شدم از زندگی خویش سیر

کی خوشی دیدم بزیر دست تو؟　　از چه من گردیده ام پابست تو؟

این تو و این خانه و این طفلها　　میروم از خانه بیرون بی صدا

زن بود با مرد همچون گرگ و میش　　ای برادر تا که شب آید به پیش

کمکمك در زیر بارش آورد　　روشنائیرا (!) بکارش آورد

لب بلب بگذارد و نافش بناف　　لام الف لا راست آمد سوی کاف

چونکه خوابیدند باهم ای عزیز　　برطرف شد آن همه جنك و گریز

چونکه با زن جفت شد آن مردوان　　راند براو تا به «فیها خالدون»

اف اف ایشان بلند از جانبین　　گفت زن با مرد ای نور دوعین

تو عزیز جانی وجان منی　　نی غلط گفتم که جانان منی

من بقربان تو و این گردنت　　من بلا گردان میل گردنت

من بقربان سرت ای شوی من　　زنك دل برداشتی از جوی من

ای پسر کوته نما ذکر زنان　　حشرشان بادا بخاتون زنان

روز و شب سازی اگر هجو زنان　　از هزاران یك نگنجد بر زبان

لب فرو بند از گروه بد شعار　　حکم ایشان میکند پروردکار

رو پناه می بر بخلاق جهان　　تا کند حفظت ز کردار زنان

ای برادر در سرای چرخ پیر　　زن مخواه و زن مخواه و زن مگیر

زن کند عمر عزیزت را تباه　　زن کند روز سفیدت را سیاه

زن سر سلطان به بحر و بر شکست　　زن رواج دین پیغمبر شکست

زن گرو برده زشیطان رجیم　　واگذار اورا برحمن الرحیم

زن برادر را کند ازهم جدا　　داد مارا گیر از زن ایخدا

هرکه زن را دوست دارد ابتر است　　بی نصیب از آب حوض کوثر است

ای برادرجان زن بیوه مخواه
میکند عمر عزیزت را تباه

زن زجنت کرد آدم را برون
زن شدی بر ابن ملجم رهنمون

زن حسن را کشت از زهر جفا
زن شدی قاتل بعم مصطفی

زن سلیمان‌را ز تخت انداخته
زن زمکرش کار یوسف ساخته

قاتل یحیی پیغبر زن است
پس یقین داب زن بمردان دشمنست

گربگویم روز وشب ذکرزنان
ازهزاران یك نگنجد در بیان

گرخلاصی یابی از دست زنان
میروی یکسر سوی باغ جنان

عنصری (۱)

وفا ندیده کس از دلبران کلر خسارچنانکه گل ندهد بیشتر زفصل بهار

عشقی (۲)

مرتورا ایمرد زن چوسایه است
لاجرم چون سایه اقبالت کند

هرچه دنبالش کنی بگریزد او
هرچه بگریزی تو دنبالت کند

عمر بن ربیعه (۳)

زن بود حیله ساز وافسون کار
سخنش نرم همچنان تن مار

کار جدرا بشوخی آمیزد
سست گردد چو سخت بیند کار

غرا (۴)

زن اگر خواستی بگیری تو
همدم تست تا بمیری تو

کور کورانه رفتن این راه
راه رفتن بود میانهٔ چاه

بازکن چشم خود تجسس کن
هم بسرعت مرو تنفس کن

---

۱ - حکیم ابوالقاسم حسن بن احمد المتخلص به «عنصری» ۳۵۰ - ۴۳۱ هجری
۲ - میر محمد رضا همدانی متخلص به «عشقی» مشهور به «میرزاده عشقی» صاحب دیوان معروف، فرزند حاج سید ابوالقاسم کردستانی، متولد سال ۱۳۱۲ هجری ومتوفی ۱۳۴۲ هجری (عشقی قرن بیستم = ۱۳۴۲) ۳ - عمربن ابی ربیعه مخزومی از سخنوران وفصحاء قرن اول اسلامی بوده، وفاتش در سنه ۹۳ هجری اتفاق افتاده و دیوان اشعارش در «لیپزیك» مصر بچاپ رسیده ٤ - شاعرمعاصر ابوعلی حسین بن ابوالحسن المشهور به «توانگر» نجف آبادی اصفهانی والمتخلص به «غرا» صاحب دیوان اشعار موسوم به «اندرزنامه پدر و پسر»

صورت و سیرتش نما تحقیق
نکته اینجا دو باره شد باریک

زن شده خودسر و تجدد خواه
جاهل و با تفرعن و گمراه

حرف کشف حجاب بشنیده
از اطاعت زمام ببریده

دیده خود را ز شوهرش افضل
شوهرش فعل گشته او افعل

شوهرش چون خران بارکش است
بهر مرد است جمله آوردن

بدترین جای مرد خانه بود
زن بد خلق هم دراز زبان

خاصه گرزشت صورت وسیرت
زن که باشد خشن مکالمه اش

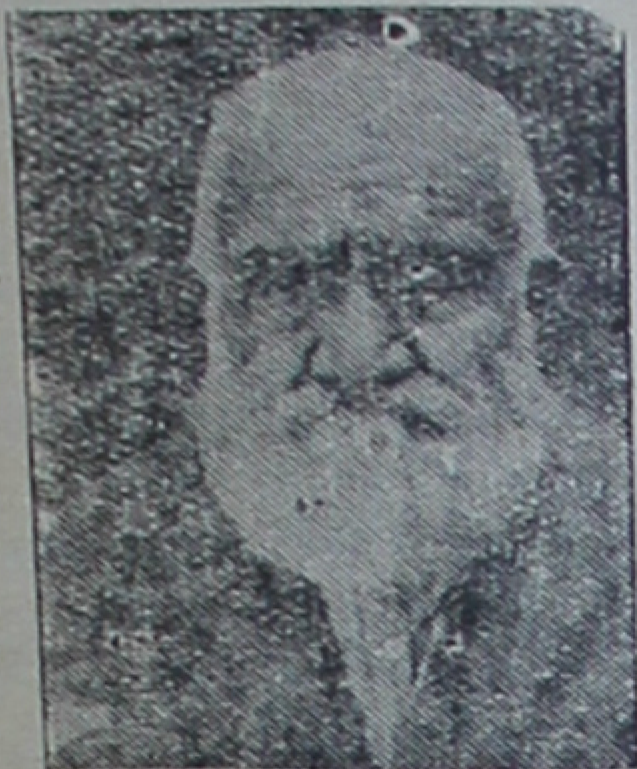
زان شده جامعه ز زن منفور
هر تحمل توان بزورش کرد

بی محبت گر ازدواج شود
زن بباید مطیع سیرت و مرد

نه دل مرد را ز غصه و درد
بار بر دوش و غم بدل ز یکی

غرضم سیرت است وصورت نیست
هر که دلتنگ شد ز زن یا مرد

با مقدر مباش هیچ رفیق
موشکافیست درشب تاریک



پنج او روز وشب گروبشش است
بهر زن مصرف و هوس کردن

چون در او صحبت زنانه بود
میشود عمر مرد کوته از آن

هر دو باعث نمیکشد دیرت
زن مخوانش بخوان مظالمه اش

که محبت طلب کنند بزور
جز محبت که زور دورش کرد

زندگی سر بسر حراج شود
سرخ دارد ز سیلی او رخ زرد

کند از کار و زندگانی سرد
سخت باشد بدون هیچ شکی

حرف حق مایه کدورت نیست
بایدش دفع سیرت خود کرد

نیست تقصیر هیچ بر بنده　　آنچه را دید گفت گوینده
پس بفرا نبوده هیچ حرج　　راست را راست گفت کج را کج

منه دل بر سیه زلفان پرچین　　سیه چشمان برند از تو دل و دین
نباشد جز در آنها رنگ و آبی　　نبینند باخته دل جز خرابی
بچشمت هر ضرر را سود سازند　　چه نوشت نیش زهر آلود سازند

حذر ز سیم تنان کن که عاقبت بفریب
برند سیم و کنندت ز خواب خوش بیدار
نه دوستی نه وفا نه صفا نه حق نه حقوق
نه راستی نه صفت ز این گروه چشم مدار
بدور سرو قدان اینقدر مگرد که دورت
کنند دوار غم دور گنبد دوار
مخور ز خنده گل چهرگان فریب خوشی
که گریه ها کنی اندر عقب چه ابر بهار
ز رنگ لاله رخان چشم خود بپوش که بینی
چه غنچه خون دل تنگ کنند آخر کار
ز تیغ ابرو و تیر مژه امید بهی
مدار گر چه بمیدان روی تهمتن وار
مخور ز شهد لب دلبران تو آب بقا
که زندگیش دهد خضر را صد استغفار
ز چشم مست بتان گر شراب مینوشی
بهوش باش که درد سر است و خواب خمار
بدام و دانه خال و خط پری رویان
مدار چشم طمع یا اسیر شو چه شکار

بغیر رنك وبجز بو که می نمایندت
دیگر مطاعی و جنسی مجو در این بازار

مشو اسیر بدام نگار سیمین تن
که سیم تو است کم وسیم بر بود بسیار

دیار عشق خطرناك و هولناك بود
بی سلامت خود دست از این دیار بدار

گرفتم آنکه تو لیلاج بازی عشقی
چه نیست زر بکفت کی کنند باتو قمار؟

هر آنکه گشت گرفتار تار زلف بتان
نمود روز سفید عزیز خود را تار

بموی دوست نخواهی دهی اگر تو جهان
چه نیست مو بکفت نیستت بمو بمقدار

اگر چه در تو تفاوت نکرده باشد مهر
ولی وسایل ابزار او بود دینار

نظر بسابقهٔ صد هزار دوستیت
جوی ندارد و ' ازصحبتت بدارد عار

اگر که دشمن او یك پشیز آوردش
کند بچاکری و بندگی او اقرار

کند تواضع وتکریم بهر هر نا اهل
بتو تفرعن و ناز و غرور استکبار

هر آنچه گفته شد از قول دیگران نبود
بود ز حاصل عمرم بسال پنجه و چار

تو سیم و زر که بزحمت همی کنی تحصیل
دهی بسیم تنان تا کنند با تو مدار
ولیك فکر بزرگان و فیلسوفان نیست
چنین کثیف وچنین پست وزشت وناهموار
سروده شیخ از این محبث و مقوله کلام
که باد رحمت حق را قرین بروز شمار
دقایقیکه بود در مقام عشق نهان
شده اشاره بآنها همه در آن اشعار
اگر چه هست معانی تمام در او جمع
ولیك هست سخن مو جز و کلام اضمار
سروده است که این شرط عقل می نبود
ولیك عشق کند میل عقل را انکار
کلام عقل بگوشی رود که دارد هوش
نه آنکه نیست بافعال نفس خود مختار
تمام عمر پی عشق بازی و عشرت
ز علم و فضل وهنر نیست یك جوش آثار
ولیك منکر حسن و جمال کس نبود
تمام روی کلامم بود به بد کردار
وگرنه حسن باخلاق اگر قرین باشد
شود بظلمت دنیا مشارق الانوار
اگر شود بمجاز وهوای نفس کثیف همان بگو وقنا ربنا عذاب النار
خلاصه به که نگویم که ترك عشق بگو چرا که نشنوی آخر نه بیم نه انذار
ولیك آنچه شمردم نتایج عشق است توخواه برسخن اقبال کن ویاادبار

چه نیست ممکن و مقدور خشکی از دریا و یا که یخ بدهد گرمی و برودت نار
بجز کناره و پرهیز نیست چاره دیگر چنانکه از مرض مسری و هم از اشرار
همین دو چشم و همین زلف و لعل شهد آمیز که برده است ز دل از تو صبر را و قرار
چنان زمانه کریهش کند که تو بینی ز صحبتش متنفر شوند خورد و کبار
تو هم ز راه ندامت کنی ملامت خود ولی چه سود که بازم همانی اندر کار
تمام حرف تو غرا چه نقش بر آب است ولی کلیشه عشق است نقش بر احجار

فردوسی (۱)



زنان را ستائی سگان را ستای
که یک سگ به از صد زن پارسای
اگر نیک بودی زن و قول زن
زنانرا «مزن» نام بودی نه «زن»

همی خواست دیدن سر راستی
ز کار زن آید همه کاستی
چو این داستان سربسر بشنوی به آید تو را گر بزن نگروی
بگیتی بجز پارسا زن مجوی زن بد کنش خواری آرد بروی
زن و اژدها هر دو در خاک به جهان پاك از این هر دو ناپاك به

بزرگان پیشین بآئین کیش گرامی ندیدند کس راچه خویش
ندادند بیهوده دل را ز دست نگشتند از بادهٔ مهر مست
صد آهوی مشکین بخم کمند گرفتند و دل را نکردند بند
فریب پری پیکران جهان نخواهد کسی کو بود پهلوان
کسی را رسد گردی و سروری که مهر فلك را کند مشتری
کسی خستهٔ مهر دلبر بود که او را زر و زور لاغر بود

۱- حکیم ابوالقاسم فردوسی ۳۶۴ - ۴۱۶ هجری

یکی داستان زد براین رهنمون — که مهری فزون نیست از مهر خون
چو فرزند شایسته آمد پدید — ز مهر زنان دل ببـاید برید
اگر بشنوی پند و اندرز من — تو دانی که نشکیبد ازشوی زن
که مرد ازبرای زنانند و، زن — فزونتر ز مردش بود خواستن
همیشه بود دخت از بهر شوی — بر شوی زیبد نه درشهر و کوی
(✡) که چون تخمهٔ مهتر آلوده گشت — بزرگی از آن تخمه پالوده گشت
چنان‌دان که هرگز گرامی پسر — نبوده است بـا زان بخون پدر
مگر مادرش خون‌را تیره کرد — پسر را بآلوده گی خیره کرد
چو ضحاك تازی کشنده پدر — که جمشید را زو بدآمد بسر
چو افراسیابی که از بهر تخت — بکشت او اغریرث نیکبخت
سکندر که اوخون دارا بریخت — چنان آتش کین همانا به بیخت
که دارا برادر پدر خواندی — همه فیلقوسش پسر خواندی
پدر پاك بد مادرش بد هنر — چنان دان کزو پاك ناید پسر
(✡) پند و اندرزدادن مؤبدان خسرو پرویزرا درهنگام گزیدن شیرین، بهمسری خویش

بکاری مکن نیز فرمان زن — که هرگز نبینی زن رای زن
(✡) بپرسید کز بدترین کارها — ز گفتارهـا هم ز کردارهـا
کدامست بانگ و باسرزنش — که خواند ورا هرکسی بدکنش
چنان داد پاسخ که زفتی زشاه — ستیهیدن از مردم بی گـناه
توانگر که تنگی کند در خورش — دریغ آیدش پوشش و پرورش
زنانی که ایشان ندارند شرم — بگفتن ندارند آواز نرم
(✡)سؤال انوشیروان وجواب بوذرجمهر.

زنی گرجهان شد بفرمان اوی — بر او گرامی نباشد چو شوی

بسه چیز باشد زنان را بهی — که باشند زیبای تخت مهی
یکی آنکه باشرم و باخواسته — که جفتش بدو خانه آراسته
دیگر آنکه فرخ پسر زاید او — ز شوی خجسته بیفزاید او
سه دیگر که بالای ورویش بود — بپوشیده گی نیز خویش بود

کرا در پس پرده دختر بود — اگر تاج دارد بداختر بود

زبوی زنان موی گردد سپید — سپیدی کند زین جهان نا امید
جوان را کند کوژ بالای راست — زکار زنان چندگونه بلاست
تبه گردد ازخفت و خیز زنان — بزودی شود سست چون بدتنان
کند دیده تاریك ورخسار زرد — بتن سست گردد برخ لاجورد
بیك ماه یکبار ز آمیختن — گر افزون شود خون بود ریختن
همین مایه ازبهر فرزند را — بباید جوان خرد مند را
چوافزون کنی کاهش افزون بود — ز سستی تن مرد بی خون بود

فریب زن جادو ازگرك وشیر — فزون است وزان اژدهای دلیر
زن جادو از جا دوان بگذرد — بافسون و نیرنك کس نشمرد

چه نیکو سخن گفت آن رای زن — ز مردان مکن یاد در پیش زن
دل زن همان دیو راهست جای — ز گفتار باشند جوینده رای

زمین نازك و خار محکم بود — بمردانگی کی ززن کم بود
زنی کو نماید به بیگانه روی — ندارد شکوه خود از شرم شوی
اگر زن خود ازسنك وآهن بود — چو زن نام بردی همان زن بود

کسی کو بود مهتر انجمن — کفن بهتر او را زفرمان زن
سیاوش زکردار زن شد بباد — خجسته زنی کو زمانی مباد

فردوسی فراهانی (۱)

زنست دشمن آمال مرد ومدفن همت زنست باعث اتلاف مال ونکبت و حالی
بسا که حکم حکومت شکسته همسر حاکم بسا که نظم ولایت گسسته همسر والی
بهیچ مرحله همراه زن قدم نتوان زد نه در مراحل عالی نه در مسائل مالی
که قید قید بود گرچه در سلاسل زرین که مار مار بود با تمام خوش خط و خالی

عیش دنیا چیست میدانی مجرد زیستن بهتر است آزاد مردن تا مقید زیستن
از زناشوئی حذر کن تا نیفتی در عذاب استراحت را مجو جز در مجرد زیستن
معنی حبس مخلد چیست دانی روح را مردی از بهر زنی وقف مؤید زیستن
شرکت اندر زندگی قیدیست سنگین بنده را
باید از ایزد گرفتن پند مفرد زیستن
لذت ار باید ز هستی بردبایدچون خدای فارغ از هر قید و از هر شرط و هر حد زیستن
ایزد آزاد است و اهریمن دچار ایدل چه به
خوی اهریمن گرفتن یا چه ایزد زیستن؟
من نمیگویم که از زن مرد را باید گریز یا چو زاهد یا چو راهب یا چو موبد زیستن
یك باید حتی الامکان از زنا شوئی گریخت
مرك بهتر یا که با یك زن مقید زیستن
خم نمودن نخل عمری با عجوزی خوبتر یا که هر شب با دلارای سهی قد زیستن
مرد بی زن فاعلی مختار و موجودی رهاست هر چه خواهد میتواند خوب یا بد زیستن
میتواند هم کند تحصیل دین هم کسب عیش
میتواند هم مخفف هم مشدد زیستن
گر بدوزخ او فتد بازش خیالی راحت است
ور بخلد افتد تواند خوش مخلد زیستن

(۱) شاعر معاصر میرزا اسماعیل «فردوسی فراهانی» از اهل اراك و مترجم کتاب «اسلام و هیئت» و ناظم «آسمان نامه» متولد ۱۲۸۳ شمسی هجری فرزند شیخ محمد جواد فردوسی

مردبازن چون ندارد اختیار از خویشتن دایم از تصمیم او باید مردد زیستن
هر که زن را طوق لعنت گفت دانشمند بود کاش میشد بعد مرگ او را مجدد زیستن
تا بیاموزد بمردم آنچه باید داشتن تا دهد تعلیم خلق آنسان که باید زیستن
من نمیدانم فراهانی کدام آسان تر است بازن و فرزند یا با دیو و با دد زیستن

آن خریت که هیچ خر نکند کند اما چو ماده نر نکند
نره خر هر گز این هنر نکند ماده خر نیز چون بشر نکند
آن خریت که نام آن پدری است ز امتیازات عالم بشری است
هیچ که دیده هیچ دیده وری که خری چون بشر کند پدری ؟
خر کجا ! اینقدر جنون خری هیچ موجودحی و جانوری
در خریت نمیرسد به بشر بشر است آنکه خرتر است ازخر
اثر این فحش در بشر نکند جز بشر کاین در او اثر نکند
هیچ خر خویش را پدر نکند کره داری الاغ نر نکند
مادری هم نمیکند ماده حیوانی چو آدمی زاده
عمری الابشر کند چه خری ماده اش مادری ؛ نرش پدری
غیر انسان چه ماده ای چه نری نکند هیچگونه جانوری
پدری مطلقا پس از گادن مادری هم چوما پس اززادن
هرخری روز اگر گرفتار است شب که شد راحت است وبیکار است
آخورش پرز کاه ونشخوار است آدمی روز و شب در آزار است
با همه ادعا و قمپوزش نه شبش راحت است ونه روزش
خرزبان بسته گرچه نفس خری است کاو هیولای روح رنجبری است
پست تر شکل صنف کارگری است لااقل خرج او که بادگری است
کی دگر خرج خود بگردن اوست یا بخورده تن است و یکتن اوست
خر ندارد اگر تلاش معاش صاحبش میکند تهیه براش

آدمی زحمتش که برسرجاش
وای از خرج و فکر جانفرساش

نه فقط خرج خود که یکتن اوست
خرج یکعده هم بگردن اوست

عدهٔ ای ناسپاس و حق نشناس
تخم نسناس و نسل الخناس

که پدر درفشار خرج و لباس
قل اعوذش رسد برب الناس

تا چه صورت دهد بما هیئتش
برج تعلیم طفل و تربیتش

دخترت نیز وقت رفتن اوست
فکر او کن که وقت . . . اوست

بی ثمر حیلهٔ تو چون فن اوست
هر که باباشد این بگردن اوست

خواه راضی تو خواه ناراضی
این عمل رسم بوده از ماضی

این چه شأنی بود که من بشرم
برتر از کائنات بحر و برم

آخر این حرف شد که من پدرم؟
پدرم ، دخترم ، زنم ؛ پسرم !

بسه بابا و لم کنید ولم
از همین لحظه علقه میگسلم

جد من برده از زمانه چه سود؟
پدرم بعد از او چه میفرمود؟

من پس آندو میکنم چه نمود ؟
پسرم بعد من چه خواهد بود ؟

جز که هی هم خود فرو بخورد
من چه که خورده‌ام که او بخورد

زندگانی که نیست جز زندان
زندگی با زن است و فرزندان

چیست زندان مرکب از «زن» و «دان»
«زن» و «دان» رویهم شود «زندان»

زانکه هرجا زن است «زندان» است
وای بر خانه‌ای که «زندان» است

گر در این حفره باید افتادن
بهر تولید مثل و سر دادن

شأن مادینه چون بود زادن
نر ندارد وظیفه جز گادن

وه چه تکلیف پست و شغل کثیف
اف بر این شغل و تف بر این تکلیف

آدمی گاه . . . نش گیرد
گاه میل معینش گیرد

چون ز . . پر شود عنش گیرد
چون شبق سر کشد زنش گیرد

آن رود درخلابه ع . کردن
این بخلوت برای ز . کردن

همچنانیکه یك خلای غنی است   یك خلا هم برای "دفع منی است

در شگفتم که این چه کبر و منی است   وین چه عجبی که در نهاد زنی است

چه تفاوت کند خلای منی   روی هم رفته با خلای غنی

آدمیزاد خر تراز یعفور   سالها بهر دفع یك قازور

طفره ها میرند بزحمت و زور   قرض ها میکنند هزار و کرور

تا کنند بر ملا عروسی را   در خلا عیش و دیده بوسی را

آن ملا چیست جشن و خرج گزاف   آن خلا چیست حجلگاه زفاف

مدفن علم و عقل و عشق و عفاف   شب اول خوش است و بی انصاف

میکشد تیغ و میکند همه طیش   غافل از آنکه این عزاست نه عیش

صبح چون شد نخست روز عزاست   اولین روز درد و رنج و بلاست

روز احساس فقر و درك فناست   روح داماد بین خوف و رجاست

تازه حس میکند شعور خرش   که کلاهی گشاد رفته سرش

یکطرف رفته زیر قرض زیاد   تا عروسی کند بخاطر شاد

چه عروسی که داد از این بیداد   همه رفتند و ماند شا داماد

سالها زیر قرض دامادی   نوحه گر در عزای یك شادی

یکطرف قید خرج و خانه و زن   غم ناموس و نام و ننگ محن

خانه خالی ز فرش و ظرف و لگن   سفره از نان و دبه از روغن

کس چو نوخانمان بعاجی نیست   همه کس نیز بچه حاجی نیست

قرض داماد و خرج خانه که این   نه که این بل زصنع حی مبین

ناگهان در اقل بضع سنین   پر شود خانه از بنات و بنین

دیگر آن خانه نیست جای ثبات   بل بود محشری پر از حشرات

آفریده خدای عز و جل   حشراتی دوپا بشکل دو گل

قد و نیم قد گرفته کور و کچل   دو ر یك پیر مرد مستأصل

همه چون دوستش بجان دارند
زا و تقاضای آب و نان دارند

هر بلا رو کنند بانسانی
یافقط مالی است یا جانی

دفع آن هم توان بآسانی
لیکن آیا دفاع چتوانی

بابلائی که دشمن است وعزیز
همه چیز است آ فت همه چیز

کیست کورا از این بلا حذراست
این بلا نور چشم وتاج سراست

این بلا بی علاج و بیخطراست
این بلارا نه وقفه درگذر است

هی براو عرصه تنك چون سقراست
تنگتر جا براو ز دور ور است

مگراحمق از این جهت بکراست
بعله ، آ قا درخت بار وراست

ذوق هم میکند که او پدراست
خر ، بیچاره خیر خواه خراست

صاحب چند دختر و پسر است
احمق آ که زمکرشان مگراست

این مگرپشت بندصد اگر است
بااصولی که شیوهٔ بشر است

هی خرش میکنند و بیخبراست
بی خبر خیر ، بلکه مفتخراست

مفتخر زین گروه مفتخور است
مفتخر نیست بلکه مفت خر است

اعتبارات او همین قدر است
که خری بردبار و باربر است

چونکه عنوان پوچ او پدراست
متصل چشم بچه ها بدر است

هریکی را دوصد هوس بسر است
هردم از او توقعی دگر است

انتظارا تشان زعهده برون
احتیاجات شان ز عده فزون

در حقایق مجال وسوسه نیست
خانه‌داری چو یك مؤسسه نیست

بچه داریست علم هندسه نیست
بچه شاگرد و خانه مدرسه نیست

که توان کرد ترك تحصیلش
یا باندك بهانه تعطیلش

این چه لطفی بود که کرده خدا
چیست این داده ها که داده بما

من نمیخواهم این نعیم ونوا
اگر این است تاج کرمنا

که خدا سر گذاشت برسر من
بد کلاهی گذاشت برسر من

کش یك مطلبی دگر میشد | چند روزی خدا بشر میشد
گاه مادر گهی پدر میشد | از دل بندگان خبر میشد
تا بداند هنر «خدائی» نیست | کار مشکل تر از خدائی چیست
گر بناشد خدا بشر گردد | باید اول چو من پدر گردد
صاحب دختر و پسر گردد | ضامن خرج ده نفر گردد
ضامن روزی تمام عباد | گرچه من خرج ده نفر راداد
داد یکروز اگر بطور مثل | خرج یکخانه را بقدر اقل
خرج یکعده لات و کور و کچل | فکر او را نکرد اگر مختل
هرچه میگوید اودرست بود | عرض چاکر دروغ وسست بود
آب ناورده درسرا، نان نیست | این زره نارسیده باز آن نیست
آب و نان هست، رخت طفلان نیست | گاه کفش و کلاه وتنبان نیست
گاه دیگر که جای وسوسه نیست | بچه هارا لباس مدرسه نیست
گر خدا با علایق بشری | مدتی چون بشر کند پدری
تا به بیند زراه دادگری | داغ اولاد و مردن سفری
گر بمیرد زنش کباب شود | خانمان برسرش خراب شود
من چه میگویم او چه میشنود | تا نبیند بخرج او نرود
خرج یعنی چه، خرج خور چه بود؟ | تا خودش مبتلا چو من نشود
نکند حس که خانه داری چیست | خانه داری چه؟ یانداری چیست
نکند حس مگر به گفتهٔ من | گه شود مرد و گاه گردد زن
حس کند حیض وزحمت زادن | وانچه زن میکشد زرنج و محن
بکشد تا بدرد او برسد | وای اگر برسرش هوو برسد
دربشر هرشر ازز ناشوئی است | جنگها یکسر ازز ناشوئی است
فتنه ها اکثر ازز ناشوئی است | عمر مرد آخر ازز ناشوئی است

ترک وجدان و دین و عاطفه کن — درک ماخولیای فلسفه کن

ای بشر گر ز شر حذر داری — در جهان پیشه کن سبکباری

تا مصون مانی از گرفتاری — خرج اولاد و برج زنداری

در جهان هر که هرچه عائله کرد — لا علاج از فشار عائله کرد

....

طلاق داد ز خویشان ما یکی زن خویش — بدین بهانه که از زن خوشی ندیدستم

نمود عهد که زان پس دگر نگیرد زن — من این شنیده بتنبیه وی کمر بستم

حدیث ابغض الاشیا و ذکر رهبانی — بر او بخواندم از اینگونه تا توانستم

جوابدد که پند از برای خود بگذار — که من صلاح خودم را به از تو دانستم

اگر گمان لجاجت بمن بری بیجا است — وگر خیال کنی مرد نیستم هستم

نظر باینکه تاهل خلاف آزادی است — شدم مجرد و از زن علاقه بگسستم

در آن دقیقه که جستم ز دست زن گفتی — اسیر بودم و از گیر تو کمان جستم

شدم خلاص و دگر بهر خرج اهل و عیال — نه در حرام نیفتم نه بر ندانستم

دلم بیک گل پژمرده بسته بود و کنون — بهر گلی که از آن نیست به رسد دستم

دری بخویش ببستم هزار در واشد — یکی گناه نمودم ز صد بزه رستم

« بهر چمن که رسیدی گلی بچین و برو » — مگو که عهد وفا با فلانه گل بستم

وفا خوش است ولی در دیار ما پیمان — شکستنی است فراها نیا که بشکستم

فقیر (۱)

مال را دور کن ز چشم عیال — ورنه خود را مجوی صاحب مال

مال چون سبزه و عیال ملخ — ملخ از سبزه کی گذارد شخ

مال چوب و عیال چون رشمیز — نیست رشمیز را ز چوب گریز

۱ـ فقیر شیرازی در ۱۳۴۷ هجری میزیسته و دارای چهار دیوان است که نخستین دیوان غزلیاتیست که در مشابهت طیبات سعدی گفته و آنرا « گنج فقیر » نامیده و دیگری را ببحر بوستان در اخلاق سروده و به « خانقاه » موسوم نموده و سومی را بطرز گلستان مطرز کرده و « خرابات » خوانده و چهارمین را « پیمانه » نام نهاده است

مال چون ترمه وعیال چو بید ترمه را بید میخورد جاوید
مال چون هیزم وعیال آتش هیزم از آتش ای پدر در کش

گر رضای خدای می طلبی در رضای دل خداوند است
راضی از آن زنی خدا گردد که از و شوهرش رضامنداست
گر زنی در رضای شوهر نیست بند برپای و پای بر بند است
نه بدنیااست خرم ازوی شوی نه بعقبی خدای خرسند است
گوشواریست از فقیر این پند گر ترا گوش قابل پند است

زن چو کنیزی کند ازبهرشوی شوی غلامی کند از بهر زن
گر تو زنی طاعت شوهر گزین درسخنش گوش کن و دم‌مزن
ورنکنی طاعت شوهر شود دارسرور از تو چو بیت الحزن

خواهی که بجز شوهرخودشونکنی چون ماده خران بهر خری خونکنی
زنهار مکن خلاف باشوهر خود کز شوهرخود خلاف رابونکنی

زنکی شوخ دیوجانس را سرزنش کرد از شمائل زشت
دیوجانس بخنده گفت ای زن کس مرا بهر دلبری نسرشت
مرد هرچند دوزخ است ولیك هست زن رادرآزمون چو بهشت
فاش و پنهان زن اگرنگری نیمه‌سو زیست ز آتش وانگشت
مردچون خشت وزن چوقالب دان زن بقالب شناس و مرد از خشت

فکور (۱)

مرو ایدل پی زن و سیگار که خورد بر تو لطمهٔ بسیار
زن وسیگار هر دو مثل همند هر دو برگردنت زنند افسار
خصم جانند و آفت بدنند ترك کن هر دو رامباش خمار
گر بسیگاز و زن کنی عادت شوی از زنده گانیت بیزار

۱ - شاعرمعاصر کریم فکور یکی از گوینده گان مجله فکاهی «توفیق»

در پی هر کدام از این دوری — پولها خرج میکنی تا چار

ای پسر بشنو این نصیحت من — عقب زن مرو مکش سیگار!

شنیدم زنی خوشگل و عشوه کار — هوس کرد و بر نوکرش دل ببست

دل نوکر از شوق بی تاب شد — کمین کرد و در انتظارش نشست

قضا را شبی پا بخلوت نهاد — وصال پری رو باو داد دست

چو من زین قضایا شدم مطلع — باو گفتم ای یار شهوت پرست

چه بودت که دادی بخدمتگذار — چنین فرصتی، وای از این طبع پست

بگفتا بمن طعنه بیجا مزن — که اورا دلی در پس سینه هست

دلش نشکنم زانکه گفته است شیخ: — «دل زیر دستان نباید شکست!»

گفتم بدوست در پی زنها مرو زیاد — بشنو سخن که نیست مرا با تو دشمنی

شیرین بود برای تو در ابتدا ولی — در انتهای کار شوی زار و مردنی

گفتا مگوی این سخن اندر قفای یار — کز چشم او دو چشم ترم یافت روشنی

نشنیده‌ای که حافظ شیرین سخن بگفت: — «در کار یار کوش که کاریست کردنی!»



فرید (۱)

زن گرچه چراغ خانمان من و تست

و آسایش جان ناتوان من و تست

با این همه دلربائی و لطف و جمال

چون درنگری بلای جان من و تست

---

۱ - محمد متخلص به «فرید» فرزند غلامعلی اهل چالشتر، چهارمحال، اصفهان. وی دارای دیوان نیمه تمامی است که درزمان حیاتش بطبع رسیده. متولد ۱۳۲۸ هجری قمری و متوفی ۱۳۱۷ شمسی

فایز(۱)

اگر مردی مکن بر قول زن پشت — مکن اندر دهان مار انگشت

اگر زن با وفا و مهربان بود — چرا در بیستون فرهاد میکشت؟

فارسانی(۱)



لب مار بوس و لب زن مبوس — که بوسیدنش[2] آورد بس فسوس

کنون بشنوید از من این داستان — یکی از هزاران ز وصف زنان

شنیدم ز پیر جهان دیده ئی — خداوند هوش و پسندیده ئی

مرا گفت: هر کس ندارد وفا — نه دارد حقیقت، نه دارد صفا

۱- زایر محمد علی «فایز» یا «فایض» از اهل بندر دیر و گوینده «دو بیتی های فایز» ۱۲۵۰-۱۳۳۰ ری ۲- مؤلف کتاب (ام الفساد)

زنان را وفانیست وسگ راست آن — بپایان رسانیدم این جا بیان.

هر آنکس بگفتار و کردار زن — نهد دل بگو دم ز مردی مزن

کسانیکه فرمان زن را برند — همانا که از جنس زن کمترند

هر آنکس که دارد زمردی نشان — نباید که فرمان برد از زنان

کسانیکه بد اصل و بد گوهرند — یقین دان که فرمان زن را برند

اگر داری از نیک مردان نشان — مده دل منه دل بحرف زنان

دل و دین و دینار و دنیا و جان — زکف میرود از برای زنان

اگر ره زنان مال تنها برند — زنان دین و دینا رو دنیا برند

زنان را بجز خانه داری مباد — جز اینش دگر هرچه گوئی نشاد

زن ار شیر و گر شاه گردد زنست — زن ار فیلسوف است ناقص تن است

چه خندد برویت چه گرید برت — نباید از این هردو اش باورت

ز حیوان و دیو و پری و بشر — ندیدم از این جنس ناجنس تر

بجز حیله و مشتی اطوار دون — بجز شید و تزویر و مکر و فسون

بجز خود نمائی و خود پروری — بجز غمزه و ناز و عشوه گری

بجز خدعهٔ و مکر و جادو گری — ندارد دگر بهرهٔ دیگری

زنان هرچه گویند کن غیر آن — که تا بینی اسرار و تزویرشان

اگرچه زنان درجهان مایه‌اند — ولی مایهٔ ننگ هر خانه اند

جهان هست شدازورود زنان — جهان پست شد از وجود زنان

نه بیزن خوش است و نه بازن خوش است — که این یار چون مار آدم کش است

شنیدم زنی را بتنبیه سخت — در آویختندش بشاخ درخت

حکیمی نظر کرد بر آن درخت — بدان حال دید آن زن شوم بخت

بگفتا: مرا آرزو آن بود — که بر هر درختی بر اینسان بود.

خدائیکه نه زاد و نه بود زاد — سزا هر کسی هرچه را بود داد

بمردان یکی بهرهٔ خوب داد
که زنرا ازآن بهره هرگز نداد
درستی و پاکی و مردانگی
توانائی و عقل و فرزانگی
از آنجا که مردان مردند وراد
فرشته سرشتند و نیکو نهاد
هر آنچه خطا از زنان بنگرند
بپوشند و بخشند وزو بگذرند
بیا فارسانی ز اوصاف زن
ندارد خلاصی برودم مزن

چنین گفت سرخیل دانشوران (*)
ز اوصاف واوضاع وحال زنان
زنان راچنین گفته از هرجهت
که اینقوم نبودند نیکو صفت
که قول اززنان دیده تااین زمان؟
که ضرب المثل گشته (قول زنان)
که تاحال دیده (وفای زنان)؟
که مشهور گشت است اندرجهان
وفای زنان را ندیده است کس
که نایدبوی گل زهرخاروخس
بجای صفایش نماید شقا
بجای و فایش نماید جفا
که همت از این جنس ناجنس دید؟
ویا آنکه از قول دیگر شنید؟
که دید از زنان عقل ورای درست؟
که زن را بهر کار عقل است سست
کس از زن شجاعت ندارد بیاد
که گویا خدایش نداد از نهاد
بجای شجاعت شقاوت مدار
بجای سخاوت خساست شعار
بصورت ز حور و پری بهترند
بسیرت چو عفریت بد گوهرند
بظاهر همه دوستدار بشر
بباطن همه دشمن خیره سر
نه ترس ازخدا ونه شرم از رسول
ز آ که زدین ونه باك از اصول
نهادش کج و ره کج و کجمدار
سیه قلب و سر فتنه روزگار
سر فتنه ها زن بدوزن بود
بمردان یقین است دشمن بود
جلادت کسه آید ازاین نابکار
نیاید ز مردان که کار زار
بخون ریزی مردها تشنه اند
بدل تخم کین همه کشته اند
همه دشمن خون جنس نرانند
ز بسکه بزنجیر شهوت درانند

همه مردمان عاجز ازدست زن — خودآن؟ عاجزاز عادت خویشتن
چه‌عقرب بود عادت ورسم زن — که ناچار باشد بخون ریختن
ز عقرب بقول سخن آوران — چنین است ضرب‌المثل درجهان:
«که عقرب زندنیش از راه کین — بود عادت نحس او این چنین»
زنان را چنین نیز طینت بود — نه از راه آزار و کینت بود
به‌بین تا چه‌حددر پلیدیش خوست — که بالای هردرد این درداوست
کنون بشنو ازمن تو ای نیکمرد — بگرد چنین قوم هرگز مگرد
اگر چه بر اهل‌خرد روشن‌است — نه لازم بشرح زنان از من است
ولیکن بگفتم ز صدها یکی — ز افعال این دشمن خانگی
چو پوشیده نبود بر اهل بصر — ازاین رومنش گفته ام مختصر
مگو فارسانی ز زن زینهار — که ریك بیابان ندارد شمار

(☆) مقصوداز علی (ع) است و گفتار گهربار آن بزرگوار: (المرئة شرّ کلها وشرمافیها انه لابد منها)

چنین گفته آن پیشوای جهان (☆) — مشو ایمن از هیچکس برزنان
زنان را نباشد زکس ایمنی — بدیشان مده ره بجز خودتنی
زهرخویش و پیوندجز خویشتن — مدان ای خردمند ایمن بزن
زشاه و گدا و ز پیر و جوان — چه در آشکار و چه اندر نهان
اگر آن چنانت بدارند دوست — چو یك جان که باشدوی اندردو پوست
اگر هرچه پاکند و پرهیزگار — بوندار زهر کار بد برکنار
اگر هرچه باتو صمیمانه اند — بدان بر زنان تو بیگانه اند
بدانها گرت خویشی وبسته گیست — زنان را از آنها کجا رسته گیست؟
بزن‌ایمن ازهر که‌وهرچه‌هست — شدن، نزخرد باشد ازغرچه است
زنان را ز بیگانگان دور دار — بدیشان ره هرکه محظور دار

چو خواهی نبینی تو آشفته خواب   مثل آمده دور از اشتر بخواب

فرامش مکن پند من ای جوان   مده ره کسی را به پیش زنان

چو دادی پشیمانی آرد ببار   کند دامن پاك تو لکه دار

بخندد بتو کودك ساده ای   که ره داده ای نر، بر ماده ای

که چون نفت و آذر تو برهم نهی   نباشد جز آویختنشان رهی

زیك دور دار این دو بشنو ز من   که این دو بود کارشان سوختن

که نیروی شهوت چو افزون شود   عنان از کف هر که بیرون شود

بدان گه که جولان نماید فرس   نداند برادر ز بیگانه کس

در آن رزم و هنگامه گیر و دار   بر آرد ز خویشی و پیشی دمار

کنون بشنو از من ره کژ مرو   ز کس بر زنان خود ایمن مشو

برادر ز پشت پدر گر ترا   بود بر زن ایمن نباشد ترا

هر آنکس که ایمن شد از کس بزن   بگویش برو دم ز مردی مزن

نباید ز کس برزن ایمن شدن   که ایمن نباشد برادر بزن

هر آنکس که ایمن شود بر زنان   نباشد مگر غرچه و قلتبان

و دیگر بدوران از این بد نهاد   وفا و صفا را که دارد بیاد؟

ندیده کسی عهد و پیمان ززن   بهر کار سست است و پیمان شکن

بهر کار او را خرد قاصر است   مگر مکر و تزویر کش ماهر است

از این دیو سیرت که حوری وش است   که گفتار و اطوار او دلکش است

بسی نام نیکو بننگ اندر است   که هر کار او زشت و ننگ آور است

بسی در جهان فتنه آورده بار   که نتوان شمردن یك از صد هزار

همه فتنه ها در جهان زو بپاست   اگر نیك بینی سر فتنه هاست

بپیش همه بخردان روشن است   همه فتنه ها ریشه اش از زن است

چنان بدنهاد است این بی خرد   که خون ریزد و لذت از آن برد

بسیرت چو مار و بصورت چو ماه ‌‌ زبان چرب و شیرین و قلب سیاه

ز پستی و ناپاکی این کروه ‌‌ همه بخردان جهان در ستوه

همه هوشمندان بتنگند از او ‌‌ همه نامداران به تنگند از او

ز فولاد اکر خانه سازی و بر ‌‌ نباشد بر او رو زنی یا که در

بدورش کذاری هزاران عسس ‌‌ که ز آنجا نیارد کذشتن مکس

کنی اندرونش زن بد سرشت ‌‌ بدانجا نماید همی کار زشت

ندارد ز ناپاکی خویش دست ‌‌ که طبعاً بشهوت بود پای بست

بدینسان نباید بدو دل نهاد ‌‌ که بس نام نیکو از او شد بباد

بدو دل نهادن نباید ترا ‌‌ وز او بودن ایمن نشاید ترا

نشاید ترا هیچ که دل نهاد ‌‌ بکفتار و کردار این بد نهاد

نشاید بدو راز و اسرار کفت ‌‌ که خود دشمنی باشد اندر نهفت

نشاید امین امانت بود ‌‌ که در هر نکاهش خیانت بود

نشاید دهیش اختیار دکر ‌‌ بجز خانه داری بکار دکر

نشاید بدو پارسا نام داد ‌‌ که خود پارسا زن زمادر نزاد

چنین است از کفته بخردان: ‌‌ «نباشد زن پارسا در جهان»

من آنچم بشد عمر در روزکار ‌‌ ندیدم زن پاک و پرهیزکار

من اینسان که کفتم نه از دشمنیست ‌‌ که ما را چسان دشمنی باز نیست؟

نکفتم مکر آنچه دیده بدم ‌‌ نه از دیکران بل بچشم خودم

نکفتم من این جا یکی راز صد ‌‌ که دیدم چو ریک بیابان بود

چو دیدم که پایان ندارد سخن ‌‌ اکر هرچه کویم من از وضع زن

شمارش ز ابجد کشیدم برون ‌‌ نکفتم ز تعداد نامش فزون

اکر باور از کفته ام نایدت ‌‌ ترا آزمون یک بیک بایدت

پس از تجربتها و بس آزمون ‌‌ پس از کنجکاوی از اینقوم دون

چو دیدی زن پارسا درجهان زمن فارسانی سلامش رسان

(*) مراد از امیر المؤمنین (ع) است و سخنان آن مولای متقین :

لا یأمنن النسأ اخ اخاً مافی الرجال علی النسأ امین

کل الرجال وان تعفف جهد لابد ان بنظره سیخون

والقبراو فی من وثقت بعهده ماللنسأ سوای القبور حصون

بیا بشنواز من تواین نیك پند در عالم بجنس زنان دل مبند

که موجود مجهول و مرموزی‌است جفا گستری خانمان سوزی است

ندارد جوی از وفا و صفا سرا پا جفا و شقا و خطا

سراپا همه‌شهوت‌است و جنون سراسر همه مکر و شید وفسون

خیانت بپیش زنان ننك نیست زنی ننك دارد که‌این‌رنك نیست

درستی ندارند در قول شان که‌یکسان‌بود«قول»با«بول‌شان»

مبادا به پیمان زن دل نهید که پیمان‌شکن‌تر زن‌کس ندید

ز مار وزن چشم نیکی مدار ندارند این دو جوی اعتبار

چوخواهی که هرگز نبینی ملال مده‌دل‌بدین«مارخوش خط و خال»

که هرفتنه‌وشر وهر دردورنج ززن بوده در این سرای سه‌پنج

ز آغاز دنیای دون تا کنون هرآن‌تخت شاهی که‌شد سرنگون،

هر اقلیم و هر کشورو شهرو ده که از بیخ وازبنش ویران‌شده،

هر آن فرقه وقوم و جمعیتی؛ هر آن دسته و تیره و ملتی،

هر آن دودمان وهرآن‌انجمن، که معدوم گردیده ازبیخ وبن،

هر آن فتنه وجنك‌وشر ونفاق، هر آشوب وفسق‌وفساد وشقاق،

هرآن آفتی و بلائی و شر، که گردیده برپا میان بشر:

ززن بوده و هست‌وخواهدبود، که هرفتنه‌زیر سر زن بود:

برون‌رانده شد«آدمی»ازبهشت ز نادانی مام این بد سرشت

اول خون که شد ریخته درجهان | بدآن قتل «هابیل» بهر زنان

زخون تا زمین مست و سیراب شد | برادر کشی درجهان باب شد

بافسون این زنگی روسیاه | بکشتند «ادریس» را بی گناه

مسلط بشیر ارچه می بود «نوح» | معذب بد از دست سوهان روح

«خلیل» خدا کاتشش شد ارم | از این فتنه گر بود دایم بغم

بلی «لوط» قومش بدی دشمنش | ولیکن نه آنسان که بودی زنش

چو خواهی شناسی تو این مار را | ز توراة برخوان تو (اسفار) را

باصرار این دشمن بیعدیل | بصحرا پراکنده شد «اسمعیل»

گرفتار «یعقوب» از دست زن | ز هجران یوسف به بیت الحزن

زتدلیس و تلبیس این بد نهاد | نگون بخت «یوسف» بزندان فتاد

ندارند باك این گروه دغا | به «موسی بن عمران» زدند افترا

«صفورا» به «یوشع» نمود آنعمل | که کرد «عایشه» با «علی» در جمل

زدست زنان «خضر» کرده فرار | از این رو نگیرد بیکجا قرار

ز افساد این دون ام الفساد | بیزدان «یسع» نبی برد داد

کف «داودی» کاهنش موم شد | گرفتار زنجیر این بوم شد

«سلیمان» که بر باد فرمان بداد | از این شوم شد تخت و تاجش بباد

زکید و ز افسون این اهرمن | جدا گشت «یحیی» سرش از بدن

ازاینقوم دون گشت «عیسی» بدار | ززن کرد بر چرخ چارم فرار

چو دید او زچپ نیتوان ساخت راست | از این طوق لعنت بگردن نخواست

ززن گشت برپای هر جنك ونتك | ززن گشت «یونس» بکام نهنك

بچاهند «هاروت و ماروت» ازاو | پرستیدن «جبت» و «طاغوت» ازاو

«رسول خدا» کشته زین شوم شد | بدست یهودیه مسموم شد

زکید و زافسون این بد گهر | «علی» را بمحراب بشکافت سر

«حسن» را همین فتنه‌انگیز دهر ... زخبث و رذالت خورانید زهر

نبودی اگر کینهٔ این بلا ... نگشتی بپا «وقعهٔ کربلا»

زکین همین دشمن آدمی ... بشد کشته «موسی بن جعفر» همی

برای همین فتنهٔ دهر بد ... «امام رضا» کشته زهر شد

«امام نهم» گشت مسموم از او ... بوضعی که شرم آید از شرح او

خلاصه زشرش همه انبیاء ... همه اولیاء و همه اوصیاء

تمام شهان و مهان و کهان ... همه نامداران و گردن کشان

همه عمر خوردند خون جگر ... در آخر به بستند بار سفر

غرض جملهٔ فتنه ها زوبپاست ... زدستش همه دست ها بر خداست

خدایا چه بوده گناه بشر ؟ ... که کردی و را مبتلا یش بشر

بشری بشر کرده ای مبتلا ... که یکعمر باشد میان بلا

بلائی که در ظاهرش رحمت است؛ ... ولی باطنش سر بسر زحمت است

بباطن چو دیو وبظاهر چو حور ... درون پر زظلمت برون پر زنور

بصورت فرشته بسیرت چو دیو ... پراز خدعه وحیله ومکر و ریو

ز مکرش بقرآن حی قدیم ... چنین گفته: (ان کیدکن عظیم)

حدیثیست از قول خیر البشر: ... (زاخیار این قوم دون کن حذر)

چنین است احوال اخیارشان ... دگر خود تو دانی و اشرارشان

چه خوش گفت جمشید بارای زن: ... (که یا پرده یا گور به جای زن

چنین گفته شاه جهان کیقباد: ... (که نفرین بد بر زن نیک باد)

چنین گفته فردوسی هوشمند ... که زان به ندیدم دراین باره پند

(زنان راستائی سگان را ستای ... که یک سگ به از صد زن پارسای

اگر نیک بودی زن وقول زن ... زنان را مزن نام بودی نه زن

زن واژدها هر دو در خاک به ... جهان پاک ازاین هر دو ناپاک به)

چنین گفته سعدی شیرین سخن زاوضاع واحوال و اطوار زن:

(چو نغز آمد این یك سخن زان دو تن که بودند سرگشته از دست زن

یکی گفت کس را زن بد مباد دگر گفت زن در جهان خود مباد

ودیگر ازاین دشمن خانه زاد چنین گفت جامی نیکو نهاد :

تعلق بزن دست و پا بستن است تجرد ازآن بند وغل رستن است)

یکی از بزرگان اهل یقین در احوال زن گفته است اینچنین:

(اگر مشت برنوك نشتر زنی وگر دست درکان آذر کنی

از آن به که نامی تو از زن بری ویاحرف ازاین خصم باور کنی)

یکی دیگر از صاحبان سخن سرائیده اینسان ز اوصاف زن:

(بعقل زنان هرکسی کار کرد بچشم خرد خویش را خوار کرد

توان گفت هر فتنه کاندر جهان شود رشته اش آمده از زنان)

غرض شاعران قدیم وجدید ز زن کرده اند انتقاد شدید

همه یکدل ویکزبان گفته‌اند: (خوشا حال آن کز زنان دل بکند

خوشا آنکه نگذشت در کویشان نیفکند او روی بر روی شان

نبازید خود را به تیر نگاه نیفکند با دست خود خود بچاه

خوش آنکس نیفتاد در دامشان همه عمر یکدم نشد رامشان

نگردید در دام مکر و فسون گرفتار این عنکبوتان دون

چو زین اهرمن فارسانی سخن ندارد خلاصی دگر دم مزن

فانی (۱)

گر کسی راعقل باشد در جهان زن نخواهد صاحب یك لقمه نان

مال زن اندر مثل «عین الحمار» گشته بر پیشانی شو آشکار

---

(۱) شاعر معاصر حاج شیخ یوسف نجفی جیلانی متخلص به «فانی» نویسنده کتاب «طومار عفت» و «کار در اسلام» وتألیفات وتصنیفات عدیده دیگر درفارسی وعربی.

زاهل فقر وفاقه کن زن اختیار — خواهی ارباشی تو صاحب اختیار
آزمودم زین زنان نابکار — زن که دارد مالکی ناید بکار
مختصر بشنوزمن جان کلام — پند عاصی ورد خود کن روز وشام
گر کسی را درد دندان شدیقین — باید از بن کند نش با کلبتین
خود سری گوازنی شد اتفاق — بد سری گراو نماید از شقاق
چاره نبود جز که دوری و فراق — یعنی آید در علاج او طلاق
تاکه هستی در جهان کجمدار — آن که دارد استخوان کج مدار
گر نداری فانیا خوش قال وقیل — کن رهازن رارها سرحاً جمیل

فاتحی (۱)

مایهٔ ایجاد انسانیست زن — آلت و سواس شیطانیست زن
باعث هستی و ایجاد بشر — هیج شهوات نفسانیست زن
منشأ حظات نفسانیست او — مبداء لذات روحانیست زن
آنچه افزاید به نسل بوالبشر — صاحب و سالار و هم بانیست زن
آنچه زان پس فتنه‌ها گردد عیان — حزن و اندوه وپریشانیست زن
ان من از واجکم‌را رو بخوان — تاکه دانی خائن وجانیست زن
خانمانها میشود از زن خراب — باعث تخریب و طوفانیست زن
هیزم آتش فشانیهای دهر — علت هر آتش افشانیست زن
منشأ فسق وفجور و قتل نفس — مایهٔ هر نا مسلمانیست زن
زن بود سرمایهٔ رنج و بلا — داروی هر درد و درمانیست زن
عاری ازهرعیب ونقصانیست او — مایهٔ فقر و پریشانیست زن
روح وریحانست وجنات النعیم — هم جحیم و نار نیرانیست زن

---

۱ شاعر معاصر میرزا علی رضا (محمد شفیعی) اصفهانی متخلص بفاتحی ناظم کتاب موسوم به «حقیقت گوئی فاتحی»

زن بود معنای اندوه و الم — مخزن جهل و پشیمانیست زن
رونق و زینت فزای خانه هاست — آن چراغ شام ظلمانیست زن
نام زن از خودمرا بی خود کند — دلپسند عالی و دانیست زن
فاتحی دم درکش از مدح زنان — بهر کس نی مفت وارزانیست زن

تا گرفتم زن درغم باز شد بر روی من — گشت اندوه والم یار و تبه شد خوی من
روز روشن پیش چشمم شد ز شب تاریکتر — وآ اسف گوید بصد زاری سر هر موی من
گر بجای اشك خون بارم ز مژگانم سزد — چونکه روبنمود آفات نهانی سوی من
تا شدم اندر کمند زن اسیر و مبتلا — برطرف شد سوء چشم وقوت بازوی من
ان من ازواجکم برخوان تو تا آگه شوی — زن کجا و کی بود غمخوار یا دلجوی من
چون خر باری بزیر بار فرمان زنم — دست زن خم کرد پشت وزرد رنگ روی من
فاتحی دلرا تهی کن از خیال و فکر زن — تا نگردی مثل و مانند من و بانوی من

از مسلمان گنه وجرم وخطا یعنی چه — زاغنیانه کرم وجود و عطا یعنی چه
درزنان نه ادب و شرم وحیا یعنی چه — «فر» ششماهه و گیسوی کوتا یعنی چه
باسر باز نه جوراب بپا یعنی چه

منشا آفت امروزه زنانند زنان — مبدأ فتنه منحوسه زنانند زنان
بدتر از «سفلیس» و «کمسوزه» زنانند زنان
شده بد نام از ایشان نجبا یعنی چه
«فر» ششماهه و گیسوی کوتا یعنی چه

بی حجابیکه شد آزاد زنان شاد شدند — گوئیا ازخط فرمان حق آزاد شدند
با «پز» شیك روان دسته و افراد شدند
باسر باز و نه جوراب بپا یعنی چه
«فر» ششماهه و گیسوی کوتا یعنی چه

«مد» امروز شده ناخن سر تیز و دراز — پنجهٔ گربه از آن ترسد و چنگال گراز

ایکهن سال زن اطوار ز خود دور انداز ابکی نیست ترا شرم و حیا یعنی چه

«فر» ششماهه و گیسوی کوتا یعنی چه

فاتحی چند تو از دست زنان ناله کنی تا بکی بع بع و فریاد چو بر غاله کنی

تازه داغ دل زنهای نود ساله کنی این فسوس و اسف و شور و نوا یعنی چه

«فر» ششماهه و گیسوی کوتا یعنی چه

یارب نشود کسی دچار زن بد از مار و ز زهر مار بدتر زن بد

روزی دو سه بار میکشد شوهر را مردن به از آن که کس دچار زن بد

بشنو این نکته را تو از بنده تا بگیرد ترا بسی خنده

ز اعتقادات فرقهٔ نسوان که چه بی پیکر است و بی عنوان

همه بی مأخذ است و بی مایه هست مانند مرد بی خایه

نقل قول از کلام نه نه جون است چون خبر دار از فسنجون است

یا که از قول باجی یا صنم است که ز عقل و شعور و هوش کم است

یا روایت ز قول میرزا باجی است چونکه از نوچه های ملاباجی است

یا که کلثوم ننه بود راوی نیست فهمش بقدر یك گاوی

علمای زنان چهار تنند عالمند با وجود آنکه زنند

خاله جان آغاست و فاطمه نسا نیست فهم و شعور هر دو رسا

جمع اخبار این روات این است گفتن این قضیه شیرین است:

گر خوری روز شنبه نان و پیاز در فتحی شود برویت باز

گر شوی میهمان کس شنبه مکث کن تا بروز یکشنبه

گر لب جوی آب جیغ زنی شب یکشنبه میشوی جنی

در دوشنبه مکن تو عزم سفر که بیابی بخصم خویش ظفر

حالت ار شد ضعیف و زار و تباه بهر خود کن سه شنبه تخم سیاه

در شب چهار شنبه ای بیمار مرو هر گز بدیدن بیمار

مرد اگر، خون اوست گردن تو میرسد زود وقت مردن تو
ناخنت چهارشنبه گر گیری گوزی اندر برابر پیری
شب سیاهی میر تو در خانه که شوی بی اساس و بی‌لانه
ور کشی گر بخانه گیوه خود زود گردی جدا زبیوهٔ خود
هر زمان صحبتی شد ازمرده عطسهٔ کردی، بزن تو بر گرده
بر گلویت جهد گر آب دهن «سرو سوقات» گیردت دامن
ماه شعبان که هست ماه برات برو یکبار دیدن اموات
گر تو یکبار بیشتر بروی مرده خواهی‌روی نه زنده‌روی
گر روی روز هفته‌ای بمزار آفتابش بخانه هیچ میار
گر عروسی کنی ربیع آخر آن عروسی عزا شودیك سر
در شب چله گر خوری میوه رنج سرما نبینی ای لیوه
گر خوری هندوانه یا که انار بزمستان نمیشوی بیمار
از کتاب رسالهٔ نه نه جون گفت این نکته بهر من جون جون
در شب بیست و هفتم رمضان از سحرگاه تا بوقت اذان
بخورازهر دودست خود پشمك از تعیش بزن تو هی چشمك
روز آن، بر عروس را مسجد جا دهش کنج غرفه ای از جد
مسجد جمعه صفهٔ صاحب تو ببر آن عروس بی صاحب
لب او سرخ باشد از «ماتیك» «بز» اورا ز البسه کن شیك
جلوه اش دم بمرد و زن یکسر تا شود روزه ها قبول نظر
دیگر از «من در آری» زنها گوش کن تا بگویم از آنها:
هرکه او کفش تا بتا دوزد زن او میردو دلش سوزد
گر رسی وقت احتضار کسی سومش پا بپا بکن ارسی
در شب عید گرخوری کوکو مبتلا میشوی تو بر کو، کو

شب «عید» ار خوری تو زرده پلو
میشوی زار و بینوا و ولو

برسرت آب منجلاب بریز
تا شوی نزد شوهرت تو عزیز

هر «سه شنبه» که هست ماه رجب
حاجتت از «سه شنبه» دین بطلب

کاچی «بی بی سه شنبه دین» بپز
منکر این عمل مشو هرگز

روز روشن چراغ روشن کن
حجره را از بساط گلش کن

نقل کن قصه تو زبی بی حور
تا مراد ترا دهد بی بی نور

درب آن حجره سخت بسته شود
متلکها زیاد گفته شود

دختر هفت ساله می باید
اندر آن حجره و بساط آید

مردها گر خورند زان کاچی
خویش افکنده اند در چاچی

آسمان گر ببیند آن حلوا
فاسد و باطل است هم کلوا

هر ذکوری بر آن کند نظری
میشود کور و جنی و اثری

در شب «چهارشنبه سوری» گوش
که زنی قاشق وروی فال گوش

بشنوی گر تو خوب شاد شوی
ور بدی بشنوی گشاد شوی

راستی این زنان «هفت دنده»
شده اسباب گریه و خنده

دیگر از راویان این اخبار
خاله جان کوکب است از او آثار:

بینی ار گربه دست ورو شوید
میهمان راه خانه ات جوید

گر روی باغ شنبه اول سال
باشی آنسال خرم و خوشحال

هفت سین را بموقع تحویل
پهن کن باطراوت و تفصیل

باشد آن سیر و سرکه و سنجد
سیب و سرخاب و سبزه را از جد

تخم چون روی آینه جنبید
وقت تحویل باشد و هم عید

نخوری عید گر پلو قرمه
دورهٔ سال میخوری برمه

در شب عید گر خوری ماهی
میرسد بر تو آنچهٔ میخواهی

ندهی گر بکودکان عیدی
جیبت از بیخ میبرد زیدی

سیزده عید را مده از دست — نه که باید بکنج خانه نشست

پیرو برنا چه از ذکور واناث — بنه ودنك وفنك و بعض اثاث

حسن و عبدل و علی کچله — طیبه طاهره با فاطمه چله

گوهر و کوکب و رباب وقمر — همه باهم روند سیزده بدر

چمن وسبزه را کن از پا طی — شبدر و پنجه را بخور کن قی

هیچ پروا مکن تو از هرزه — کن تو دعوا و جنك و شوشرزه

آخر روز کن بپا یك شر — تا که گردد قبول سیزده بدر

گر بپوشی تو رو ز نامحرم — راستی با تو بعد از این قهرم

دزد بیند چو خانه ات خالی — نه گذارد اثاث و نه قالی

هر چه بیند بدزدد او یکسر — باشد این انتفاع سیزده بدر

آنچه را برد دزد بد کردار — باقی اش را بفالبین بسپار

چون برد دزد مالت ای آباجی — باقی اش را بده بملا باجی

تا که پرسد ز طاس وجن احوال — شاید آید بدست آن اموال

چونکه پیدا نشد بمیر از غم — ساعت رمل و فال داشته نم

بود اگر فال چاره ساز کسی — کم نمیشد ز هیچکس عدسی

دیگر از قال وقول این نسوان — گوش کن تا که سازمش عنوان:

در شب ازدواج و یوم زفاف — هست ساقط نماز ای اشراف

از عروس و زنیکه های عروس — خواه زشت و کریه و خواه ملوس

چونکه گردد لباسشان لکه — «پودر» و «مانیك» افتد از سکه

همچنین ساقط است از داماد — عوض اینکه کار اوست زیاد

کار مندان مجلس داماد — چون بداماد میکنند امداد

اندر آنشب بجای امر نماز — کارشان رقص باشد و آواز

در ازای رکوع آن بی نقص — بجماعت کنند یاران رقص

عوض آنکه سرنهند به تراب گاه گاهی خورند جام شراب!

« دانس » دادن زمردوزن باهم در شب جمعه و زفاف آنهم

گرشود منعقد چه مرغوب است چونکه دلبر کنار محبوب است

مردوزن محرمند بیکدیگر چون عروسیست دین ندارد فر

قول کلثوم ننه است بی خدعه که عروسی کنی شب جمعه

بنگارید نامهٔ دعوت « تیتر » آن ظل حضرت حجت

سایهٔ او کجاست برسر ما زان فضایح جداست از بر ما

ما کجا سایهٔ امام کجا ؟ ما کجا می کجا و جام کجا ؟

آتشه از فعل ما غضبناک است سرش از خشم سوی افلاک است

شرمی آخر ز رب یزدانی نیست این شیوهٔ مسلمانی

هر عروسی که این طریق بپاست تومخوان شادیش بگو که عزاست

در شب جمعه سازو رقاصی که تورا گفت می خوری عاصی؟

ترسم از این شیاع و بدعتها نازل آید بلا و محنتها

آتشی در جهان بر افروزد شعله ورگشته خشک و ترسوزد

منشأ هر فساد و فتنه زنست بلکه ام الفساد وذوالفتن است

تا توانی حذر نما از زن شد چه بس فتنه ها بپا از زن

چه بلاها عیان که از زنهاست فتنه های دو عالم از آنهاست

زن بود مایهٔ فساد و فتن زن بود آه ودرد و رنج و محن

زن بود مایهٔ فسوس واسف زن بود باعث فنا و تلف

زن کند مرد خویش بیچاره زن کند شوی خویش آواره

اختراعات فرقهٔ نسوان گر شود ذکر پر شود دیوان

گردهم بنده بیش از این توضیح ترسم از اینکه خود شوم تفضیح

کاین زمان حرف حق زدن تلخ است پس بمن چه که غره یاسلخ است

این زنان تازه از نجیبا نند — نه بدانند بلکه خو بانند
از بدانشان بگویم ارسخنی — نه قلم دارم و نه آن دهنی،
تا یکی از هزارشان گویم — ره بسوی بدانشان پویم
لیك میگویم و نمی ترسم — چون که استاد داده این درسم:
زن کند مرد خویش را احقر — زن کند مرد را روان بسقر
زن چرا همردیف بادولت ؟ — زن کجا این جلال‌واین شوکت ؟
زن کجا میزهر اداره کجا؟ — زن کجا رتبه و ستاره کجا ؟
زن شریك از چه درسیاستها؟ — زن کجا منصب و ریاستها ؟
شرمی آرید ای زنان زخدا — خوفی از روز حشرو یوم جزا
کرده اسلام را ز خود ننگین — نامه اعمال از گنه سنگین
مرد مافوق زن بد از اول — خلقتش مبتدا شد از اول
مردو زن‌راکه گفته یکسانند؟ — که زنان نیمه ای از انسانند
مردو زن راجدا زهم میدان — ا نثیین را بخوان تو در قرآن
ای بسا مردها که بیکارند — «سیکل»و«دیپلم»«لیسانس»هادارند
جای ایشان نموده غصب زنان — مرد ها را نمیدهند امان
گر بود این رویهٔ اسلام — فاتحی را ازآن کنید اعلام

فیروزطالع (۱)

ای زن ای آئینه لطف خدا ! — ای نظیر آسمان اندر صفا !
ازچه‌همچودیوودداباشی‌مخوف؟ — منقلب گاهی چوطوفان در هوا
همچو احکام قضادر پیچ و تاب — دردو روئی چون فریبنده سراب
دردوچشمت‌شاعری‌خوش‌گفته‌است: عشق وشهوت ،حق وناحق‌خفته‌است

(۱)از شعرای معاصر نقل از کتاب :« اقوال‌الائمه – گفتار پیشوایان دین » تالیف سید علی‌اکبر موسوی خراسانی .

گاه نور روشن صلح و صفا — گـاه برق جوز کین بنهفته است
میتوانی آب را آتش کنی — یا زمین را آسمان دلـکشا
کیست آن کوسر زکارت در کند؟ — یا که نقش خاطرت از بر کند؟
یا صفای قلب وعشق ونیکیت! — جلوه گر چون پر تو اختر کند؟
گرچه هستم کشتهٔ تزویر تو — حاش لله ذم تو، تقدیر تو!
نی توانم آنکه از خود رانمت — نی رهائی دارم از زنجیر تو
باری ای زن گرچه خواهیمت بجان — این مصیبت کی توان کردن نهان؟

فیلسوف (۱)

زنی از شوهرش طلاق گرفت — زانکه کـارزنان همیشه لج است
شوهر دیگر اختیار نمود — که قد او دوازده ارج است
گفتمش تاترا چنین حالیست — همه کارتو در جهان فلج است
گفت در باره طلاق، مرا — صد هزاران دلایل وحجج است
من از او «راستی» ندیدم هیچ — بلکه پیوسته چون ستون کج است
لاجرم شوهر دگر کـردم — زین ستون تا بآن ستون فرج است!

قانع (۲)

هست زن گرچه درد بی درمان — مرد را نیست چاره ای از آن
گرچه اندرمیان خانه بلاست — خانه خالی ازاین بلا نه رواست
دزدخانه است ودوست داشتنی — دشمنی است چودوست خواستنی
گرچه بدخوی وسخت وخونسرداست — طوق لعنت بگردن مرد است
جنس زن گرچه هست خانه خراب — اصل آبادیست همچون آب

(۱) شاعر معاصر یکی از گویندگان مجلهٔ نگاهی «ماه» که نام مستعار وی «فیلسوف» است.
(۲) شاعر معاصر دکتر محمد حسین مدرسی اسفه ئی متخلص به «قانع» اهل شهرضا و مولف و مصنف «ره آورد» سه گانهٔ قانع، افسانه اسفه ئی»

شهوت خویش گر رها سازد   مرد درویش پادشا سازد

بوالعجب این چه تحفه‌ایست گران   کـه صداقش بود طلاق جنان

در حقیقت کـه معنی دنیاست   هر که با اوست فارغ ازعقبی‌است

مظهر کامل‌است شیطان را   بلکه شیطان توان شمرد آن را

مغز آن مردان تهی ز خرد   که بگفتار زن فریب خورد

همچنان کان حکیم دانشمند   گفته در ضمن نظم های بلند:

گفت شخصی شبی بزوجهٔ خویش   سخنی از تو میکنم تفتیش

وقت صحبت کـه حاصل آید کام   اولش خوشتر است یا انجام؟

زن زشوهر چواین سخن بشنید   غنچه آسا بزیر لب خندید

در جوابش بگفت مردانه !   سخنی دلفریب و رندانه:

نشنیدی کـه افصح الشعراء   در گلستان بنثر کرده اداء

«چون فرو میرود ممد حیات   چون بر آید بود مفرح ذات»

داند آنکس که رند و اهل فن است   که همه کارها بنفع زن است

نقد مرد و زن فرومایه   هست چون آفتاب وچون سایه

گر چه‌خوانده‌است خالق اکبر   زن و شوهر لباس یکدیگر

مرد باید کـه عیب زن پوشد   زن پی آبروی او کوشد

لیك داد از زنان امروزه   خاصه دوشیزگان امروزه

کیسهٔ مرد تا پر از درم است   نزد ایشان عزیز ومحترم‌است

وای اگر دست مرد خالی شد   زن بد اخلاق و لا ابالی شد

جای آن عشوه ها و بازیها   مینماید زبان درازیها :

با تو من سر نمی برم بیخود   میشوم زین به بعد خانم خود

زین چنین زندگی شدم من سیر   چند باشم بخانهٔ تو اسیر؟

میکـند روزگار مرد سیاه   ندهد دیگرش به بستر راه

گه بعنوان مسجد و حمام
میفتد چون کبوتر اندر دام
میرود گه بسوی قبرستان
میدهد جلوه سینه وپستان
گاه در بین کوچه و بازار
روی خود میکند سوی نظار
هرکسی بر رخش نظر دارد
لا علاج این نظر اثر دارد
فکر کوتاه و آرزوی دراز
با اجانب نمایدش دمساز
«من بمیرم بیا چو گویندش»
بگسلاند ز زندگی بندش
ایخوشا حال مرد عاقل راد
که بسازد بانفراد آزاد
نکند شوهر و نگیرد زن
باشد ازشر ومکرزن ایمن
عاقل آنکس بود که اوز نخست
دست ازاختیار جفت بشست
آنکه زاول بزن علاقه نبست
ازهزار آفت تن وجان رست

قاسمی(۱)

هر که دیوانگی بخود بندد
هم مگر قبلهٔ زنان باشد
محرمانه کنند کشف حجاب
کاین هم ازجملهٔ زنان باسد

قائم مقامی (۲)

دلبری شوخ چشم ولاله عذار
خواست روزی رودسوی بازار
درخیابان دو پای او لغزید
شد نگون چون زباد، شاخهٔ بید
کرد ماشین عبور ازرویش
غرق خون شد دوچشم جادویش
برده شد سوی منزل دکتر
بود منزل زکور وحامله پر
کرددکتر چو جانب او رو
اینچنین گفت لا جرم با او
گفتش ای باعث تسلی روح
هست از پای تا سرت مجروح
حال بر گو نخست ازچه محل
بشوم حاضر از برای عمل؟
آن پری سرز تخت کرد بلند
پاسخش داد با کمی لبخند

۱- میرزا قاسم «قاسمی» کرمانی مصنف کتاب «خارستان» وتصانیف دیگر
۲ - شاعرمعاصر «ش - قائم مقامی» از گویندکان مجله توفیق

گفت هر جا که هست میل شما — لیك « خیرالامور اوسطها »؛

کاشفی (۱)

برای یکدم شهوت که خاك بر سر آن — زبون زن شدن آئین شیرمردان نیست

کافی بخارائی (۲)

افلاك عاقل افکن و دیوانه بر کش است — ایام آشنا کش و بیگانه پرور است
زن کیست مرکبی که تن او ز شهوت است — زر چیست قبهٔ که در آن زار و آذر است

کشفی (۳)

دل منه بر دنیه و زنهای او — زانکه زین دو کس وفاداری ندید
کس عسل بی نیش از این دکان نخورد — کس رطب بی خار از این بستان نچید

گلچین (۴)

گفتم که مگر رساندم زن بمراد — فرزند دلم کند بلب خندی شاد
زن بردم و فرزند بیاورد ولیك — جز محنت و غم از زن و فرزند نزاد

....

در مجلس شورای ملی دو مکان برای نشیمن زنان تماشاچی اختصاص دارد ، یکی « لژ پرخیده » که مختص خانمان خارجیست و دیگری « لژ ویژه » که ویژه بانوان ایرانی است . یك روز شاعر ماهر تهرانی یعنی احمد گلچین معانی برای تماشا بمجلس میرود ، وقتی چشمش بماهرویان « لژ ویژه » می افتد طبع ظریف شاعرانه اش بهیجان ، و ذوق لطیف ادیبانه اش بغلیان میآید و اشعار زیر را تحت عنوان « لژ ویژه » میسراید:

لژ ویژه است ، جای زیبایان — ماهرویان و مجلس آرایان
لژمگو ، یکجهان گل و نسرین — چشم نظارگان در او گلچین

۱- کمال الدین ملاحسین کاشفی واعظ و مؤلف : « انوار سهیلی ، روضة الشهداء ، اخلاق محسنی ، تفسیر کاشفی ، واسرار قاسمی » فرزند علی سبزواری و متوفی ۹۱۰ هجری ۲- سعدالدین کافی بخارائی ۳- سید جعفر کشفی یزدی مصنف کتاب « تحفة الملوك » ۴- شاعر معاصر احمد « گلچین » معانی مؤلف « گلزار معانی » که تاکنون بچاپ نرسیده

همه گل چهرگان سیمین بر — سر و سینه چو گل گرفته بزر
طعنه زن گلشن بهاری را — قوب قلب « ذوالفقاری » را
غنچه‌خندان بروی چون گلشان — گل رو بان گره بسنبلشان
کارشان دلبری و طنازی — با نمایند گان نظر بازی
این بخوش‌قامتی و خوش بدنی — برده از ره دل« ملك مدنی»
چشم آن‌تابسوی« زنگنه»است — «زنگنه »درفشار منگنه است
گر ببینی « ابوالبهائم » را — وان نـگاه دقیق دائم را
شود این بر تو فاش بالا خره — که کجا رفته عقل این پسره
خال آن یك بگوشهٔ لب او — بر فزود است جلوهٔ شب او
وین یکی راست لیموی پستان — بهتر ین میوهٔ بهارستان !
آن یکی را دو چشم فتانست — وآندگر پای تا بسر جانست
من چگویم که‌چیستند اینان — یا طلبکار کیستند اینان
همه جنس لطیف و مرغوبند — کج نگویم براستی خوبنـد
لیك اگر گفته را اثر باشد — گفتهٔ شخص بی نظر باشد
جای خوبان بمجلس بدنیست — لاجرم این هجوم بیحد نیست
جای بدخیل نازنین چه کنند ؟ — این همه ماه بر زمین‌چه کنند ؟
مهوشانی که مجلس آرایند — بچنین مجلسی چرا نایند ؟!

گرگین (۱)

شبی‌مردی بجفت خویش میگفت — که ای باناز وعشوه همدم وجفت
تو زیبائی، تو مقبولی، توماهی — توانی کشت ما را با نگاهی
ترا بااین همه حسن و جوانی — نشاید این همه نا مهربانی
چنان سر گرم عیش وگشت‌هستی — که کردی‌ساقطم از مال‌وهستی

---

(۱) شاعرمعاصر «ح - ب : گرگین» ازگویندگان «خبرهای‌روز» آبادان

عزیزم ، تا مرا هستی تو همسر / مباش اندر پی اشخاص دیگر
بگفت آن زن که باتدبیر گفتی / ولی آوخ که قدری دیر گفتی!

گوهر (۱)

ایکاش نمیماند بعالم اثر از زن / میشد بجهان مرد خدا بیخبر از زن
ایخواجه که دلباخته جنس لطیفی / تو راستی قول شنیدی مگر از زن؟
زن منشأ هر فسق و فجوری و فسادی است / گفتند بزرگان جهان الحذر از زن
تا رفته حجاب از سر زنهای مسلمان / بس دیده شده ساق و سرین و کمر از زن
گفتند بمجلس برود رأی دهد زن / یکمده که بودند همه پست تر از زن
آنکس که نوشته است فساد و حیل زن / حقا که در آورده بعالم پدر از زن
گوهر مشنو هیچ زمان حرف زنان را / زیرا که رسیده است بمردان خطر از زن

در چندی قبل که مجدداً ایادی اجانب برای انتخابات بانوان این کشور بینوایان بجنب و جوش افتاده بودند آقای «گوهر» که یکی از جوانان اهل قلم و مردان متدین و وارستهٔ اصفهان میباشند بسرودن اشعار فوق مبادرت فرمودند.

لاهوتی (۲)

یك نصیحت میکنم از قلب و جان / تا بماند یادگار اندر جهان
کمتر از روبه شود شیر عرین / اختیار زن کند گر این زمان
خواهی آواره از وطن نشوی / یا گرفتار مثل من نشوی
زن مکن در جهان که زن نشوی / زن این مردمان زن نشوی.

لسانی (۳)

---

(۱) شاعر معاصر ابراهیم جواهری متخلص به «گوهر» متولد ۱۳۴۲ قمری در اصفهان ، صاحب کتاب «علوم و عقاید» که بچاپ رسیده و کتابهای : «رجال عصر پهلوی – وقایع ایران و جهان در دو جلد - تاریخ تجدید حیات ایران در چهار جلد - جواهر العلوم در پنج جلد» که تاکنون بچاپ نرسیده . (۲) شاعر معاصر ابوالقاسم متخلص و صاحب دیوان «لاهوتی» که مدتی در روسیه میزیست و اکنون متواریست (۳) لسانی از اهل شیراز بوده و وفات وی در «۹۴۰» هجری و گویند اشعار زیادی داشته

زن از مریم بوده گر گشت با او زندگی کردن   لسانی بنده ام انفاس جان بخش مسیحا را

ملای رومی (۱)

چند با آدم بلیس افسانه کرد   چونکه حوا گفت خور آنگاه خورد
اولین خون در جهان ظلم و داد   در کف قابیل بهر زن فتاد
نوح تا بخانه می پرداختی   «واهله» بر تابه سنگ انداختی
مکر زن بر فن او چیره شدی   آب صاف وعظ او تیره شدی
قوم را پیغام کردی در نهان   که نگه دارید دین زین گمرهان
لوط را زن همچنین بدکافره   خوانده باشی قصهٔ آن فاجره



یوسف از کید زلیخای جوان
ماند در زندان برای امتحان
هر بلا کاندر جهان بینی عیان
باشد از شومی زن در هر مکان

آنکه از کبرش دلت لرزان بود
چون شوی چون پیش تو گریان شود

آنکه از نازش دل و جان خون بود   چونکه آید در نیاز او چون بود؟
آنکه در جور و جفایش دام ماست   عذر او چبود چو او در عذر خواست؟
آنکه جز خون ریزیش کاری نبود   چون نهد گردن زهی سودا و سود
آنکه جز گردن کشی ناید از او   خوش در آید با تو، چون باشد بگو؟
«زین للناس» حق آراسته است   آنچه حق آراست چون نار است است
چون پی «یسکن الیها» ش آفرید   کی تواند آدم از حوا برید
رستم زال ار بود وز حمزه بیش   هست در فرمان اسیر زال خویش

---

(۱) مولانا جلال الدین، محمد بن بهاء الدین مشهور به ملا رومی «۶۰۴-۶۷۲ هجری»

آنکه عالم مست گفتش آمدی «کلمینی یاحمیرا» میزدی
آب غالب شد بر آتش ازنهیب زآتش او جوشد که باشد در حجیب
چونکه دیگی حامل آن هر دو را نیست کرد آن را آب کردش هوا
ظاهراً برزن چو آب ار غالبی باطناً مغلوب او را طالبی
این چنین خاصیتی در آدمی است مهر حیوان را کم است آن از کمی است
گفت پیغمبر که زن بر عاقلان غالب آید سخت بر صاحبدلان
باز برزن جاهلان غالب شوند زانکه ایشان تند وبس خیره روند
کم بودشان رقت ولطف وداد زانکه حیوانیست غالب بر نهاد
مهر و رقت وصف انسانی بود خشم و شهوت وصف حیوانی بود

هیچکس را با زنان محرم مدار که مثال آن چه پنبه است وشرار
زن بدست مرد در وقت لقا چون خمیری دان بدست نانوا
آن دل مردی که از زن کم بود آن دلی باشد که کم زاشکم بود
گفت مولای جهان شیر خدا کاین زنان ابلیس مانند ای کیا
برد باید بر در یزدان پناه زین شیاطین تانگردی تو تباه

مکتبی شیرازی (۱)



ایخوشا عاقلی که زن نکند
جان خود را وبال تن نکند
پارسائی به اززن و فرزند
هم زسر چشمه آب فتنه ببند

رفت دانائی از جهان بکنار
چون شنا ور زقلزم زخار

(۱) مکتبی شیرازی ناظم مثنوی «لیلی مجنون» و کتاب «کلمات غراء» متوفی سال ۸۹۵ ه

پادشاه زمانه دید صلاح که دهد دختر خودش بنکاح
رفت دلاله با هزار آئین نزد آن پارسای گوشه نشین
گفت با او هر آنچه شاهش گفت که بباید قبول کرد این جفت
مرد دانا ز قول دلاله خنده ای زد چو غنچه بر لاله
گفت در خانه‌ام که اندك جاست جای من نیست، جای جفت کجاست؟
خانه زان تنگم او فتاده پسند که نگنجد در او زن و فرزند
گفت دلاله بهر این خانه هست صد قصر پادشاها نه
گفت دانا: «زهم نشینی زن آسمان تنك میشود برمن»

مفلوك الشعراء(۱)

نصیحتی کنمت گوش کن تو جان پدر بکن نصیحت من را بگوش همچو گهر
بعهد و مهر و وفای زن اعتماد مکن که هیچ نیست زنان را از این سه چیز خبر
سه چیز را نبود در جهان وفا هرگز اگر نداری باور، کن امتحان و نگر
نخست زن بود و آن دو اسب و شمشیر است یقین شنیده‌ای از مردمان دانشور
زنیکه شوهر او از جهان کند رحلت زبعد چلهٔ او باز میکند شوهر
بروز جنك چو اسبت فتد بدست عدو بزیر ران عدو رام گردد او یکسر
بنزد خصم چو بیچاره گشتی آن شمشیر بدست او فتد و میزند ترا بجگر
بدست زن تو مده اختیار خود زنهار که او تورا چو شتر بفکند مهار بسر
مگوی راز دل خویش را باو هرگز که زود سر تو افشا کند چو باد سحر

ملك(۲)

نیست اندر جهان بی پایان بی دوا تر زدرد بی درمان
چون بهر خانه ای فرود آید زهر ریزد بکام شوهر و زن

---

(۱) شاعر معاصر «مفلوك الشعراء» از گویندگان مجلهٔ فکاهی «کانون خنده» (۲) شاعر معاصر ابوالحسن «ملك» اهل اراك، از گویندگان مجلهٔ فکاهی «کانون خنده» و «خبرهای روز»

صفت نیك !؟ را نهد بکنار   پیشه سازد بدی و مکر و فتن
گر کند غمزه زن بشوهر خویش   آتش قهر را زند دامن
میرود با نگش ار کند فریاد   تا سر کوی و کوچه و برزن
روئی از سرکهٔ ترش دارد   دلی از سنك خاره وآهن
هر که ازجور گشته رویش زرد   جور مادرزن است ، مادر زن

مجدی (۱)

پیمبر گفته با زن مشورت کن   پس آنکه ضد رایش مصلحت کن
تو ای زن گفتهٔ نغز پیمبر   کند مستغنیت از وصف دیگر
برای شرح زشتیهای نفسی   نگفته کس به‌ازاین درس درسی
زن ای موجود ناپاك دد دون   جهان از مکر تو آغشته درخون
گهی آدم برانی از بهشتی   بخوردش میدهی ممنوع کشتی
تو با مجنون ببندی گاه پیمان   از آن پیمان شوی ناگه پشیمان
گهی از فرط عشق دیو ساری   بیالائی تو یوسف را بخواری
زمانی وامق ویك روز فرهاد   کس ازمکر وفریبت نیست دلشاد
توای موجود سفاك سیه دل   توافق باتو بس کاریست مشگل
تو درنعش عزیزان برده‌ای چنك   سر انگشتان ازآن خون کرده‌ای رنك
جنایات بشر را مایه هستی   تو هام مفسدت را پایه هستی
جهان را زشکاری تو یاد است   فضیحت های جنس تو زیاداست
اگر تاریخ عالم را نهی پیش   خجل گردی یقین از کردهٔ خویش
بهر جائی که یکتن دیگری کشت   درآنجا هست زنرا بی شك انگشت
تورا سنجیده‌ام درجمله احوال   چوماری لیك مارخوش خط وخال

---

(۱) شاعر معاصر محمد مجدی، یکی از مخالفین زن که اشعارش در مناظره شعری « موافقین و مخالفین زن » درمجله ترقی درج گردیده بود

منوچهری دامغانی (۱)

راست گویند زنان را نکوئی آرد عز ... بر نیاید کس بامکر زنان هرگز

محمود (۲)

بمن داد پیر خردمند یاد ... که روحش بجنت همی شاد باد
میازار زن را بهر صبح و شام ... گهی بشکنش دل گهی دار شاد
چنین پیر عقلم بدادش جواب ... که ای پیر دانای فرخ نهاد
محبت کنی پیشه ار با زنان ... دهد مال و ناموس و جانت بباد
بکوبش چو مار سیه سر بسنگ ... «ستم بر ستم پیشه عدل است و داد»
«زن و اژدها هر دو در خاک به» ... چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
بگفتم فرو بند ای پیر لب ... که محمود داد سخن را بداد

مجرد (۳)

ماما نجون من مجنون به بدگلی طاق است ... ززشتی و زکریهی شهیر آفاق است
رخش ز آبله پر گود و چال و دست انداز ... قدش چو قد سیاخان درازو دیلاق است
بود شبیه بدیو سفید درب حموم ... بسی بسر خاب و رناس و وسمه مشتاق است
گمانم اینکه تو زورخانه میکند ورزش ... که همچو فیل قوی بنیه است و قوچاق است
دروغگو و حسود و بخیل و پول پرست ... زبان درازو دهن هرزه و بداخلاق است
دماغ او ز تکبر پر و سرش از باد ... مزاج آتشی مانند سنگ چخماق است
ز مکر و جادو جمبل سر آمد زن هاست ... کلونترسه محله است دزد و قاچاق است
بوقت کار روی تختخواب خود خفته ... ولی بموقع خوردن زرنگ و قبراق است
برای چیزیکه صرفه نداره باشد لال ... ولی بعکس اگر صرفه داشت نطاق است

---

(۱) حکیم ابوالنجم احمد بن یعقوب دامغانی متوفی سال ۴۳۲ هجری (۲) شاعر معاصر محمودخان مسمی و متخلص به «محمود» و مشهور به «ستوده» از اهل چال شتر، چهار محال، اصفهان متولد ۱۳۱۰ هجری قمری (۳) شاعر معاصر حسین «نعیمی ذاکر» تهرانی متخلص به «مجرد» صاحب امتیاز و مدیر مجله ادبی و فکاهی «کانون خنده»

جوراب فیل دوقوزو پا نمانموده بپاش سرش کربدوشین و پیرهن تنش فاق است
میانهٔ من و او با چنین عواید کم همیشه صحبت در بندو گشت و ییلاق است
نهار غلیان او نان کیك و سوخاری کاکائوو کره و تخم مرغ و قیماق است
خدا زچشم حسودان محافظش باشد که همچو خرس تنومندو گنده و چاق است
زبسکه نیشگون و گازم گرفته او بمزاح لباس من همه تیکه پاره است و اوراق است
اگرچه صورت ظاهر صمیمی است بامن ولیکن آب زیرکاه است و کهنه قالتاق است
زهر مرض بود او پاك غیر این دو سه چیز دچار سفلیس و سوزاك و کوفت و خناق است
مجرد است بزنجیر این زنك پابست چو بچه ئیکه مقید میان قنداق است

مرا باشد نگار با وفائی ! شفیقی ! مهربانی ! دلربائی !
نماید دلربائی از من انسان که از کویش نخواهم رفت جائی
اگر بیگانه اش بیند، وسایل بر انگیزد برای آشنائی
قدش بگرفته باج از عرعر و کاج کند بر قامت مرحب خدائی
رخش چون دست انداز خیابان نمایان از چروکش صد دوراهی
سرش همچون کدوی زرد تنبل درآن پراز غرور و خود نمائی
دهانش تنك و کوچولو چو کاله زبانش دایم اندر نا سزائی
بود چون نردبان پر پله زلفش کله کیسی بسر دارد طلائی
زفرط آبله رویش ز چاله ندارد هیچ با آبکش سوائی
دماغش از طویلی همچو خرطوم حقیقت کرده حق قدرت نمائی
لب پائین او بر روی سینه لب بالا کند سیر سمائی
دو چشمش مشتعل چون دیدهٔ گرگ به بخشد مشعل آسا روشنائی
میان کولیان چاله میدان نباشد تای او در بی حیائی
مجرد از غم آن ماه رخسار! ندارد لحظه ای از غم جدائی

زن گرفتم که کند از سخنش دلشادم روز و شب از غضب و خوی بدش ناشادم

خبر از من بجوانان مجرد بدهید — که در این دام نیفتید که من افتادم
از من این پند نیوشید و عمل بنمائید — من نکردم عمل و گفت بمن استادم
زن مگیرید که زن میزند همچون زنبور — وای بر من که شد این پند نکو از یادم
من مجرد بدم و منزوی از خلق جهان — قسمت آورد در این دامگه صیادم
بیست سال است که از زن ببرم رنج و عذاب — در شگفتم که من از گوشت او یا پولادم
از حروف (ز) و (ن) سیرم و بیزار از زن — من به تنهائی مجنون صفتی معتادم
همچو «حافظ» نتوان از قدم اول گفت — «که در این دامگه حادثه چون افتادم»
نتوانم که دهم شرح گرفتاری خویش — ترسم آخر که دهد عز و شرف بربادم
یکطرف فقر و ز سوئی غم اولاد و عیال — چکنم قر زن و نق و نق اولادم
ز انتقاد ادبی عیب مجرد نکنید — که من از کجرو شیهای بشر نقادم

معرفت (۱)

زنیکه شوهر چون چوب پشت در دارد — بهر جوان نکو صورتی نظر دارد
اگر که «کنترل» زن برفت از کف مرد — برای زوج چنین زوجه‌ای خطر دارد
هر آن زنیکه ندارد ز شوی بیم و هراس — هزار شوهر آماده زیر سر دارد
مبند دل بزن «مد» پرست امروزی — که میل شوی ز خود «مد» پرست تر دارد
رود از اول شب تا سحر بسوی «تآتر» — بروز میل تماشای باغ و بر دارد
جهان بهشت بر آن شوهری است کو بسرا — زنی نجیب و خوش اخلاق و با هنر دارد
حقیقت است چو شعر تو معرفت ز آنرو — بدون شائبه در گوش جان اثر دارد

....

تا مرد از برای زن و بچه جان کن است — هم مورد علاقهٔ فرزند و هم زن است
روزی اگر که گشت کمیتش بخرج لنگ — کمتر وسیلهٔ کتکش دسته هاون است
فریاد از آن زمان که زن از راه مکر و فن — در خانواده فتنه گر و «دو بهم زن» است

---

(۱) شاعر معاصر محمدعلی شجرهٔ طوبی متخلص به «معرفت» فرزند اسمعیل و متولد ۱۲۹۵ خورشیدی در اصفهان. دارای دیوان اشعاریست که تاکنون بچاپ نرسیده.

دوران عمر خوش گذراند کسیکه او / در این جهان مجرد و تنها و یکتن است

در خانه‌ئیکه تابع شوهر نگشت زن / پیوسته داد و ناله و فریاد و شیون است

تازن گرفته‌ام بجهان معرفت بدان / از پای زیر قرض مرا تا بگردن است

دوش اندر خواب من از هر کنار / مارها دیدم قطار اندر قطار

مار خوش خال و خطی از آن میان / سوی من آمد چو یاری مهربان

شد ببالا کم کمک از دامنم / آمد و زد حلقه دور گردنم

من ز وحشت جستم از خواب گران / بند آمد در دهان من زبان

ناگهان دیدم بود دست زنم / حلقه همچون مار دور گردنم

زن هیچگاه تابع شوهر نمیشود / صادر از او بجز عمل شر نمیشود

دل ای پسر مبند تو بر مهر زن پدر / نا مادری برای تو مادر نمیشود

کمتر بمعرفت تو بگو حسن ازدواج / یکدفعه خر شدست و دگر خر نمیشود

خانم آموزگاری از لب بام / بود حیران ز گردش ایام

نگران زمان آینده / میزد او بر گذشته لبخنده

همه اعضای آن بت زیبا / بود از زیر پیرهن پیدا

که بناگه شنید از پائین / حرف شیرینی از لب نمکین

گفت با او محصلی دختر / بار داری و طفل تست پسر

گفت دیدی تو بچه را ز کجا ؟ / گفت باشد سبیل او پیدا !

خانم آموزگار کار بس طناز / رفت روزی سر کلاس بناز

کرد بر جایگاه خویش مقر / پای انداخت روی پای دگر

که زجا خاست دختری گفتا / ساق پای شما بود پیدا

در غضب شد ز دختر او افزون / از کلاسش بخشم کرد برون

دختر دیگری زجا برخاست / گفت ران سفیدتان پیداست

سختتر در غضب شد آن بانو / رفت پیش محصلین از رو

باعتابی زحد خود افزون — کرد او را چو اولی بیرون
سومی بسکه داشت حول و هراس — خود برون رفت الغرض ز کلاس
گفت آموزگار ای دختر — تو چرا میروی برون دیگر؟
گفت گویم گر آنچه میدانم — میکنی خارج از دبستانم
لیك گویم اگر چه نابر جاست — که فلان جای چاقتان پیداست!

زن روبسته یقین است که خوش منظر نیست
چون زن ماه لقا معتقد معجر نیست

دختر «دیپلمه» را اگر بسرا آوردی — داد و فریاد مکن دیدی اگر دختر نیست
میکند «دیپلمه» بس خانه آباد خراب — بیجهت چشم محصل ز برایش تر نیست
ای خوشا آن زن زیبا که بجز شوهر خود — دلش اندر گرو شوی زن دیگر نیست
یافتی گر تو چنین زن بجوانی خوش باش — که بجز کام جوانی بجهان خوشتر نیست
ازدواج آنکه توانست و نکرد اندر عمر — معتقد هیچ بفرمایش پیغمبر نیست
معرفت آنکه بعیش است و ندارد غم خلق — خوفش امروز ز فردای صف محشر نیست

خواهی ز قید و بند رهی ترك یار کن — آنجا که گفتگو بود از زن فرار کن
امروزه هر کسیکه بود فرد راحت است — خود را ز حیله های زنان بر کنار کن
حبس ابد شنیدی و اعمال شاقه را — زن داری است باور از این جان نثار کن
خواهی اگر که وارهی از دیو گرگ نفس — باجد و جهد بینی او را مهار کن
برپا مکن تو فتنه و شر و فساد و جنك — صلح و صفا و عدل و وفا اختیار کن
از بند زن چو سهل بجستی در این دیار — فکری برای برزخی آن دیار کن
خواهی چو سر فراز شوی معرفت بحشر — رحمی بر آن گدای سر رهگذار کن

چون لقمهٔ دم اندر این دنیا شد — چار اسیر غمزهٔ حوا شد
زان روز که اندو یار و همسر کشتند — بنیاد فساد و کینه و غوغا شد
یعنی که چه زن نهاد پا در میدان — دنیا همه جنك و شورش و دعوا شد

گردید برادر کشی اول سر زن | هر کشمکشی بر سر زن برپا شد
یارب اگر العیاذ وبالله گویم | کین خلقت تو دشمن جان ما شد
گویا نبود دروغ این گفته من | چون بهر دلیل این سئوال انشا شد
گر خوب بود زن ز چه زن نیست تورا | یا مادر و خواهر از چه از تو وا شد؟
محفوظ خدا چو خود نمود این خلقت | زین جنس خبر داشت که خود یکتا شد

مجدالدین (۱)

بیوفائی و مکر و کید وغرور | این همه از خصال زن باشد
مرد اگر چه پلنگ بند کند | همچنان در جوال زن باشد

ممتاز فراهی (۲):

زن استاد است در نیرنگ و تلبیس | ززن مکر و حیل آموزد ابلیس
ز مکر زن کسی غافل نباشد | وگر غافل بود عاقل نباشد
اگر زن را کسی برخود دهد راه | فتد زود از سریر ودولت و جاه

ملاحسین علی کاشی (۳)

مطلب مطلب اگر زشاهی باشد | معشوق مگیر اگر چه ماهی باشد
از زردی روی کهر باغیرت گیر | خواهش مکن ار خود پر کاهی باشد

مسعود (۴)

رفت ملا بدکتری گفتا | که سه زن دارم اندر این دنیا
کمرم درد دارد ای دکتر | خورده ام دوش مایهٔ اشتر
با وجودیکه کم بود سالم | هیچ بهتر نگشته این حالم
گفت دکتر دوای خوب و مفت | گویم وشو تو هرسه تای زنت
بی تأمل تو نه طلاق بده | زود حالت از آن بگردد به

(۱) مجدالدین حسینی نگارنده کتاب «زینت المجالس» (۲) میرزا برخوردار ترکمان «ممتاز فراهی» نویسنده کتاب محبوب القلوب مشهور به «شمسه وقهقهه». (۳) ملاحسین علی کاشی ودارای دیوان اشعاریست (٤) محمد مسعود

مقدس (۱)

در خانه میبرزن ای برادر بیوه — بر سر مالد تو را هزاران شیوه

باشدزن بیوه چون درخت بی بر — سوزند درختی که ندارد میوه

لب و دندان ماران را مکیدن — بدیده خنجرو و پیکان خلیدن

بچاقو سینه خود پاره کردن
زبان را بهر حرف حق بریدن
بجای سرمه و داروی درمان
بدیده خوردهٔ شیشه کشیدن
بپای خود در آتش اوفتادن
دم شیر و لب افعی گزیدن
برای لقمه نانی نزد دونان
بخاك افتادن و قد را خمیدن



زنوك خنجرو وز نیش زنبور — برفع تشنگی شربت چشیدن

برهنه زیر آب جوش رفتن — بسینه تیر از دشمن خریدن

طلب کردن زظالم رحم وانصاف — پیاده در رکاب او دویدن

بپای لنك وچشم كور عمری — بدوش زخم سنك از که کشیدن

بدندان سنك خارا نرم کردن — بوقت وصل از جانان رمیدن

کمر از بهر قتل خویش بستن — زدشمن طعنه و تسخر شنیدن

شنا کردن به بحرخون چوماهی — برای کور در کوری پلیدن

در آئینه بوقت نوجوانی — بصورت موی را کافور دیدن

بمار و عقرب و زنبور درشب — شدن هم بستر و باهم خویدن

---

(۱) شاعر معاصر یدالله «مقدس» مبارکه‌ای متولد ۱۲۹۷ شمسی هجری فرزند مرحوم «مقدس فانی» مبارکه‌ای دواوین اشعار وی که یکی بنام «عشق وانقلاب مقدس» ودیگری موسوم به «تجربیات مقدس» است تاکنون منتشر نشده .

بجای حق پرستیدن بتانرا
بجای وصل بر هجران رسیدن
مقدس را بجرم گفتن حق
گلویش چاك قلبش را دریدن
هزاران بار بهتر تا که بازن
دمی بنشستن و شامی لمیدن

بر قلب من ار فرو رود خنجر تیز
یا آنکه عدو کند تنم ریزا ریز
بهتر بود از آنکه دمی بنشینم
با دختر مهوش لطیفی و تمیز

فرقی که میان زن و شیطان باشد
شیطان بر زن غلام و دربان باشد
خواهی که ز احوال زن آگاه شوی
زن دشمن جان و ملك و ایمان باشد

یکعمر ز پای لنك و وز چشمان کور
بوسه زدن هر لحظه بنیش زنبور
خوشتر بود از انیس نسوان بودن
بد تر بود از رفتن زنده در گور

منتظر (۱)

هر آن دختر که شد رقاصه شبها
میان محفل این سینما ها
چه بیند چشم اوتره الاغی
کشاند زود او را توی باغی

مدنی (۲)

خانمی شوخ و دل آرا و لوند
پر ادا و سرو قد و دل پسند
عشوه باز و خوشگل و خوش آب و رنك
زیرك و دانا و سر مست و قشنك
در جوانی شوهر او مرده بود
بیوه اندر خانه تنها مانده بود
لاجرم از بهر تنهائی خویش
وز برای خاطر قلب پریش
داده بود آن لعبت شیرین دهان
دین و دل بر مردکی آتش نشان
بود خاطر خواه مردی سبزه رو
نوجوانی خوش پز و خوشرنك و بو
تا سحر از دو ریش بیدار بود
آرزوها در دلش بسیار بود

---

(۱) شاعر معاصر منتظر محلاتی (۲) شاعر معاصر حسین مدنی صاحب کتابهای « اسهال درنیویورك درسه جلد - بازار بلخ - اسهال درهندوستان - زن شناسی » مطبوع و « اسرار گنجهای قارون - عسل تلخ - کریم شیره ای - شب نشینی در جهنم » که تا کنون چاپ نشده

جز به وصل وی، نبودی فکر او — غیر نام او نبودی ذکر او

ناله ها در سینه ازآن یار داشت — شکوه ها ازچرخ کجرفتار داشت

عاقبت اینگونه از بهر وصال — در ره محبوبهٔ نیکو خصال

نقشه ها بسیار اندر دل کشید — تا یکی زان نقشه هارا برگزید

آتشی درخانهٔ خود بر فروخت — کزشرارش هستی او جمله سوخت

اینچنین باجرأت و بی واهمه — داد کار خویشتن را خاتمه

یار او این ماجرارا تا شنید — شد هراسان وبسوی او دوید

زود حاضر گشت درجای حریق — تا بگیرد اطلاعاتی عمیق

زن بناگه دیده اش بر او فتاد — شوق وصلش باز برسر اوفتاد

بی تأمل آمد او را پیشواز — دست بهر گردنش بنمود باز

گفت ای آرام جسم و جان من — یك نگاهت داروی درمان من

آمدی اینجا پی دفع حریق — زود کن خاموش چون وقت است ضیق

الغرض باصد مکافات و عذاب — ریخت بر آن شعله های عشق آب!

نظامی (۱)

زن گرنه یکی هزار باشد
در عهد کم استوار باشد

چون نقش وفا و عهد بستند
برنام زنان قلم شکستند

زن دوست بود ولی زمانی
تاجز تو نیافت مهربانی

چون در بر دیگری نشیند
خواهد که ترا دیگر نبیند



(۱) حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف بن موید نظامی گنجوی ۵۳۵–۵۹۸ هجری ق

زن میل زمرد بیش دارد — لیکن سوی کام خویش دارد

زن راست نبازد آنچه بازد — جز زرق نسازد آنچه سازد

بسیار جفای زن کشیدند — در هیچ زنی وفا ندیدند

مردی که کند زن آزمائی — زن بهتر از او به بیوفائی

زن چیست نشانه‌گاه نیرنگ — در ظاهر صلح و در نهان جنگ

در دشمنی آفت جهان است — چون دوست شود بلای جان است

گوئی که بکن سخن نیوشد — گوئی که مکن دو اسبه کوشد

چون غم خوری او نشاط گیرد — چون شاد شوی ز غم بمیرد

اینکار زنان راست باز است — افسون زنان بد دراز است

بسا زن کو صد از پنجه نداند — عطارد زو قلم در کف بماند

زنان مانند ریحان و سفالند — درونشان خبث بیرونشان جمالند

نشاید یافتن در هیچ برزن — وفا در اسب و در شمشیر و در زن

وفا مرداست چون بر زن توان بست؟ — چو زن گفتی بشوی از مردمی دست

وفا مردیست از زن چون توان خواست؟ — مجوی از جانب چپ جانب راست

زن از پهلوی چپ شد آفریده — کس از چپ راستی هرگز ندیده

بداند آنکه بشناسد چپ و راست — که از چپ راستی مشکل توان خواست

بسی کردند مردم چاره سازی — ندیدند از یکی زن راست بازی

چه بندی دل در آن دور از خدائی — کز و حاصل نداری جز بلائی

اگر غیرت بری بادرد باشی — وگر بیغیرتی نامرد باشی

برو تنها دم از شادی بر آور — چو سوسن دم ز آزادی بر آور

زنی کش سرخ روئی در عفاف است — همی گلگونهٔ رویش کفاف است

در آن حجره جمال حور دارد — که از نامحرمش مستور دارد

زن که خرامد بگل و لاله زار — جیب بگل بخشد و دامن بخار

گر نکنی مقنعه دام مگس — مقنع تو دام فرو شست و بس

یك خم و دستار کز آن در نشست — به ز دو دستار فقیهان مست
کاهش جان شد بزبان آوری — زن بدر شتی و زبان آوری
خواجه که با جان زبان آور است — باسك وحشی بجوال اندر است
ز آب شود هر تن آلوده پاك — پاك نگردد زن بد جز بخاك

....

مرد کردار خوب را سبب است — خوب کرداری از زنان عجب است
خویشان خالی از جفا نبود — در دل سختشان وفا نبود
زن که در عقل بی کمال بود — راز پوشیدنش محال بود
همچو آئینه در مقابل شوی — آشیان دل شوند و روشن روی
زن که در کوچه ها به تك باشد — زن نباشد که ماده سك باشد
زن چنان به که مرد روی بود — تا زنان را به پرده شوی بود
از عروسان خزینه داری به — راست گوئی و راست کاری به
مرد اگر صد قراضه کار کند — زن بکند بانوئی هزار کند
چون زشو خرج زن فزون باشد — حال سامان خانه چون باشد

....

وفا را بر سه چیز از عقل دور است — زن و شمشیر و هم سرکش ستور است

....

زن چیست فسونگرای نیرنك — از زاستیش نه بوی و نی رنك
زن میوهٔ سرخ و زرد بالست — بودن برضای زن محالست
گر بگذاری شود هوا گرد — ور بفشاری بمیرد از درد
بروی همه شاخ و برك بستند — جز شاخ و فاکز اوشکستند
چون بادگری شود هم آغوش — پیمان ترا کنند فراموش

....

زن گرچه بود مبارز افکن — آخر چو زن است هم بود زن
زن گیر که خود بخون دلیر است — زن باشد زن اگرچه شیر است

....

بر زن ایمن مباش زن کاه است — بر د ش باد هر کجا چاه است
زن چو زر دید در ترازوی زور — بجوی با خری در آرد سر

زن چو مرد گشاده رو بیند   هم بدو هم بخود فرو بیند

نار کز نار دانه باشد پر   پختهٔ لعل و پخته باشد در
زن چو انگور و طفل بی گنه است   خام و سرسبز و پخته روسیه است
ماده گان در کده کد و مانند   خامشان پخته پخته شان خامند
عصمت زن جمال شوی بود   شب چو مه یافت ماهروی بود

سمن نازك و خاره محکم بود   که مردانگی در زنان کم بود
زن ار سیمتن به که روئین تن است   ز مردی چه لافد که زن هم زن است
اگر ماهی از سنك خارا بود   شکار نهنگان دریا بود
ز کاغذ نشاید سپر ساختن   پس آنکه بآب اندر انداختن
سبوئی که سوراخ شد از نخست   بموم و سریشم نگردد درست!

پس مردان شدن مردی نباشد   زن آن به کش جوانمردی نباشد
بسا گل را که نغز و تر گرفتند   بیفکندند چون بو بر گرفتند
بسا باده که در ساغر کشیدند   بجرعه ریختندش چون چشیدند

زنان گر خود بموئی شیر بندند   که مردان بر زنان بسیار خندند

زنی کو نماید به بیگانه روی   ندارد شکوه خود و شرم شوی
اگر خود زن از سنك و آهن بود   چو زن نام دارد همان زن بود
اگر نیك بودی زن و فعل زن   مر او را «مزن» نام بودی نه «زن»

همه جنسی از گور و گاو پلنك   بجنسیت آرند شادی بچنك
چو در پرده ناجنس باشد همال   ز تهمت بسی نقش بندد خیال
دو آئینه را چون بهم برنهی   شود هردو از عاریتها تهی

زن چونکه مخالفت پذیرد   فرمان ترا بخود نگیرد
چون مار گزیده گردد انگشت   واجب بودش بریدن از مشت

جانداروی طبع ساز کاریست | مردن سبب خلاف کاریست

چه خوش بازیست ناز خوبرویان | زدیده راندن و وز دیده جویان
بچشمی تیره گی کردن که برخیز | بدیگر چشم دل دادن که مگریز

زنان را ترازو بود سنگ زن | بود سنگ مردان ترازو شکن
زن آن به که در پرده پنهان بود | که آهنگ بی پرده افغان بود
چه خوش گفت جمشید بارای زن | که : یا گور یا پرده به جای زن
مشوایمن اززن که زن پارساست | که خر بسته به گرچه دزد آشناست

با پرده دریدگان خود بین | در خلوت هیچ پرده منشین

زن است آخر دراندربند و مشتاب | که ازروزن فرود آید چو مهتاب
مگرماه وزن ازیك فن برآیند | که چون دربندی ازروزن درآیند

عروس کج شبستان را نشاید | ترنج موم ریحان را نشاید
کسی آن آینه بر کف چه گیرد | که هردم نقش دیگرکس پزیرد

زپوشیدگان راز پوشیده دار | وز ایشان سخن نا نیوشیده دار

دو آفت بود شاه را هم نفس | که درویش رانیست آن دست رس
یك آفت ز طباخهٔ چرب دست | که شه را کند چرب و شیرین پرست
دگر آفت از جفت زیبا بود | کزو آرزو نا شکیبا بود
ازاین هردو شه را نباشد بهی | که آن پرکند طبع واین تن تهی
نه بسیار کن شونه بسیار خوار | کزآن سستی آید و زین ناگوار

چو دزدیده نخواهی دانهٔ خویش | مهل بیگانه را درخانهٔ خویش
مگو نا گفتنی در پیش اغیار | نه با اغیار با محرم ترین یار

بگیلان درچه خوش گفت آن نکوزن: | مزن زن را چه خواهی زدنکوزن
مزن زن را ولی چون برستیزد | چنانش زن که هرگز بر نخیزد

نشاطی (۱)

قابیل درفتاد بعصیان زبهر زن — هابیل گشت کشته عدوان زبهر زن
در نوحه رفته نوح وبگریه فتاده لوط — در بارگاه ایزد منان ز بهر زن
یحیی که خونش آمده درجوش زامر حق — گشته شهید خنجر دو نان زبهر زن
حیدر که ابن ملجمش از پای در فکند — گشته قتیل صارم بران ز بهر زن
در دشت کربلای معلای پر بلا — گشته شهید شاه شهیدان زبهر زن
اندر قتال سبط پیمبر معاویه — افکنده جان بسوزش نیران زبهر زن
اندر جدال زادهٔ حیدر یزید شوم — سوزنده تن بآتش سوزان زبهر زن
زین نفسهای شوم ززن عقلها ذلیل — آوخ زپشهٔ که در آرد بعجز پیل

زن بتو نرم همچو موم بود — تا ترا سخت همچو آهن ...
چون منیژه گشاده شلوار است — تا ترا راست تر زبیژن ...

بجای ختنه مرا کاش اخته کردندی — که این چنین زنکی بر سرم بلا نشدی
ز کدخدائی خود آنچنان پشیمانم — که کاشکی پدرم نیز کدخدا نشدی

آدمی زاده کودکی است که حرص — گشته روز ازل بدو دایه
هرچه بیند دلش همان خواهد — بند پایش بود بهر پایه
مرد اگر صد هزار زن دارد — یاهمه از جمال پیرایه
باز پای دلش ز بوالهوسی — هست در کفش پای همسایه
.... — ....
.... — ....

این نصیحت نشاطیا بشنو — زر بعزل ازا میر قرض مخواه
این مثل را مگر تو نشنیدی — کز زن بیوه ... قرض مخواه

---

(۱) دارای دیوان اشعار است بنام «نشاطی» و«نشاط» و«نشاطی خان» و« نشاطی هزار جریبی» نیز تخلص نموده متوفی ۱۲۴۴ هجری .

ناطق(۱)

این زنان شوم دون چون کرم شب تا بندو بس
پای بست زیور و آئین و انبابند و بس
چون شود شب حورینه و روز چون بوزینگان
خوشگل و طناز از ماتیك و سرخابند و بس
جلب انظار جوانان باتغمز میکنند همچنان آهن ربا جلاب و جذابند و بس
منبع شانك و جلب سفلیس و سوزاك کنند و کوفت
گرچه اندر دیدهٔ بیعار احبابند و بس
یارب ازاینگونه زنها این جوانان را رهان
چونکه این بیچارگان درغفلت و خوابند و بس

ناصرخسرو علوی(۲)

چهره و جامه‌نکو زیب و جمال مرد نیست ننك باید مردرا ننك از جمال و زیب و فن
عیب تو جامه‌ات نپوشد، تیغ پوشد یاقلم
گرنه‌ای زن یاقلم زن باش یاشمشیر زن



زن جادوست من نخرم زرقش
زن بود آنکه مر اورا بفریبد زن
زرق آن را با بیژن نشنودی؟
که چه آورد آخر بسر بیژن

زنان چون ناقصان عقل و دینند
چرا مردم ره ایشان گزینند؟

گرنخواهی ای پسر تا خویشتن مجنون کنی
پشت و پیش این و آن ازچه همی چون نون کنی؟

(۱) شاعر معاصر از گویندگان مجله فکاهی و ادبی «کانون خنده» (۲) حکیم ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی ملقب به حجت «۳۹۴-۴۸۷ هجری»

دلت خانه آرزو گشته است زهر است آرزو زهر قاتل را چرا با دل همی معجون کنی؟
زآرزوی آن که روزی زنت کدبانو شود چون تن آزاد خود را بندهٔ خاتون کنی؟



نسیم شمال (۱)

زن نمیگیری مگر دیوانه‌ای؟!

گر نگیری زن ز دین بیگانه‌ای!

زن بلا باشد بهر کاشانه ای

بی بلا هرگز نباشد خانه ای

نیر (۲)

زخیرات حسان (٭) آمد یقینم که در روی زمین قحط الرجال است
وگرنه با وجود شیر مردان چه جای ذکر ربات الحجال است

٭«خیرات حسان» کتابی است در سه جلد حاوی شرح احوال و اشعار زنان شاعره تألیف محمد حسن خان (اعتماد السلطنه) وزیر انطباعات زمان ناصر الدین شاه.

وحید دستگردی (۳)

بود وفای زنان کاه و مهر مردان کوه بیازمای ز مرغ و خروس این گفتار
که دستگیر چو شد ماکیان خروس از دل خروش گیرد و بر کوبد از پی پیکار
بغیر حمله کند همچو شیر بر روبه رها کند سر و جان در پی رهائی یار

(۱) سید اشرف الدین الحسینی مصنف کتاب «باغ بهشت» و مدیر روزنامه «نسیم شمال» (۲) میرزا محمد تقی مجتهد تبریزی متخلص به «نیر» آثار چاپ شده او عبارتند از: «صحیفه الابرار - مفاتیح الغیب - لالی منظومه - آتشکده - دیوان غزلیات - مثنوی در خشاب» و بطبع نرسیده: «رسالهٔ علم الساعه - رسالهٔ لمح البصر - رسالهٔ نصرة الحق و الفیة» ۱۳۱۲-۱۲۴۸ قمری (۳) میرزا حسن خان فرزند محمد قاسم دستگردی متولد ۱۲۵۸ هجری شمسی المتخلص به «ناظر» و «وحید» و مدیر و نگارنده مجلهٔ ارمغان

وگر خروس اسیر افتد و کشد ز جگر هزار ناله، چو در چنگ شاهباز هزار
بدانه خوردن خویش است ماکیان مشغول
زیار فارغ و آسوده بال چون اغیار
شب شبان برخسار زن چو صبح مخند
که روز پیری برحال خود بگریی زار
حدیث مرغ وخروس است شاهد زن ومرد
« خذوه واعتبروا منه یا اولی الابصار »

وحشی (۱)

دو جا غیرت کند ذور آزمائی چنان گیرد کز آن نتوان رهائی
یکی آنجا که بیند عاشقی از دور
زشمع خویش بزم غیر پرنور
دگر جائی که معشوق وفاکیش
به بیند بلبلی با نوگل خویش



بود نازك دو طبع اندر زمانه
که جویند از پی رنجش بهانه
اول طبع شهان و شهر یاران
زطبع زود رنج پادشاهان
زخوی دیر صلح فتنه سازان
دگر از گلرخان و گلعذاران
مپرس ز امن بپرس از دادخواهان
بپرس از من مپرس از بی نیازان

وحید کاشی (۲)

چو تیره شود مرد را روزگار رود کد خلائی کند اختیار

(۱) وحشی بافقی کرمانی مؤلف : « مثنوی فرهاد وشیرین، ناظر ومنظور، خلد برین ودیوان قصائد وغزلیات » متوفی ۹۹۱ هجری (۲) وحید کاشی .

پس آنکه بزیر لحافی رود همه آن کند کش نیاید بکار

وصال شیرازی (۱)

چونکه او اولاد آدم بود عذرش در پذیر نفس و شیطان و زن این سه مرد را ملعون کنند

کدخدا شد کدخدائی مرد را رونق بود وای نفسی کش زنان از کید خود افسون کنند

همت اصفهانی (۲)

الا ای که هستی گرفتار زن دگر لاف مردی بدوران مزن

بود بند زن بنده اهرمن که صد اهرمن، به زیکفر دزن

اگر زن لطیف است و شیرین زبان بود همچو ماری حذر کن از آن



و گر هست بد سیرت و تند خو

بداور پناه آور از شر او

نه بر مهرشان مهر آسایش است

نه از جورشان تن در آرامش است

نه بر قولشان تکیه بتوان نمود

نه از فعلشان میتوان یافت سود

ببین و صفشان در کلام کریم

چه فرموده حق: کیدکن عظیم

بجز خوردن و خواب و شهوت دگر

ززن ها چه دیدی تو دیگر هنر؟

(۱) میرزا محمد شفیع شهیر به «میرزا کوچك» و متخلص به «وصال» شیرازی، متوفی ۱۲۶۲ هجری (۲) شاعر معاصر حسین (عبدالهی خوروش) بن غلامعلی بن محمد رضا متخلص به «همت» متولد سال ۱۲۹۷ شمسی هجری در اصفهان، مدیر روزنامه «پیك عدالت» تالیفات و تصنیفات بچاپ رسیده ایشان: «انقلاب یا نهضت سید جمال الدین اسدآبادی - موسیقی و اسلام - تراش ریش از نظر بهداشت - افکار و عقاید بزرگان» و آنا رچاپ نشده: «مردان نامی باختر، قرآن و فلاسفه غرب، پیشوای آینده جهان، سیاست خارجی ایران، چه اشخاصی بر ما حکومت میکنند، فقر اجتماعی یا بزرگترین علل بد بختی ما، خطرات آینده، شهر تبلیغات، کمونیزم در مکتب اجتماع عدالت اجتماعی یا بهترین راه مبارزه با کمونیزم، و کاپیتالیسم، برهان در نسخ ادیان، شعله احساسات فدائیان شهوت، دخانیات از نظر بهداشت و دین، دیوان غزلیات و رباعیات»

چو زن شد بتکلیف خود باخرد — بر آن زن ملك رشك خواهد برد

وگر پیروی کرد از نفس زشت — کم از زشتر آید زیك پاره خشت

فساد جهان شعله از زن گرفت — گواه است تاریخ، منما شگفت

اگر زن بود پارسای و نجیب — در این عصر الحق که باشد عجیب!

بجائی اگر بنگری نیك زن — فرشته است از نام زن دم مزن

اگر امتحان خواهی از جنس زن — کن آزادش اندر ره زیستن

ببین در جهان چون بود کیش او — ره زندگی چیست در پیش او

ببین تاکجا ننك و عار آورد — زمام وطن آبرو ها برد

ببین لخت و عریان ز راه هوس — چسان وی نمایش دهد پیش و پس

بهر انجمن مرد روی آورد — زن آن جا لب و زلف و موی آورد

نه شرم از خلایق نه از کردگار — نه ترسی ز وجدان نه از روزگار

چو آزاد شد داد او شد بلند — منم ملك را لایق بست و بند!

منم آنکه رستم جهان را گرفت! — منم آنکه نادر یلان را گرفت

گهی ادعای وکالت کند — گهی آرزوی وزارت کند

گهی با خدا جنك دارد زکین — گهی بر خلایق شود در کمین

گهی گوید از عجب در غرب و شرق — چه باشد میان زن و مرد فرق!

ز نقصان عقلش همین بس که او — نگردیده واقف بدین گفتگو

که فرق میان زن و مرد چیست — مگر (مهبل و خصیه) فرقش یکیست؟!

مگر حمل زن اشتباه آمده است؟ — مگر خون حیضش شفا آمده است؟

مگر عهدهٔ زن نشد شیر طفل؟ — مگر رفته از یاد تکثیر طفل؟

مگر تربیت بهر دخت و پسر — نباشد بدامان زن معتبر؟

مگر حفظ عفت ز روی خلوص — بآئین زنها ندارد نصوص؟

که از حق خود پا فراتر نهند — بسی دامن پاك خود تر کنند!

زنانرا وظائف بود بیشمار — که فرق زن و مرد از آن آشکار

ندیدیم ز آزادی زن بدهر — بجز لخت گشتن باطراف شهر!

بجز ناز و طنازی و عیش و نوش — بجز فکر خودسازی و خورد و پوش

بجز عشق «کاباره» و «سینما»! — بجز هی هیاهو نمودن بپا

بکشور چو یك زنده تن مرد نیست — هیاهوی زن روز و شب بهر چیست؟

بملك عجم مرد نادیدنی است! — نوای زنان از چه بشنیدنی است

چه خوش گفت آن مرد نیکو نهاد — که زن در جهان است ام الفساد

زن ار خوب باشد زخوبش حذر — وگر بد بود وای از آن بد گهر

ببین (همت) از بهر قطع فساد — چه رموده فردوسی پاکزاد:

«زن و اژدها هردو در خاك به — جهان پاك از این هردو ناپاك به»

یکتا (۱)

کشیشی را شنیدم در کلیسا — سخن میگفت از احکام عیسی

کسی تان گر زند سیلی بر خسار — میاشوبید بروی هیچ زنهار

اگر بر راست زد چپ پیش آرید — وگر چپ راست را نزدیکش آرید

زجا برخاست ماهی عنبرین موی — گشود از یکدگر لعل سخنگوی

که بهر سیلی این حکم مبین است، — و یا در بوسه هم حکم بدین چنین است

یار دانقلی (۲)

پیر مردی غنی بعمر نود — دختری را بعقد خویش آورد

دخترك بس ملول و افسرده — پیر بیچاره هم خرش مرده

مرد شرمنده، دخترك غمگین — خر این لنك و بار آن سنگین

پیر در فکر آن که از تیمار — خر لنگش همی شود رهوار

مشت مالی شب ازخرك میکرد — زن بیچاره هم کمك می کرد

---

(۱) شاعر معاصر احمد اشتری متخلص به «یکتا» فرزند مرحوم میرزا مهدی جوشقانی متولد ۱۲۹۹ هجری قمری در جوشقان کاشان (۲) شاعر معاصر از گویندگان مجله کاهی توفیق

سر خر بر کف بری پیکر — سرشب رنج برده تا بسحر

دختر ماهرو بخود مغرور — پیر بیچاره سمبه اش کم زور

الغرض شیرخفته کار نکرد — کرك پوسیده هم شکار نکرد

پیر را کـب نشد بخانهٔ زین — فتح دژ هم نشد میسر از این

رنج ها برد مرد بیچاره — عاقبت دید چاره نا چاره

خر لنگش نبرد بار گران — دل پر از خون وچشمها گریان

پیر بیچاره چون نشد داماد — مدتی بینشان نفاق افتاد

تا شبی باهزار دوزو کلك — خواست آن نقره را زند بمحك

راه را صاف دید بس هموار — خر لنگش نشد به لطمه دچا

چونکه را کب پیاده شدازین — گفت کی مه‌جبین چه بهتر ازاین!

لیك برگو که این چه اوصاف است — در ناسفته ازچه روصاف است ؟

ماهرو باتمام عشوه و ناز — گفت آ که کنم تو را از راز

کودکی خرد سال و نادانی — داشت بر دست تیز پیکانی

بخطا تیر از کفش در شد — بحدف خورد وکار یکسر شد

پیر گفتا چنین بود دوران — گاه باشد کـه کودکی نادان

بهتر از مرد با هنر پیری — زغلط بر هدف زند تیری



احمدیان(۱)

مگر که ملك عجم پایگاه هرفتن است — که احتیاج گروهی بانتخاب زن است

مگر سیاست بیگانگان قوی ترشد — که درسراسر کشور نه جای زیستن است

ندانم آنکه چه دستی است درپس پرده — که هر دقیقه فسادی ز بهرما علن است

---

(۱) شاعر معاصر اسمعیل المشهور والمتخلص به «احمدیان» فرزند احمد از اهل سده ساکن اصفهان متولد ۱۳۱۰ شمسی هجری. وی دارای دیوان اشعاریست که تاکنون بچاپ نرسیده.

خدا گواه است که این هم سیاستی است جدید
که گفتگوی جرائد تمام زین سخن است

فدای دین و وطن صد هزار چون من باد که بهتر از من و جان عزیز من وطن است

زبسکه فتنه و آشوب در وطن دیدم تمام روی زمین چون قفس برای من است

خدا بعترت اطهار ریشه کن سازد کسیکه منکر دین است و خائن وطن است

ز بانوان وطن یک سئوال هست مرا که دادشان بفلک از برای خویشتن است

مگر حقوق زنی پایمال گردیده که از برای وکالت دریده پیرهن است؟!

زنیکه پرده تقوی دریدو کرد بیان که زن بکشور جم زنده است و در کفن است

نخوانده است ز تاریخ فتنهٔ زن را کسیکه گفت زن اندر زمانه مؤتمن است

مگر که از کف مردان برون شد اصلاحات
که کار صلح بدست زنان لخت تن است؟

مگر که مرد ز مردانگی عقب مانده که جا گزین سلیمان دهر اهرمن است؟

مگر که مرد در این ملک گشته ناپیدا که از گروه زنان وقت منتخب شدن است؟

چه کرده روح بما خدمتی در این کشور که حال نوبت خدمتگذاری بدن است؟

به بیست دوره مردان مجلس شوراء که برده سود که اکنون زمان کار زن است

صبا نصیحت من را ببانوان برسان که پند احمدیان همچو سنگ بت شکن است

مگو که منکر ملک است و مجلس شورای بگو مخالف تزویر و حیله و فتن است

(✡) اشعار فوق الذکر را شاعر حساس مسلمان آقای «احمدیان» در چندماه قبل که پاره‌ای از هه پارکان این کشور «گل و بلبل» مکرر آبسا از بیگانگان بترقص درآمده و آلت مقاصد شومشان قرار گرفته و داعیهٔ وکالت در کلهٔ مجوف خود هیپروراندند سرائیدند.

بهنا (۱)

---

(۱) شاعر معاصر رضا قربانی متخلص به «بهنا» متولد ۱۳۸۸ خورشیدی در بندر پهلوی و متوطن اصفهان، فرزند مرحوم حسین.

یگانه وجه شباهت میان گرمك وزن — زحیث حسن رخ ونفع وخاصیت این است
زظاهرش نتوان حکم باطنش دادن — که ازهزار یکی طعم دار وشیرین است

جاهلی گر بهر وصلت پیرزالی را گرفت — زودتر ازهمسرش در گور خواهد جا گرفت
وانکه راهم دل پسند وخرد سال از بهر وصل
ای بسا شبهاچو کودك بایدش سر پا گرفت
خوش بحال آن مجرد مرد بیغم پادشاه — بالشی را دربغل بی منتی شبها گرفت
نه غم بیکفشی معصومه ومحمود خورد — نه عزا و ماتم بیرختی شهلا گرفت
پای بندزن بر دحسرت براحوال عزب — منفرد درسایه هر نو گلی مأوا گرفت
هر بساطی را که میلش خواست پای آن نشست
هر کجائی را کـه عشقش گفت آنجارا گرفت
عاقلی فارغ زقیدزن زکوئی میگذشت — جاهلی ازوی سراغ محضر ملا گرفت
سلطنت ازدست ندهدمرد دانا بهر زن — دردسر نادان کشیدو روزو شب دعوا گرفت
ماپندیشیم ازگفتار حق بیناچه غم — گرمخالف نکتهٔ بیجا بحرف ما گرفت

حالت (۱)

☆هفته پیشین شبی دیدم بخواب — گشته زن بهر وکالت انتخاب
مجلسی از بانوان برپا شده — دور آقامی خانمها شده
بانوان خوشگل وشوخ و جمیل — گشته اند از جانب ملت وکیل
هر تماشاچی که آنجا آمده — عاشق و مفتون و شیدا آمده
گشته کرسی ها مزین سربسر — از ملوك و از لقا و از قمر
مجلس شورای ویاسالون «مد» — رفته رفته وارد دستور شد
گفت بانوئی بآواز بلند — پنج تن امروز غیبت کرده اند
اولی باشوهرش دارد نفاق — رفته درمحضر کزوگیرد طلاق

(۱) شاعر معاصر ابوالقاسم (حالت) که اشعارش قبلا در همین کتاب درج گردیده است

دومی امروز دارد گفتگو — با جوانی مشك موی و ماهرو

سومی از بانوان حامله است — چاره کارش بدست قابله است

چارمی امروز با صدهای و هو — رفته عارض گشته ازدست هوو

پنجمی امروزشوهر کرده است — در حقیقت فکر یك خر کرده است

بعد با صوتی ضعیف و غم فزا — گفت ایام است ایام عزا

چون رئیس ما زدنیا رفته است — وقت زادن در سرزا رفته است

کم کم اندر هام فوت رئیس — دستمال جمله شد ازاشك خیس

ساعتی بگذشت تا باردگر — مجلس از حال عزا آمد بدر

بین زنها شد بپا شور وشری — بهر تعیین رئیس دیگری

یك زن فرتوت با صدآب وتاب — گشت از بهر ریاست انتخاب

خانمی گلچهر با آن پیر زن — داددست وگفت خواهرجان من

چون شماسنت فزون ازسن ماست — بعدازاین شغل ریاست باشماست

از شما کس نیست با تدبیرتر — چون شما دانا ترید و پیر تر

ناگهان آشفته شد آن پیر زن — کز چه دادی نسبت پیری بمن؟

زد بدان خانم هزاران حرف مفت — ناسزاها گفت و نفرین هاشنفت

بینشان کم کم نزاع ها درگرفت — آتشی افتاد و دامن ها گرفت

شعله‌اش شد چون فزون هی سربسر — زد شرر در جان زن های دگر

از دوسوبر یکدیگر آویختند — گیسها کندندوخونها ریختند

هی لگد هابر کمرهامی زدند — لنگه ارسی ها بسرها میزدند

کازونشگون وچك اردنگی ومشت — عده ای را برزمین افکند وکشت

عاقبت منهم میان انقلاب — لنگه کفشی خوردم وجستم زخواب

گفتم آری در براهل کمال ! — این قضایانیز خوابست وخیال

(☆) انصافاً شاعر شهیر آقای «حالت» صحنهٔ جالسین چنین مجلس وچنان محجلی‌راخوب مجسم کرده وداد سخن‌رادر باره‌این پاره کسان خوب داده‌اند. نگارنده رجاء واثق دارد که این رویای کاذبه و یا بعبارت دیگراین خواب خوشی که آقای «حالت» برای «اهل حال» دیده اند درمورد سفها و ضعفاء این کشور صادق نگردد.

رفیعی(۱)

بیوه‌ای پولدار و ثروتمند | شد بمهر جوانکی پابند
بادو صد حیله و زبان بازی | دلربائی نمود و طنازی
تاکه راضی بازدواجش کرد | کام دل را از اوبدست آورد
چند روزی کزین قضیه گذشت | عاشق یکجوان دیگر گشت
رفت و ازشوهرش طلاق گرفت | شد زن آن جوان ونیست شگفت
که دلی داشت بوالهوس آنزن | نشدی یار هیچکس آن زن
عاقبت، شد از این یکی هم‌سیر | دیگری را بتور زد آن پیر!
الغرض تاکه آب ورنگی‌داشت | هی لوای طلاق می افراشت
تاکه زان حسن ودلبری افتاد | آب و رنگش زمانه داد بباد
گشت راکد دکان آن حوری | میگزیدند خلق ا و دوری!
چونکه‌آگاه از این حقیقت‌شد | متحصن بکنج عزلت شد
هوشیاری بگفتش ای دلبر | چیست علت نمیکنی شوهر؟
داد پاسخ بغمزه و اطوار | که برو، دست از دلم بردار!
مرد ها بیوفا وعاطفه اند | بایداز این گروه دل‌برکند!

رشیدی(۲)

مردکی با همسرش دعوا نمود | برسر لجبازیش افتاد کار
چند ماهی هیچ نزدیکش نرفت | ازقضا آن مرد بر صبرو قرار

---

(۱) شاعر معاصر احمد رفیعی (۲) شاعر معاصر احسان‌الله رشیدی از گویندگان مجله توفیق

زن چو این بی اعتنائی را بدید — شد ببالینش شبی با حال زار
گفت از من گر چه دلگیری ولی — لحظه‌ای بر پند سعدی گوش دار:
«ایکه دستت میرسد کاری بکن — پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار»
این سخن در وی مؤثر اوفتاد — کرد آنشب همسر خود کامکار
گفت آری شیخ نیکو گفته‌است: — «خرمن ار میبایدت تخمی بکار»
زن بپاسخ گفت ای شوی عزیز — پند سعدی هرشب اندر گوشدار

شاعف (۱)



(۱) شاعر معاصر فضل اله المشهور به «اعتمادی» والمعروف به «ابن خوئی» والمتخلص به «شاعف» متولد ۱۳۰۹ خورشیدی در اصفهان، فرزند عبدالحسین. دارای دیوان اشعاریست که چاپ نشده.

همه فتنه‌ها در جهان از زن است | زن است آنکه استاد اهریمن است
بسا مرد جنگی زور آزمای | زنیرنك يك زن در آمد زپای
بسی کشمکشها و جنگ وجدال | پدید آمد از بیوه و دخت و زال

اشعار متفرقه که ضمن مطالعه از کتب و مجلات
بدست آمده و گویندگان آنها شناخته نشده است:

آدم زبهشت یافت نقصان اززن | یوسف ببلای چاه وزندان اززن
ویران شدن تخت سلیمان اززن | ضربت زدن علی عمران اززن
کشته شدن شاه شهیدان اززن | یعقوب بدرد هجر گریان اززن
سیمرغ بکوه قاف پنهان اززن | یحیی است بخون خویش غلطان اززن
هاروت بچاه بابل است زندان اززن | القصه هزار خانه ویران اززن

....

اگر مشت بر نوك نشتر زنی | اگر دست در کان آذر کنی
از آن به که نامی تو ازرن بری | و یا حرف از این خصم باور کنی

....

بدنیا گر وجود زن نبودی | نشان پیدا زمکرو فن نبودی
خدا اگر خلقت حوا نمیکرد | بآدم چیره اهریمن نبودی
بشر بدرو سپیدار در میانش | سیه دلهای سیمین تن نبودی
نمی بود اربراه زندگی زن | خردهارا کسی رهزن نبودی
درون سینه اش گر آتش کین | نبودی چهره اش روشن نبودی
شدی پاك از جهان این جنس ناپاك | دگر شیطان بخود ایمن نبودی
بود زن گل اگر در گلشن دهر | چه بود ار گل در این گلشن نبودی
بر آسودی دمی مخلوق و خالق | بدنیا گر وجود زن نبودی

....

مزن در وادی مکر وحیل گام | که از مکر زنان افتی تو در دام

....

ندانم زن چرا نیرنك باز است | همیشه کار او لبخند و ناز است
فریب و حیله مخصوص زنان است | زدست زن مرا آه و فغان است

کند خود را هزاران رنك و وارنك — بود «جنس لطیف» اما دلی سنك
چرا زن اینقدر از خویش راضی است — گهی او مجرم است و گاه قاضی است
بحرفی می فریبد آدمی را — زند آتش جهان و عالمی را
بسی شاهان که از این جنس مرموز — ز تخت افتاده و گشته سیه روز
بسی پیغمبران را کشته او زار — که لعنت باد بر این جنس ادبار
مکر آورده زن نو بر بنا زار — که هست اینقدر لوس و مردم آزار
خلاصه زن مگو گو آفت جان — که هم جان میبرد هم دین و ایمان
الهی دختر حوا شود خاك — شود معدوم پاك این قوم سفاك

درخت مکر زن صد ریشه دارد — فلك از مکر زن اندیشه دارد

ای زن نه فقط بلای جانی — برهم زن عیش دودمانی

طینت زن بجز شقا نبود — در دلش یك جوی وفا نبود
هر خیانت بشوی خود بکند — بیمش از هیچ نا روا نبود
چونکه او خود ز نوع شیطان است — هیچ شیطان از او جدا نبود
نه ز شو شرم و نه حیا ز رسول — هیچ آزرمش از خدا نبود
گر به تحقیق بنگری چون زن — جنس خودخواه و خودستا نبود
راستی و وفا ندارد زن — کج روان را ره وفا نبود
زن بود اژدها ولی بخدا — مثل زن هیچ اژدها نبود
همه در دام شهوتش صیدند — هیچکس از دمش رها نبود
هر که از دام این بلا بجهد — دگر او عمر مبتلا نبود

هر کس که در این زمانه زن میخواهد — دردیست که از برای تن میخواهد

هزار مرتبه از مرك سختتر باشد — قدم بحجله نهادن بروز دامادی

زنان کر حراس امانت کنند — چرا خود همیشه خیانت کنند

امانت که دید از زنان تا بحال — که خود باشد این امر غیر محال
نباید بنزدش امانت نهاد — که داد خیانت بعالم بداد
هر آنچه بکندد نمک میزنند — نمک خود چو گندد چه باید کنند؟
بعقل زنان هر کسی کار کرد — بچشم خرد خویش را خوار کرد
توان گفت هر فتنه کاندر جهان — شود ، رشته اش آمده از زنان

نباید بدان خانه‌ای پا نهاد — که مرد است شاگرد و زن اوستاد

چنین گفت شاه جهان کیقباد — که نفرین بد بر زن نیک باد

از صحبت جنس زن بپرهیز — چون پنبهٔ خشك از آتش تیز
زآن آتش اگرچه پر ز نور است — ایمن بود آنکسیکه دور است
پروانه که نور شمع افروخت — چون بزم نشین شمع شد سوخت

زن مظهر مکر و خود پرستی است — زن آفت دین و جان و هستی است
در دیدهٔ مور مسکن مار که دید؟ — در گردن اهل صدق زنار که دید؟
ای بیخردان وفا مخواهید از زن — اسب و زن و شمشیر وفادار که دید؟

شوی زن نوجوان اگر پیر بود — دیگر بودش ، اگرچه شوشیر بود

چشم وفا و مهر و صفا داشتن ز زن — باطل بود چنانکه امید وفا ز مار
با مار نابکار اگر دوستی کنی — بهتر هزار بار ازاین یار نابکار
روبا پلنگ گرسنه همخوابه شو ولی — ازدست این رفیق فرومایه کن فرار

چنین گفت با مادر اسفند یار — که نیکو زد این داستان هوشیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی — چه گوئی سخن باز یابی بکوی
بکاری مکن نیز فرمان زن — که هرگز نبینی زن رأی زن

نه هر زن زن بود هر زاده فرزند — نه هر خس میوه آرد هر نئی قند
بسا بیگانه کز صاحب وفائی — زخویشان بیش دارد آشنائی

خموشی و خوشی رفت از توای زن — چو بر اسب چموشی پا نهادی
چه مردی گو بخوابد در سرایش — زند بیدار با مار کج نهادی

زکید زنان خیزد آفات ما — عظیم است کید زنان جان ما

بظاهر زنانند حور بهشت — ولیکن بباطن چو شیطان زشت

اگر صدسال پیش زن نشینی — تو اورا لحظه ای ساکت نبینی
اگر یکعمر را بااو کنی صرف — نبینی هیچ چیز ازاو بجز حرف
بود نقل زبانش حرف و جز حرف — نباشد هیچ آثاری در این ظرف
سخنگوی دلیر و کهنه کاراست — زصاحب قدرتان روزگار است
زبان سرمایه دکان حواست — غلام و بندهٔ فرمان حواست
که خود مانند خدمتکار دلسوز — بحکم اوست هرجائی شب و روز
همیشه هر کجا باشد بکاراست — بروی مرکب صحبت سوار است
بحکم اوست هرجائی که باشد — بهر میدان دعوائی که باشد
خصوصاً آنکه مادر شوهر او — بتازد یاغیانه ! برسر او
تماشائی است جنگ این دوتا زن — مصاف هر دوتائی مثل دشمن
ازآن چیزی نباشد دیدنی تر — نمودار است از صحرای محشر
ازاول تا بآخر گر کنی ضبط — نیابی هیچ جز یك مشت بی ربط
اگرچه حرف هردو نیست معقول — ولی ده سال هم شاید کشد طول

گرچه مارا نفاق نیکو نیست — اندراین عهد هانفاق به است
گر زنان زمانه اینها اند — از وصال همه فراق به است
هرچه زن رادهی وخواهی داد — از همه چیزها طلاق به است

دشمنی دشمن تر ازاولاد نیست — شاخ گاوی بدتر از داماد نیست
بعدازآن آن زن که اوغمخواره نیست — مار بدتراز زن مکاره نیست

ایخدا مارانجات از هردو ده چونکه مارا طاقت آزار نیست
بعداز آن همخوابه بدبدتراست اززن و فرزند اماچاره نیست

کول زنرا مخور که این جادو عشوه آمیز و فتنه انگیز است
همچوماران زخوش خط وخالی دلربائی کند ولی حیز است
در فریب دل سیه بختان پای کوبا نه دست آویز است
زیرك از وی همواره بگریزد چون یقین داند او که خون ریز است

خوش آن کودراین لاجوردی رواق زآمیزش جفت طاقست و طاق
نه زان دامکه بند بر گردنش نه زین خاکدان گرد بر دامنش

از راه مرو بجعد گیسو اززن مار سیهیست هرسر مو اززن
ازپهلوی مردزن برون آوردند یعنی که تهی نکوست پهلو از زن

بیا ایجوان بشنو ازمن تو پند بجنس کثیف زنان دل مبند
چوخواهی نبینی بعمرت خطر از این جنس مار دوپا کن حذر
توتا میتوانی از اوشو کنار مجو مهر و یاری از او زینهار
پلنگان بکوه و نهنگان به نیل نباشند مانند اینان محیل
همیشه بخشم است وکین وغضب ز جودش خلایق برنج و تعب
چوماران بجنگ وخودآرائی است زبان را بوصفش نیارائی است
سبع ترنیابی تو از این دوپا سبع میکند بر زنان اقتدا
گرش حرص وشهوت بگیردفرا دوپای پلیدش رود بر هوا
بهنگام شهوت بگاه غضب شود چون سبع جانی و بی ادب
همیشه بفکر خودآرائی است چو سبع درنده همه جائی است
فرامش مکن پند من ایجوان که یابی رهائی زشر زنان
زشر زنان می گریز ای پسر که هستند مبنای شر و خطر
نپوینند زنان غیر شر هیچ راه که ایجاد شد از ازل دل سیاه

از این مار خونخوار دوری گزین — از آن کاو ندارد ز زشتی قرین
من آنچش نصیحت بکردم زننك — کجا میخ آهن نشیند بسنك
در آخر شدم من از او نا امید — که زنگی بشستن نگردد سفید
از این رو بخود کردمش واگذار — زدستش نمودم چو زیبق فرار

نباید غافل از مکر زنان بود — که هر ساعت دهد صد خانه بر باد

دل بقول وفعل زن بستن خطا باشد خطا
عقل اگر داری مخواه از زن ره ورسم وفا

آن زنیرا که پشت شد چو کمان — نفسش راست همچو تیر شود
صحبت دختری که جان بخشد — زهر قاتل شود چو پیر شود

نصیحت مینمایم جمله زنهای طبق زنرا
که از گادن گریزانند و خوش دارندسودن را
فرو ننشیند آن آتش که باشددر درون دل
اگر بر تن بجنبانند دائم باد بیزن را
علاج آتش دل در زنان چیزی نباشد جز
که بیند با دوچشم هوش ودل آورد وبردن را

شیران جهان اسیر یك زن شده‌اند
ای وای بر آنکس که دو زن خواهد داشت

زن چو مار است ومار همچو زن است — از برون نقش وزدرون محن است
ظاهرش د لفریب همچو سراب — باطنش دام حیله چون گرداب

نصیحتی کنمت پشت پا بعالم زن — سپند وار بسوز ومبند دل برزن

خرم دلیکه هست زعشق بتان بری — صیدش نکرده هیچ نگاری بدلبری
مجنون که بوده عاشق لیلی بجان ودل — ازوی چه دید غیر جفا و ستمگری؟
فرهاد بود عاشق شیرین و عاقبت — جانرا بتلخ کامی بسپرد وغم خوری

یوسف اگر بدام زلیخا فتاده بود هر گز نمیرسید بجـاه پیمبری
معشوقه در نهایت آسودگی ولیك عاشق برنج ودرد گرفتار ومضطری
عشق مجاز چون بحقیقت نظر کنی دیواست ودیو رانبود پای رهبری
کمتر شنیده ایم که عاشق شود کسی برخوی نیك وخلق خوش ونیك محضری
آنانکه میزنندم از عشق پاك خویش ناپاك مردمند اگر نیك بنگری
هر گز نمیروی زپی عشق این وآن عشق خدا گرت بود وروح پروری

صد گرگ فتد میان گله بهتر که عجوزه در محله

هیچ زنرا نگاه نتوان داشت وز بدی در پناه نتوان داشت
زانکه ابلیس یار ایشان است زان سبب مکر کار ایشان است

از بهر زنان فکر دگر باید کرد آسوده بشر زشر شر باید کرد
درخلقت این جنس پلید از خالق درخواست تجدید نظر باید کرد

شیطان زند ازعصیان هر لحظه ره مردان
در مـکر و حیل اما شاگرد زنـان بـاشد
از مکر زنان دون بسیار کسان بینی
آن جامه دران گردد وین نعره زنان باشد

مشوغافل ززن بل غفلت از او را بیکسو زن
که آرد سر برون چون رشتهٔ سبحه ز صد سوزن
بزن مردانه دامن بر کمر از تربیت ورنه
رود در رشتهٔ بارك شر چون رشته و سوزن

نظرخطاست بدیدار مهوشان کاینقوم به سحرغمزه به بندند چشم بینا را
به بنددیده چو مجنون ز هرچه جزرخ دوست
اگر مطالعه خـواهی جمـال لیلی را

زن چیست؟ زن آفت جوانیست ویران کن کاخ زندگانیست
غارتگر آب و عرض و ناموس سرچشمهٔ مکر و زرق وسالوس

ای زن تو بهرجا که قدم برزده‌ای آراسته کارها بهم بر زده ای
ازدست توهیچ آدمی جان نبرد زان ضربت اول که بآدم زده ای

گفت با مرد خویشتن یکزن که ز تو برترم یقیناً من
یعنی از مردها بهند زنان وین گواهی نموده دور زمان
پیش زن هست مرد بیمقدار نیست تردیدی اندر این گفتار
بهر اثبات ادعا و مقال مینمایم فقط من از تو سئوال
که اگر زن نبود در دنیا اینهمه مردها بود حال کجا ؟
گفت بودند در بهشت برین با خوشی های روزگار قرین

بود است کسی که زن نبودش روزی غم بی زنی فزودش
اندر بی هر زنی روان بود غافل ز طبیعت زنان بود
بیچاره خر آرزوی زن کرد تا یافت زن وشد ازجهان طرد

شکم دختر همسایه چو آمد بجلو یادم از کشتهٔ خویش آمدو هنگام درو
دامنش بادزد وپیرهنش بالارفت مزرع سبز فلك دیدم وداس مه نو
گفتمش این چه بساطی است که برپاکردی ؟
گفت با این همه از سابقه نومید مشو

تا توانی ای برادر زن مکن چون که کردی کمتر ازصدتن مکن
زن گرفتن عین دیوثی بود چون شدی، کوتاهی از کردن مکن

نکند با زنان مدارا سود نه بهر حال دور باید بود
گرچه داری بناز کژدم را میگزد هر کجا بیاید زود

گراعقل باشد زبردست شهوت چرا زیر دستی کند هیچ زنرا؟

عیال زن خویش باشد هر آنکس | که فرمان بر زن کند خویشتن را
ولیکن کسی را که زن شوی باشد | کجا در گذارد بگوش این سخن را

خون صفا نیست بجسم زنان | مغز وفا نیست در این استخوان
دشمن جانست ترا این نگار | خویشتن از دوستیش وا گذار
دوستی از دشمن معنی مجوی | آب حیات از دم افعی مجوی
صحبتشان بر محک دل مزن | هست نه‌ای پای در این گل مزن
پای همه بر سر این خار تیز | خویشتن از خار نگهدار نیز
نفس مراد از در وصلش مجوی | خصلت انصاف ز خصاش مجوی

بود زن درخت بد بر ز خار | که او را بود میوه چون زهر مار
چو او را کنی نهی از کار زشت | همان کار را مینماید دو بار

گر که نمائی ز زن خود حذر | هیچ نبینی تو بعمرت ضرر
زانکه ترا هیچکس از همسرت | نیست همی دشمن بالاترت
خصمی کژدم بتر از اژدهاست | کان ز تو پنهان شده وین بر ملاست
دشمن خورد است بلائی بزرگ | غفلت از آن است خطائی بزرگ
غارتیانی که ره دل زنند | راه بنزد یکی منزل زنند

یکی روز خواهد یکی شام تار | یکی گنج جوید یکی تیره مار
یکی صبح وصل و یکی شام هجر | یکی خوب روی و یکی زشت چهر
تمام غرض هست دست و کمر | چه با نازنینان چه با ماده خر

رفیقی گر چه به از زن نباشد | بدون زن کسی ایمن نباشد
چراغ خانه اش روشن نباشد | ورا کاشانه و مسکن نباشد
ولیکن گوشه ای مسکن گرفتن | عزیزان بهتر است از زن گرفتن
اگرچه زن اساس شادمانی است | یگانه مونس اندر زندگانیست

فراهم از وجودش کامرانیست — ولیکن چون وفای او زبانیست
بکنجی رفتن و مسکن گرفتن — عزیزان بهتر است از زن گرفتن
اگر درجنس زن مهر ووفا بود — وگر زن با فتوت آشنا بود
چرا اینگونه زار و بینوا بود — چرا حرف طلاق هر جا بپا بود
بکام اژدها مأمن گرفتن — عزیزان بهتراست اززن گرفتن
زنان هرچند در ظاهر قشنگند — قشنك ودل پسند وشوخ وشنگند
بقول دسته‌ای مست و ملنگند — خصوص اکنون که درفرم فرنگند
مدد درجنك از دشمن گرفتن — عزیزان بهتر است از زن گرفتن
زن نیکو ترا باشد هوا دار — بود درهرمصیبت برتو غمخوار
بهرحالی ترا باشد پرستار — ولی اینسان زنی چون نیست ناچار
بر آتش دیده و دامن گرفتن — عزیزان بهتراست از زن گرفتن
بعالم همسر مطلوب کم جو — زمن بشنو بت محبوب کم جو
زن! آنهم این زمانه خوب کم جو — کنون چون راحتی آشوب کم جو
وطن در سیل بنیان کن گرفتن — عزیزان بهتراست از زن گرفتن

ای برادر تا توانی زن مکن — طوق ابلیس است بر گردن مکن

زن بلا باشد بهر کاشانه ای — بی بلا هرگز مبادا خانه ای

زن و مرد ازبرای آن باشند — که دل آویز و مهربان باشند
نه من آسوده ام نه اوخورسند — زحمت ماو خویشتن مپسند

ازن تو مخواه غیر دیدارش را — بفکن زنظر نیك و بدکارش را!!!
میباش چوزنبور که بر گل چورسد — گیرد عسلش را و نهد خارش را

چنان بسمل بخاك وخون طپیدن — بهردم از بدن عضوی بریدن
تمام عمر را با پای مجروح — بروی خار در صحرا دویدن

زرأس کوه البرز و دما وند	هزاران دفعه هرساعت پریدن
بجای نان خس وخاشاك خوردن	هلاهل همچنان شربت چشیدن
بجای آب نوشیدن شب و روز	ززهرآگین دم کژدم مکیدن
فتادن درچهی پرخنجر و تیغ	باعضاء تیزی خنجر خلیدن
بدست خویش خصم خویشتن را	بعز و ناز و نعمت پروریدن
درآن گرمای تابستان چو کوره	جهنم را چو حدادان دمیدن
ازاین گردنده گردون ستمکار	هزاران درد جورا جوردیدن
رفاقت کردن با سفله طبعان	کلام سرد از نادان شنیدن
به بی منظورخدمت کردن ازصدق	زدو نان بهر نان منت کشیدن
بود بهتر ازآن کندر همه عمر	که حتی یك سخن اززن شنیدن

زن کج است و همچومارزهرناك	بهتر از هرجاست او را زیر خاك

زن چوبامردخویش گرددجفت	که بر آرد بزعم شوکامش
شکرش دردهان نهد وانکه	پاره ای میبرد ز اندامش
میفشاردچنانش میان دوران	همچو آب آنار در جامش
یارب این عنکبوت دون راکس	مفکن همچو من تو در دامش

زنان جزخواب وخورکاری ندارند	ازاین دو بگذرد کاری ندارند
جز این دودست برهر کارآرند	بجز بدنامی و خواری ندارند

حق ذات پاك الله الصمد	یار بد بدتر بود ازمار بد
ماربد تنها همی برجان زند	یار بد برجان و بر ایمان زند

زن زشت رو گربود پارسا	بیرزد بصدمه رخ بی حیا
ولی پارسازن نزاد از ازل	توگردیدی، از من رسانش دعا

زن ازچه زیرك و هشیارباشد	زبون مرد خوش گفتار باشد

ازفتنهٔ این زنان شور انگیز   برخیز بهر جا که توانی بگریز
در پای گریختن نداری باری   دستی زن و دامان غروبت آمیز

جانان پدر زبیره زن داد   از شعبده شان هزار فریاد
هر خانه که پیر زن نهد گام   ابلیس شود در آن سرا رام
از فتنهٔ پیر زن بپر هیز   چون پنبهٔ نرم ازآتش تیز
اول نفس این دهد به بانو: حیف ازتو که باشدت چنین شو!

چنین گفت دانای یونان زمین   فلاطون که بروی هزار آفرین
حریصان چهاراند در چارچیز   که سیری ندارند ازاین چارچیز:
زمین زآب باران وچشم ازنظر   زن ازشهوت مرد ومرد از هنر

درآن روزی که بنیادش نهادند   بهرکس هرچه لایق بود دادند
زن از بهر وفا نامد بدنیا   بسك دادند وفا بر زن ندادند

ای پسر هرکجا که بینی زن   منه دیگر تو پا برآن برزن
که هرآنجا که جنس زن باشد   منبع آفت و فتن باشد
ایجوان در زنان صفا نبود   که زن و مار را وفا نبود
آه ازاین ره زنان خلق ربای   اهرمن سیرت و فرشته نمای
آفت عقل و آیت کنهند   دیو مردم فریب و غول رهند
جفت نیرنك و یار دستانند   خار بستان و مار رضوانند
سك که افسانه در وفاداریست   به از آن زن که ازوفا عاریست

چشم عقل وعلم کوراز شهوت است   دیو پیش دیده حوراز شهوت است
راه شهوت پر گل ولای بلاست   هر که افتاد اندرآن گل برنخاست
چاره نبود اهل شهوت را ززن   صحبت زن هست بیخ عمر کن

هرچند که زن طهارت اظهار کند   چون وقت رسید دست در کار کند

چو خواهی که قدرت بماند بلند نظر بر رخ نیکرویان مبند

چه دیده بدیدار کردی دلیر نگردد چه مستسقی از آب سیر

پرستار بد مهر شیرین زبان به از بد خوئی که بود مهربان

بگفتار خوش مهرت آید نمود زبان ناخوش و مهربانی چه سود؟

سخن را که گوینده بدگو بود نه نیکو بود گرچه نیکو بود.

بتر مرد آنکو بخوی زنان برآید پس آنکه بماند چنان

خردمند گوید که زن آن بتر که او مرد خو باشد و فردفر

بس است این شرف خوی پاکیزه را که ماند زن خوب دوشیزه را

زنها نه فقط بلای جانند بر هم زن عیش دود مانند

زن از زن چو در مصلحت یافت کام گرفت افعی از افعئی زهر وام

ز زهر مکرر حذر کن حذر وگر نه ز جان و جهان در گذر

زن ار هرچه پوشد در آخر زن است چه در پرنیان وچه در جوشن است

خواهش زن نبود رخت خوش و زینت زر خوش نگردد ز خضاب کف و از انگشتر

خواهش زن نبود هیچ جز از کار جماع اگر اینکار نباشد چه زنی چه شوهر؟!

ادب و تربیت بزن عبث است دیو از تربیت آدم نشود

مبند چشم بمال زن ای پسر هشدار که مال نیست ولی هارشوم نیش زن است

کسی اگر که گرفتار این چنین زن شد شب عروسی او روز فوت همچو زن است

بکوش تا بکف آری ز رنج خود نانی کفیل روزی هر کس خدای ذوالمنن است

ز ابناء زنان مهر و وفا جستن بدان ماند که خواهد از سها کس پرتو خورشید تابان را

دشمن دین خصم ایمان رنج تن سوهان روح

زوجهٔ لوط است و هود است و سلیمان است و نوح

گر زنان را طاعت آری عاقبت — جز پشیمانی ندارد خاصیت

زنیکه نزائید چون چوب بید — بود خالی از شوق وذوق وامید
که زن چون درخت است و فرزند بار — اگر بار نارد بسوزش بنار
به بستان هستی است فرزند گل — گل ار نیست در باغ خود پامهل
درخت ار ندارد ثمر بر کنش — بنه در بخاری و آتش زنش
خدا از بهشت عذرشان زود خواست — بروی زمین کارشان کرد راست
که فرزند از آنها بیاید پدید — شود روی هستی از آنها سفید
که زن کو نزاید بقول مهان — نبودش به ز بود آن در جهان
طبیعت همه جان فشانی کند — بهر ذره فرزند نو آورد
هر آن خانه کش بچه و بار نیست — بآبادی هرگز سزاوار نیست
نژاد ار نباشد بشر زنده نیست — خدا را ستاینده و بنده نیست

هر کس در این زمانه زن میطلبد — مرگ است که از برای تن میطلبد

آنکس که او بخانهٔ خود مار پرورد — عاقلتر از کسی است که زن تربیت کند
حنظل بتربیت نشود طعم نیشکر — گل بر نچیند آنکه همه خار پرورد

وفا در طینت جنس زنان نیست — صفا اندر سرشت این خسان نیست
اگر خواهی نبینی صورت ننك — مزن بر دامن جنس زنان چنگ

پیره زن و نو پسر تازه کار — آتش سوزان و گل اندر بهار
از نفس و دود دل آبش کند — هم بسر سیخ کبابش کند
دوزخ و قبر و بر هوت و اجل — جمله نهاده است بزیر بغل

بود از زنان چشم یاری خطا — که از شمع افسرده ناید جلا
بهر جا که پا بنهد این بدگهر — کند جمله ویران و زیر و زبر

جنس زن را دشمنی بدتر نمیباشد ز حسن مغز آخر بر شکستن میدهد بادام را

گر زنی را ز راه مهر و وفا | بخشیش عقدهای لؤلؤ تر
بر سر او نهی ز راه کرم | تاجی از گونه گونه های گهر
زر بباری بر او چو ابر بهار | قوت او را دهی ز خون جگر
لیک کار جماع نتوانی | همه احسان تو رود بهدر
طبل جنگست خرزه و شل و مل | قوت صلح است فرت فرت سحر

....

در کیسه که پول است، در سفره که نان است | مردم همه خویشند زن مونس جان است
در کیسه که پول نیست در سفره که نان نیست | خویشان همه بیگانه و زن دشمن جان است

....

هرجا که دیدی پیر زن | دورش برو سنگش بزن
هرجا که دیدی مرد پیر | نزدش برو پند یاد بگیر

....

چو زن خواستار ناز کند | در همیان ناز باز کند
نوبتی کار او ببین و بده | وعدهٔ نوبتی میانه بنه
خویش در آمدن شتاب کند | تاسبورا ز لوله آب کند

....

«روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم» | زن بدهست بتر از شرر نار جحیم

....

این زنان بدتر ز مار و عقربند | زانکه هم بر جان و بر ایمان زنند
مار بد تنها همی بر جان زند | یار بد بر جان و بر ایمان زند
زن که بد شد چاره نبود جز طلاق | چون که باشد سم نافع در مزاق

....

هر که از جنس زنان جوید وفا | عقل او را چشم بنیش احول است
تخم حنظل گر بکاری در بهشت | چون بروید باز بارش حنظل است

....

چو با زوجهٔ خود ستیزی بصبح | بظهرش فراموش کردن خطاست

....

اگر مردی منه کف در کف زن | که ناید از زنان جز حیله و فن
باول دست چون خارش خوش افتد | بآخر دست، در دست آتش افتد

من ندیدم سلامتی ز زنان — گر تو دیدی سلام ما برسان

اشعار بومی = ترانه های روستائی = سرود های ملی = دو بیتی های محلی:

سه درد اومد بجونم هر سه یکبار — خر لنك و زن زشت و طلبکار
خداوندا زن زشت تو بستون — خودم دونم خر لنك و طلبکار

الهی زن بمیره زن بمیره — زمین ازخون زن زنگار گیره
بحق کاکل پر خون اکبر — که تخم زن بعالم پا نگیره

اگر زن دختر خاقان چینه — سر و زلفش چو مشك عنبرینه
وفا از زن مجو ای مرد عاقل — که زن استاد شیطان رجیمه

عرق چین سرت کار فرنگه — دو چشم و ابرویت با مو بجنگه
وفا از زن مخواه ایمرد عاقل — وفای زن حنای نیمه رنگه

اگر زن دختر فغفور شایه — اگر حسن و جمالش مثل مایه
ببالینش مرو ای مرد دانا — که زن شاگرد شیطان خدایه

زن بیوه مگیر که بی وفایه — اگر اولاد آل مصطفایه
هنوز حرف بدی با او نگفتی — خرش بربار و میراثش جدایه

زن بیوه اگر قوم واگرخویش — مثال مار و عقرب میزند نیش
اگرخرجش کنی مرغ ومسما — همش یاد می کند ازشوهر پیش

شب مهتاب ابرش از کجایه ؟ — زن بیوه وفایش از کجایه ؟
زن بیوه مثال تخم گشنیز — چه گشنیز بشکنی تخمش کجایه؟

لب بون اومدی چادر طلائی — سر و گردن بیارت مینمائی
سرت با گردنت عیبی نداره — همون عیبی که داری بی وفائی

ما نصیحت بجای خود کردیم — روزگاری دراین بسر بردیم
گر نیاید بگوش رغبت کس — بر رسولان پیام باشد وبس

فصل هشتم

زن از نظر خارجیان:

حرف « الف »

مرد بایستی از زن برحذر باشد، همیشه برحذر باشد ولو اینکه بحد کمال برسد + مرد بایستی همیشه درمقابل زن مرد باشد + زن نبایستی بیش از آنچه که استحقاق عطوفت ومهربانی از جانب مرد دارد باو توجه شود، اگر بیشتر ازاستحقاق خود مورد عطوفت واقع گردید سرچشمهٔ بدبختی وتیره روزی خواهد شد + عشق زن است که انسان را وادار به بزرگترین جنایات واشتبهات میکند «آناتول فرانس: پادشاه نثر فرانسه - متولد ۱۸۴۴ متوفی ۱۹۲۴» ☆ عشق بزن مثل مهمانخانهٔ اسپانی است، باید همه چیز را همراه خود ببرید «آدریا هیرار» ☆ کسیکه بزنی اعتماد کند اگر خودرا بدار نیاویزد بالاخره ازطرف آن زن بدار آویخته خواهد شد «آلومنتو» ☆ زن همیشه عواطف مرد را احساس میکند، وقتیکه مرد بزن اظهار عشق میکند چیز تازه ای باو نگفته است «آندره پونیه» ☆ دوزن اگر دوست شوند فقط برای این است که بزن دیگری دشمنی کنند «آلفونس کار: نویسنده شهیر فرانسه» ☆ هر جا که فتنه‌ای برخاست خوب کنجکاوی کنید خواهید دید که پای زن درمیان بوده است «آندره موروا» ☆ شوهریکه بیش از حد بپاکدامنی زن خودمیباله احمقی است که بیش ازحد خودرا فریب میدهد + هرگز اتفاق نیفتاده است که نخستین معشوق یك زن آخرین رفیق او باشد «آدرین دوپوی» ☆ زنیکه فقط پدریکمرد را درمیاورد برای مردم نجیب است، اما آنکه کمی رحم دارد وازاین سهم مختصری نصیب همه مینماید نانجیب است «آلفرد کابوسه» ☆ دیشب بخواب رفتم جوئی

از جواهرات رنگارنگ روان دیدم که درمیان آنها شرافت بسیاری از زنان غرق شده بود «آلف هورتو» ☆ زیبائی زن بدون‌وقار چون‌قلاب ماهیگیریست «آرسن» ☆ در زن جاذبه ای هست که عقلهای ناقص آنرا درك نمیتوانند کنند «الیسون» ☆ زنان زشت بقدری در دنیا زیادند که تا بخود بیائیم یکی ازآنها نصیب ما شده است «آندره ژید» ☆ از عجایب روزگار است که زن در عین وجاهت وفادار هم باشد + گریه ملجأ زنان زشت است وآفت زیبائی زنان صاحب جمال است + فقط مردان ضعیف احتیاج بعشق زن دارند مردان قوی همیشه از آن میگریزند + تنها عیب زن اینست که زودتر پیر نمیشود + زن زیبا دوست داردددرملاعام بااو «لاس» بزنند ودرخلوت اورا کتك + هرگز بزنی که سن حقیقی خویش را میگوید اعتماد مکن ، اگر زنی حاضر شد این «رازمخوف» راافشا کند همه چیز خودرا فاش خواهد کرد + مردیکه ازدواج میخواهد بکند یابابد همه چیز رابداند یاهیچ چیز را نداند .. اگرهمه چیز را بداند ازدواج نمیکند + زن‌را نیافریده اند که عالم واهل منطق باشد ، زن را آفریده اند که دوستش بدارند «اسکار وایلد» ☆ باطبایع زنان خیلی کوشیده ام و مقدارزیادی‌ازعمر خود را بآزمایش آنها بسر برده ام ولی الان فخرمیکنم که همهٔ‌عمر خودرا ضایع نکرده ام والان فهمیده ام که آنهارا نمیشناسم + برای هر چیزی تغییری وتبدیلی باشد ، هرکجی رامیتوان راست کرد ؛ اما نفس زن‌را نمیتوان راست کرد ودرآن‌تغییر وتبدیلی عارض نخواهد شد و بهمان کجی باقی خواهد ماند + قلب زن رشته‌ایست که از همه چیز زودتر گسیخته میشود چنانکه ازهمه‌چیز دیگر زودتر وصل وپیوندمیگردد «اوسن هوسای» ☆ هفت مرد در حرف زدن معادلند بایك زن وزیاد حرف زدن دلیل بر کم

فکری اوست + وجدان زن ضعیف تر از وجدان مرد است، بقدر ضعف
عقل زن از عقل مرد، و برای اخلاق زن طبیعتی است غیر از طبیعت مرد و باین
جهت است که توازن در حقوق و واجبات ندارند «ارسموس» ☆ خدا بزنها
برای آن ریش نداده که نمیتوانند موقع تراشیدن صورت ساکت باشند +
زن یك مخلوطی از فرشته و شیطان است ولی اغلب اوقات شیطان فرشته را
گول میزند «الکساندر دوما: نویسنده نامی فرانسه متولد ۱۸۰۳ متوفی
۱۸۷۰». ☆ قلب زن مانند پارچه ایست که بآسانی پاره میشود و بسهولت
وصله برمیدارد «الکساندر دوما» پسر» ☆ از اشك چشم زن افسرده مشو
اگرچه در فراق تو باشد «اوغست کنت» ☆ هیچ زن و مردی بسعادت نمی-
رسند مگر آنکه تسلیم این قانون طبیعی که زن برای یکی و مرد برای
همه آفریده شده است بشوند و هر دو از حدود وظیفه خود تجاوز نکنند
«امیال» ☆ برای اینکه یك زن و شوهر همیشه زندگی سعادتمندانه ای
داشته باشند شوهر باید خود را بکری بزند و زن خود را بکوری «الفونس
داراکون» ☆ بطور کلی بیشتر زنان بد اخلاقند «الکساندر پوپ» ☆ وقتی
زنی اظهار علاقه و محبت میکند نباید از او باور کرد، وقتی هم اظهار بی
علاقه گی کرد باز هم نبایست اورا باور داشت «ادوار بورده» ☆ اشك زن
قوی ترین نیروئی است که از آب بدست میآید + وقتی به «ادیسن گفتند:
«تو ماشین ناطق را اختراع کردی» ادیسن جواب داد: نه، خدا نخستین ماشین
ناطق را خلق کرد» پرسیدند: آن کدام ماشین ناطق است که خداوند خلق
کرده؟» گفت: «زن ماشین ناطقی است که خداوند ساخته است، من دستگاه ناطق
را طوری ساخته ام که بدلخواه میتوان صدایش را قطع کرد ولی صدای
ماشین ناطق خدا را نمیتوان بدلخواه قطع کرد!». «ادیسن: مخترع و فیزیك
دان معروف امریکائی متولد ۱۸۴۷ متوفی ۱۹۳۱» ☆ زن اسلحهٔ شیطان

وصدای زن مانند ناله افعی است «تدیس اسطوابوس» ✡ زن درجهنم وراه گناه وزهرعقرب است «ادعیا»

حرف «باء»

زن آنچه راشوهرش از او پنهان میکند ازمعشوق خود میاموزد + زن نه عقل را دوست دارد ونه میوهٔ رسیده را + هرکس بتواند زن را اداره کند میتواند ملتی را اداره کند + بزن خود اعتماد داشته باش که مادر تو مراقب اوست + قلب زن فرومایه ونازك وقابل اظهار اسرار نیست مگر برای کسیکه معالجهٔ اورا بتواند + همیشه معشوق بودن از شوهر بودن آسان تراست زیرا هرکسی میتواند گاه بگاهی مطالبی را تحمل کند که تحمل دائمی آن غیر ممکن است «بالزاك : نویسنده ودانشمند معروف فرانسوی متولد ۱۷۹۹ متوفی ۱۸۵۰» ✡ سلطنت زن بدون وزواء مرد در تاریخ نبوده ؛ عقل زن همیشه فاسد است ازراه دل + ممکن نیست که دلائل قطعیه پیدا کنیم که قوه استنباطیهٔ زن مثل قوهٔ استنباطیهٔ مرد باشد یاقریب بآن ، برای تصدیق آن عجالة همین قدر کافی است که تاکنون پیغمبری از زنان بوجود نیامده «بریفو» ✡ خط وخال یعنی زن وزن یعنی مارخوش خط وخال «بارفیه» ✡ راستی درزنان ومردان تفاوت کلی دارد ، زیراکه مردان باهم دوستی نمیکنند مگر از روی وثوق بیکدیگر ولی زنان هیچ گاه وثوق بیکدیگر پیدا نخواهد کرد وابداً تصدیق نمیکنند آنچه را که دوستش باو میگوید + ممکن است هرچه درقلب زن وارد نمود «بول ورجه» ✡ درمدرسهٔ زن جزیك توراة ویك کتاب علم طباخی چیز دیگری نباید باشد «بایرون : یکنفر از هواخواهان وطرفداران معروف نسوان فرانسه» ✡ طلا را با آتش ، زن را باطلا ومرد را بازن میتوان شناخت + پسرت را هر وقت میخواهی زن بده ولی دخترت را هروقت میتوانی + قبل از ازدواج چشمانت

را بازکن تا بعدازازدواج مجبورنشوی چشمانت را ببندی «بنیامین فرانکلن:
نویسنده وسیاس ومخترع معروف امریکائی ۱۷۰۶ - ۱۷۹۰ »
اگرمیان مرد وزن این تفاوت و اختلاف موجود نبود وهرکدام یك عالم
جداگانه نبودند عشق پیدانمیشد زیرا پرستش همیشه نسبت بموجودات
مجهول انجام میگیرد وهیچ دینی بدون اسرار ورموز غامض موجودنیست
«برونتیار» یك زن رابسوی خودجلب کن زنهارابسویت میکشاند «بونسلیه»
زن برای ادعاو توقعاتش حدی قائل نیست «بوالو» زن حیوان بااستعدادی
است تشنه ببوس، همچنانکه بز به نمك «بروتوم» ایکاش آدم ابوالبشر
باهمهٔ دنده هایش مرده بود «بوسیکو: مارشال وسناتور فرانسه - ۱۸۱۰-
۱۸۶۱ » از کفش ولباس زن وقتیکه در «ویترین» مغازه هاست بیشتر
لذت میبرم تاوقتیکه «زن» آنرا پوشیده باشد «برناردشاو: شاعروفیلسوف
معروف انگلیسی- ۱۸۲۰-۱۹۵۲ » درزنها بوسه بیش ازدلیل وبرهان
مؤثر است «لرد- بایرون » هیچ چیز درزندگانی کسل کننده تر وملالت
انگیز تراز مصاحبت زن سفیه وبی عقل نمیباشد «لردبولی» زن ازدنده
زائد پهلوی مرد خلق شده وباین سبب ازفهم وادراك بی نصیب است «بوسهٔ
اسقف: یکنفراز نویسندگان معروف مذهبی فرانسوی » نسبت مجموع
قوای مرد بمجوع قوای زن نسبت ۳ به ۲ است که یك ثلث قوهٔ مرد بیشتر
است وچون جامعه بشری ازسه عنصر: «علم، عمل، عدالت» تأسیس وتألیف
شده پس قدرحقیقی برای مردوزن مثل نسبت ۳ بقوهٔ ۳ بر ۲ بقوهٔ ۳ یعنی مثل
نسبت (۲۷ به ۸) است، باین سبب توازن و تساوی میانهٔ قوای مرد وقوای
زن وجود ندارد «بردون» : فیلسوف شهیر » بیوه زنها چون میوهٔ
رسیده‌ای هستند که زودسقوط میکنند «بریوئر» زن آلت شیطان است
«قسیس برنار

حرف «پ»

باید ازدوقسم زن پرهیز کرد : اول زنهائیکه ترا دوست نمیدارند و دوم آنهائیکه ترادوست میدارند «پیرلوی» زنها ازمردهائیکه خیلی حرف میزنند نمی ترسند ولی از مردهائیکه ساکتند اندیشناکند «پیارولف» زنیکه شوهرش هیچوقت شکایتی از او نداشته باشد باید آن زن را جزو مقدسین محسوب داشت «پاپ کات دوم» وقتیکه شمع خاموش میشود همهٔ زنها یکجورند «پلوتارك : مورخ و سیاح معروف یونانی ـ ۵۰ ـ ۱۲۰ میلادی» زنها بهم چشمی زنهای دیگر لباس میپوشند ، برای اینکه از رقیبان خود عقب نمانند ، خانه خود را تزیین میکنند تا باین وسیله حس حسادت زنهای دیگررا نسبت بخود انگیزند ، اگر کارهای زن برای خاطر زن انجام نمیگرفت نقصی نداشت «پول کوری» دوست داشتن و زن خواستن مثل اینست که انسان بدون فکر تنزل به تحت الصفر درچهل درجهٔ حرارت زندگی نماید «پول دو کوك» درمیان آتش وزنها افتادن هردو یکی است «پتاگوراس»

حرف «تاء»

سه چیز است که هرچه آنها را بیشتر بزنند بهتر میشوند: زن سك ودرخت گردو «توماس فوللر» برمرد محض صلاح و سعادت جامعه لازم است مراقبت حال زن را نموده ودرخانه که دایرهٔ آزادی وسیعی است محجوب دارد تا از اختلال نظام ایمن گردد + من وقتی حقیقت مطب رادر باره زن خواهم گفت که یکپایم لب گور باشد ، آنگاه حقیقت را گفته در گور میجهم وکفن بسر کشیده میگویم ای زن حال آنچه دلت میخواهد بکن وهرچه ازدستت برمیآید بنما ! + تا هنگامیکه در قید حیات هستم

زنم بمنزلهٔ سنگی خواهد بود که بایك طناب دور گردن من و بچه هایم بسته شده « تولستوی : مشهور ترین نویسندگان روسیه ۱۸۱۸ - ۱۹۱۰ » ۞ تلخ تراز مرگ زن است برای اینکه خودش شبکه وقلب ودستهایش شبکه وزنجیر وقید هائی باشد که شخص را محبوس و مغلوب مینماید ، زیرا نمیتوان از عادات ماضیه منصرف وخرافات را از وی محو نمود ، یك زن که برعادتی آشنا شد برا اثر او زنها خواهند رفت + درقلب هر زن که کاوشش کنید ماری خواهید یافت + یك زن را بسوی خود جلب کن زنهارا بسویت میکشاند + زن باید همیشه دور از جامعه و پنهان باشد ، قدم بر نمیدارد جز بصورت گناه کاران پشیمان و گریان « تاترلیان : یکنفر دکتر رمان نویس » ۞ زن چون حبابی از هوا است که بمختصر آسیب منفجر میشود وازبین میرود + زن مانند رودخانه ایست که چون جریان آن ساکت وآرام باشد قوهٔ مفیدی است ، ولی چون طغیان کند وبهیجان آید جز ویرانی کاری ندارد « تاگور : شاعر وفیلسوف هندی » ۞ کدام است آن شور وشر وآن نکبت ومصیبت عظیم که برسر انسان فرود آمده و زن باعث و بانی آن نبوده ؟ « کاپیتول » راچه کسی بدشمنان تسلیم کرد ؟ « زن ! » چه کسی « آنتوان » رشید ودلیررا بزانو درآورد وخودرا ذلیل کرد ؟ « زن ! » شهر « تروا » راچه کسی خراب کرد ؟ « زن » لعنت برتو ای مخلوق خراب کار وفریبنده وخائن « توماس اتوای » ۞ زن در جهنم است « ترتولیان : یکی از کشیشان بزرگ معروف مسیحی ۱۵۰-۲۳۰ »

حرف « جیم »

بزن وبوفا وعهد او نمیتوان اعتماد کرد ، کلمات پر شایبه ودروغ وتصنعی او را بشنوید ولی باور نکنید به تظاهرات اوفریب نخورید + زن عهد شکن و بیوفا و فاقد عاطفه میباشد « جرج ولز : نویسنده و دانشمند

انگلیسی متولد ۱۸۶۶» 🙞 چقدر زود شرف مرد در هلاکت است وقتی که بدامان زن بچسبد «جرج ساند» 🙞 انسان میتواند تمدن را در هر جا رسوخ دهد جز درزن «جرج سریدر»

حرف «چ»

وقتی پول فراوان وزندگی راحت ومقام شامخ بوجود زن آلوده شد یك هفت تیر برای خلاصی صاحب آن لازم است «چخوف، انتوان: ازنویسندگان نامدار روسی ۱۸۶۰-۱۸۸٤»

حرف «دال»

درزنان دوستی بایکدیگر کم است «دیدرو: نویسنده معروف فرانسوی ۱۷۱۳-۱۷۸٤» 🙞 زنیکه ازپختن غذایش تعریف کنند حاضر است که درکنار اجاق مطبخ خودرا قربانی کند «دیل کارنگی: نویسنده ومعلم اجتماع امریکا متولد ۱۹۰۶» 🙞 زن ومرد هرگاه درمیدان مباره برآیند مسلماً مردان مقدم برزنان خواهند بود «داروین: طبیعی دان مشهور ۱۸۰۹ ۱۸۸۲» 🙞 همه چیز رابرای عشق وهمه چیز با عشق: اینست روشن زن + زنها همیشه ازمردان شکایت میکنند ولی ابدا نمیتوانند از آنها جدا بشوند «دومیس» 🙞 آتش بجانت افتد ای زن که باهر صدا هم آهنگی وباهر آهنك میرقصی وبدنبال هر نسیم میآویزی! خیانت درطبع تو، دنائت درنفس تو وخیانت درخون تست؛ دوراز توباد هرچه روح پاك است، از تو میگریزم وبهر قیمت شده است ترا ازقلب خود جدا میکنم واز این بند آزاد میشوم «دانونزیو: شاعر ودانشمند مشهور ایطالیائی» 🙞 زن خطرناکتر ووحشتناکتر ازهر مرضی است «دوریید» 🙞 این آرزو بدل من مانده است که از دهان یك زن یکبار جواب صریح وصحیح سئوال خودرا بشنوم. اگر اززن سئوال شود چه ساعتی است؟ جواب میدهد موقعی است که می-

خواهم غذا بپزم «دنلا دلاد» زنرا که متابعت کنی ازتو یاغی و فراری میشود «دارلنگور» گاهگاهی زن را کتك بزن، تو نمیدانی چرا میزنی ولی او میداند چرا کتك میخورد «دیکتن اوتین» مداومت زنان در اعمال بدنی بیش از رجال دیده میشود و چنان مینماید که ادراك آنها کمتر از مردان است + اعمالی را که زنان متصدی میشوند غالباً عقلی و فکری نیست و تصدی اموریکه محتاج بفکر و تعقل باشد از طرف زنان نادر آدیده میشود، اگر هم دیده شود سطحی است «دلونی: فیلسوفی که اوصاف حسنهٔ زنان را انتشار داده» خانمها در گریه کردن اختیار کامل برخود دارند و با ارادهٔ بی معارض خود هروقت دلشان خواست اندکی قیافه گرفته وسپس زنجیر بی انتهای اشك را از گوشهٔ چشم رها میسازند ولی هیچوقت این مطاع ارزان را ارزان نمیفروشند، بلکه همیشه درمقابل یك قیمت قابل توجهی معاملهٔ خود را صورت میدهند «دالبرك: استاد طبیعی دان معروف اطریشی» ازدواج بشراب شباهت دارد که فقط بعد از استکان دوم میتوان راجع بآن اظهار عقیده کرد «دو کلاس ژراله» یك زن زیبا از یك قشوق فاتح زورمند تر است «دکارت: فیلسوف فرانسوی ۱۵۹۶ - ۱۶۵۰» من قابل ارتکاب بسی عملیات جنون آمیز هستم ولی میکوشم که از یکی از آنها اجتناب کنم و آن ازدواج عشقی است «دیسرائیلی: صدر اعظم انگلستان ۱۲۲۶ - ۱۲۹۰» زنهای زیبا مانند درخت گلی هستند که خواه وناخواه مارا بطرف خود میکشانند. هرقدر بیشتر گلچینی کنیم بیشتر هم باید متحمل خار شویم «دانکور»

حرف «راء»

خداوند زنرا برای عشق آفریده است «رومیو» مردها گاهی فرمان هوی وهوس را میبرند ولی زنها همیشه مطیع هوی وهوسهای خود هستند

«ریشتر» کار زن افراط و تفریط است، اگر دوست بدارد از شدت محبت مزاحم میشود و اگر نسبت بمردی دشمنی پیدا کند دیگر تکلیف معلوم است «روزل جنی»

حرف «ژ»

حکومتی بر مملکتی آسانتر از حکومت بر زن است «ژاك دواوریو» زن نمیتواند درعشقش بمردیکه مادون اوست ثابت قدم بماند «ژرژساند: یکنفر از نویسندگان فرانسه ۱۸۰۴-۱۸۷۶» زنها برای هرچیز و هر کس بدلخواه خود اسم گذاری میکنند، نمیدانم بچه دلیل حاضر نیستند اسم اصلی آنهارا یاد بگیرند «ژرژ برنت» ممکن است زنی خیلی زشت ولی بی نهایت دلربا باشد «ژوبر» قلب زنان بیشتر به مهمانخانه ای شبیه است که بروی هر مسافری باز میباشد، منتهادراین مهمانخانه عده‌ای اقامت دائمی میکنند و گرفتار میشوند و عده ای نیز روز دوم ترك دیدار کرده وخداحافظی مینمایند «ژول دوگاستون» زن بآنچه دوست دارد ایمان دارد + یك زن که برروی عشق میخندد شبیه به بچه ایست که از ترسش درشب تاریك آواز میخواند + زن که لب خود راتسلیم میکند همه چیز را تسلیم کرده + مرد درفهم فلسفهٔ تراوشات قلب بشری از زن بیشتر وپیشتر است و کمتر مطیع دل میشود ولی زن در استنباط مافی - الضمیر مردها وادراك قلوب آنان ماهرتر است، بدین معنی که زن فقط از امور مطلع میشود ولی مرد درامور حاذق شده و بر آنها حکم میکند + زن برای فرار کردن هم آنقدر خوب نیست، زیراهرگاه فرار میکند میل دارد که‌اورا بگیرند + هرگاه شمع خاموش میشود تمام زنها یکی هستند «ژان ژاك روسو : یکی از نویسندگان بزرگ فرانسه - ۱۷۱۲ - ۱۷۷۸»

حرف «سین»

برای آن زنهائیکه فقط زیبا هستند پیری جهنم است «سن اورمون» در کار زنان منطق وجود ندارد، درعین حال که برای رفع سرما پالتوی پوست دربر دارند، کفش پوست وروباز در پایشان دیده میشود «ساهـی کی» عشق شیرین ترین فصل داستان زندگی وازدواج حادثه تلخ این داستان شورانگیز است «سوفی آرنولد» زن هرقدر بخواهد میتواند شریر بشود اما شرطش آنست که زیبا باشد وگرنه آنقدرها کار از او ساخته نیست «سومرست موآم: یکی از بزرگترین نویسندگان معاصر فرانسوی متولد ۱۸۷۴» زن سری است که قلبی دارد پر از اسرار که هیچ زبان شرح آنرا نتواند «ستوری»

حرف «شین»

ای نادرستی وناپاکی حقا که نامت زن است + ای ضعیف، نام تو از «زن» اقتباس شده است + برای زن بسیار مشکل است که بتواند از پرحرفی دست بکشد وچه بسا بهمین جهت از اختفاء راز خود نیز عاجز میماند + عشق زن سرمایه ایست که تاصد درصد نفع نکند آنرا بکسی نمیسپارد + زن؟ توآنی که میخواهم دارو وندارخودرا بزیر پای تونثار کنم! + کم قوه و زن دو کلمهٔ متشابه هستند «شکسپیر: شاعر ونویسنده معروف انگلیسی ۱۵۶۴-۱۶۱۶» زن حیوان بلند موی و کوتاه فکری است + زن موجودی ناقص بوده وقابل هیچگونه تربیت واستعداد وهیچگونه معلوماتی را ندارد وبرای حفظ تظاهر وجلوه گری ظاهری بلباس رنگارنگ وزینت آلات توسل جسته وبرای دفاع خویش سوای ریاسلاحی ندارد + قماش وفکر نسوان باتار وپود خودعه ومکر وحیله بافته شده و بقدری در این کار توانا وقوی پنجه است که هیچ مردی تاب مقابله بااورا ندارد + زن

نه عقل را دوست دارد و نه میوهٔ پخته را + زن هرچه پیرتر میشود بد اخلاق تر میگردد + زنان برای زنجیر کردن مردان خلق شده اند + زن جنس بی هنریست که قابل اعتماد هم نیست + جمال اگر مایهٔ شرافت است ولی مقرون بهزاران شر و آفت است + زنان فقط بطور ناقص در پیرامون زمان حال میگردد و قدرت آنرا ندارند که مانند مردان فکر کنند + یك زن بتنهائی میتواند که باسرنوشت ملتی بازی کند + زن موجودی ناقص و قابل هیچ نوع تعلیم و تربیتی نمیباشد + زنان در پیمان شکنی مانند ندارند و به همین جهت سوگند دادن آنها بهیچ روی مورد ندارد + طبیعت اگرچه زنان را ناتوان تر از مرد خلق کرده است، لکن در عوض نیروی شگرفی بوی تفویض کرده است که در پرتو آن ضعف خویش را جبران میکنند، این نیروی شگرف غریزه دروغگوئی است + طبیعت همچنانکه به شیر پنجه و دندان نیرومند و بفیل خرطوم و بگاومیش شاخ اعطاء کرده است بزن نیز نیروی فریفتن ارزانی داشته است تا بوسیلهٔ آن باتفوق جسمانی و عقلانی مرد برابری کند + همچنانکه حیوانات مختلف در مقابل دشمنان خویش از اسلحه‌های خود استفاده میکنند زنان نیز درهرمورد بی درنك باسلحهٔ کاری خویش متوسل میگردند و گوئی از حق مسلم خویش استفاده میکنند بطوری که باشکال میتوان تصور کرد که ممکن است درسراسر جهان زن راستگوئی و صادقی یافت شود و به همین جهت زنان بآسانی بحیله و دروغ مردها پی می‌برند و بنابراین توسل بدروغگوئی درمقابل زن دور ازعقل واحتیاط است + بیوفائی و خیانت وحق ناشناسی ازنتایج طبایع زنان است + خانم پیری مرد هارا متهم به سه دیوانگی بزرك دانسته، میگفت : دیوانگی اول آنکه : بجنك یکدیگر میروند و همدیگر را میکشند درصورتیکه اگر صبر کنند همه آنها بمرك طبیعی خواهند مرد. دیوانگی دوم آنکه : بالای درخت میروند که میوه

بچینند یا آنرا بزمین میاندازند درصورتیکه اگر صبر کنند میوه خود بزمین خواهد افتاد. دیوانگی سوم آنکه: بزرگتر از دو عیب دیگر است اینست که عقب زنها میافتند درصورتیکه اگر صبر کنند زنها آنها را تعقیب خواهند کرد + برخی از زنان مثل گلهای مصنوعی و کاغذی هستند وقتیکه نزدیکشان میروید و بو میکنید هیچ خوشتان نمیآید + نگاهداری دم ماهی و قلب زن از مشکلات است «شوپنهاور: فیلسوف عالیقدر مشهور آلمانی ۱۷۸۸-۱۸۶۰» دنیای مادی بدو دنیای عقل و جنون تقسیم شده است، برای دنیای عقل مردان و برای جهان جنون زنان آفریده شده اند و بهمین علت است که غالب سرپرستان و پرستاران تیمارستانها و دارالمجانین ها از زنان تشکیل میدهند + یك روز زنها کمك مؤثری بما میکنند و آنهم روزی است که ما دیوانه بشویم «شافور» سر و کار ما با زنان برای ضعف و جنون ما است نه با عقل ما «شامفور: دانشمند فرانسوی ۱۷۴۱-۱۷۹۴» زن مانند مرضی مسری است که هرچه بآدم بیشتر از آن برسد زودتر گرفتارش میشود «شامفروت» زنان تنها برای این خلق شده اند که با جنون و دیوانگی اتفاقی مردان شریك و سهیم باشند نه آنکه در کارهای عقلانی و اخلاقی و علمی با مردان شرکت جویند «شانفر» از معلومات علما بطبایع حیوانات آنست که اناث شدید ترند از ذکور در حیوانات سافله، و ضعیف ترند در حیوانات عالیه، و مساویند در برزخ میانه سافل و عالی و این قاعدهٔ ساریه جاریه و متفق علیها است میانهٔ علماء طبایع و چون انسان اشرف تمام حیوانات است بلکه اشرف جمیع کائنات است پس روی همین قاعده طبیعیه متفق علیها محققاً و مسلماً ذکورش بر اناثش برتری و تقدم دارد «شبلی شمیل: فیلسوف مشهور طبیعی دان مسیحی لبنانی» زنان مردان را برای قوت جسمانی شان از ضعف عقلا نیشان میستایند «شارل لمل» ما بین حیوانات گربه و مگس و زن

بیشتر ازسایرین وقت خودرا صرف توآلت میکنند «شارل‌نودیه» ❦ ازدواج درنظر مرد پایان زندگی جوانیست، امادرنظرزن آغاز آن محسوب می شود «شیللر: یکی‌ازشعرای نامدار آلمان ۱۸۰۵-۱۷۵۹» ❦ دوستی با زنهااگرمقدمهٔ عشق نباشد هیچ ارزشی ندارد«شاتوبریان: ازبزرگان‌شعراء واساتید نویسندگان فرانسوی ۱۸۴۸-۱۷۶۸»

حرف «فا»

زن مثل بچه میماند که تمام حالات خود را بروز میدهد ودر وادی خیانت‌وپستی ودروغگوئی وترس فرورفته باشد، گذشته از اینکه خود پرستی وخود خواهی اوزیاد است «فونس دوده» ❦ تصنع ومداهنه یکی از مواهب زن است که‌اورا قادر برموفقیت‌درزندگی قرارداده‌است«فنلون: نویسنده فرانسوی ومعلم دختران» ❦ عیب زنان اینست‌که اختیارزندگی خودرا بدست گرفته اند، بعقیدهٔ من این جریان یکی ازبزرگترین‌اشتباهاتی است که ازمردان سرزده است «فرانك‌کاپرا» ❦ اصولاً تمام حوادث و اتفاقات وجریان زندگی مردومسیرتاریخ بخاطرزن‌است « فروید:روانشناس معروف آلمانی»

حرف «کاف»

زن را نباید جزومخلوقات آدمی بحساب‌آورد «کوژاس» ❦ مرد حاکم وزن محکوم ودرحال ازدواج اختیار وارادهٔ زن تابع اختیارواراده‌ٔشوهر است وبعداز فوت شوهر نیز اختیار استقلال‌نخواهد داشت، باید دراطاعت اولاد وخویشاوندان شوهر باشد + من برای مردان آسایش را، برای دوستان صداقت را، برای زنان وکودکان توجه واهتمام راتوصیه می کنم «کونفوسیوس: فیلسوف حکیم و قانون گذار چینی متوفی ۴۷۸-۵۵۱ قبل ازمیلاد» ❦ زن بتوزندگی میدهد ولی هم‌اوست که زندگانی تو را

منتزع میکنند « کنتس دنوئی » همانطور که یکنفر سرباز برای استفاده ازاسلحهٔ خود همیشه آنرا پاك نگاهداشته وآزمایش میکند ، زن روسبی هم چون جز بدن خود وسیله حمله ودفاع ومنبع ثروت دیگری ندارد وبخاطر آن زیست میکند ، لاینقطع ازآن مواظبت کرده وآنرا میآزماید «کامی موکلر» زیبائی ملکهٔ بدون مستحفظ است «کارناد» جهاز دلیل و نشانهٔ عروسی است ، عشق بهانه‌ای بیش نیست « کومرسن »

حرف «گاف»

زن فطرتاً مریض وخلقتاً ناقص است + مخ وقوای دماغی مردان متمدن ووحشی به نسبت قرب وبعدآنها بتمدن خیلی متفاوت است ، اما زنان متمدن ووحشی مخ آنها تفاوتی ندارد « گوستاولوبون: مؤلف وفیلسوف نامی فرانسه ۱۸۴۱-۱۹۳۲ » ابتدابسخنان زن گوش فرادار امادر پایان از آن بر حذر باش + زن بعاطفهٔ خوداطمینان ندارد چه رسد بمرد + « گوته » دوستی داشت که بعشق دختری گرفتار شد وبا او ازدواج کرد. دوستان و آشنایان ایندوست « گوته » برسم معمول باوتبریك میگفتند وبعارف مألوف ازاین « امرخیر! » که برای رفیقشان پیش آمده بود همه اظهارسرور و شادمانی کردند . دوست « گوته » پس ازچندی که ازازدواجش گذشت وآشنایانش همه ازدور ونزدیك باوتبریك گفتند یکدفعه متوجه شد که تنها کسیکه بمناسبت ازدواجش باوتبریك نگفته دوست عالیقدرش « گوته » است ، وچون هرگز ازچنین دوست ادیب انتظار چنین کاری را نداشت خیال کرد که « گوته » نسبت باو بی اعتنائی کرده است ، خیلی دلش گرفت وبناچاردر فرصت مناسبی ضمن یك دیدار ازاو گله کرده . « گوته » وقتی گلهٔ دوست راشنید خندید وگفت: عزیزم توتازه زن گرفته‌ای وهنوزمعلوم نیست که بااین زن! روزگار خوشی خواهی داشت یانه . حال فعلی تومانند آن کسی است که

یك بلیط لاتار خریده است ولی هنوز معلوم نیست که بلیط او هیبر دیا پوچ خواهد بود! اگر پوچ در آمد که باید بتو تسلیت بدهم! اگر برنده شد آنوقت جای تبریك گفتن است؛ باتوجه باین نکته که در قمار بازی بلازیست نه برد «گوته: شاعر شهیر آلمانی ۱۷۴۹-۱۸۳۲» مردیرا می‌شناسم که مدت ده سال زن خود را می‌بوسید.. و پس از آن وقتیکه دانست برادرش زن او را میبوسد بسختی او را کتك زد! «کاپ آرگوی» زن یك دوستی هلاکت آمیزی از دور با ما پیدا میکند که حواس ما را مختل نماید تا از آن راه بقلوب ما رخنه کند «کریبلیون» همانقدر که ماهی در دریا وجود دارد، همانقدر که ستاره در آسمان بنظر میرسد و همانقدر که ریگ در بیابانها و برگ بدرختان است همانقدر هم مکر و حیله در دل زن آفریده شده است «گودروس»

حرف «لام»

زنها هرگز نمیگویند من ترا دوست دارم ولی وقتیکه از تو پرسیدند مرا دوست نداری؟ بدان که در دل آنها جا گرفته‌ای + زن مثل عصای کج است اگر قصد راست گردنش کنی بشکند و اگر بحال خودش گذاری بی‌قواره بماند «لاروشفوکو: نویسنده نامی فرانسوی ۱۷۷۹-۱۸۶۳» بلاغت زن در گریه اوست! «لسان فرمون» واجب است که زن بحال زینت باقی بماند «مسیو لوجوفیه» نشستن با زنان مردان را خوش خلق و مؤدب میسازد ولی اخلاقش را فاسد مینماید «لاثینا» اگر رازی را بیك زن کر و لال بگوئی باز فاش خواهد شد «لیمونیاند» اصولا تعلیم و تربیت برای وجود زنان زیان آور است «لوتر: پدید آورندهٔ کودتای پروتستان ۱۴۸۳-۱۵۴۶» در آشنائی با زن دیری یا زودی موقع اهمیت ندارد زیرا بهر حال آن زن بشما خواهد گفت که شما نخستین معشوقهٔ او هستید! «لاکورد» باتفاق همهٔ نویسندگان و مطابق رای شایع زن دارای صفت صداقت صحیحه نیست

و مردها فضیلت دارند بزنان در هر چیزیکه متعلق است براستی و صداقت «لابرویر: نویسنده واستاد علم اخلاق فرانسوی ۱۶۴۵-۱۶۹۶» پیدا کردن یك زن موافق سیرت نیك چه سعادت بزرگی است اگر بدانیم بداشتن چنین نعمتی موفق میشویم از فردا بمقام جستجو برمیآمدیم «لافونتن: شاعر و دانشمند فرانسوی ۱۶۲۱-۱۶۹۵» زیباترین زنان میتواند قوی ترین مردان را مهار کند و مطیع خویش نماید «لوسون» للوید جرج سیاستمدار معروف انگلیس در یکی از سخنرانی های خود در مخالفت باعقیدهٔ طرفداران آزادی مطلق زنان صحبت میکرد یکی از خانمهای بسیار خوشگل و دلربای مجلس باعصبانیت فریاد زد آقا اگر من زن شما بودم هم امشب شمارا بسازهر مسموم میکردم. للوید جرج باخونسردی جوابداد من هم اگر افتخار شوهری شمار ا داشتم بانهایت میل زهر را میخوردم در آغاز هر فساد مهم زن وجود دارد «لامارتین: شاعر شیرین بیان و نویسنده نامی فرانسوی ۱۷۹۰-۱۸۶۹» بعضی اوقات مورد نظر زنی واقع میشویم برای شباهتی است که بیکی از محبوب های سابقش داریم و بعضی اوقات هم بهمان واسطه مورد تنفرش واقع میشویم «لوی دنوایه»

حرف «میم»

کشورداری ازز ن داری آسانتر است + به «میلیتون» گفتند زنت میخواهد زبان دیگری یادبگیرد. گفت: شمارا بخدا نگذارید، چون همین یك زبان که بلداست برای هفت پشت من بس است + از «میلیتون». پرسیدند برای چه بولیعهد اجازه میدهند که از کودکی ولیعهدی را بعهده بگیرد ولی تابیست ساله نشود باو اجازهٔ زناشوئی نمیدهند؟ جواب داد: این خیلی ساده است، برای اینست که سیاست کشورداری ازسیاست زن داری خیلی ساده تر و آسان تر است «میلیتون: شاعر معروف انگلیسی

۱۶۰۸-۱۶۷۴» ❦ دوچیز ازهرمتغیری متغیرتراست : جریان آب وخلق زنان «میتاکوس» ❦ زن مانند کلباداست ازهرطرف باد میآید میچرخد «مویسیر» ❦ بادبان کشتی زندگی را بباد سپردن سزاوار است ولی بدست زنها رها کردن خطاست زیرا زن ازاین عنصرهم ناپایدارتر وتغییر پذیرتراست «مولیو» ❦ آنچه زن دوست میدارد بمجرد اوهام وبمحض خیالات می-توان ازقلب اوبیرون نمود «مارسل تینار» ❦ درقلب هرزن که کاوش کنید ماری خواهید یافت + زن فطرتاً مریض وخلقتاً ناقص است «میشلیه» ❦ ازدواج شوهر داروئیست که تمام دردهای دختران را دوامیکند + اداره کردن یك کشور ازاداره کردن یك زن آسان تراست « مولیر : از مشاهیر نویسندگان نمایشنامه انتقادی فرانسه ۱۶۲۲-۱۶۷۳» ❦ صدها اززنان شناخته شده‌اند که ممکن است آنهارا وادار نموده که بآتش تفتیده خود را بسوزانند وازرأی سخیف خود برنمیگردند ، درفرانسه مثلی است معروف میگویند : «تخم کردن سنك ممکن است واصلاح زن ممکن نیست» «مون تاین نویسنده فرانسوی» ❦ زن خیلی زیبا بدون استثناء درتمام اعصار و ازمنه خیلی کم بعفت وپاکدامنی پا بند بوده «مارشال» ❦ شما میتوانید زنیرا بدانشگاه بفرستید ولی نمیتوانید اورا بتفکر واداريد که دانشمند شود + دربین کارآگاهان ومستنطقین مااصطلاحی هست که هروقت مواجه بایك جنایت بزرك ومرموزی شوند ونمیتوانند که بعلل وجهات آن پی ببرند میگویند که «زن را پیدا کنید» یعنی زنی را که موجب اصلی این جنایت بوده کشف نمائید تااسرار آن آشکار شود واین نکته میرساند که بسیاری ازخصومت‌ها وجنایات ناشی اززن یعنی عشق است «موریس مترلینك : نویسنده مشهور بلژیکی» ❦ «حواء» آدم را فریب داد واورا وادار کرد که ازبهشت خارج شود تادرروی زمین بادیگران (!) عشقبازی کند «مارك توین : نویسنده معروف امریکائی ۱۸۳۵-۱۹۱۰»

حرف نون

ای مرد بزن نزدیك مشو مگر با شلاق + در عشق و انتقام زن مانند حیوان درنده است که میخواهد شکارش را تکه تکه کنند + زنها همیشه از مردها شکایت میکنند ولی ابداً نمیتوانند از آنها جدا بشوند + مرد حقیقی طالب دو چیز است خطر و ترس، بهمین دلیل است که او زن را دوست دارد، زیرا زن خطرناکترین بازیچه است و باید از او ترسید «نیچه: فیلسوف نامی آلمانی ۱۹۰۰-۱۸۴۴» ☙ اشك چشم زنان شمارا گول نزند زیرا که برای اغوای شماها گریه میکنند، حتی زنهائیکه از هیچ چیز متالم نمیشوند گریه را راه چاره خود قرار میدهند «نینون دی لانکلو» ☙ زن یك سر دلربائی است که پوشیده از اسرار است امادرش قفل نیست « نوالین »

حرف «واو»

زنها مثل ماهی هستند بدست آوردن آنها آسان و نگاهداشتن آنها مشکل است + جز تردد و تحیر چیزی درزن یافت نمیشود وقواعد علمیه را نمی فهمد + زنهای زیبا و باتقوی که بیك نگاه دلها را صید میکنند مانند شکارچیانی هستند که هیچوقت گوشت شکار نمیخورند + زنهائی که سر پیری مقدس و مؤمن میشوند بخدا چیزی را تقدیم میکنند که از بخشیدن آن بشیطان شرم دارند + نگاه زن نافذتر از قوانین و اشکهای او از قدرتهای شرعی مؤثرتر است + اگر زنی بشما گفت: ای بابا دیگر از من گذشته ! بدانید که منتظر است شما فوراً درصدد اعتراض برآئید !! + نیرومندترین مدافع عفت زن زشتی اوست «ولتر: یکی از نویسندگان معروف انقلابی فرانسوی ۱۷۷۸-۱۶۹۴» ☙ اگر دزدی لباسهای نیمدار خانمی را بدزدد آن خانم از آن دزد قلباً ممنون است « ولز: نویسنده مشهور معاصر انگلیسی » ☙ زنها موجودات عجیبی هستند، بخیالشان مرد برای آن آفریده شده که رفتار آمیخته باهوی و هوسشان را

تمجید و تحسین کند « ویکتور هوگو: یکنفر از نویسندگان و شعرای نامی فرانسه ۱۸۰۲-۱۸۸۵ » آثار حلم وسکونت اگر ازجبین زن هویدا ودر دیدگانش طالع باشد دارای یك قوهٔ غیرقابل درکی است « وینه » برادران مردمن، بیجهت خودرا درزحمت «تعقیب زن» میندازید، زیرازن موجودی‌است« سایه‌مانند »که هرچه قصد نزدیکی و دوستی آن کنید فرار میکند وهرچه دوری کنید نزدیك میشود، بهتر است دنیارا بازور وجود مرد چنان روشن کرد که هیچ سایه دیگر در آن یافت نشود « واربشکون »

حرف «هاء»

مردان ازبی‌مهری وتظاهرات نسوان آزرده و تنگدل میباشند، این چیز تازه‌ای نیست، بلکه ازفصول کهن زندگانی وباایجاد این توده توأم بوده‌است + من هیچگاه‌نمیتوانم عهدوپیمان ودوستی زنان‌را باور کنم + زن درعین حال هم سیب‌است وهم‌مار + زن یك مخلوطی ازفرشته وشیطان است ولی‌اغلب‌اوقات شیطان فرشته‌را گول میزند« هانری هاینه : یکی ازنویسندگان‌وشعراءنامی آلمان ۱۷۹۹-۱۸۵۹» زن‌مثل‌اتومبیل است : هراتومبیلی که زیاد صدا کرد باید تعمیرشود یاباید دورش‌انداخت « هانری فورد : یکی‌از میلیونرهای امریکا» اگر مردان بدانند که زنهادرتنهائی چه‌میکنند هرگز حاضر بزناشوئی نمیشوند« و .هنری » درکاباره‌ها تازمانیکه پای زن درمیان نباشد بیم هیچگونه تصادمی وحادثهٔ شومی نمی‌رود وبعقیدهٔ من وجود زن دراین گونه مجالس معنی وموردی جزایجاد آشوب و غوغا ندارد + درکاباره‌ها تا زمانیکه پای زن درمیان نباید بیم هیچگونه تصادم و زد وخوردی نمیرود اما بمحض ورود یك زن باید درانتظار یك‌حادثه شوم بود «همفری بوگارت : هنرپیشه معروف

سینما » ❦ زن کودکی است که با اندك تبسم خندان و با کمترین بی مهری گریان میشود « هرود »

حرف « یاء »

ازدوقسم زن باید پرهیز کرد : اول آن زنهائیکه ترا دوست نمیدارند ودوم آنهائیکه ترا دوست میدارند «!» ❦ زن دختر خیانت و دشمن سلامت است « یوحنای دمشقی »

گفتار قصار زیر از بزرگان سلف وخلف امم واقوام مختلفه جهان است:

مردیکه ازدرستی زن خوددم میزند کسی است که خودش را گول میزند. ❦ زن ازدواج میکند برای اینکه پابعالم بگذارد ، مردزن میگیرد برای اینکه ازعالم فرار کند ❦ زن اگر نصف شب صدای دررا بشنود و بفهمد که شوهرش آمده است حاضر برای مبارزه ودعوا میشود ولی اگر بفهمد دزد است سررا زیرلحاف میکند وخودرا بخواب میزند ❦ زن مثل عقرب است بااین تفاوت که نیش زدن عقرب ازسر کینه نیست واقتضای طبیعت اوست، ولی نیش زدن زن هم ازسر کینه است وهم اقتضای طبیعت ومصلحت ❦ زن بهترین نعمتیست که خداوند برای پاداش وبدترین غذائیست که برای تنبیه بندگان خودخلق نموده است ❦ زن وشراب همانندانند : هردوانسان رامست و گمراه میکنند ❦ برخی اوقات یك قطرهٔ اشك زن خطرناکتر از امواج اقیانوس است ❦ ارادهٔ ضعیف زن خیلی چیزها میتواند بکند ❦ زنها همانقدر که آینه رادرهنگام جوانی دوست دارند درپیری ازآن فرار میکنند ❦ تفاوت زن ومیمون اینست که اولی زیباتر است ❦ قلب زن هرگز پیرنمیشود ❦ زشتی وقتی وارد هنرشد که نقاشان بی ذوق وبی استعداد بنقاشی زنان زیبا پرداختند ❦ ازدواج معاملهٔ عجیبی است ، زیرا زن همیشه ناراضی وشوهر دایم مقروض است ❦ عشق زن دشمن آزادی

مرد است ❁ درعشق زن مایه زندگی وزهر مرگ هردو موجود است ❁ اگر دل وجان ومال واختیار خود بدست این دیوانه جانی (زن) دادید مایه زندگی میدهد! و اگر ندادید جان شمارا میستاند ❁ یك جام زهر بزن دادن، بهتر از در و گوهر باو هدیه کردن است ❁ مردها ازدست زنها فقط ازیك چیز ناراحت هستند وآنهم زبان آنها است که دائما درحرکت است، بیچاره مردی که زنش هفت زبان میداند ❁ یك لباس تازه زن راهمانقدر مست میکند که یك بطری شراب مردرا ❁ رازیکه میخواهی فاش شود بزن بسپار ❁ زنها عموما مثل گربه میمانند، اگر هزاران محبت و فداکاری برای آنها بکنید دست آخر بطرفی میروند که چرب ونرم تر ! وزرق وبرق دارتر است ❁ اگر «ده درصد» ازگفته های «جنس لطیف» راست بود، دیگر مردی پیدا نمیشد که از زن وزندگی خود گله وشکایت داشته باشد ❁ درمسابقه پرحرفی که بین بانوان صورت گرفت، فقط یکنفر باخت که آن هم لال مادرزاد بود ❁ «جنس لطیف» گویند «بخت» مرد است ولی کمتر مردی پیدا میشود که «خوش بخت» باشد ❁ مردانیکه دو زن دراختیار دارند، بیمارانی هستند که درعین ابتلاء بمرض سرطان دچار بیماری سل هم هستند ❁ اینکه زن هرچه جنایت کند محکوم باعدام نمی شود برای اینست که قانون برای اشخاص کم عقل وضعیف اعدام را جایز ندانسته است ❁ زن هروقت بخواهد میتواند گریه کند، واشك چشمش فقط منتظر اشاره او هستند ❁ قرقرزن از ابتکارات بانوان است ❁ زن ها مثل چوب کمانند، هرچه بیشتر آنهارا خم کنید، سخت تر راست میشوند ❁ زن وراهزن اغلب شب بسراغ آدم میآیند ❁ مردچند زنه را پس ازمرگش باید بشورای پزشکان داد، تااین جانور سخت جان را دقیقا بررسی کنند ❁ زن شرعی کالائی نیست که بتوان پس داد یاعوض کرد، یامجانا واگذار نمود، بلکه بلائیست

که بهیچ قیمت نمیتوان ازشر آن رهائی یافت ✿ بازن همیشه اززیبائی او صحبت کنید ، اگر زیبا نبود اززشتی سایر زنان بااو سخن بگوئید

یکعمر هزار ساله باید تامن یکی از هزار گویم

فصل نهم

زن از نظر دانشمندان

نگاهداری دم ماهی وقلب زنان ازمشکلات است + زن مثل گنج است باید کسی بآن دست نیابد تادرامنیت بماند + مردها ازروی عقل وزنها ازروی قلب حرف میزنند + مردها اسرار دیگران رابهتر ازاسرار خودشان وزنها اسرار خودشان را بهتراز اسرار دیگران حفظ میکنند + درزنها عشق ودر مردها دوستی غلبه دارد «کلید زندگی» ✿ سرخود بازن مگوی + مرد بی مروت زن است وزاهد طماع راهزن + مشورت بازنان تباه است وسخاوت بامفسدان گناه «هزار ویک سخن» ✿ بازنان راز مگوی + زن دیگری رافریب مده که روانت گناهکار گردد + زن جوان بگیر + چهارکار از نادانی ودشمنی بخود کردن است : اول مقاومت وزبردستی مردفقیر نسبت بشخص قوی ومغرور . دوم مردپیر بدخوئی که بازن جوان عروسی کند . سوم مرد جوانیکه زن پیر بزنی بگیرد. چهارم . . . «اخلاق ایران باستان» ✿ چون راستگوئی نشانه توانائی ودروغ زادهٔ ناتوانی است اززن راستگوئی نباید چشم داشت + زن برزخی میان کودک هوشیار ومرددانا است «سخنان کوتاه بینش» ✿ صفت ششم بی غیرتی وبی حمیتی است وآن کوتاهی و اهمال کردن است درمحافظت آنچه نگاهبانی آن لازم است وعرض واولاد واموال واین مرض بسا باشد بدیوثی منجرشود . ودرحدیث است که دل مرد بی غیرت نگونست وضد آن غیرت وحمیت است که نتیجه شجاعت وقوهٔ نفس

است و از شرائف ملکات است و کسیکه از این صفت خالی است از زمرهٔ مردان خارج و نام مردی بر او نالایق است و از جناب صادق علیه السلام روایت شده که حق تعالی غیور است و صفت غیرت را دوست دارد و از غیرت اوست که همه اعمال ناشایسته ظاهریه و باطنیه را حرام کرده است پس باید شخص با غیرت سعی کند در ردّ بدعت مبتدعین و کسانیکه اهانت میرسانند بدین مبین ورد شبهه منکرین وجد و جهد کند در ترویج احکام دین و مسامحه نکند در امر بمعروف و نهی از منکر و محافظت کند اهل و حرم خود را و درباب آنها اهمال نکنند و تا تواند چنان کند که ایشان مردان و مردان ایشان را نبینند و منع کند ایشان را از آنچه احتمال فساد در آن باشد مانند استماع ساز و نوا و شنیدن خوانندگی و غنا و بیرون رفتن از خانه و آمد و شد با بیگانه و تردد بحمامها و مساجد و عروسیها و محافل و مجالس و نیز منع کند ایشان را از شنیدن حکایات شهوت انگیز و سخنان عشرت آمیز و مصاحبت با پیرزنانیکه با مردم آمد و شد دارند و باید مرد صاحب غیرت خود را در نظر زن با مهابت و صلابت دارد تا همیشه از او خائف باشد و هیچوقت او را بیکار نگذارد بلکه پیوسته او را با مری از امور خانه و رشتن پنبه و امثال آن مشغول سازد که اگر بیکار باشد شیطان او را به فکرهای باطل می‌اندازد و میل بسیر و تفرج و خود آرائی و خود نمائی میکنند و بلهو و لعب و خنده رغبت مینماید و کار او بفساد می‌انجامد:

چو زن راه بازار گیرد بزن — وگرنه تو در خانه بنشین چو زن
ز بیگانگان چشم زن دور باد — چو بیرون شد از خانه در گور باد

ولکن معلوم باشد که صفت غیرت اگرچه خوب و مستحسن است اما باید بحد افراط نرسد و آدمی بی‌سبب باهل خود بدگمان نشود و بر ایشان زیاد تنگ نگیرد و درصدد تجسس باطن ایشان برنیاید زیرا همچنانکه در حدیث وارد شده است: زن مانند استخوان کج است که اگر خواستی او را راست کنی می-

شکند وبالجمله مبالغه درتفحص احوال ایشان نمودن نالایق است زیراکه آن منجر بسوء ظن میشود وآن شرعاً مذموم است « **مقامات العلیه فی سعادت الابدیه** » خردمندان گفته‌اند: زلف خوبان زنجیر پای عقلست ودام مرغ زیرک + حلقه ازدواج دانه زنجیر اسارت است + ازدواج نتیجه عشق است چنانکه سرکه ترش نیز نتیجه انگور شیرین است + زن اگر موافق باشد رحمت الهیست والابلای آسمانیست « **سخنان مؤجز** » از یکنفر از دانشمندان برسیدند علت اینکه حد بلوغ پادشاه را چهارده وحد بلوغ جوانان را که میتوانند متاهل بشوند هیجده سالگی قرارداده اند چیست؟ گفت: برای آنکه زن داری از سلطنت وکشورداری مشکلتراست + عاقلترین زن برای انتقاد از ساختمان جسمانی خود حاضر نیست حتی کلمه ئی بشنود ولی کوچکترین تعریف صورت را بر هزاران تعریف سیرت ترجیح میدهد + یکی از بزرگان گوید: زن ممکن است بر هوای نفس خویش غالب شود ولی برخوی خودنمائی وتظاهر غالب نخواهد شد « **سعادتمندی همسر** » رسول خدا صلی الله علیه وآله بزنها خطاب میفرماید: « **اکثر کن حطب جهنم و ان کن کافرات بحق ازواجکم** » بیشتر شما هیزم جهنمید وکفران حقوق شوهران خود مینمائید. امیرالمومنین علیه السلام میفرماید: « **اول من بغی علی الله جل ذکره عناق بنت آدم واول قتیل قتله الله عناق بنت آدم** » یعنی اول زنی که آدم فریبی نمود حوا بود وبواسطه زن بود سلطان زمان ادریس قصد قتل ادریس نمود تا ازشهر فرار کرد ودر غاری پنهان شد تا فرج او رسید. قرآن شریف از قصه زن نوح ولوط و « **حمالة الحطب** » خبر میدهد. هود پیغمبر هم گرفتار اذیت زن بود چنانکه مجلسی در جلد اول حیوة القلوب بیان میفرماید. باشاره زن ناقه صالح پیغمبر را پی کردند. باشاره زن سر مبارک یحیی ابن ذکریا علی نبینا وعلیهما السلام را

درمیان طشت بریدند. «صفورا» باوصی موسی یوشع ابن نون محاربه نمود. زن خیبریه رسول خدا را زهر خورانید در غزوه خیبر. هند جگر حمزه را زیر دندان خود نهاد. عایشه با امیرالمومنین محاربه نمود و امیر المؤمنین در حق او فرمود: «اما عایشه فادر کتها رأی النساء وضغن غلا فی صدرها کمرجل القین ولودعیت لتنال من غیری» یعنی عایشه سینه او پراز کینه بحدی که چون دیگ حدادی دائم الغلیان بود اگر کسی او را دعوت مینمود که با علی بی ادبی و اسائه کند چنانکه کرد بازداعی را لبیك میگفت. باز حضرتش درذم اهل بصره میفرماید: «کنتم جند المرأته واتباع البهیمة» عایشه چون سردار لشکر شد سی هزار نفر کشته گردید «جائیکه زنان اولیا چنانند بر عقل زنان این زمان خند» باشاره قطامه ضربت برسر حیدر کرار (ع) زدند. جعده بنت اشعث امام حسن را زهر داد. پیرزنی در شام سنك برسر سید الشهدا انداخت. ام الفضل دختر مامون عباسی امام محمدتقی را مسموم نمود. بعد از این هم زنی ریش دار امام زمان را شهید خواهد کرد «کشف الغرور او مفاسد السفور» غنای ذاتی مرد غالبا مغلوب فقرفطری زن است + در نهایت بدبختی بزن میخندم، چون زن در کمال خوشبختی گریان است + برسروبر زن غالبا گل میبینم، مگر غالباً گل پیوسته بخار نیست؟ + مگر درست نیست که مرد وزن اضدادند؟ + خدا نکند که مرد زن دار شاعر و هنر پیشه باشد + احترام مرد بزن ترحم ویا عنایتی است از طرف بزرگان بکودکان یا از جانب عقلا بدیوانکان «زن» بشار شاعر معروف عصر عباسی گوید «عسر النساء الی میاسرة» یعنی نرمی و گرمی وچرب زبانی و اصرار سختی زنها را آسان میکند «پرتو اسلام» هر ملك که مصالح آن لرکاکت رای وسفاهت زبان زنان و دنائت همت و تلون حالت وضعف نیت

وقصور حمیت ایشان مفوض ومنوط باشد دوام آن دولت و بقای آن ملک
چون رعد بانشنیع وچون برق اندک شعاع باشد وخاتمت ببد نامی و
عاقبت به دشمن کامی انجامد؛ همیشه نقد وفای ایشان بر محل امتحان
نبهرج آید واز بدو فطرت که نقش بند تقدیر ایجاد وابدع مخلوقات نمود
مجمع فتن و مکمن محن ومعدن آفات و مهبط بلیات و وکر هر مکر
وکسر هر جبر شخص نامبارک زنان ناپاك بود «الاالاخیار منهن» عقلای
جهان وحکمای سوالف ایام را با احاطت فکرت ایشان بمعرفت اشیاء کماهی
وادراك علوم ریاضی و الهی خاطر بکنه کید ایشان نرسید وانگشت تعجب
بدندان وبر آستان دستان ایشان ماندند وهرگز مباد که هیچ عاقل از مکائد
عجایز فوائد وعوائد جایز شمرد که جز محض عته وحمق وبله نبود وهر کرا
نور آفتاب عقل از صاحب مقنعه چوماه مقنع درچاه سفبه وشعبده منکسف گردد
صلف فرهنك ولاف نام وننك درست نباید «تاریخ طبرستان» بزرگان
گفته اند: چهار چیز است که بدان مغرور نباید شد، قرب سلطان، زهد
شیادان، نصیحت حاسدان، دوستی زنان + چهارچیز دلیل شقاوت است:
صحبت با جاهلان، دوستی بابدان، نصیحت شنیدن از فضولان، عمل کردن
بقول زنان + چهارچیز نشانه نادانیست: با ناآزموده گستاخی کردن؛ از ابلهان
ایمن بودن، از زنان چشم وفا داشتن؛ با کودکان راز گفتن + چهار چیز
نقصان عمر است: بسیری مجامعت کردن، بسیری به گرمابه رفتن؛ غبار میوه
غدید خوردن، بازنان پیر صحبت داشتن «تحفة الوزراء» گفته شده که
هفت چیز قوام وایستادگی ندارد مگر بهفت چیز: زن بشوهر، پسر بپدر،
شاگرد باستاد، رعیت بسلطان، سلطان بعقل، عقل بصحبت و تشبت، طاعت
خدا بمخالفت کردن باهوی وهوس «نزهة النواظر» علما گفته اند چند
چیز را بقاو ثبات نیست: سایه ابر، دوستی اشرار، عشق زنان، ستایش دروغ،

مال بسیار ، ملاطفت دیوانه ، جمال امرد + درسرای برکان خان ختائیان
در میان صورتها سه صورت ساخته‌اند : یکی نشسته‌وسر بجیب تفکر کرده
ودیگری یکدست‌برسر میزند وبدست دیگر خود ریش خودمیکند و یکی
رقص میکند . بر بالای سر اولی نوشته‌اند که : اینکس فکر میکند که زن
بگیرم یانه؟ .بر دومین نوشته‌اند که: اینکس زن خواسته است و پشیمان شده است.
بر سومین نوشته که : این مرد زن طلاق داده وفارغ شده ومکتوبی بدستش داده‌اند،
این بر آن نوشته: طاق ترتبین و ترتبین طاق مژده ده اورا که‌دهد زن طلاق +
زنها قلیل العقل ، کثیر الجماع ، طویل الشهوت ، قصیرا لفکر ، رقیق القلب
وناقص الخلقه‌اند + درستی عهد ووفای زنان، بقای جمال امردان، نبات آفتاب
زمستان ، ودوام باران تابستان راانتظار نداشته باشید «نقل از یکی از کتب
خطی قدیمی » (۱) اندرمعنی اهل ستروسرای حرم وحدزیردستان و تربیت
آنان : نباید که زیر دستان پادشاه زبردست شوند که‌ازآن خللهای بزرگ
تولد کند وپادشاهی بی فر وشکوه ماند خاصه زنان که ایشان اهل سترند
وایشان را کمال عقل نیست و غرض از ایشان گوهر نسل است که بجای
ماند وهر که از ایشان اصیلتر بهتر وهر که مستورترستوده‌تر وهر گاه که‌زنان
پادشاه فرمانده شوند همه آن فرمایند که صاحب غرضان ایشان رابیاموزند
وبشنوانند وبرأی العین چنانکه مردان احوال بیرون پیوسته می بینند ایشان
نتوانند دید پس بر موجب گویند گان که در پیش کار ایشان باشند چون
حاجب وخادمه فرمان دهند. لابد فرمان ایشان خلاف راستی باشد و از
آنجا فساد تولد کند وحشمت پادشاه رازیان دارد ومردمان در رنج افتند
وخلل در ملك و دین درآید و خواستهٔ مردمان تلف شود وبزرگان دولت
آزرده گردند و بهمه روزگارها هرآن زن که برپادشاه مسلط شد جز رسوائی
وشرو فتنه بحاصل نیامد، واندکی از این معنی یاد کنیم تا در بسیاری دیدار

افتد: اول مردیکه فرمان زن کرد و او را زیان داشت و در رنج و محنت افتاد آدم علیه السلام بود که فرمان حوا کرد و گندم خورد تا از بهشتش بیرون کردند و دویست سال همی گریست تا خدای عزوجل بر وی به بخشود و توبه او بپذیرفت، الخ. «سیر الملوك» ﴿۶﴾ مرد باید پا بر جای و ثابت رأی باشد و دل از دست ندهد و بصحبت زنان و دلداری ایشان فریفته نشود و بر وفای ایشان اعتماد نکند و دل در پیوند وصال ایشان نبندد و شیفته زلف و خالشان نشود که ایشان مال جویند نه کمال، زر طلبند نه هنر، سیم خواهند نه نسیم، اگر مال نماند دوستی تو پایمال کنند و اگر سیم نرسد دل از مهر تو چون سیم بپردازند، و اگر در بند تو باشند در بند تو نباشند چنانکه گفته اند:

دلبران با کسی وفا نکنند | تا توانند جز جفا نکنند
بوفاشان که کرد دل یکتا | که زغم پشت او دوتا نکنند
شرط خوبی همین بود کایشان | جز ببد نیك را جزا نکنند
گرچه سیمین برند، بی زر و سیم | حاجت هیچکس روا نکنند
ورکنی زاشك دیده چون دریا | خویشتن با تو آشنا نکنند
طمع خام را رها کن و رو | کین کسان رسم خود رها نکنند

«فرج بعد از شدت» ﴿۷﴾ اگر نشوز زن بموعظه و بهجر و بزدن مرتفع نگردد پس باید که مرد اورا طلاق بگوید و خودرا از مجاورت سبع واقعی و جهنم نجات دهد والا بهلاکت دارین منجر میشود و حکماء عرب گفته اند از پنج تن حذر باید نمود و هیچ یك از آنهارا نگاه نباید داشت: «حنانه - منانه - انانه - کبة القفا - خضراء الدمن» حنانه آن زینت که پیوسته عطوفت و مهربانی مینماید بمال شوهر بر اولادی که از شوهر دیگر داشته است. منانه آن زن مالداریست که بواسطه مال خود بر شوهر منت میگذارد. انانه آن زنی است که همیشه یاد شوهر سابق خودرا کند و برا و انین و ناله نماید. کبة القفا

(که بمعنی داغ نهادن بر پشت است) زنی است که غیر عفیفه است و باین سبب شوهر او از هر مجلسی که برمیخیزد و غائب میشود اهل مجلس بواسطه نکر آن زن داغی بر قفای آن مرد میگذارند. خضراء الدمن (که بمعنی سبزه ایست که بر مزابل و محلهای کثیف روئیده است) زنی است که جمال دارد و بد اصل است. باری زن بد را باید که طلاق داد و رها نمود تا اینکه اینکس به تجمل و بلاء دنیا یا بمعصیت خداوند و عقوبت آخرت مبتلا نشود و بهمین سبب است که خداوند طلاق را باختیار و بدست مرد واگذارده است نه بدست زن و اگر بسبب بعضی جهات. متعذر از طلاق دادن باشد و بدون رضای زن نتواند که او را طلاق گوید پس باید که به بذل نمودن و نشوز و بد خوئی و بکار بردن انواع لطایف و حیل و حکمتها و در آخر باختیار نمودن سفر دور و او را واگذاردن تا آنکه رضا بطلاق دادن بشود و از او احتراز نموده و خود را مستخلص ساخت و بهلاکت دارین مبتلا نگردانید. «تحفة الملوک» همواره زوجات در فکر آنند که پیری این شوهر را دریافته بزودی از قید این فارغ شود حق الثمن والربع را با زوج جوانی کام دلجوید، بلکه مادامیکه در خانه‌ات قرار دارد همیشه در فکر آنکه این شوهر کهنه شده جمع مالی نمایم با شوهر دیگر بعد از او بسر ببرم و اقسام کیدها و مکرها و دلربائیها با تو بجهت اخذ مال و لباس معمول میدارد و اظهار بر وفای خود و مهربانی بی اندازه مینماید. همانا بگوش هوشت نرسیده آنکه جناب اقدس الهی در کلام خود میفرماید: «ان کیدکن عظیم» اشاره فرمود در قرآن بعظمت چند چیز یکی ذات بیمثال خود «والله العلی العظیم» دویم عرش خود «ذوالعرش العظیم» سوم زلزله قیامت را میفرماید: «زلزلة الساعة شیئ عظیم» که جمیع کوه‌ها و تحت الارض و فوق چون قلبار بحرکت آید و از هم ریخته و بیخته شود. از آنجمله مکر زنان را میفرماید عظیم است و مکر شیطان را در جنب آن

ضعیف شمرده. باوجود این آیات قرآنی و تنبیهات سبحانی و تجارب زمانی چگونه مردان را اعتماد مینماید اظهار مهربانی زنان «مجالس المتقین» قحبه پیر از نابکاری چکند وشحنه معزول ازمردم آزاری + مشورت بازنان تباه است و سخاوت بامفسدان گناه + زنان مانند پادشاهانند که گاهی بسلامی برنجند وزمانی بدشنامی خلعت دهند + زن جوان را تیری به پهلو نشیند به که پیری + مردبی مروت زن است وزاهد باطمع راهزن + لذت انگور زن بیوه داند، نه خداوند میوه «گلستان سعدی» ازدانشمندی پرسیدند چه زنی را میتوان بهمسری و زوجیت اختیار کرد؟ پاسخ داد: بازنی میتوان ازدواج کرد که: «ودود، ولود، وصالح» باشد یعنی شوهر رادوست بدارد، فرزند بسیار آورد، از خیانت دوری جوید، زن صالحه بهر خانه‌ئیکه در آید روشنی برروشنی افزاید. باز پرسیدند از کدام زن احتراز کنیم؟ پاسخ داد که ازسه جور زن پرهیز باید کرد: «حنانه، منانه، انانه» حنانه زنیست که پیش از تو شوهری داشته باشدو بمرك یا طلاق میان ایشان دوری افتاده وپیوسته درآرزوی صحبت او باشد. منانه زنیست خداوند مال وتجمل که بدستگاه خویش بر تو منت نهد. انانه آن زنیست که چون ترابه بیند آواز ضعیف گرداند وخود را بمرض رنجور ساخته و تمارض نماید. دیدار چنین زن هر ساعت بمنزله تلخی مرك باشد. پرسیدند زن را در کدام سن باید اختیار کرد؟ پاسخ داد: زن برنا و نو رسیده باید، چه نفس پیره زنان تراوت عارض ببرد ومباشرت باایشان ضعف و سستی آورد. زنان ازده سالگی تا سن بیست مواضع امن اند و جایگاه امید. از سن بیست تاسی سالگی آرام دل طالبانند و لذت جان راغبان. ازسن سی سالگی تاچهل خداوند مال وفرزند وارباب همت بلند. ازسن چهل تا پنجاه سالگی در بند نام و ناموس و بر حضور زرق وسالوس. امااز پنجاه سال که گذشت مار سیاه اند و بلای جان و آفت

مال و جاه ، گلشن خزان دیده و عمارت باران رسیده، چشمهٔ انباشته و زمین ناکاشته، اژدهای بی گنج ومعدن محنت ورنج . پرسیدند در باب حسن و جمال چه میگوئی ؟ پاسخ داد: بهترین فضل زنان پارسائی و خوشخوئیست و هر آینه سعادت خوبروئی با آن جمع شود و بزیور جمال و کمال آراسته شود خوشبخت مردیست که این گوهر نایاب و جواهر نادر نصیبش گردد، چه زن خوبروی نیکو طلعت اگر خوش سیرت نباشد بلای جان است و ننك دودمان و عذاب جاودان . زن نیکوخصلت هر چند زشت صورت باشد یاری مهربان است و همدم جان ورونق خانمان « جامع التمثیل » بر مال ومنال خود هر کرا خواهی امین ساز ولی بر اهل و عیال خود بر احدی ایمن مباش. بسا کسا که کوه زرینش ازجای نبرد وساعد سیمینش از پای در آورد؛ وکاخ الماس در نظر نیارد و بگوشه چشمی جان سپارد، از چرب وشیرین روزگار کام ببندد و بخندهٔ نمکینی لب بگزد ، و ازمقام اتهامشان بر کناری دار و برخدای سپار . در و بام زیاده بر آنان سخت وتنك مکن که برغم بیفتند . احدی بر حفظ این طایفه جز خدای تعالی قادر نیست، بر آنچه نکنند محض طهارت ذیل وعفت خوداست و برهر چه قصد کنند بهر حیله ودستانی باشد دست یابند خاصه خودمتجاهر بفسق باشی تلافی وتکافی را کمربسته عقده گشایند ، واز زنان محتاله برحذر باش که بسادلیران شیر گیر را بروباه بازی خواب خرگوش داده، باننك وعارهم آغوش ساختند. بعدتشان مدار که خیانت پیشه کنندو ریشه‌ات بر کنند، ازخشونت طبع برحذر باش، به بشاشت و گشاده روئی با آنان بر آی تادلتنك نشده برتودلخوش دارندو بدیگری مسپارند، واگر تو نیك برآئی و آنان بدبرآیند از نژاد ایشان است « آداب ناصری » از جمله چیزهائیکه خدای حمید در قرآن مجید بزرك و عظیم یاد فرموده یکی از قول قطیفور عزیز مصر که شوهر زلیخا

بوده کید ومکر زنان است ، در آنجا که فرموده «ان کیدکن عظیم »
زیرا معلم آنها شیطان واز او یادمیگیرند و امر غریب که مورد تعجب میباشد
اینست که در همین قرآن خدای سبحان کید شیطان را ضعیف یاد نموده و
فرموده «ان کید الشیطان کان ضعیفا » در کافی نقل شده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
که فرموده نسبت بزنان « اکثر کن حطب جهنم لانکن کافرات بحق
ازواجکن » یعنی بیشتر شما زنان هیزم و هیمهٔ جهنم میباشید زیرا
کفران کننده ئید حقوق شوهران خودرا. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
« اول من بغی علی وجه الارض عناق بنت آدم واول قتیل قتل الله
عناق » یعنی اول زنیکه زانیه شد در روی زمین عناق دختر آدم ابوالبشر
بود و اولین زانیه‌ای را که خدا هلاکش نمود و همانا عناق بود . اول
زنیکه شوهر خود را فریبش داد واز دار راحت ومحل استراحت خارجش
نمود حوا نسبت بشوهرش آدم ابوالبشر بود که راجع باکل شجرهٔ
حنطهٔ منهیه فریب داد شوهر خود را ودر نتیجه از بهشت خارجش کرد
بلکه تمامی اولاد خودرا تاروز قیامت مبتلا بدار غربت و ذلت که دنیا
باشد کرد چنانکه شاعر گفته : من ملك بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم . مگر قابیل برادرش هابیل را بقتل
نرساند ؟ مگر بواسطهٔ زن قارون اموال او بزمین فرو نرفت ؟ مگر بواسطه
نفرین حضرت موسی علیه السلام ، و موسی بغضب نیامد مگر بواسطهٔ
تهمت زدن آن زن زانیه نبود ؟ مگر بواسطهٔ زن نبود که سلطان زمان
ادریس نبی قصد قتل آنجناب نمود تا آنکه از شهر فرار کرد و در غاری
پنهان گردید تا آنکه فرج او را خدا رسانید . و دیگر قرآن شریف از
قصهٔ زن حضرت لوط و حضرت نوح خبر میدهد « وضرب الله للذین
کفروا امراة نوح و امرئة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین

فخانتاهما فلم يغنيا عنهما من الله شيئا وقيل ادخلا النار مع الداخلين»
هود پیغمبر هم گرفتار اذیت زن بود چنانکه مجلسی علیه الرحمه در
جلد اول حیوة القلوب مفصلا بیان فرموده . ناقهٔ حضرت صالح که ناقة الله
بود عاقبت باشاره و میل زنی پی شد و موجب هلاکت جمعیت کثیره ئیرا
فراهم نمود. سر مبارك حضرت یحیی مظلوم بواسطهٔ اشاره زن زانیه‌ای
در میان طشت بریده شد . صفورا دختر شعیب عیال موسی با وصیش
یوشع ابن نون جنگید ومحاربه نمود . اول زنیکه به پیغمبر ما اذیت
ها کرد ام الجمیل و یا زن ابولهب و خواهر ابوسفیان بود که رسول
خدا او را تعبیر فرموده به « حمالة الحطب » که از جملهٔ ابتلائات آن
جناب دشمنی‌ها وصدمه‌های زبانی این زن بود. زن خیبریه بود که رسول خدارا
مسموم نمود و در غزوه خیبر هند دختر ابی سفیان و مادر معاویه جده
یزید بود که جگر حضرت حمزه را درزیر دندان نهاد ومکید. اول زنیکه
با امام و وصی بلافصل پیغمبر ما جنگید عایشه دختر ابی‌بکر بود با
اینکه فقیه و دانشمند وحافظ احکام دینی و راویه اشعار و احادیث بود
و درك صحبت رسول کرده و مکنی بوده بام المؤمنین فاضله وکامله وعالمه
و محدثه وفقیه ، قریب بچهل هزار حدیث از رسول خدا بلاواسطه نقل
میکند ، حضرت علی علیه السلام در حقش میفرماید: « واما فلانه فادرکها
رای النساء وضغن غلافی صدرها کمرجل القین » الی آخر کلامه.
بطوری سینهٔ او از دشمنی علی پر بود چون دیگ حدادان وبوتهٔ آهنگران
دائم درجوش وغلیان بود ، هرزمان کسی اورا دعوت میکرد که با علی بی‌ادبی
و دشمنی کند باز هم خستگی نداشت ودشمنی مینمود چنانکه کردومولی
در مذمت اهل بصره فرمود : « کنتم جند المرئه واتباع البهیمه » بودید
شما اهل بصره عسکر ولشگر زنی وتابعین حیوانی که (مراد شتر عایشه

باشد برای آنکه در جنگ جمل یکنفر زن سردار و وزیر جنگ بود، در نتیجه آن جنگی که برپا نمود) هفده هزار جمعیت را بکشتن داد « جائیکه زنان انبیاء اینطورند برعقل زنان اشقیاء خند » . یوسف صدیق را زلیخا برای محبت و عشقش آنقدر اذیتها کرد و در محبس و چاهش افکند، ندانم اگر دشمنی بود چه میکرد؟ و زنیکه موجب قتل امام را فراهم آورد و فرق علی را بتوسط ابن ملجم در محراب مسجد جامعه کوفه شکافت « قطام » بود، بیکی دو مرتبه زینت کردن و لباسهای بدن نما پوشیدن و جلوه دادن خود را بی حجاب در مقابل ابن ملجم اورا ازعذاب دنیا و عقاب عقبی بی خبر واز خود بی خود و بی تابش کرد . امام حسن مجتبی را زوجهٔ او جعده دختر اشعث کندی و خواهر محمد بن اشعث کوفی که آمد بجنگ حضرت مسلم زهرش داد . منشأ عداوت و مقاتلهٔ یزید با امام تشنه کام ما حسین بن علی قضیهٔ اریننب بوده که قصه اش در تاریخ مضبوط است . سر مبارك سید الشهداء را در کوچه های شام مقابل غرفه آن پیر زال که عبور دادند آن عجوزه ملعونه سنك زد . امام جواد را در سن جوانی ام الفضل دختر مأمون الرشید مسموم نمود . بدانکه حکماء عالم وعقلاء دنیاو بنی آدم توجه و التفاتی اصلا باین دنیای خداعه مکاره ننموده و این دار فانیرا قابل برای نظر نگرفته زیرا در گذر است و هر چه میگذرد اعتبار وحقیقتی در او نیست ، از او تعبیر میکنند به بیوفا و خالی از حقیقت وبقا وچون جنس زنان بیوفا وحقوقند لذا ملکوت آنان و دنیا یکی است ، ازمکر و خدعه و فریبندگی و بی علاقه گی ، جهان را غالبا در کلمات نظمیه ونثریهٔ خود تعبیر وتشبیه بزنان کردند چنانکه شاعر گفته: « دنیا ازنیست عشوه گرو دلستان همی باهیچکس نبرده بسر عهد شوهری آبستنی است کاین همه فرزند زاد و کشت دیگر که چشم دارد ازو مهر مادری »

دیگری گفته: «جهان زنیست بفرزند ظلم آبستن بااین عجوزه ظالم خطاست دل بستن عجوزه‌ئی که به پیغمبران وفا نکند عجیب نیست که غیر ازجفا بما بکند» . حضرت مولی الموالی علی علیه السلام خطاب بدنیامیفرماید که ای دنیا تراسه‌طلاقه گفتم؛ درصورتیکه طلاق ومطلقه شدن ازاوصاف زنان است «سفینة النجاة» ۞ در دام زنان میفتید خاصه بیوه کان کره‌دار + افتنعم دایگان وحکمت قابله وحکومت حامله وکل‌کل گهواره وسلام داماد وتکلیف زن وغوغای بچه ترسان باشید + در پیری اززنان جوان مهربانی مخواهید + زن مخواهید تا قلتبان مشوید + پیره‌زنان راسر بکلوخکوب بکوبید تا درجه غازیان دریابید + برسرراه‌هابقامت بلند زنان وچادرمهره زده‌وسربند ریشه‌دار ازراه مروید + درخانه مردی که دو زن دارد آسایش و خوشدلی و برکت مطلبید + ازخاتونیکه قصهٔ ویس‌ورامین خواند وامردیکه بنگ و شراب خورد مستوری وعفاف توقع مدارید + بر وعده مستان و عشوه زنکان و عهد قحبگان وخوش‌آمد کنکان کیسه مدوزید + زنان را سخت بزنید و چون سخت زدید سخت بگائید تا ازشما بترسند وفرمان بردار گردند و کار کدخدائی میان بیم و امید ساخته شود وکدورت بصفا مبدل گردد + از فرزندیکه فرمان نبرد و زن ناساز کار و خدمتکار حجتگیر وچارپای پیروکاهل ودوست بی‌منفعت برخورداری طمع مدارید - **السلیطه والسرر**: مادرزن . **الباطل**: عمر کدخدائی، **الضایع**: روزگار او، **التلف**: مال او، **البریشان**: خاطر او، **التلخ**: عیش او، **الماتمسرا**: خانهٔ او- **البد اختر**: آنکه بدختر گرفتار باشد- **الکدخدائی**: شب بوی‌ناخوش وروز روی‌ترش، **الندامة والافلاس**: حاصل آن - **الشهوت**: خانه برانداز مردوزن- **المذکر السماعی**: آنکه بقول‌زن کاربندد- **البدبخت**: جوانیکه زن‌پیر دارد- **الدیوث**: پیریکه‌زن

جوان دارد - القوچ و الشاخدار: آنکه زنش قصهٔ ویس و رامین خواند - الطلاق: علاج او - الفرج بعد الشدت: لفظ سه طلاق - القوز بالاقوز: مادرزن - المغبون: عاشق بی سیم - الخاتون: آنکه معشوق بسیار دارد - الکدبانو: آنکه اندك دارد - المستور: آنکه بیك عاشق قانع باشد - الفقیر: آنکه غریبان را خواهد - مخ الحمار: طعامیکه زنان از بهر شوهر سازند - السقنقور: ساق زن بیگانه - البکارة: اسم بی مسمی - الحمامی: زن فربه - الغلام: زن نازا - البیریش: زن رو باز - المرد مالدار زن بی نکاح - البیگم: فساد کار در پرده - الپاکدامن: زنیکه یکدوست بیشتر ندارد - السود اگر: آنکه خودش در سفر سرگردان باشد و زنش در خانه در کار - الفشارقبر آغوش پیر زن - المأیوس: پیرزن از کار افتاده - البیحمیت: آنکه معشوقه بهمه کس نماید - المؤنث السمین: مردیکه گوش بسخن زن دهد - الفراغة: مرك زن - الساق: گردن بند قیمتی - الزیرجامه: محرم خاص - العاشق: اسم فاعل - المعشوق: اسم مفعول - المعشق: مصدر مشارکت بین اثنین - المرد: ثانی اثنین - النادر: زن معقول گوی - الچشم: دروازهٔ دل - مأیوس: زن یائسه - شوهر بیوه زنان: محرر دارالشرع - رفع حاجت: کنیز و دایه - الخانه خراب: آنکه زن خوش طبع در خانه دارد - الپاچه سفید: کاهش جان - المعلم: فاسق محترم - الغلام با وفا: راز دار بی بی

« لطایف و ظرایف عبید زاکانی » زنها هرچه که ندارند بیشتر ادعا میکنند: اینست که در جوانی ادعای « عقل » و در پیری ادعای « خوشگلی » میکنند + هر فروشنده‌ای که « جنس بنجل » بمشتری قالب کند از خوشحالی روی پا بند نمیشود، بهمین علت است که پدر و مادر عروس در شب عروسی دخترشان از خوشحالی بادمشان گردو میشکنند +

ازدواج مانند تغار ماستی است که اول آن شیرین و آخرش ترش است + مرد لاغری که دچار زن چاق شده مثل تشنه ایست که بآب انبار افتاده باشد + زن مثل ماشین تحریر است باید توی سرش زد تا کاری انجام بدهد + زنها مثل روباه .. قیمت پوستشان بیش از خودشان است + شاید علت تمایل زیاد خانمها بپوست روباه بمناسبت تجانس روحی که باصاحب پوست دارند است + زبان زن مثل تیغهٔ چاقو است، تاوقتیکه دهانش بسته است بی آزار است ولی وقتی بازشد خون بپامیکند «دختر حواء» خلف وعده و شکستن پیمان خـانه‌زاد طبع این طبقهٔ ناقص بیخرد است. تخمیر وجود زنان ازآب و گل بیوفائیست، هیچکس جرعه‌ای ازصهبای محبت ایشان نچشیده که بدرد سرخمار رسوائی و فضیحتی گرفتار نگردیده باشد، بوی گل قول ایشان آمیخته خلاف و خار آمیزش آنها سینه شکافست ه هر کس نظر بفقرات نسخه خطاکاری و نیرنك ایشان افکنده و داستانی از کتاب فسون سازی و بیمهری ایشان خوانده باشد دل بوعده بی فروغ آنها نبندد و غنچهٔ وفـائی ازنسیم بیعت ایشـان نجنبد «رعنا زیبا» هر کسی را از اسم خویش نصیبی است. اما نقض عهود و نکث مواثیق و بیوفائی و عدم مروت کار بیشتر از نسوان است وخدای خیر دهاد شاعر راکه گوید: « همچو شیطان ره زنندزنان ما زشیطان بحق بریم پناه » و آن شاعر دیـگر خطا کرده است که گوید: (همچو گلهای لادنند زنان همه را بوی گل بوددلخواه) «نفحة الیمن » شش چیزاست که آن جمله را دوامی نیست : سایهٔ ابر و دوستی شریر و مال حرام وعشق زنان و سلطان جابر ومدح دروغین «کلیله و دمنه » هرطایفه‌ئیکه زمام دولت و مهام رعیت را بدست نسوان دادند وگردن برفرمان زنان نهادند بموجب خبر «لایفلح قوم و آمرهم امرأة» عاقبت بدریای فتن وبلای محن افتادند و هرج ومرج کلی بامور

ایشان رسیده و انجام کار دولت آن فرقه بنهایت انجامید و مانند دولت عجم
که در اواخر چند گاه دختران خسرو پرویز سلطنت کردند لاجرم اختلاف
فراوان بدولت ایشان راه یافت بحدیکه علاج پذیر نگشت «بستان السیاحه»
طایفه نسوان دوستان بدتر از دشمنند. ببینید چقدر زنها که شوهرهای
خود را کشته اند، وچه خانه هائیرا برباد فنا داده اند، اگر درست بدیده
تحقیق بنگرید جمیع فتنه هائیکه در عالم برپاشد منشائش از اینطایفه است.
اگر کسی در کتب اخبار وتواریخ سیری کند این نکته باو روشن خواهد
شد که از صدر پیدایش عالم تا کنون تمام فتنه وفسادها، همه جنگ و
کشتارها بنیادش از زن است. مثلا قابیل برادر خودرا برای زن کشت؛
سر یحیی نبی برای زن بریده شد؛ یوسف در زندان بجهت زن افتاد، ناقه
صالح به تحریک زن پی شد، زن نوح، زن لوط که خدا درقرآن مجید اشاره
کرده در جهنم سرنگون خواهند شد؛ امام محمد جوادرا زن مسموم کرد،
امام حسن رازنش مسموم کرد و چون پس ازفوت اورا برادران واقربای
بنی هاشم بر داشتند و آوردند برسر روضهٔ پیغمبر (ص) که دفن کنند
عایشه برقاطر سوار شد باپنجاه نفر غلام بنی امیه آمدند ومانع از دفن
جنازه آن حضرت در جوار قبر پیغمبر خدا (ص) شد وامر نمود جنازه را
راتیرباران نمودند. جناب سیدالشهداء (ع) چون چنین دید فرمود برادرم
وصیت کرده نگذارم خونی ریخته شود وامرفرمود برگردانیدند جنازه را
و در بقیع آوردند و دفن کردند. وچون جنازه را برزمین گذاشتند ملاحظه
کردند سیزده تیر بر جنازه خورده بود و چون نعش مبارك را بیرون
آوردند دیدند سریك تیر از چوب تابوت گذشته بر بدن مبارك جا کرده،
اینست که گفته اند: «شیطان هیچ سپاه و دامی بهتر از زنان ندارد»

ای برادر تا توانی زن مکن طوق ابلیس است بوگردن مکن

« جامع النورین » آورده‌اند که چون مراتب علم و عرفان ومقامات تجرد وایقان شیخ ابوالحسن خرقانی را شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا استماع کرد بدرسرای وی رفت ودربکوفت وازحال شیخ جویا شد . زن گفت : ای بندهٔ خدا آن زندیق سالوس راچه میکنی وچندان ناسزا بشیخ گفت. ابوعلی دانست که حضرت شیخ درخانه نیست پس بصحرا رفت دیدکه شیخ پشته‌ای ازهیزم بردوش شیری شرزه برنهاده است وبسان دراز گوش میراند همینکه چشمش بابوعلی افتاد گفت : بار آن گرگ درنده رامیکشم که شیرغرنده بارم میکشد « مطلع الشمس » بزرگان گفته‌اند که هرسری که ازمیان دو کس بیرون آمد بضرورت پراکنده شود ومعنی آنست که رازخویش با کس نشاید گفتن خاصه بازنان « تحفة الملوك . درآداب » سزاوارتر چیزی که خردمندان ازآن تحرز فرموده‌اند سست عهدی وبی‌وفائی وعذر است که هرسه خاصهٔ زنان‌اند که در ایشان حسن‌عهد صورت نبندد که گفته‌اند : برکمال عیار زربعون آتش وقوف توان یافت ، وبرقوت ستوربحمل بارگران دلیل توان گرفت ، وسداد وامانت مردم بداد وستد توان شناخت ، ولی هرگز علم بنهایت کارهای زنان وبکیفیت بدعهدی ایشان محیط نگردد از دوتن دوری باید گزیدن : یکی آنکه نیکی وبدی رایکسان شمرد وثواب وعقاب عقبی راانکار دارد ، ودیگری آنکه چشم راازنظر حرام ، وگوش راز استماع فحش ودشنام دادن وغیبت ، وفرج را ازناشایسته ، ودل راازاندیشه حرص وحسد بازبتواند داشت + سه تن نیکند : پادشاهی که بر ذخائر خویش لشکر ورعیت را شرکت دهد ، وزنیکه برای جفت خویش ساخته وپرداخته آید ؛ وعالمیکه اعمال اوبتوفیق آراسته باشد + صورت رنجوری بردوتن درست آید : شوی نیکومنظر بازن زشت مخبر ، ویاشوی زن جوان باجمال که‌دست اکرام وتعهد اوندارد وپیوسته‌ازوی ناسزا میشنود + سه تن ضایع

باشد: آنکه جامهٔ سپید پوشد و شیشه گری کند، و گازری که کسوت مرتفع دارد و همه روز میان آب بایستد، و بازرگانی که زن کودك و نیکو گزیند و عمر در سفر گذارد + سه تن خودرا دررنج اندازند: یکی آنکه در مصاف خودرا فرو گذارد تا زخمی گران یابد، و بازرگانی حریص و بی وارث که درجمع مال ازوجه رباو حرام میکوشد ناگاه بقصد حاسدی سپری شود و وبال باقی و تمامت مال ضایع بماند و بی تمتع مدتها دررنج بود، و پیری که زن جوان نابکار خواهد وازوی هرروز سخن ردی شنود وازسوز آن تهمت بر تمنی مرك مقصور میگرداند وآخر هلاك او در آن زن باشد «کلیله و دمنه» گفته‌اند هر که چهار کار کند چهار چیز را مترصد بایدبود: هر که ستم نماید هلاك خودرا یقین باید کرد، و هر که بصحبت زنان حریص شد رسوا شدن را آماده باید باشد، و هر که در خوردن طعام زیادتی شره نماید منتظر بیماری بایدبود، و هر که بروزیران رکیك رای بیخرد اعتماد نماید ملك را بدرود باید کرد + بر جمال خوبان و آواز نورسیدگان و وفای زنان و تلطف دیوانگان و سخاوت مستان و ارادت عامیان و فریب دشمنان غره نباید بود و بر هیچیك ازاینها اعتماد نتوان نمود + ضایع ترین مالها آنست که از آن انتفاعی نباشد و غافلترین ملوك آنکه در حفظ ممالك و ضبط رعایا اهتمام ننماید و لئیم ترین دوستان آنکه در حال شدت و نکبت جانب دوست فرو گذارد و نابکار ترین زنان آنکه باشوهر نسازد و بد ترین فرزندان آنکه ازاطاعت مادر و پدر ابانماید و ویران ترین شهرها آنکه در او ایمنی نباشد و ناخوش ترین صحبتها آنکه مصاحبان راباهم دل راست نباشند «انوار سهیلی» بدیهی است که زندگی بازن بد بقیمت جان شخص تمام میشود، آیاجان گرانبهاترین چیزها نیست؟ «اقوال الائمه = گفتار پیشوایان دین» در دستور هنود گفته اند: قضاء حتمی و طوفان موت و جهنم و زهر مار گزنده و آتش سوزاننده هیچیك ازآنها ازجنس زن بدتر نیست و میان رهبانان اروپا

گفتگو شده که آیا برای زن اعتبار انسانیت است یا آنکه حکم متاع و کالا دارند. « جرجی زیدان » مورخ گفته بیشتر از پیشنیان زن را از سنخ کالا میدانستند. « تورات » میگوید زن تلخ تر از مرك میباشد. « کلیسا » نظر خوبی بزن نداشته و اورا سبب گناه میدانسته و آباء کنیسه زن را آلت فتنه خوانده و در قانون مقرر نموده که در تمام شئون مرد مقدم بر زن میباشد و میگفتند زن گرفتن شری است لازم. آباء کنیسه معتقد بودند که زناشوئی از خطاء آدم پیدا شده که اگر این نبود از راه دیگر خداوند بنی نوع آدمی را نگاه میداشت و حالت بی زنی در نظر آنان بالاتر بود از حال زن داری و در قانون « کاتولیکی » سرزنش مینمودند معتقدین بآنکه زن داری مقدم بر بی زنیست و هر کسی میگفت ازدواج بهتر از بی زنیست ملامت و سرزنشش میکردند که این حالت حیوانیت است، بر انسان لازم است فکر لذائذ نباشد، در اثر این عقیده است که حالیه هم یکدسته از زنان دیار نادانی بنام تارك دنیا از حقوق اجتماعی محروم گشته و ثمر سازمان طبیعی خود را از دست داده ول میگردند « شهر دانش » جهان از این چند چیز آباد میگردد: ۱ - عدل سلطان ۲ - عقل وزیر ۳ - همت جوان ٤ - حکمت پیر ٥ - زهد علماء ٦ - جهد امراء ۷ - صناعت مردان ۸ - قناعت زنان « نوشدارو » درسنای رم اغلبی از سناتور ها که بمجلس میامدند پسر های خود را حتی در جلسات خصوصی نیز همراه میاوردند. یك روز پیشنهاد مهمی در سنا مطرح مذاکره بود و مذاکرات بطول انجامیده تتمیم آنرا محول بجلسه آتیه نمودند و در ضمن با هم قرار گذاشتند که این مسئله باید محرمانه مانده و بهیچوجه انتشار نیابد تا وقتی که کاملا از سنا گذشته باشد. اهالی مسبوق بودند که مطلب مهمی در سنا مطرح مذاکره است وچون پسر « پاپی ریوس » که همراه پدرش بسنا رفته بود بخانه آمد.

مادر ازاو پرسید که موضوع مذاکرات چه بوده است؟ پسر گفت چون قرار شد مطلب محرمانه بماند لهذا از ابراز آن معذرت میخواهم. مادر بیشتر بکشف مسئله علاقه‌مند شده بر اصرار خود افزود تا بالاخره پسر برای اقناع مادر دروغی از خود اختراع کرده گفت موضوع مذاکرات این بود که صلاح مملکت در کدام یك از این دو پیشنهاد است که هر مردی دو زن بگیرد یا هر زنی دو شوهر اختیار بنماید. آن زن بمحض شنیدن این خبر بخیال آنکه مبادا پیشنهاد اول بگذرد لرزه بر اندامش افتاده از منزل بیرون آمد و این خبر را به تمام زنها داده و صبح دیگر قبل از آنکه سنا منعقد گردد جمعیت کثیری از خانمها بطرف مجلس حمله آورده بهر یك از سناتورها که میرسیدند میگفتند مبادا رای بدهید که هر زنی میتواند دو شوهر اختیار نماید. سناتور ها مبهوت مانده در ابتدای جلسه سبب جویا شدند. پسر «پاپی ریوس» تفصیل را ذکر نمود و همانروز رأی گرفته شد که بعدها در جلسات پسر سناتور ها باستثنای پسر «پا بی ریوس» حق حضور نخواهند داشت «هزار و يك حكايت» مخفی نماند که چون عقد مواصلت میان زن و شوهر حاصل شود سبیل زوج در سیاست زوجه دو چیز بود اول هیبت یعنی خویشتن را در چشم زن مهیب دارد تا در امثال اوامر و نواهی او اهمال جایز نشمرد و این بزرگترین سیاست اهل بود چه اگر اخلالی بدین شرط راه یابد در متابعت هوی و مراد خویش طریقی کساد میشود و بر آن اقتصار نکند بلکه شوهر را در طاعت خود آرد و وسیلت مرادات خود سازد و به تسخیر و استخدام او مطالب خود حاصل کند پس آمر مأمور شود و مطاع مطیع و مدبر مدبر و غایت این حال حصول عیب و عار و مذلت و دمار هردو باشد و چندان فضایح و شنایع حادث شود که تلافی و تدارك آن صورت نبندد. دوم

کرامت یعنی زن را مکرم دارد بچیزهائیکه مستدعی محبت وشفقت بود تاچون از زوال آن حال مستشعر باشد بحسن اهتمام امور منزل ومطاوعت شوهر را تلقی کند و نظام مطلوب حاصل شود واصناف کرامات دراین باب چند چیز باشد **اول** آنکه او را درهیئت جمیل دارد وچنان نکند که از برای مصالح واسباب جزئیه باین وآن احتیاج بهم رساند. **دوم** آنکه در ستر وحجاب او ازغیر محارم مبالغت عظیم نماید وچنان سازد که بر آثار و شمایل و صدای او هیچ بیگانه را وقوف نیفتد و اعجب اینکه اکثر مردمان اینزمان تبذیر و اسراف کثیر دراین عصرقصیر با اینکه درملبوسات زنان خودشان مینمایند که هرگز احتیاج بپوشیدن آن قدرلباس فاخره از روی هم ندارند مع هذا شوهران نافرجام رفتن ایشان را بحمام و تردد نمودن درشوارع و اسواق ومساجد ومجامع ومشاهد بآن گونه زینت تمام اذن میدهند وهر لباسی که خواهش کنند هرچند لایق شأن او نبوده و احتیاج بآن نداشته سؤال او را ردنمیکند و حال آنکه حکماء گفته اند: «اذاقبح السوال حسن المنع» عجبا که باین احوال چادر شب دوره زنجیرهٔ مطلا از طلاو کفش زنجیره دار روی ترمه از شال کشمیر بایشان میپوشانند ومن کلامهم: «ربماکانت العطیة خطیئة والعنایة جنایة» ومن کلام الشیخ نظامی شعر: «خویشتن آرای مشو چون بهار تا نکند در تو طمع روزگار» همچنانکه بعضی از سفها وحمقاء ناس زوجات خود را در زینت دادن در لباس چنان آراستند که ممتاز از دیگران و مشهوردرنزداین وآن دیدند پس ازاجامر وحکام جابرمیل تمام باورسانیدند وطالب آن شدندو مفاسدعظیمه از آن بظهورآمد که منجر بقوادی گردید ودر آشکاره ونهان اوراکشیده بمنزل خودشان می‌برند وبسا مشاهده نمودیم که زوج احمق او را کشتند و همچنین است احوال بعضی از احمقان

اهل زمان که اولاد خود را می‌آرایند بلکه زلف و کاکل گذاشته مانند مطربان میسازند و اشرار اهل روزگار میل باو رسانده مفاسد لا یعد از آن بعمل می آید نعوذ بالله تعالی . بهرحال بعضی از فجار و اغنیاء وامراء با اینکه زنان خودرا مانند مطربان و بازیگران آرایش داده اند بآنحال بخانه اجانب و اسواق میفرستند سعدی « چو زن راه بازار گیرد بزن وگرنه تو درخانه بنشین چو زن » علاوه بر این در اکثر اوقات بآنحالات سوار اسب زین دار نموده همراه نوکر وغلام بهزار و باغات و گلزار زوج بدکار آنمکاره وغدارهٔ روزگار را میفرستند وحال آنکه در حدیث وارد است « لا تسافر المرئة الا مع محرم » شعر « ز بیگانگان چشم زن دور باد چو بیرون شد از خانه در گور باد » نمیدانم در حضور انبیاء واوصیاء و ملائکه عظام و کافه انام از عهدهٔ مؤاخذه ملك علام بچه جواب صواب در این باب مستخلص خواهند گردید وحال آنکه درشرع انور زنان را بر زین سوار شدن کراهت شدید دارد و در احادیث معتبره وارد شده است که از جملهٔ علامات بدی که درآخر الزمان ظاهرشود آنست که زنان برزین سوارشوند و بروایت حسن ازحضرت صادق (ع) منقولست که زین مرکب ملعونیست برای زنان و بسند معتبر ازحضرت امام محمد باقر (ع) منقولست که جایز نیست زن را سوارشدن برزین مگراز برای ضروریات یا درسفر واز امیرالمؤمنین (ع) منقولست که زنان را بر زین سوار مکنید که مهیج شهوت ایشان است ودرحال ضرورت که زنان ازخانه بیرون میشوند سزاوار آنست که ازجوانب طریق راه روند و از وسط طریق که استطراق عامه عابرین است راه نروند چه در حدیث وارد شده که « لیس للنساء سروات الطریق قال فی المجمع ای ظهر الطریق ووسطه ولکنهن یمیشین فی الجوانب » بهرحال مرد غیور باید که از اهل و اولاد خود

غافل نشود و اهمال در امری که عاقبت آن منجر بفساد میشود نکند وچون شکی نیست که زنان از اعظم مصاید شیطانند ومکر شیطان درمقابل مکر وحیله زنان نمودی ندارد همچنانکه خداوند رحمن درقرآن مجید در باب حیل و مکر شیطان فرموده : « ان کید الشیطان کان ضعیفا » و در بارهٔ کید زنان فرموده : « ان کیدکن عظیم » وسیدمحدث جلیل سیدنعمت الله جزایری ره درانوار نعمانیه گفته که یکی از زنان معادل آلاف شیاطین است و هرفتنه که درعالم از عصرآدم (ع) بعرصهٔ ظهور آمده کـلا از ایشان است مثنوی « اولین خون درجهان از ظلم وداد در کف قابیل بهر زن فتاد هر بلا کاندر جهان بینی عیان باشد از شومی زن درهرمکان » وذکر اخلاق ومکاید وذمایم افعال زنان مستغنی ازذکر و بیان است واقل مراتب بصاحب دین وحمیت و یقین آنست که استتار ایشان کنند ازنظرنامحرم و منع نماید از بیرون رفتن ونظر کردن بغیرمحرم ومکروه است که علم کتابت را بر زنان تعلیم کنند چه مظنه اجتراء بسحر کردن و تعلم آن درآن هست و بسا میشود کـه بکسی تعشق میرسانند و بکتابت اورا از اسرار خود اخبار میکنند و بکاتب مفاسد عظیمه برپا مینمایند و درانوار نعمانیه و غیر آن مذکور است که صبیا ن را با بنات در یك مکتب نگذارند تا آنکه منجر برمحبت وتعشق مابین ایشان نشود ورسول خدا (ص) فرموده بخدا پناه برید ازبدان زنان وازنیکان ایشا ن درحذر باشید و درنهج البلاغه وغررالحکم از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود « المرئة شر کلها و شر ما فیها الا انه لابد منها » وفرمود : « المرئة عقرب حلوة اللبسة » ودر کشکول مذکوراست که : « دوجانس ا لحکیم رای یوما امرأته قد حملها السیل فقال لاصحابه هذا موضع المثل دع الشر یغسله الشرور ورأی امرأة تحمل ناراً فقال لحامل اشر من المحمول ورأی

یوماً امرأة قد خرجت متزینة یوم عیدفقال هذه انما خرجت لتری ورأی جاریة تحلم الکتابة فقال هذا سم یسقی سما انتهی » . و « سئل عن بقراط الحکیم ای السباع شر فقال النساء انتهی » . و« قال رجل لافلاطون اشرعلی اتزوج ام لا فقال له ابهما فعلت ندمت». « کتب بعض لحکماء علی باب داره لا یدخل داری شر فقال له بعض لحکماء فمن این تدخل امرأتك» و «من کلام بوذرجمهر لحکیم صارعت الاقران و بارزت الشجعان فلم اراغلب من المرأة السلیطة » و « فی الفقیه قال یا معشر الناس لاتطیعوا النساء علی حال ولا تامنوهن علی مال و فی روایة حسین بن المختار قال (ع) اتقو اشرار النساء وکونو من خیارهن علی حذرو ان امرأتکم فخالفوهن کیلا یطمعن منکم فی المنکر وفی روایة جابر عن الباقر (ع) ولا تولی المرأة القضا ولا تولی الامارة وفی خبر آخر لایصلح قوم ولتهم امرأته » و ابن بابویه (ره) بسند صحیح دعائی روایت نموده که رسول خدا ﷺ آن دعا را بعد از نماز صبح میخواندند و آن دعا در مقباس فاضل مجلسی (ره) و سایر کتب معتبره نیز مذکور است و از فقرات آن اینست : «و اعوذ بك من امرأة تشیبنی قبل اوآن مشیبی » آری شکی در این نیست که زن بد سلوك و بد اخلاق بیباك آدمی را پیش از وقت پیری واوان مشیب پیر وضعیف مینماید سعدی « بزندان قاضی گرفتار به که درخانه بینی بر ابرو گره » وهم از فقرات دعای مزبوراست : « و اعوذ بك من ولد یکون علی ربا » ملخص معنی اینکه پروردگارا پناه میبرم بتو از فرزندی که مالك وصاحب اختیار و سید من باشد یعنی پرستاری و امور گذرانی من در دست او باشد و محکوم بحکم او بوده باشم یا از عروض پریشانی وفقر و بی سامانی محتاج

باو شوم یا از جهت شرارت و بدی او صاحب اختیار میشود همچنانکه در این اعصار صاحب اختیار اکثر پدران فرزندان ایشان شده و از غایت شرارت وعدم اطاعت آنها پدران سرگردان وآواره از خانمان مانده‌اند بلکه بعضی از پدران از غایت شرارت وبدسلوکی و بی‌شرمی ولد خود از جمیع ما یملك واهل خود گذشته فرار اختیار نموده در دیار غربت با کمال کربت بسر می‌برند وسوء اکتساب ایشان مانع انتساب گردیده ازاین سبب پدران از ایشان بیزاری اختیار نموده‌اند سعدی « تهی پای رفتن به از کفش تنك بلای سفر به که در خانه جنك » نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا . خلاصه شوهر باید که زن را از ملاهی ونظر باجانب واستماع حکایت مردان واز زنانیکه بدین افعال موسوم باشند بازدارد والبته ابواب تردد ایشان را بالمرة مسدود سازد چه این معانی مقتضی فسادهای عظیم باشد واز همه تباه‌تر مجالست پیره‌زنانی که بمحافل مردان رسیده باشد وحکایات آن باز گویند حتی در احادیث وارد شده که زنان را از آموختن سورهٔ یوسف منع باید کرد که استماع امثال آن قصه موجب انحراف ایشان باشد از قانون عفت من سلامان وابسال شعر : « هر چند که زن طهارت اظهار کند چون وقت رسید دست در کار کند » ونیز باید که زن را بشغلی، در خانه بر ضایت او مامور سازد و خاطر او را پیوسته بتکفل مهمات خانه ومنزل ونظر در مصالح آن وقیام بدانچه مقتضی نظام معیشت بود مشغول دارد چه نفس انسانی بر تعطیل صبر نکند و فراغت از ضروریات اقتضاء نظر کند در غیر ضروریات وچون زن از تربیت اولاد وترتیت منزل و تفقد مصالح خدم فارغ شد وبصنعتی که لایق شأن او باشد از رشتن غزل وخیاطت وامثال اینها اشتغال ننماید همت برچیزهائی که مقتضای خلل منزل است مقصور گرداند وبخروج وزنیت بکار داشتن ازجهت خروج ورفتن بنظارها ونظر کردن بمردم بیگانه مشغول شود تا هم امور منزل مختل گردد وهم شوهر را

درچشم او وقعی و هیبتی نماند بلکه چون مردان دیگررا بیند اورا حقیر و مستصغر شمردوهم دراقدام برقبایح دلیری یابدوهم راغبان‌را برطلب خود تحریص کند تاعاقبت آن‌بعداز اختلال‌معیشت وذهاب مروت وحصول فضیحت هلاك وشقاوت دوجهانی‌بود سعدی «درخرمی‌درسرائی‌ببند که بانك زن‌از وی برآید بلند» . سیم ازکرامات زوج آن‌بودکه دست زوجه رادرتصرف اقوات بروجه‌مصلحت منزل واستعمال خدم‌درمهمات مطلق‌دارد وتنك‌گیری ننماید والامفاسد عظیمه برآن مترتب میشود بلکه بـاخویشان واهل‌بیت اومانند صلهٔرحم دقایق تعاون وتظاهر رارعایت واجب‌داند ودرکشکول‌از بعض حکماء نقل‌کرده : «من‌اعز فلسه اذل نفسه» وبجهت بخل وامساك عیش خودرا منغص ونفس خودرا ذلیل نسازد « وقـال فی کتاب کلیله‌و دمنه‌ینبغی‌ان ینفق‌ذوالمال‌فی ثلثة مواضع فی‌الصدقة ان‌اراد الاخرة وفی‌مصانعة‌السلطان اعوانه‌ان‌ارادالدنیاوفی‌النساءان‌ارادالعیش» واین فقرات مقتبس ازکلمات اکابرحکما است همچنانکه درکشکول نیز ذکرنموده وبالجمله طریق سلوك اینست‌که زوج زن‌را معززومحترم‌دارد و درمیان‌اقرباخواری اونخواهد وباوی کم‌مهری وترش‌روئی ننماید وطمع در مال‌او نکند واورابدل آزردن وتهمت‌بستن ازخود مایوس‌نسازد وباوی‌امساك ومضایقه درنفقه وترك مضاجعه نکـند چه‌شاید بجهت نقص عقلیکه مرایشان راست جهل برآن‌داردکه درصدد تلافی‌شده مرتکب قبایح‌فضیحه گردد چه بحسب اخبار «انهن ناقصات‌العقل والدین» اند ودراین اعصارکسانی‌که امساك درنفقه و مضاجعه بازوجات خود نمودند زنان ایشان بافعال قبیحه مرتکب گردیدندوسیداوصیاعلیه‌السلام میفرماید هرکه‌را مال‌وهمت بیشتر است افتقار خلق بوی‌زیادتراست پس‌اگر درفیصل مهمات کماینبغی‌قیام‌نماید بدوام‌دولت ونعمت‌شادمان خواهدبود والافلاچنانکه مشاهده‌میشود کسانی

کهارباب ثروت ونعمت اندچون درانفاق اهل وعیال مماسکه نمودند وریزش
خود را ازمتعلقان ومنسوبان خود قطع کردند وحقوق واجبه را ازمال خود اخراج
ننمودند وبدادرسی عجزهٔ بندگان نرسیدند بالمآل ازمال واهل وعیال خودشان
بهره نبردند بلکه دردنیا ذلیل وخوار ودرآخرت گرفتار شدند « قیل العلة
یحمل علی للجمال والعافیة علی النوال وقال بعض الحکما ابخل
لناس بماله اجودهم بعرضه وقال الحسن بن الفضل ثلثة اشیاء یذهب
ضیاعا دین بلاعلم وقدرة بلافعل ومال بلابذل وقال رسول الله صلی
الله علیه وآله لیس منامن وسع الله علیه ثم قتر علی عیاله» واین حدیث
درمجمع الامثال میدانی نیز مرویست چهارم آنکه اثر صلاحیت وشایستگی
زوجه را احساس کند زنی دیگر را براو ایثار نکند اگرچه بجمال ومال و
نسب واهل بیت ازاو شریفتر باشد چه غیرتی که درطبایع زنان مرکوز بود با
نقصان عقل ایشانرا برقبایح وفضایح وبرافعال دیگر که موجب فساد منزل و
سوء مشارکت وناخوشی عیش وعدم نظام باشد باعث گردد وجزملوک را که
غرض ایشان ازتأهل طلب نسل وعقب بسیار بود وزنان درخدمت ایشان بمثابهٔ
بندگان باشند دیگرانرا سزاوار نیست وایشان رانیز احتراز اولی بود چه
مرد در منزل مانند دل باشد دربدن وچنانکه یکدل منبع حیوة دوبدن نتواند
بود یکمرد را تنظیم دومنزل میسر نشود خصوصا دراین اعصار که مثل ازمان
سابقه نیست درارتکاب اینعمل مظنه تلف مال وجان وعرض وناموس وایمان متصور
است پس باید بمضمون آیهٔ وافی هدایته «فان خفتم لاتعدلوا فواحدة» عمل
نماید والا مترقب زوال عیش وثروت وعزت وآبرو ومنزلت وعروض فقرو
پریشانی وانواع امراض واسقام روحانی وجسمانی باشد وبدانکه بایدباعث
برتاهل دوچیز بود حفظ مال وطلب نسل نه داعیه دیگر مثل شهوت یاغرض
دیگر ازاغراض وازمباشرت برقدر آنچه مقتضی حفظ نوع وطلب نسل بود

اقتصار کند و اگر اندکی از آن درگذرد باید که از طریق سنت وقاعدهٔ
حکمت بیرون نشود وبحرم مردمان و آنچه ازحبالهٔ او خارج بود دست
درازی نکند وبعد از آن درطلب سعادت و فضیلتی که انسانیت او بآن
درست شود ونفس عاقله را بکمال مطلوب رساند سعی نماید و اگر می‌
خواهد که بمنزل‌گاه بهایم فرود آید عنان‌اختیار و زمام‌ایثار بدست نفس
بهیمی بدهد تا یکی از ایشان‌بود پنجم آنکه بایدشوهراحتراز کنداز‌فرط
محبت رسانیدن‌بزن خود چه‌باوجودآن استیلا زن وایثارهواء او بر‌مصالح
خود لازم آید واگر بمحنت‌محبت او مبتلا شودازاو پوشیده دارد وچنان
سازد که البته‌واقف‌نشود پس اگرنتواند که خویشتن‌را نگاهدارد‌علاج‌هائی
که درباب زوال عشق‌فرموده اند استعمال بایدکرد والا بمضمون «الحب
یعمی ویصم» این آفت مقتضی فساد های کلی میباشدحتی منجربدیاثت
و بی‌غیرتی میشود چه‌از‌وفور محبت در ارتکاب هرمعصیت که ازاومشاهد
مینماید اورا زجر و منع نمیکند. من کتاب سلامان و ابسال شعر :

چشم وعقل وعلم کور ازشهوت‌است دیو پیش دیده‌حور ازشهوت‌است
راه شهوت پر گل و لای بلاست هر که افتاد اندرآن گل‌برنخاست
چاره نبود اهل شهوت را ز زن صحبت زن هست بیخ عمر کن

وکرات مشاهده شد کسانیکه فرط محبت بزنان‌خود داشتند از هیچ عمل
شنیع ایشان را منع نمی‌نمودند حتی بعضی‌از زنان‌ایشان بخانه‌ومنزل‌الواط
و فجار بلکه‌نصاری وسایر کفار میرفتند ولیل‌ونهار در خانهٔ آنهامی‌ماندند
و در خانه‌زنان فاحشه که باك از زنا ومساحقه نداشتند بیتوته میکردند و
ایشان‌را اکثر اوقات بخانهٔ زوج خودآورده باعلم شوهران دربغل‌یکدیگر
میخوابیدند وبعمل قبیح مرتکب میشدندوبهرکسی از اجامر واوباش که
تعشق داشتند در خانهٔ شوهران برای خدمتکاری نگاه میداشتند مع‌هذا

شوهران ایشان از کثرت محبتی که بآنها بهم رسانیده بودند احتراز از آن نداشتند وسبب این چنانکه گفته شد افراط حب و تعشق است که چشم آدمی را از دیدن معشوق ومحبوب کور میکند و گوش اورا ازاستماع مثالب و معایب او کر مینماید العجب کل العجب که بعضی راکه تعشق بیحد بزوجهٔ خود داشتند معاینه دیدیم که جمیع ما ملك خود را کائناً ما کان از نقد و جنس واملاك بآن زوجهٔ ناپاك خود منتقل نمود و بعد از اندك زمانی شوهر خودرا از خانه بیرون کرده باستمداد الواط از او طلاق گرفته بیکی ازایشان مزوجه شده مشغول خوشگذرانی وملاهی با کمال کامرانی در این پنج روزه فانی گردید وآن احمق بیچاره دین ودنیای خود را دربارهٔ آن غدار مکاره بباد فنا داد فاعتبروا یااولی الابصار. ولنعم ماقال الفردوسی:

زن و اژدها هر دو در خاك به   جهان پاك از این هردو ناپاك به

اگر خوب بودی زن و نام زن   مزن نام بودی مر او را نه زن

مجملا طایفهٔ زنان الا قدر قلیلی از ایشان مثل اژدهای بی گنج و منبع محنت ورنج ومعدن مکر وحیله ومجمع فریب وخدعه اند پس کسیکه بشرایط سیاست زنان قیام نتواند نمود اولی آن بود که عزب بماند ودامن از ملابست امور ایشان کشیده دارد اگر تواند که ازعهده نفس خود برآید چه فساد مخالطت زنان یاسوء انتظام مستتبع آفات نامتناهی بود که یکی از آن قصد زن بود بهلاك او یاقصد دیگری ازجهت زن ومؤید قول حقیراست آنچه سید فاضل محدث در در انوار نعمانیه گفته «نعم اذا علم اوظن ان المرءة تحمله علی مالا قدرة له علیه فیرتکب بسببها المأثم و فعل الحرام حرم التزویج کما فی بعض امصار هذه الاعصار» انتهی کلامه رفع فی الجنة مقامه. و دلالت میکند باین حدیثی که شیخ جلیل قدوة المتورعین جمال الدین احمدبن فهد الحلی رفع الله تعالی مقامه در کتاب تحصین ازابن مسعود روایت

کرده که رسول ثقلین (ص) فرمود: « لیأتین علی الناس زمان لایسلم لذی دین دینه الامن یفر من شاهق الی شاهق و من حجر الی حجر کالثعلب باشباله قالوا و متی ذلک الزمان قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله فعند ذلک حلت العزوبة » الحدیث ماحصل اینکه: خواهد آمد بر مردمان زمانیکه دین صاحب دینی بسلامت نماند مگر کسیکه بگریزد ازسر کوهی بسر کوهی واز سوراخی بسوراخی مانند روباه با بچه های خود. عرض کردند که کی خواهد بود آنزمان فرمود آنوقت که مردم تحصیل معیشت نتوانند نمود مگر بارتکاب معاصی خدا پس در آن هنگام عزب بودن حلال خواهد بود. الحدیث و این روایت در اربعین بهائی و کشکول و انوار نعمانیه و غیر آنها مذکور است و حقیر نیز در اواخر کتاب بحر الجواهر ترجمهٔ آنرا از اول تا آخر بتفصیل ذکر کرده ایم از این جهت اعراض از ذکر کل آن نمودیم جامی گوید:

خوش حال مجردی جهان پیمائی وز نیک وبد زمانه بی پروائی

خورشید صفت سیر کنان در عالم هرروز بمنزلی و هرشب جائی

و « فی مستند الشیعة اعلم ان النکاح سنیة من سنن المرسلین الی ان قال و الظاهر نقص الرجحان بما اذا اضیقت معه المعیشة روی عن النبی (ص) انه قال اذا اتی علی امتی مأته و ثمانون سنة ای من هجرتی فقد حلت لهم العزوبة و العزلة و الترهب علی رؤس الجبال و فی اخریاتی علی الناس زمان لاتنال المعیشة فیه الا با لمعصیة فاذا کان ذلک الزمان حلت العزوبة » انتهی کلام قدس سره و « فی کشکول قیل لبعض الصالحین الی کم ینبقی عزبا ولا تتزوج فقال مشقة العزوبة اسهل من مشقة الکد فی مصالح العیال » و « قال لحسن الباخرزی شعر: وقالوا فی العزوبة الفهم فقلت لهم و فی التزویج ایضا فذافی حیص بیص بغیر اهل وذافی اهله فی حیص

بیص» و دراین باب در خردنامه اسکندری چه خوش گفته شعر:

چو عیسی عنان از تعلق بتافت سوی آسمان از تجرد شتافت
تعلق بزن دست و پا بستن است تجرد از آن بندوار ستن است
کسی را که بند است بر دست و پای چه امکان که آسان بجنبد زجای
ز شهوت اگر مرد دیوانه نیست ز رسم و ره عقل بیگانه نیست
از ایشان خردمند را پایه پست واز ایشان سپاه خرد را شکست

و در اینمقام برای ذیشعورا نام کافیست تا سخن با طناب نکشد

و الله المسیر للخیرات و الموفق للحسنات. ششم آنکه در مصالح کلی با زن مشورت نکند و البته او را بر اسرار خود وقوف ندهد و مقدار مال و مایه از وی پوشیده دارد چه رأی های ناصواب و نقصان تمیز ایشان در این باب مستدعی آفات بسیار بود. مخفی نماند که زن صالحه شریك مرد بود در مال و قیم او در تدبیر امور متعلقه بمنزل و عیال و نایب او در وقت غیبت و بهترین زنان زنی بود که عقل ودیانت و عفت وفطنت وحیا و رقت دل و تودد و کوتاه زبانی و طاعت شوهر و بذل نفس درخدمت او وایثار رضای او و بوقار وتمکین متحلی بود و عقیم نبود و ترتیب منزل وتقدیر نگاهداشتن در انفاق واقف وقادر باشد و بمجامله ومداراة و خوش خوئی سبب موانست وتسلی هموم و جلاء احزان شوهر گردد و «فی حدیث علی (ع) خیر خصال الرجال شر خصال النساء کالشجاعة والکرم فانهما من خیرخصال الرجال و هما فی النساء شر» و در مجمع البحرین بعدازذکر این حدیث گفته «وذلك ان المرئة اذا کانت بخیلة حفظت مالها و مال بعلها و اذا کانت جبانة فرقت من کل شیئی یعرض لها» خلاصه صفت شجاعت و سخا بهترین خصال است در مردمان و بدترین خصال است در زنان چه زن وقتیکه بخیل باشد حفظ مینماید مال خودو شوهرخودرا وچون بصفت

خوف وعدم شجاعت متصف باشد میترسد از جمیع آنچه باور و میدهد و اگر شجاعت داشته باشد دلیر میشود در ارتکاب مناهی و بالمآل عرض و ناموس خودرا بباد فنا میدهد ودختر بکر از ثیب بهتر چه بقبول وادب ومشاکلت شوهر در خلق وعادت وانقیاد ومطاوعت او نزدیک‌تر است واگر با وجود این اوصاف بحلیت جمال وثروت متحلی باشد مجتمع انواع محاسن بود. اما اگر بعضی از این خصال مفقود باشد باید که عقل وعفت وحیا موجود بود «قال بعض الحکماء الفضل بالعقل و الادب لا بالاصل و النسب لان من سأ ادبه ضاع نسبه و من قل عقله ضل اصله و قال الادب یستر قبح النسب وهو وسیلة الی کل فضیلة و ذریعة الی کل شریعة و فی حدیث ما تم احد حتی تیم عقله وذلک ان اهل النار لم یقولوا ماصمنا وصلینا وحجینا ولکن قالوا لو کنا نسمع او نعقل ماکنا فی اصحاب السعیر وقال ملک لوزیره ما خیر ما یرزقه الله العبد قال عقل یعیش به قال فان عدمه قال ما یسره قال فان عدمه قال فصاعقه تحرقه وتریح منه العباد والبلاد ومن کلامهم صواب الجاهل کخطأ العاقل وقال بعض الحکماء من سعادة المرء ان یکون خصمه عاقلا ومن کلامهم ابتلائک بمجنون کامل خیر لک من نصف عاقل و ایضاً من کلامهم لا تجالس بسفهک الحلما ولا یحلمک السفها وفی الحدیث لامال اعود من العقل ای انفع منه مثل قولهم هذا الشیئی اعود علیک من کذا ای انفع منه کما فی المجمع وقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یعجبنکم اسلام رجل حتی تعلموا کنه عقله»

و بر واضح است که ابتلاء بمصاحبت جاهل و بیشرم وبی حیاء از جمیع بلیات و شداید دشوار تراست و در تفسیر مجمع البیان در حکایت بلقیس وهدهد گفته « اضیق السجون صحبة الاضداد » ودر کتاب انیس العقلا مذکور است که «کان من عادت ملوک الفرس انه اذا غضب احدهم

علی عالم حبسه مع جاهل » و مؤید اینست آنچه در کشکول ذکر نموده
« من کلام الحکماء اذا اردت ان تعذب عالما فاقرن معه جاهلا »
پس چگونه زوج بیچاره در مدت مدید متحمل مصاحبت زوجهٔ بیعقل و کم
حیا و بی‌ادب تواند شد . مجملا اگر چه اکتساب حیا و ادب افراد انسانی
را قاطبتا لازم است ولکن مراعات این شیوه نسوان و ساده رویان را بیشتر
در کار است چه ایشان هدف سهام نظاره‌اند و برق خرمن دلهای آواره ،
آنچه پسران ساده را در این شیوه ضرور است آنکه از مجالست و موانست
غیر ابنای جنس و مردم بیگانه و آشنایان هرزه گوی و بد طینت و اراذل و
فسقه و فجره اجتناب نمایند که این گروه سرچشمهٔ شقاوت و فسادند و
منبع شرارت و عناد « الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد »
و باید که از خانه بیرون نیامدن و با مردم کم گفتن و کم خندیدن و کم نشستن
شعار خود سازند و بکوچه و بازار و باغ و صحرا گشتن رغبت ننمایند و
بشوخی و مزاح عادت نکنند که مایهٔ خفت است و مواظبت بملاعبت ننمایند که
موجب استیلای اهل فرصت است شعر «هزار گرگ هوس در کمین عصمت تست
چه وقت رفتن صحرا و سیر صحبت تست ز خط مگوی برات مسلمی دارم
هنوز اول جوش بهار الفت تست زبان تهمت یک شهر را سخن دادن
گناه خامشی شعلهای غیرت تست» و این صفات را اتصاف زنان هم لازم است
و علاوه بر اینها زنان باید از نامحرمان من جمیع الوجوه بگریزند بلکه از
بعضی محارم هم بپرهیزند و سخن آهسته بگویند چنانکه مستمع بسعی
اصغا نماید و آواز را چنان نازك نکنند که سبب زیادتی رغبت تیره دلان گردد
« کما قال عز من قائل - فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه
مرض و قلن قولا معروفا » و زنیکه بکوچه و بازار گشتن و خود آرائی
و سرکشی عادت کرده موافق حکمت آنست که بهر نوع صواب دانند او را

منع نمایند بتأدیب وتعزیر که ننك ایشان داغ شرمساریست بلکه دیگران
را از زوج واقربا مایهٔ کسب بیعاریست وبکررا رعایت حیا اهم ازثیب است
چه گروه آخری را بعض مشاهدات حاصل شده است که در قلت حیا
مدخلی دارد بخلاف اولی وهیچیك را ملتفت جواب اجنبی شدن سزاوار
نیست بلکه زن بی‌شوهر اگر برای تدلیس و ترویج کسادی خود تحمیر
وجه و وصل شعر ونحوهما نماید حرام است بلا خلاف اجده ودات‌بعل
را احترام زوج و اطاعت امرش ورضا باراده اش و قناعت بانفقه‌اش واجب
وخیانت واصراف درمالش وعطیه ازمال زوج بی اذن وی حرام است. خلاصه آدمی
را هیچ صفتی خوشتر از حیا وادب نیست چون این صفت رکن اعظم
صفات است ومراعات وی از لوازم است پس بنابر این تزویج زن صاحب
جمال که عاری ازحیا وادب بوده باشد عیش آدمی را منغص میسازد و بسا
میشود که ازجاهلی وبیعقلی وعدم حیاوادب مال وجان اورا بباد فنامیدهد
مثنوی « جاهل ارباتو نماید همدلی عاقبت زخمت زند از جاهلی » هفتم
باید که جمال زن باعث نباشد برخطبهٔ او چه جمال زن باعفت کمتر مقارن
افتد بسبب آنکه زن جمیله را راغب وطالب بسیار میباشند وضعف عقول
ایشان مانع انقیاد بود وچون کثرت طالبان خود را بینند بشکل و شمایل
خودمغرور شده اعتنا بشوهر خود نمیکنند وبلوازم زوجیت بروجهی که باید
قیام کند نمینماید وزبان درازی وبد سلوکی ونشوز را شعار خود نموده
تمکین بزوج نمیدهد وغایت خطبه چنین زنان یابی حمیتی وبی غیرتی وصبر
بر فضیحت بود که برشقاوت دو جهانی مشتمل باشد یا اتلاف مال ومروت
و مقاسات اصناف احزان وهموم پس باید که جمال اعتدال و اقتصار رامرعی
دارند هشتم باید که مال زن مقتضی رغبت نمودن بدو نگردد چه مال زنان
مستدعی استیلا وتسلط و استخدام وتفوق ایشان باشد اگر برضای او تصرف

در مال آن کند والا درصورت عدم رضای زن تصرف نمودن زوج در مال باجماع واتفاق علماء فریقین حرام وموجب شغل ذمه شدن بحکم نبی وائمه علیهم السلام است علاوه براینکه چون شوهر در مال زن تصرف کند زن او را بمنزلت خدمتکاری نهد و برای خود معاونی شمرد واورا قدر و منزلت و وقعی نمیماند و انعکاس مطلق لازم آید تابفساد امور منزل و تعیش باز گردد و بجهت کثرت مهر و بزرگی عشیره واقارب از تطلیق آن عاجز میشود واز کلام حکماء است « لاتفتح بابا یعییك سده ولا ترسل سهما یعجزك رده . و من کلامهم لا تشرب السم اتکالا علی ماعندك من التریاق » و من کلام الشیخ نظامی « در سر کاری چو در آئی نخست رخنهٔ بیرون شدنش کن درست » و « عن النبی صلی الله علیه واله انه قال لا یفلح قوم تملکهم امرأة ومن کلامهم اذا لم تطع امرأ فدعه » و بحسب اخبار ماثوره از ائمه اطهار علیهم السلام کسی که زنی را بجهت جمال یاثروت ومال تزویج کند ازهردو محروم میشود وچیزی ازاو نمی بیند پس سزاوار آنست که اجتناب کند از تزویج زنیکه صاحب مال یا جمال بوده باشد ولکن ازانجاب نباشد و رسول خدا (ص) فرمود « ایها الناس ایاکم وخضراء الدمن قیل یارسول الله (ص) وما خضراء الدمن قال (ص) المرئة الحسناً فی منبت السوء » و در کتاب سرایر ابن ادریس حلی طاب ثراه بعد از ذکر این روایت گفته « وهذا من الفصاحة والاستعارة الی حد یجاوز الغایة والنهایة انتهی - وقال الفاضل لچلبی فی حاشیة المطول الدمنه هی البقعة التی سودها اهلها و بالت و بعرت مواشیهم فیها » وخضراء الدمن زنی بود جمیله از اصل بد واو را تشبیه نموده اند بسبزه مزابل یعنی گیاهی که درتوی سرجین بقر و بعرابل واروات وابوال سایر مواشی روئیده باشد اگرچه درظاهر خضرة وطراوت دارد اماچیز

پوچ و نابوداست وحضرت صادق (ع) فرمود « اذا تزوج الرجل المرءة لمالها وجمالها لم یرزق ذلک فان تزوجها لدینها رزقه‌الله عزوجل جمالها و مالها » و بعضی از حکمادر این باب چه خوب کلام صواب گفته « ینبغی ان تکون المرأة دون الرجل فی اربعه اشیاء السن والطول و المال ولحسب » پس بنابراین سزاوار آنست که مرد زنی ترویج کند که سن او کمتر ازسن او باشد و در طول قامت وبلندی و در مال وحسب نیز از اودون مرتبه تر باشد « وقال احمد ابن محمد ابوالفضل البکری المروذی اذا وضعت علی الرأس التراب فضع من اعظم التل آن النفع منه » و قطع نظر از همه‌اینها زن بسیار صاحب جمال یا مال را چون طالب کثیر بود از غایت غرورو ضعف‌عقل شوهر را حقیر شمرد وباو استخفاف کند و درشت خوئی نماید و از او حقد گیرد وشکایت کند ومصیبت باز گوید وبی حاجت از او سئوال کند و احسان او را حقیرشمرد وبدروغ دوستی ومحبت اظهار نماید و کسل و تعطیل دوست دارد و بمیل ورغبت بخدمات مرجوعهٔ زوج قیام و اقدام نمیکند و از آنچه موجب خوشنودی شوهر بود غافل باشد و خادمان و متعلقان وخویشان زوج را بسیاررنجاندوازغایت وقاحت و بیشرمی فحش گوئی ونشوز وهجرت مضاجع وبدخوئی و خشم گیری را شعارخودسازد و اعتنا بزوج ننماید و بمال خود به شوهر منت نهد وبه بهانهٔ نقار جوئی تنفیر کلی بهم رسانیده ازروی تجاسرمفاسد عظیمه بربا میکنند شعر :

بر سر خوان عطای ذوالمنن نیست کافر نعمتی بد تر ز زن

در جهان‌از زن وفا داری که‌دید ؟ غیر مکاری و غداری که دید ؟

و بعضی ازاکابر گفته که‌سعی سه‌طایفه در تحصیل مطلوب صرف کردن‌عمر بیفایده است اول مغفلی که تخم در زمین شوره پاشد و بادراك ربع‌مستظهر

باشد دوم بی سعادتیکه بر اثر استکثار مال حرص غالب دارد خودوعیال و دوستان را از منافع آن محروم گذارد سیم نادانیکه زنی از لئیم اصل بد گهر تزویج کند وطمع وفا وگذاردن حقوق و عدم حقوق از اوتوقع دارد . آری مجاورت زن بداصل از مجاورت سباع و افاعی بدترباشدبیت

ز بد اصل چشم بهی داشتن　　بود خاك در دیده انباشتن

قیل لحکیم ما لنعمة فقال فی ثمانیه الغنی والامن والصحةوالشباب وحسن لخلق والعزوالاخوان والزوجة الصالحه . عجب از ابنای زمان از خاص وعام و پیر و جوان با اینکه ازدست زنان بداصل خانه‌دین و دنیای ایشان ویران گردیده مع‌هذا دخترانیکه بحلیهٔ عصمت و عفاف متحلی شده‌اندهرگز میل ورغبت بخواستگاری ایشان نمیکنندامادختران و زنانیکه صاحب‌مال یاجمال‌اند اگر چه بداصل وکم حیا و عاری‌ازعفت و تقوی بوده باشند بخطبهٔ ایشان میل تمام دارند و بسا میشود که در خواستگاری چنین زنان یکدیگر را بقتل میرسانند وهمهٔ اینهاازمتابعت کردن آدمی‌است‌قوهٔ شهویهٔ خودرا که ازافراط شره‌در پیروی شهوت فرج وحرص برمجامعت باشد. پس‌شکی نیست که خودفی‌نفسه امریست قبیح و منکر و در نظر ارباب عقول مستهجن و مستنکر عقل که کار فرمای مملکت بدنست بواسطهٔ آن مقهور و منکوب وقوهٔ عاقله که مخدوم قوی‌و حواس است خادم و مغلوب میگردد تا کار بجائی میرسد که همت انسان بر تمتع در جواری و نسوان مقصور و از سلوك آخرت مهجور میشود و از وفور غلبهٔ آن آدمی خواهش تعدد زنان مینماید واز تعدد آنها کثرت عیال و اولاد حاصل میشود و آدمی‌مقید زنجیر علایق میگردد وبحلال وحرام می افتد و بسبب آن میل بجاه و مال میکند تا توسعه در نفقه و کسوهٔ زوجات و عیال او حاصل شود وشعب این انواع حسد و حقد و

عداوت وربا و معاشرت ظلام و امراء و تفاخر وعجب و کبر پیدامیشود بلکه بسا باشد که قوهٔ شهویه چنان غلبه نماید که قوت دین را مضمحل و خوف خدا را از دل ذایل نموده وآدمی را بارتکاب فواحش بدارد ودین ودنیای اورابرباد فنادهد « من کلام بعض الحکماء ان الله خلق الملائکه من عقل بلا شهوة و خلق البهایم والانسان من عقل و شهوة فمن غلب عقله شهوته فهو خیرمن الملائکه ومن غلب شهوته عقله فهو شر من البهایم » ومناسب مقام در خرد نامه چه خوش گفته شعر :

خوش آن کو دراین لاجوردی رواق ز آمیزش جفت طاق است وطاق
نه زان دامگه بند بر گردنش نه زین خاکدان گرد بردامنش

حتی اگر کسی را قوهٔ واهمه غالب باشد این شهوت امر اورا بعشق مبهمی منجر میسازد تاکار بجائی میرسد که بزنان محصنه بلکه بمحارم خود دست درازی میکند نعوذ بالله تعالی الخ . « نفایس الجواهر » بزرگان گفته اند : « اغلب الناس سلطان جابر وامرأة سلیطه المرئة السوء غل من حدید طاعة النساء ندامة » زن و اژدها هر دو در خاك به جهان پاك از این هر دو ناپاك به « لاتامن الانثی زمانك کله و لو حلفت یمینا تکذب - العیال سوس المال لا مصیبة اعظم من الجهل ولا شرا شر من النساء - واجتمعت علماء العرب و العجم علی اربع کلمات لاتحمل علی ظنك مالاتطیق ولاتعمل عملا لاینفعك ولاتغتر بامرأة ولاتثق بمال وان کثر - وقال الشاعر النساء ریحان باللیل و شوك بالنهار النساء حبائك الشیطان - وفی حکمة سلیمان علیه السلام المرأة العاقلة تبنی بیتها و السفیهة تهدمه و قالو الجمال کاذب والحسن مختلف وانما تستحق المدح المرئة الموافقة » - وکان ابو مسلم الخراسانی لایأتی النساء الامرة واحدة فی السنة وکان یقول الجماع

جنون و یکفی الانسان ان یجن فی السنة مرة — و قال حارث بن کلدة لکسری کثرة غیانهن ردی و ایاك و اتیان العجوز فانها کالشن البالی تجذب قوتك و تسقم بدنك مائها سم قاتل و نفسها موت عاجل تاخذ منك الکل و لا یعطیك البعض و الشابة مائها عذب زلال و عناقها غنج و دلال فوها بارد و ریحها طیب و هنها ضیق تزید قوة الی قوتك و نشاطا الی نشاطك و قال اکثم ایاکم و نکاح الحمقی فان نکاحها غرور و ولدها ضیاع - قال علی (ع) طاعة النساء غایة الجهل طاعة النساء شیمة الحمقاء طاعة النساء تزری النبلاء و تردی العقلاء لا تطیعوا النساء فی المعروف حتی لا یطمعن فی المنکر - و قد سئل ابن سیرین عن النساء فقال مفاتیح ابواب الفتن و مخازن الحزن - و اعلم ان اباذر جمهر قال بارزت الشجعان فلم ار اغلب من المرأة السلیطه - و قیل لبعض الحکماء مات عدوك فقال و ددت انکم قلتم تزوج - و سئل عن بعض الحکماء البلغا عن التزوج فقال مزح شهر و غم دهر و وزن مهر و دق ظهر - و فی الحدیث شاوروهن و خالفوهن - مثنوی: شاوروهن پس آنکه خالفوا ان من لم یعصهن تالف - و قال بعض الحکماء انا اخاف من النسا اکثر مما اخاف من الشیطان لانه سبحانه یقول ان کید الشیطان کان ضعیفا و قال تعالی فی النساء ان کیدکن عظیم « خردنامه باغ ارم » شمشیر را با آب، طلارا با رنگ، زن را با رفتار، مرد را با گفتار، دختررا با اطوار میشناسند + اگرزن کوتاه قدباشد « نقلی » است ولی مرد کوتاه قدرا « کوتوله » گویند. اگر زنی شجاع نباشد « زن » است ولی مرد اگرشجاع نباشد « بزدل » است. زن دنیا ندیده را « معصوم » میخوانند اما مرد بی‌تجربه را « بچه وخام » میدانند. اگرزنی شوهر

نکرد دلش نمیخواهد! ولی مردی که زن نگیرد «خودخواه» است . زن بیوفارا از «خوبان!» میدانند ولی مرد بیوفارا «ناجوانمرد» میگویند . چون زنی شوهر کرد میگویند «خانه‌دار شده» ولی مردی که زن گرفت «بدام افتاده» اش دانند . اگر مردی دو زن گرفت شهوت ران است اما اگر زنی دو شوهر کرد بداقبال است . اگر مردی اصلا زن نگرفت عنن است ولی اگر زنی شوهر نکرد زنها گویند «خوشا بحالش!» اگر چه صد در صد دروغ است . تا شما چه فرمائید ؟ + زن زیبا چگونه باید باشد ؟ : چشم و مو و ابرو سیاه ، قد و زلف و گردن بلند ، دندان و چشم و رنگ پوست سفید ، لب و گونه و دهن قرمز ، گوش و دهن و پستان کوچك ، ابرو و انگشتها و کمر باریك ، سرین و سینه و پیشانی پهن ، دست و پا و گوش کوچك + باران اشك زن : وقتی خیال خر کردن مردی را دارد — باکره : دختری که همه کار بکند غیر از یک کار - بهشت : آنجا که زن نیست - عقد : سند بنده گی . طلاقنامه : سند آزادی - رختخواب : آزمایشگاه تولید مثل - نفرت : حسیکه از دیدن مادر زن بآدم دست میدهد - حلقهٔ ازدواج : حلقه‌ایکه بجای گردن بدست کنند - بوسه : جرقهٔ شهوت - عاشق : کور چشم‌دار - محبت : درختی که اگر هر شب آبیاری نشود خشك میشود - چك بی محل : بیوه‌ئیکه بنام دختر قالب شود « هدیه » خدا زن را چگونه آفرید ؟ در اساطیر قدیمه داستان بسیار قشنگی از چگونگی خلقت زن وجود دارد که نصوص توراة این داستان را طی داستان خلقت حکایت میکند : نخستین بار خدا زمین و آسمان و هرچه در آن و بر این است خلق فرمود و پس از آن مرد را آفرید . همینکه خواست زن را بیافریند تمام مواد و عناصری که در دسترس خود برای خلقت عالم و مرد داشت تمام شده بود . آفریده گار از این واقعه اندوهناك شد و بفکر عمیقی فرو رفت . همینکه بخود آمد نظری

باین دنیا افکنده و زن را از ترکیب موادیکه ذیلاً بیان میشود بوجود آورد: ازماه گردی قرص آنرا، ازدریا عمق آنرا، ازامواج جزر و مد آنرا، ازستارگان درخشندگی را، ازنور آفتاب حرارت را، ازباد انقلاب و بی ثباتی آنرا، ازنبات لرزش و ارتعاش آنرا، از گل سرخ رنك وبوی آنرا، از گلهای دیگر لطافت را، از برك درختان سبك روحی را، از شاخهٔ درختان تمایل را، ازبهم خوردن شاخ و برك درختان ناله و آهنك سوزناك را، از وزش نسیم رقت و لطافت را، از بادهٔ ناب نشئه وسرمستی را، از عسل شیرینی را، از طلا درخشندگی را، ازالماس سختی را، ازمار دوراندیشی را، ازحرباء تلون را، ازآهو رمیدن را، ازمیش چشمان سیاه را، ازخرگوش نفرت و شرمندگی را، ازطاوس خود آرائی و غرور را، ازشیر سبعیت وقوت را، از زمانه غدر وخیانت را، از روباه تزویر وحیله را، از کژدم نیش زهر آگین را، ازبلبل نغمات و ازطوطی یاوه سرائی راگرفت. سپس تمام این موادراجمع نموده وبهم ریخته ودربوته بگداخت وازاین ترکیب زن رابیافرید. خدازن را این چنین آفرید وبمرد عطایش فرموده پس ازیکهفته مرد و بپروردگار جهان آورده گفت: خدا! زنی راکه بمن عطا فرمودی وجود و زندگانی مرا مسموم نموده است: بلاانقطاع حرف میزند، بدون علت گریه میکند؛ ضعیف است ونحیف و خواهش های او نامحدود، از کمترین چیزی شکایت میکند، از هر چیزی متألم می گردد، او را بازپس گیر ومرا راحت کن. خدا زن را از او باز گرفت. پس از یکهفته مرد رو بخدا آورده گفت: خدا زندگی من بدون زن در وحدت و انفراد میگذرد، تمام دنیائیرا که بمن ارزانی فرمودی برایم بمانند تبعیدگاهی است، من بدون زن بدبختم؛ بیاد میآورم که چگونه برایم می خواند و میرقصید، چگونه از گوشهٔ چشمان خود بمن مینگریست، چگونه برویم تبسم میکرد ومرا بنشاط میآورد و میخندید وغم واندوه مرا ازهم متلاشی ونابود میساخت، چگونه مرا ببازی میگرفت ومشغول غمازی خود

میساخت ، چگونه خود را در آغوش من انداخته دراز میکشید ، چگونه زندگی و حیات را در نظرم خوش وخرم جلوه گر مینمود ، چگونه آلام مرا تخفیف میداد ولذت احلام و آرزو های خوشی را بمن میچشاند ، خدا او را بمن باز گردان · خدا زن را دوباره بمرد باز گرداند . پس از سه روز مرد رو بخدا آورده گریه کنان بداد خواهی برخاست و گفت : خدا ؛ من خودم نمیفهمم ولیکن محققاً میدانم که زن بیشتر مرا اذیت می کند تا آنکه راحتی وآسایش بدهد . خدا این مرتبه خشمگین شده و گفت : مرد ، زن را بگیر و برو و دیگر روبمن بازمیا . مرد فریاد کشید : من نمی توانم با او زندگی کنم . خدایش جواب داد : بدون او هم نمیتوانی زندگانی کنی . مرد زن را بر داشته از تیره بختی خود در شکایت و ناله کنان میگفت : بد بخت منکه نه میتوانم با او و نه بدون او زندگی کنم ! «گلهای رنگا رنگ» از کلام بعضی ادباست که کسیکه نقل کند برای تو اینکه دیدم : مکاری خوش خلق ، وقوادی بدخلق و مهتری که جو نمیدزدید ، وزن وجیهی که دامن عفتش بلوث ناپاکی پلید و لکه دار نشد ، وخیاطی که از آنچه میدوخت نمیدزدید ، یا معلم اطفالیکه کم عقل نبود ، یا کوتاه قامتی که متکبر نبود ، یا بلند قامتی که احمق نبود ، تصدیق او مکن هرگز در آنچه ادعا کرده «نقل از یکی از کتب خطی قدیمی»

بزرگترین ودردناکترین شکنجه ها برای مرد آنست که حلقهٔ لعنتی ازدواج را بگردنش بسته برای او «زن» گیرند + دختران حوا مثل موش تلهٔ «فریب» رامی بینند ولی بطمع دنبه بالاخره دردام می افتند ! + زن وعنکبوت کارشان اینست که در سر راه شکار خود دام بگسترانند. این «کارتونک» را برای شکار مگس و آن «تارموی» را برای صید مردها + اگر بزلف سیاه پرچین وشکن دختران حوا بدقت توجه کنید خواهید دید که هر تار موی آن بپائی بنداست و روزگار دلداده ای را بسیاهی خود سیاه کرده است + زن کشاورزی است که

باتیغ مژگان مزرعه قلب مردرا شخم میزنند وبا اشك چشم آبیاری میکنند و
سپس محصول آنرا باداس ابرو درو مینماید + زن هنگامی که به «تار» های
گیسوان خود «چنك» میزند آهنگی از آن برمیخیزد که آنرا «فریب»
مینامند + درجوانی بپای دختران حوا بوسه نزنید تا درپیری قامتتان خمیده و
منحنی نشود + مردی که همسر خودرا برای زن دیگری طلاق میگوید
مانند کوری است که پایش را از چاله بیرون کشیده و با مغز
بدرون چاه نیستی سقوط میکند + جنس لطیف اگر خدای نخواسته
بمردی دل ببندد مثل مرض سرطان تادم مرك دامن اورا رها نخواهد کرد؛
خداوند بیماران سرطانی را شفای عاجل عطا فرماید ! + مردهائیکه
بدون تعمق بااشتیاق هر چه تمامتر حلقه زناشوئی را بگردن می اندازد
و بعواقب کار نمی اندیشند . باید بدانند هر کس خربوزه میخورد
مجبور است پای لرزش هم بنشیند وهر کس زن اختیار میکند باید
صابون همه جورناراحتی واندوه را ببدنش بمالد + اگر میخواهید بدانید
تاچه اندازه زن مورد نظرتان بشما علاقه ومحبت دارد موجودی پول جیب
خودتان را شماره کنید + مگسی را که موجب سلب آسایش انسان است
باید با امشی نابود ساخت وزنی که رادع و مانع سعادت و خوشبختی در
زندگی است باید بوسیله « امشی طلاق » شرش را کند + زن اگر کامل
العقل بود از روزازل « زن » بدنیا نمی آمد + اینکه زنها هر چه هم جنایت کنند
قانونا محکوم باعدام نخواهند شد دلیلش اینست که قانون برای اشخاص کم
عقل ومحجور حکم اعدام را جایز ندانسته است + جنس لطیف برای اینکه
قامتش بلند وباصطلاح مانند « سرو » جلوه کند ارتفاع پاشنه کفش خودرا
روز بروز زیادتر مینمایند، درنتیجه اغلب این بلندیها موجب زمین خوردن
وسر نگون شدن آنها میگردد. زیرا گفته اند : فواره هم وقتی بلند میشود

سرانجام سرنگون میگردد ! + چشمان زن هرچه درشت تر باشد قدرت حق بینی آن کمتر است و هرچه سیاه تر باشد زودتر روزگار مرد را سیاه می کند + هرگز با جنس لطیف شب زنده داری نکنید ، زیرا پشه هم با شب زنده داری خون خلق خدا را میمکد ! + مردانیکه برای بدست آوردن قلب دلبران آهو صفت از دیده خون میریزند نمیدانند که آهو از بوی خون فرار میکند + میگویند مار با آن همه لطافت وخط وخال خطرناك است وباید سرش را زیر پا کوبید ؛ زن نیز گرچه لطیف وخوش خط وخال و مانند مار خطرناك میباشد ولی چه کسی قدرت دارد سرمار را زیرپا بکوبد وکدام مردی است که بتواند از عهده تنبیه زن بر آید ؟! + قلب زن دکانی است که هر طالبی میتواند باپرداخت « سرقفلی » زیادتر آن رانصاحب نموده در اختیارخود در آورد + موقعیکه خانمها دربرابر شما اشك میبارند از آنها حذر کنید و گردشان نگردید زیرا گریهٔ دختران حوا بی نقشه نیست . شمع هم خود میسوزد واشك میریزد که بالهای لطیف پروانه را در شعله‌های سوزان خود خاکستر ساخته بزندگیش خاتمه دهد + اگر شناسنامه اختراع نمیشد در دنیا یك زن مسن « پیرزن » وجود نداشت ! + قلب زن زندانی است که اگر روزی آنرا بشکافند هزاران یادگاری از محبوسین دلباخته بر دیوار های ضخیم آن کشف خواهد گردید + زنهائیکه باداشتن شوهر مخفیانه برای عشقبازی سرگرمی دیگری پیدا میکنند چار پایانی هستند که با کمال بی وجـدانی هم ازتوبره میخورند وهم از کاهدان ! + حس شامهٔ دختران حوا بسیار تیز وحساس است بطوری کـه اگر مردی در جیبش چند دسته اسکناس پنهان داشته باشد زن باقدرت عجیب بوجود آن پی برده دریك لحظه همه را باختیار در میآورد ! + زنها آنقدر شکمو هستند که حتی در موقع برخورد با جوانان زیبا وخوش قواره ، باچشم خودنیز آنهارا

میخورند! + نیروئی که زن برای بدست آوردن قلب مرد در تزیین و «توآلت» خود صرف میکند اگر سلطانی در کشوری صرف میکرد یقین بسهولت ممالك متعددی را با آن نیرو تسخیر مینمود + اگر شهرداری برای « بوسه» هم نرخ معینی تعیین میکرد و گرانفروشان را نیز تحت تعقیب قرار میداد بدون شك اجناس لطیف بحکم گرانفروشی تحت تعقیب و محکوم بپرداخت جریمه میشدند! + از بازوان سفید و مرمرین دختر حوا حذر کنید، چه اگر این مار های خطرناك بر گردن شما حلقه بزنند آنوقت یا باید هستی خود را بدهید یا جان خویش را در این راه بر کف گذارید + چشم زن مثل عقربهٔ ساعت همیشه در حال گردش است و هرساعت یك جهت را تغییر داده بسمت دیگری متمایل میشود! + حرکات خیره کننده و تکانهای اندام و نگاههای عشق انگیز و سینه های برجستهٔ اجناس لطیف مؤثر ترین حربه و بزرگترین عامل تحریك پسران آدم به تعقیب آنها میباشد؛ زنها باید بدانند که کرم درخت از خود درخت تولید میشود! + میگویند زن برای این خلق شده است که شریك زندگی مرد باشد، ولی خوشا بحال مردی که در تجارت زندگی شریك نداشته باشد زیرا اگر شریك خوب بود: خداوند عالم هم شریك میداشت + زن سایهٔ شیطان است و شیطان تنها موجودی است که از سایهٔ خودش فرار میکند! + همیشه باسه حربه بجنك زن بروید. باپول اورا بمبارزه بطلبید، باشهرت غافلگیرش کنید وباحربهٔ بی اعتنائی بخاکش افکنید! + میگویند بدن زن از لحاظ سازمان خلقت اعضائی منجمله « یك دنده » و « قدری عقل » کم دارد صحت نظریهٔ فوق درمثل «عقل سلیم دربدن سالم است» بخوبی مستتر میباشد + زنها موجود جنایتکار و مجرم و حشتناکی هستند که همیشه از طرف پسران آدم تحت تعقیب قرارمیگیرند + چشمان دلفریب زن مانند یك جفت ستاره ایست که شب

و روز بپسران آدم چشمك میزند! + بازسؤال کرده‌اند چطور زنان: نها که شبانه روزمی جنبد خسته نمیشود؟ بنظر من «منار جنبان» هم ۶۵۰ سال است که می جنبد و از حرکت باز نمی ایستد، شاید در ساختمان زبان زن و منار جنبان رمزی نهفته باشد! + بگیسوان پرا کندهٔ دختران حوا دل نبندید زیرا پرا کندگی میآورد + زنها مثل عنکبوت همینکه شکاری را پیدا میکنند برسر راه او «تار» میطنند و باهزارعشوه آنهارا اسیرمینمایند منتهی عنکبوت با آب دهان وجنس لطیف با اشك چشم! + گیسوان زن حکم تیمارستانی را دارد که هزار دیوانهٔ خطرناك بهر تار موی او دست و وپا بسته انتظار مرك را می کشند + مردی که عنان و اختیار خودرا در زندگی بدست زن میدهد درست مثل راننده ایست که فرمان اتومبیل را بدست کودك ناقص العقلی بسپارد . در این صورت آن زندگی متلاشی واین اتومبیل دچار حادثهٔ جان خراش و مهلکی خواهد شد + دختران حوا خیلی آتشین‌مزاج و عصبانی هستند. بنابراین وقتی مشاهده‌کردید خانمی درمقابل‌تمنا آتشی‌وعصبانی‌شد باو محل نگذارید. چونکه اگر آتش راهم بحال‌خود بگذارید خود بخود خاموش شده وخاکستر سرد خواهد شد + میگویند به «بره» اگر علف نشان بدهید تا هرکجا که بروید بدنبال شما خواهد آمد. بدختران حواهم «پول» نشان‌بدهید ومطمئن‌باشیداگر بجهنم‌هم بروید شما را رها نمیکنند ! + مردیکه با رغبت و اشتیاق حلقهٔ نامزدی را بانگشت دختر میکنند ، درست مانند محکومی است که خودش با دست خود «حلقهٔ دار» را بر گردن بیاندازد و بخوشبختی و زندگی خود خاتمه بدهد + بطمع عسل نباید زنبور را در دست گرفت چونکه شیرینی عسل به تلخی زهر و نیش زنبور نمی ارزد . همچنین برای یکبوسه شیرین نباید در دام زنها افتاد . چه تلخی یکعمر

زندگی بلذت یکنواخت ارزش ندارد + اگر میخواهید خوشبختی و سعادت درخانهٔ شمارا بکوبد دستورات زنها را بشنوید ولی برعکس آن عمل کنید، خواهید دید که همه بزندگی شما حسد خواهند برد - لقمان هم ادب را از بی‌ادبان فرا گرفت زیرا هرچه آنها میکردند وی خلاف آنرا انجام میداد + سعی کنید ازریزش اشك دختران حواجلو گیری کنید والا اگر ریزش این قطرات گرم ادامه پیدا کند زندگی شما متلاشی میشود - باران هم اگر لاینقطع ببارد سیل جاری میگردد و خانه‌هارا ویران میسازد + اگر اجناس لطیف زمامدار امور کشورهای بزرك جهان بودند بدون شك تاکنون جهان دراثر جنك نابود ومعدوم شده بود + زن میکربی است که زندگی مردرا آلوده میکند ودرنتیجه بدبختی وسیه‌روزی ومسکنت برای او ببار میآورد + چشم بعضی ازاجناس لطیف مانند مغناطیس جذابی است که بایك نگاه درانسان نفوذ میکند وبایك حرکت مرد را باقدرت هرچه تمامتر بسوی خود جذب مینماید + پیرزن قدخمیده‌ای را گفتند چراشوهر نکنی؟ بالحن خسته ورنك پریده پاسخ داد: پیر مردان که پیرند وعاقل مردان نیزسیرند وجوانان هم درچشمشان حیا ودرقلبشان محبت پیدا نمیشود! + ... مخدره لغتی است که زهر وسایر داروهای کشنده را بآن مینامند. بزنها هم مخدره میگویند بااین تفاوت که این مخدرات دو باازتمام مخدره‌ها مهلك‌تر وکشنده‌ترند + ازبس که درجنایات وحشتناك جهان پای زن درکار بوده است اگر ازمن بپرسند خواهم گفت: طناب دار راازتارهای موی زن رشته وبافته‌اند + موقعیکه زنی درمقابل شما خودرا به بیماری ورنجوری زد بیشتر مواظب خودباشید زیرامارهم تاخودرابمردن نزند شکاری رانمیتواند بسهولت بچنك آورد + کسانیکه اززن توقع مهربانی ومحبت دارند دیوانگانی هستند که ازکرم شب تاب توقع نور خورشید را

دارند + رشتهٔ زندگی بقدری سست است که بایك اشاره ابروی زن پاره می شود، سعی کنید این رشته را ازابتدا نبندید چون یك سر دیگرآن نیز بمرك ونیستی بسته شده است + اگر خدای نخواسته روزی مخدرات وکیل مجلس شوند، مدت جلسات بسیار طویل و جرایداز درج تمام مذاکرات مجلس عاجز خواهندشد زیرا درمجلس شورای زنان روزها بلکه هفته‌هابین مخالف وموافق بحث وپرچانگی صورت خواهد گرفت + مگذاریدزنها دست عطوفت ومهربانی بپشت شمابکشند زیرا جلاد هم برای نواختن تازیانه ابتدامحل شلاق را دست میمالد بعد تازیانه‌را فرود میآورد + دختران حوا درعین اینکه زیاد ولخرجی میکنند وبیهوده خرج تراشی مینماینددربعضی مواقع قدری هم صرفه‌جو هستند، برای اثبات این ادعا باید گفت ازهمان شب اول عروسی وقتی قدم بحجلهٔ میگذارند برای صرفه‌جوئی فوراچراغ راخاموش میکنند! + بعضی اززنها درعین بی سلیقه گی خیلی باذوق هستند، بطوریکه اگر کلفت بیاورند پیر و بدترکیب وچنانچه نوکری استخدام کنند جوان وخوش قواره و تودل برو! خواهد بود! + زن کشوری است که در مقابل صادرات کالای ناز، عشوه، حرف مفت، دروغ، مکر، حیله، اشك، دوروئی و جفا هیچگونه وارداتی ندارد. بنا براین میتوان مقیاس زد که چرا این کشور جزو ثرو تمند ترین کشورها محسوب میشود! + ابربهاری درهرموقع که ببارد برای محصول منافع بسیاردارد ولی اشك زن ابری است که در هر فصل ریزش نماید جز ضرر هیچ اثر دیگر از خود نمیگذارد + اگر میخواهید بفهمید اجناس لطیف تا چه اندازه خجالتی و کم رو هستند یکمرتبه با آنها بکنار دریارفته سوار قایق شوید آنوقت خواهید دید چگونه بایك تکان و لنگرقایق خود را در آغوش شما می افکنند! + باشك چشم دختران حوابدیدهٔ

تحقیر نگاه نکنید زیرا این دانه‌ها گاهی بقدری پر بها میشوند که ممکن است یك ملیونر ثروتمند برای یك قطره آن بخاك سیاه بنشیند

+ میگویند از روباه خفته باید ترسید زیرا معمولا برای بچنك آوردن طعمه خود را بخواب میزند، از زنها هم که افتاده و سر بزیر هستند باید پرهیز نمود چونکه آنهاهم مجبورند برای بدست آوردن صید خود را آرام جلوه دهند + اگر من بجای یکی از مرتاضان بودم بجای اینکه سالها تنها زندگی کرده و روی میخهای تیز بخوابم زن اختیار میکردم و در کنار او استراحت مینمودم زیرا مرتاض حقیقی کسی است که نیش زبان زن را تحمل کند وصدایش هم در نیاید + اگر دقت کرده باشید مردها هنگامی که میخواهند از لبان زنی بوسه بگیرند چشمان خود را می بندند . اینعمل بدین منظور انجام میشود که هنگام گرفتن بوسه قیافه خانم را نبینند و شیرینی بوسه در کامشان چون شرنك تلخ نگردد «زن شناسی»

زن بر وزن عن اندر لغت نام موجودی است که از کفر ابلیس مشهورتر و از ببر و پلنك پرشر وشورتر و درست نقطهٔ مقابل مرد را اشغال کرده است . این موجود در ردیف عجیب وغریب ترین موجودات وبغرنج ترین مجهولات قرار دارد وتا کنون کسی آنچنان که باید وشاید سر از کار گروه زنان در نیاورده وراز این عجایب المخلوقات را فاش نکرده است . دلیل عجیب بودن این موجودات همین بس که آنان را نامهای گوناگون و ولقبهای روز افزون بسیار است ، از قبیل: علیا مخدرات، علیا مکرمات، دختران حوا، گروه اناث، اجناس لطیف وهمچنین: خانم و بی بی و همشیره ضعیفه و باجی و مادام و مادموازل وچه وچه و کلماتی هستند که زنان بانحصار خود در آورده اند و جمعی را عقیده بر اینست که زنان بار واج این القاب برسر آنند که رجحان ومزیتی بر جنس خشن کسب کنند

و خود را همسنگ مردان دانند وتنها با اسم و لغت خودرا بجلورانند
وداد دل از کهتر ومهتر بستانند . شعر:

امان از طینت و کردار زنها	فغان از شیوه و رفتار زنها
هر آنکس گفت زن جنس لطیف است	نباشد واقف از اسرار زنها
مخور هرگز فریب اشك زنرا	که باشد حربهٔ پیکار زنها
اگر رستم دوباره زنده گردد	شود مغلوب گیر ودار زنها
زنان گرگنند در رخت شبانی	امان از طینت و کردار زنها

زنها در دوران صلح وصفا تهمت وافترا و دروغگوئی وسخن چینی وغیبت کردن وبخل ورشك وحسد وتظاهر وخودنمائی وتقلید وهم چشمی وناز وافاده وخواهش وتمنا وتقاضا والتماس والتجا راسرلوحه زندگی قرار میدهند و بهنگام خشم وغضب دیگر شمرهم جلودارشان نمیشود وآنگاه است که آشوبها بپا کنند وآتشها برافروزند وخانمانها برباددهند ومصیبتها والم شنگه ها بپادارند وخونها بریزند وبسلاحهای آه وزاری وغش وضعف متوسل شوند، وعجب اینکه مردان بااطلاع ازاین خصلتها وسوء نیتها بازدرمقابل یك لبخند مصنوعی زنان دل بگرو گذارند واختیار از کف بدهند وسراز پای نشناسند وطوق ازدواج را گردن نهند ووقتی بخود آیند که کار از کار گذشته ، نه تاب قرار ونه راه فرار درپیش دارند ومادام بسوزند وبسازند

ای شده از بیخبری روز و شب	عاشق و دلداده و دلبند زن
غافل از کینه و تدلیس او	بیخبر از چون وچه وچند زن
دل مده از کف تو بیك بوسه‌ای	چونکه ز زهر است بتر قند زن
زلف سیاهش منگر چون بود	دام ریا کاری و ترفند زن
وای بر آنکس که دل از کف بداد	ز بهر یك غمزه و لبخند زن

مرد شکارچی راحکایت کنند که بار سفر بربست وبعزم شکار عازم جنگلی

دوردست شد. دوستان از این سفرش باز داشتند و ویرا گفتند جنگل مزبور را ببر وشیر وگرگ و پلنگ بسیار است و حیوانات درنده بی‌شمار، زنهار باین سفر مبادرت نکنی که از چنگ وحوش نرهی وجانرا ازدست بدهی. شکارچی در جواب گفت مرا زنی هست ازشیر درنده تر وازببر مخوفتر، من سالهاست که در برابر او استقامت کرده ام و اکنون از سبع ترین حیوانات وحشتی ندارم. قضارا بجنگل رفت و شیری را بدام افکند و با خود گفت یا للعجب شیر را شکار توانم نمود و زن را رام نتوانم کرد! درباره زن آنقدر گفته و نوشته اند که دیگر گوش فلك هم کر شده است و اگر تا ظهور خردجال از این مقوله سخن رانند و تحقیق نمایند بی بماهیت حقیقی زن نبرند، پس بهتر آنست که ماهم سر این مقال را درز گیریم و باشعر زیر به بحث خود خاتمه دهیم و زنان را بخدا بسپاریم. حکایت:

دید شیطان راشبی زاهد بخواب — اشك میبارید مانند سحاب
باتعجب گفتش: اینگریه زچیست؟ — این همه آه و فغان ازدست کیست؟
گفت من شیطانم و ام الفساد — دشمن دین و خدا و اجتهاد
گرچه باشم قهرمان مکروریب — خورده‌ام ازجنس زن صدهافریب
از گروه زن گریزانم مدام — درد مندم اشگریزانم مدام
زن «دکورده» حیله رابشکسته است — دست شیطانرا هم ازکت بسته است
من کجا و اینهمه عور و ادا — گردش ورقص و«تآتر»و«سینما»
من کجاوفکرت «ژونال» و «مد» — من کجا و کفش چون کوه احد
من کجا و «پودر» برصورت زدن — طعنه بر مهری و بر عفت زدن
من کجا تقلید از ... کنم — با «توالت» مردها را خر کنم
من کجا و آن مرام نو بتو — من کجا و جنگ کردن باهوو
آنچه کرده جنس زن هنگامه‌ها — خود نمی گنجد توی شهنامه‌ها

زن که اینسان یار یا همگام شد بینوا شیطان چرا بد نام شد

« دین و فرهنگ خطی »

گرچه‌دانی که نشنوند بگوی	هرچه‌داری تو از نصیحت و پند
زود باشد که‌خیره سر بینی	بدو پا اوفتاده اندر بند
دست بردست میزند که‌دریغ	نشنیدم حدیث دانشمند

فصل دهم

زن از نظر جریده نگاران

روز نامه ها : هر وقت زنی سوگند میخورد دلیل بر آنست که بدروغ گفتنش نمی ارزد + شناختن زن و کرمك خیلی مشکل است ؛ بزحمت از صد تا یکی خوب در میآید + دختران امروزی برای حفاظت خود از گزند باد و باران و سرما لباس نمی‌پوشند ، بلکه لباس برای ایشان بمنزلهٔ وسیله ای برای جلب توجه مردان است + زنان تاسی سالگی با آرایش کردن روی و موی خویش مردان را فریب میدهند ولی ازسی سالگی به بعد بابزك کردن خود را گول میزنند « امید » جوانی دلباخته دختر متجددی بود ، اورا در آغوش گرفت بوسید وباو گفت : عزیزم راست است که مثل منوچهر دارای اتومبیل و پارك و ثروت زیاد نیستم ولی قلبی پاك و عشقی سوزان دارم ؛ تقاضا میکنم پیشنهاد مرا بپذیری وبامن ازدواج کنی دختر گفت : کدام منوچهر را میگوئی ؟! آدرسش را بگو خیلی ممنون میشوم ! اصلا اگر میخواهی ترا دوست داشته باشم مرا با منوچهر آشنا کن ! « ایران ما » زنها همان اندازه که بحفظ اسرار خود علاقه دارند نسبت بافشاء اسرار دیگران بی علاقه هستند + زنها هیچوقت نمیتوانند میان زیبائی حقیقی و آنچه در نظر مردم زیبا است فرق بگذارند ، بلکه

نسبت باخلاق و رفتار مردم اگر بخواهند قضاوت کنند ابتدا بسر وبر او نگاه میکنند اگر دیدند ظریف و زیبا و شیرین سخن است اورا خوش اخلاق میدانند وگرنه نسبت باو اعتنائی نمیکنند «اطلاعات» فرق مرد مجرد و متاهل اینست که مرد مجرد و بی زن هیچوقت پیراهنش دکمه ندارد ولی مرد متاهل اصلا پیراهن ندارد «الوند» وقتی‌شیطان نمیتواند بعللی در وقت مناسب و بموقع سر برسد زن را بجای خود می فرستد «احرار» زنرا برای چکار میخواهید؟ اگر برای‌خانه‌داری میخواهید زن یزدی و کرمانی بگیرید، اگربرای آشپزی میخواهیدزن تبریزی بگیرید، اگر برای کره کشی میخواهید زن خراسانی بگیرید، اگر شریك زندگی میخواهید زن اصفهانی انتخاب کنید، اگر برای معاشقه است شیرازی برای اینکار جان میدهد، اگر میخواهید از نخوردن صاحب سرمایه بشوید زن قزوینی بدرد شما میخورد، اگر می خواهید زنی بگیرید که تمام این صفات را داشته باشد زن تهرانی بگیرید ولی مراقبش باشید که کلاه سرتان نگذارد + زن و جیوه شبیه هم هستند یعنی تا وقتیکه دست شما باز است در کف شما میماند و بمحض اینکه دست‌را ببندید زن وجیوه فرارمیکنند «آشفته» اگربخواهی از مردی انتقام بگیری زن زیبائی نزداو بفرست + زن‌شرعی کالائی‌نیست که بتوان پس داد یا عوض کرد یا مجاناً واگذار نمود، بلکه بلائی‌است که بهیچ‌قیمت نمیتوان ازشر آن رهائی یافت «آتش» ناز و کرشمه و عشوه زنان چندان تعجب آور نیست زیرا هرتاجری اول مستورهٔخوب میدهد سپس بنجل را آب میکند + خانمها پرحرف میزنند ولی چیزی نمیگویند + زنها‌اول بزیبائی خودشان‌مینازندوبعدهابزیبائی دخترشان + عقل زنها بادر آمدن دندان عقلشان ظاهر نمیشود بلکه با پیدایش نخستین

چنین صورت آنها ظهور میکند + زن وراهزن اغلب شب بسراغ آدم میآیند +
زنها مثل چوب کمانند هرچه بیشتر آنها را خم کنید سخت تر راست می
شوند + ممکن است مرد ها در نظر اول عاشق وبیقرار زنی بشوند ولی
حتم زنها تا حساب خرج ودخل مرد را نکنند عاشق نمیشوند + تعجب
نکنید که چرا خانمها اینقدر بقشنگی زیر پیراهن خود علاقه‌مندند، آنها
میدانند که این ملبوس بیش از هرچیز دیده میشود + سیاستمدار وقتی
گفت آری مقصودش «شاید» است و اگر گفت «شاید» مقصودش
«نه» است و لفظ «نه» را هرگز استعمال نمیکند، ولی زن وقتی گفت
«نه» مقصودش «شاید» است و اگر گفت شاید مقصودش «آری» است و
لفظ آری را هیچوقت استعمال نمیکند + اگر مذهبی در دنیا وجودداشت
که زن گرفتن را حرام میکرد حتم بیش از تمام مذاهب پیرو داشت +
زنها برای اینکه کفششان پاره نشود از شوهرشان اتومبیل میخواهند +
زن گل عجیبی است از نور گریزان است ولی درتاریکی بازمیشود! +
قلب زن مثل شیشه‌زود شکن است فقط الماس میتواند آنرا ببرد «باباشمل» ۱۳۲۷
زنهای هر جائی مانند کتابها و رمانهای کرایه‌ای هستند، آنها ئیکه قبلا
کتابیرا کرایه میکنند یك یا چند ورق آنرا کثیف وپاره خواهند کرد
اینست که چیزی دستگیر بعدی نخواهد شد + زنها عموما رقیق القلب
هستند، شاید بهمین جهت است که اغلب عروسان در شب عروسی دلشان
بحال داماد بیچاره که گرفتار دام بلای آنها شده میسوزدو گریه را
سر میدهند + همانطور که بعضی از متهمین میتوانند حبس خود را با
پول بخرند مرد ها هم میتوانند بوسیلهٔ طلاق از حبس زناشوئی آسوده
شوند + یکنفر قفل ساز ماهری میگوید قلب خیلی از زنها مثل «قفل
رمزی» است که با سه حرف (!) باز میشود (پ. و. ل) + همین که

دختری نوشتن را یاد گرفت اول کاری که میکند اینست که نامه عاشقانه را پاسخ میدهد «توفیق» زنها با کلید گریه و تبسم در قلب مردان را میگشایند + زنها استعداد غریبی برای شغل بازرسی دارند چون این کار را هر روز صبح با جیب های شوهرشان تمرین میکنند «خاور» کشیشی در بالای منبر گفت اینکلام را که من میگویم مبنای آئین مسیحیان است و هیچوقت فراموش نکنید که اگر شخصی بیکطرف صورت شما سیلی زد هیچ تعرض نکنید و فورا طرف دیگر صورت را پیش بیاورید. دختری که پای منبر نشسته بود و گوش میداد با صدای بلند گفت: آیا این حکم در باب بوسه هم مجری است؟ «خبر های روز» شیطان پسر خود (الخناس) را پیش خود آورد و گفت این جا باش تا بر گردم. چون شیطان برفت حوا برخاست و خناس را چهار تیکه کرد و بچهار طرف برتاب نمود طولی نکشید شیطان بر گشته الخناس را صدا کرد والخناس از چهار طرف بصورت چهار تیکه باهم وصل شده بااوبراه افتاد. سال دیگر شیطان باز هم الخناس را نزد حوا آورد و گفت پسرم اینجا باشد تابر گردم. حوا این بار خناس را کشت و کباب کرد و خورد وچون شیطان باز گشت والخناس را ندید او را بانك زد، الخناس گفت: بابا این جا (در دل حوا) هستم شیطان گفت همانجا بمان و زنان را راهنما میباش «سیاست ما» زن دو اسلحه دارد: زیبائی و مکر، تاوقتی که از اسلحهٔ اولی یعنی زیبائی بهره مند است همه را مغلوب می سازد. وقتیکه آثار زیبائی از چهره‌اش محو شد آنوقت چاره‌ای جز دست زدن بسلاح مکر و حیله ندارد و چون میداند عاقبت سلاح نخست از بین میرود بهمین مناسبت از آغاز خود را برای بکار بردن اسلحهٔ دوم آماده می سازد «شبا هنك» زن هنگامیکه کسی را دوست بدارد همه چیز خود

را برای مدت نامحدودی باو تسلیم میدارد و چون اورا تحت نفوذ خود در آورد و بفتح وپیروزی خود مطمئن شدبمحض اینکه یك سنگر رابدست آورد فورا روی بسنگر دیگر آورد، وای بر مردیکه بچنین وضعی تن در دهد « شرف » زن با شیطان یك فرق دارد و آن اینست که شیطان فقط گاهگاهی ممکن است مردهارا فریب دهد ولی زن همیشه اینکاررا میکند « صدای کرمان » زن گرفتن مثل تلفن کردن است، باید چند نمره را پشت سرهم ردیف کرد و تازه پس از چند دقیقه معطلی از آن طرف بشما میگویند این جا تیمارستان است «ظهر امروز» زندگانی زن بی عشق ناگوار است و زندگانی مرد با عشق ناگوار + قلب زن تابع چشم وگوش اوست «فکرجوان» هر اندازه سیمرغ وجود دارد زن خوب هم یافت میشود « کواکب » حق السکوت : وقتی پسری روی دختری را بوسید دختر آهسته گفت : این اولین مرتبه است که طعم بوسه را می چشم ! یکمرتبه رنك هردو پریدزیرا دیدند که سرو کلهٔ برادر کوچك دختر از لای پرده نمایان است ومعلوم میشود که بوسیدن آنها را دیده است . پسر گفت چقدر باو بدهم که بپدرت نگوید ؟ دختر جوابداد : دیگران برای اینکار همیشه باو یکتومان میدهند ! « کارگران خوزستان » زن و شیطان : زن ازاسم شیطان میترسد ولی از تقلید حرکات او واقتدا باعمال وی هیچ بیم وباکی ندارد + همیشه تناسب در طبیعت برقرار است از این لحاظ موی زنها بلند وعقل آنها کوتاه است« مهتاب » هرچه زن را بیشتر بزنید آبگوشت چرب تر خواهد بود « ناقوس » میگویند زن حسابگر دقیقی است ولی عقل معاش ندارد ، من خودم خیلی از زنها را دیده ام که دو تومان خرج ایاب و ذهاب میکنند تا چیزی را از آن طرف شهر دو ریال ارزانتر بخرند +

زن همیشه از هوای سرد اطاق شاکیست ولی شب هنگام که پنج درجه زیر صفر است خانم باپیراهن شب وپای لخت از هوای خارج از خانه لذت می برد « یزدان » زنان از حیث قد بطور متوسط (۱۲) سانتیمتر کوتاه تر واز لحاظ وزن(۷) کیلو گرم ازمردان کمترند . عمرشان دراز تر اما(۱۴۰) گرام مغزشان از مرد ها سبکتر است. غذایشان کمتر (...) بطوریکه روزانه بدنشان (۵۰۰) کالری کمتر از مردان ایجاد حرارت مینماید . دندانهای دوم را شش‌ماه زودتر در میآورند و قلبشان در هر دقیقه (۸) مرتبه بیشتر از مردان میزند . در خونشان (۲۵) هزار ملیون گلبول قرمز کمتر از مردان موجود است و فشار خونشان باندازه ده درجه ضعیف تر و گنجایش ریتین آنها(۱۰۵۰) سانتیمتر مکعب از مرد کمتر است « گلستان » اگر زن لبخند زد برای اینست که پیراهن قشنگی دارد ، و اگر خندید معلوم میشود که پیراهنش قشنگتر از مال همسایه است ، و اگرمحزون و گرفته بود پیراهن‌همسایه از مال‌اوقشنگتر است ، واما اگر گریه‌وزاری میکرد بدانید که شوهرش اصلابرایش‌پیراهن نخریده « خروش ایران » زنان‌بچیز های کوچك‌زود فریب‌میخورند: یك نگاه محبت آلود ، یك لبخند ، یك توجه مختصر مرد کافی است که‌زن خود را تسلیم وی نموده و اسرار خلقت و هستی خود را بروز دهد « نهنك » مردی بسفر میرفت‌زنی‌داشت زهره نام . کاسهٔ‌نیلی به‌معتمدی داد و گفت‌هرگاه‌زهره کار بدی کند معتمد نقطهٔ نیلی برجامهٔ اوچکاند . چون یکهفته از رفتن خواجه سپری شد پنجاه نشان برجامهٔ زهره بیش بود . شوهرش بمعتمد خطی نوشت و درآن تاکید کرد که : « چیزی نکند زهره که ننگی باشد برجامهٔ او زنیل زنگی باشد ! » معتمد در پاسخ نوشت که : « گر زآمدن خواجه درنگی باشد تا ماه دگر زهره پلنگی باشد

« شاه‌داد » مکالمهٔ دو نفر خانم — اولی : خواهر جان نزدیک است
من از دست شوهرم دق کنم برای اینکه بعضی شبها منزل نمی آید، نمیدانم
کجا میرود و چه میکند، شما هم لابد بدرد من گرفتارید ؟ دومی : اتفاقاً
بنده از این قسمت بکلی بی اطلاعم زیرا بیشتر شبها خودم بمنزل نیستم،
از آقا هم خبر ندارم که میآید یا خیر « رستاخیز عدل » در اساطیر
مردم مشرق زمین چنین آمده است که چون باریتعالی اراده فرمود برای
مرد همدم و مونسی بیافریند مصمم گشت که از نیکیها و بدیهای عالم چیزی
بوجود وی بیفزاید و خلقت او تلفیق لطیفی از مواهب و معایب سایر
مخلوقات باشد پس : از آشعهٔ آفتاب : خوشحالی و سرور، از غزال وحشی :
نگاه دلفریب ! » از افعی : خوش خط وخالی و زخم و زهر زبان ! ، از
پیچک : چسبندگی و « انگلی » ! ، از برك درخت : سبکی و « جلفی » ! ،
از شاخ نی : رعنائی و طنازی ! ، از گل سرخ : دلفریبی و شهوت انگیزی !
از ابر : اشکریزی ! ، از بادبهاری : تلون و ناپایداری ، از شبنم : لطافت ! ؛
ازببر : سنگدلی و درندگی ! ، ازشهد : شیرینی ! ، از آتش سوزندگی و گرمی ! ،
ازیخ : سردی و بی مهری ، از کلاغ : پرحرفی ! ، از بوزینه : تقلید ! ؛ از
ملخ : بی تصمیمی و هوسبازی ! ، بگرفت و از مجموع آن موجودی آفرید
که مرد را در سرد و گرم زندگی مونس و همدم می باشد ! ! « فردا »
«مد» مد بروزن «شد» — اندر لغت بر نمونه های آرایش وزینت سروصورت
و گیسوان و ابروان و مژگان و ناخن واجناس و ملبوس و لوازمی اطلاق
شود که مایحتاج تجملات زندگی امروزه را تشکیل دهد و تازگی را دارا
باشد بدانسان که پیش از آن کس را از آن نمونه وقوف نباشد. این لغت
از دیر باز برمجموعهٔ لغات افزوده شده وهر روز قرب و منزلتش افزون
و ماهیتش دگرگون شود . طلیعهٔ این مظهر بر اسرار برای اولین بار

از دیار اروپ وفرنك وباشكال گوناگون رنك برسم ارمغان بسرزمین ایران
سرازیر شد ودر اندك مدتی در اقصی نقاط كشور قربی كامل و منزلتــی
وافر یافت ، شاعر در این باره گوید :

بشارت ده که مد بازآمد از در
بیفکندی ز رونق زیب و زیور
حجاب وچهره پوشی گشت منسوخ
که «مد» كارخودش راكرد آخر
زن خانه نشین بی هیچ پروا
ز رخ بی واهمه افکند معجر
فکنده چادرو روبنده را دور
لباس شیك و نازك كرده در بر
چوآن میوه فروش لا ابالی
كلاهی چون طبق بگذاشت برسر
شده پا ها بزیر تیغ «ژیلت»
سفید وصاف وزیبا همچو مرمر
شده لب ها همه قرمز زماتیك
بمانند . . . . . . !

واما پیروان «مد» كه باصطلاح امروزی آنان را «مدیست» نامند بوقلمون
وار هرلحظه برنگی وبشكلی درآیند وپیروبرنا رابدل آتش زنند واختیارها
ازکف بربایند وعجب آنکه «مد» را حد وحصر وقید وشرطی نیست ،چه
همگان بکرات دیده‌اند كه چهره های عبوس وزلفهای چون دم خروس ،
البسه‌های رنگین وجامه های پرچین ، آستینهای كوتاه و قباهای چون دم
روباه ، خالهای ساختگی بحد نخود و كفشهای چون كوه احد ، كلاههای
زنبیل وار وكیفهای قندیل وار ، ووو . . . . بنام «مد» روز «بهرمرزوبوم»
بسان راحت الحلقوم ، متداول ومرسوم گردد وباز هم عجیب آنكه اینهمه
آب وتاب وایاب وذهاب را برای مدت محدودی اعتبار است وبزودی ازدرجۀ
اعتبارساقط وآنهارارسومی نوین جایگزین گرددوبرای مدتی رایج ومعمول شود؛

گاه كونی شود بجای قبا
گاه معجرشود ردا و عبا
«مد» شود پالتو ز پشم شتر
سازو «گارمون» شودچوبوق مور
میزند كفشهای پا یه بلند
طعنه بر كوه و قلهٔ الوند

گاه افسار خر کمر گردد بخت و اقبال یار خر گردد.

چنانکه اشاره شد زنان را بیش از دیگران به «مد» علاقه و رغبت باشد و همانا «مد» بی پیر فخر و شوکت و منزلت خود را مدیون و مرهون گروه اناث و علیامخدرات است و تا در روح هوسکار زنان تقلید و تظاهر افسونگری بپاست «مد» را ارزش و اعتبار بجاست، این نکته را هم باید دانست که همه چیز خواهی نخواهی از «مد» می افتد و دمزده میشود غیر از «مد» که تا صور اسرافیل از «مد» نیفتد! «آفتاب شرق»

مجلات: زن از نظر جغرافی دان آبشار مهیبی است که قوهٔ جاذبهٔ غریبی دارد، از نظر اساتید علم کشاورزی نهالی است که صفای گل آن با جفای خارش توام است، هم تریاق زندگی و هم سم قاتل نوع انسانی ست، و از نظر دانشمندان روحانی سری از اسرار است که بکنه آن نمیتوان پی برد «جهان مصور» خطرناکترین عمر زن از ۳۵ ببالا شروع میشود زیرا از این سال به بعد است که زن دوران جوانی را سپری می بیند و آینده را جز سپری نمی بیند، بهمین جهت برای باز گشت بجوانی از ارتکاب بهیچ گناهی و تقصیری خودداری نمیکند، از این روست که بسیاری زنان تا این سنین تا حدی پاکدامن میباشند و از این پس استعداد انحراف پیدا میکنند و میتوان گفت زنان که گرفتار لغزش شده اند بیشتر در سنین پس از جوانی بوده نه در آغاز جوانی!! «ذره ها» زن و ساعت در یك امر سنخیت دارند و آن ینکه هر دو صدای بیفایده ای دارند... اگر بیصدا و ساکت کار میکردند خیلی مفید بودند! وقتی میگویند «ساعت خوابید» دیگر بدرد نمیخورد.. اما وقتی «زن میخوابد»! خیلی فایده دارد، زیرا اقلا از دست بهانه های او راحت میشویم «ماه» مردیکه مطیع

اوامر عیالش میگردد و دستخوش تمایلات او میشود بعقیده عقلا چنین مردی زبون و خوار و مستوجب نکوهش است « مردان خدا » هزار زن را دوشبانه روز درمحلی جمع کنید وحالات آنان را تفتیش نمائید خواهید دید که جزسخن زیبائی و زشتی، گفتگوی خود آرائی و دلربائی مذاکره ای ندارند « عالم نسوان » درمقابل احساسات و هوسهای زن اگر مرد بخواهد تسلیم شود و رضایت اورا جلب کند بایستی از هیچ عملی خودداری نکند : دزدی ،رشوه ، بدنامی ،زندان، خیانت ، آدم کشی و امثاله + زن در مقابل کوچکترین اشتباه مرد چه بلاهائیکه بسر او میآورد ، انتقام میگیرد ولی البته قصد انتقام گرفتن را پنهان میکند وازطریق مختلف منظور خودرا عملی مینماید، مرد را تحت شکنجه میگذارد و با بی اعتنائی دلش را می آزارد ، و با نیشخند و زخم زبان روحش را افسرده میکند ، با خاموشی وقهر زبانش را قطع میکند ، با ایجاد سوء ظن حس حسادتش را تحریك میکند و با خوراندن غذاهای نامطبوع اززندگی سیرش میکند ،زیرا روح فداکاری و گذشت در این موجودات وجود ندارد «قیام زن» زن ازسوسك حمام میترسد ، وقتی موشی را به بیند جیغ میکشد، اما اگر شوهرش باندازهٔ فیلی باشد از او واهمه ندارد + زن : مکاره ، ساده ، حساس ، قشنك ، ولی کور است. زن بیوفا ، فریبنده و بیرحم است + زن صبح چیزیرا میخواهد ولی عصر همان چیز را دوست ندارد « صبا » زن از نظر شیمیائی = خصوصیات فیزیکی: باهیچ جوش میآید و در هردقیقه احتمال یخ زدنش میرود وچون خوب باآن رفتار کنید آب میشود و اگر راه مصرفش را ندانید خیلی زننده و تند و تیز است. کجاها یافت میشود ؛ هرجا که مرد وجود دارد. خصوصیات شیمیائی : خیلی بزروسیم وسنك های قیمتی تمایل دارد . اگر تنها بماند

انقلاب احوال پیدا میکند و میتواند در یك وعده خیلی غذا بخورد . وقتی که پهلوی یك زیبا تر ازخود نشیند دائم رنك برنك می شود . مورد استعمال : فوق العاده بکارزینت میآید . برای برانگیختن روحهای پژمرده و مردم دل مرده بهترین معجون و برای تقسیم و توزیع عادلانه ثروت بهترین عامل شناخته شده است و برای تقلیل دادن در آمد تاکنون بهتر از آن وسیله‌ای پیدا نشده است. احتیاط: دردست اشخاص بی اطلاع بسیار خطرناك است «جهان نو» سئوال : چرا در فصل تابستان معدل ازدواج بالامیرود ؟ جواب : چون شدت گرما عقلرا ازسرمردم می پراند «اطلاعات هفتگی» زنی را بزور برای رقصیدن بمجلس بردند خیلی خوب رقصید شوهرش ازاو مؤاخذه کرد. زن گفت : مرابزور بردند. شوهر گفت : بسیار خوب قبول کردم ، بردن توبزور بود ولی خوش رقصیدنت بهرچه بود ؟ «اخگر» نو عروس زشت رو بشوهر : حال که من زن تو وباختیار توهستم بگو از که رو بگیرم واز که نگیرم ؟ شوهر بزن: تنها خواهشی که دارم اینست که ازمن یکی دوبگیری نسبت بدیگران مختاری «انسان آزاد» مرد : زن عزیزم بعدازمرك من خواهش دارم که باین همسایه که سالها بامن درعدلیه مرافعه داشت ومرا اذیت کرد شوهرنکنی زن : نه عزیزم مطمئن باش من بکسی دیگر وعده ازدواج داده‌ام «نامه علمی» مرد متأهلی رفیق مجرد خود را بااصرار زیاد بتأهل وا داشت ، وی زنی اختیار کرد شب دوم از دست زن مجبور شداز منزل بیرون رفته درمسجد بخوابد وقتیکه وارد یکی از اطاقهای مسجد گشت شخصی را درآنجاخفته دید چراغ را روشن کرد رفیق خود را آنجا یافت با تعجب جریان رااز او پرسید دوستش گفت در دوسالی که متاهل هستم امشب شب نهصد و بیست و نهم است که دراینجا میخوابم چون از تنهائی مستأصل شدم خواستم

رفیقی همدرد داشته باشم « بدیع » (۲) مردی هنگام مرگ زنش را خواست وگفت حالا که من دارم میمیرم بیا و راستش را بگو . . آیا با کسی رابطه ای داشته ای؟ جوابداد: بلکه نمردی! «ماه» (۲) مثلیست مشهور در میان مردان که میگویند: برای اینکه از شر نیش مار در امان باشی دندانش را بکش ولی از زن بی دندان فرسنگها دوری گزین « ترقی »

من از مفصل این نکته مجملی گفتم
تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

فصل یازدهم

زن از نظر گذشتگان

آشور

زن آشوری جز امور خانه داری حق دخالت در هیچگونه از امور و شئون اجتماعی را نداشت . تعدد زوجات مرسوم بود. زن آشوری در ردیف حیوانات بشمار میرفت واختیار مال وجان او در دست شوهر بود. زن را اهریمن میدانستند. آشوریها میگفتند زن بجز برای بقاء نسل و ارضای امیال شهوی مرد بهیچ درد دیگر نمیخورد. زن را موجودی پست وعنصری ناتوان وفردی نالایق می پنداشتند. اگر از زنی خیانتی مشاهده میشد بلا فاصله اورا بدیار نیستی میفرستادند ولکهٔ ننگ اورا بدین وسیله از دامن عالم پاك مینمودند. رسم بود که سالی یکمرتبه درهردهی دخترانی راکه بحد بلوغ رسیده بودند در یك جا جمع کرده و اشخاصیکه طالب ازدواج با آنها بودند بر آنها نظاره مینمودند، در این موقع جارچی مخصوص دختری را بعد از دیگری بمعرض تماشای طالبین میگذارد و وجوهی در مقابل ازدواج با آنها تعیین میکرد. اینکار از زیبا ترین دختر شروع

میشد وهمینکه او را در مقابل مبلغ گزافی تسلیم طالبش میکرد دیگری را که ازحیث زیبائی در درجه دوم بود عرضه میداشت. بدینطریق اشخاص ثروتمند با تقدیم قسمت زیادی از دارائی خود میتوانستند با دختران زیبا ازدواج کنند. اما اشخاص نادار و فقیر که البته بالطبع محروم ازوصلت بازنان زیبا بودند در مقابل دریافت مبلغی حاضر بازواج با دختران بد گل میشدند وبدین طریق هیچوقت دختری بدگل در زمین بدون شوهر نمی ماند و ازلذات زندگی بی بهره نمیگردید وبعلاوه بنابرسم معمول جهیزیهٔ آنها که از عایدی دختران زیبا تهیه شده بود موجب تشویق جوانان نادار میگردید.

آلمان

در سال ۱۰۹۵ میلادی کشیشان وبزرگان و دانشمندان در آلمان گرد هم جمع شده و پس از تحقیقات عمیق و مطالعات دقیق پنجاه دلائل و شواهد و براهین عقلی و نقلی و منطقی و مذهبی آوردند و صحت هر کدام را مدلل و محقق داشتند و ثابت کردند که زن انسان نیست وقصاید شعراء مشهور و نصایح دانشمندان و فیلسوفان معروف این عصر در موارد بسیار برجال پندو اندرز میدهد که اگر سیادت و بزرگی خودرا در جامعهٔ بشر میخواهند بزن اعتماد نداشته باشند و آنان را بجز برای بقاء نسل وامور خانه داری دیگر اجازه دخالت در هیچ امری ندهید و هر گاه از اوامر شما سر بپیچند آنان را سخت بزنید.

آلبانی

در آلبانی هر گاه دختری در مقابل دوازده نفر قسم یاد کند که در تمام مدت عمر شوهر نخواهد کرد ازخرید و فروش معاف میشود.

افریقا

در یکی از نواحی افریقا پسر از قبیله‌ئیکه دختر میخواهد باچند نفر از دوستان خود بخیمهٔ دختر میرود وضربت سختی باپای خود بدختر میزند و او را بر میدارد و فرار میکند ودختر جزو مایملك اومحسوب میشود. در بعضی ازنقاط افریقا مهریهٔ‌عروس بیش از چهار گاو نیست. سیاه‌پوستان «بوندو» مهریهٔ زن را یك بز قرار داده اند. در قبایل «دامر» قیمت زن فقط دو مرغ است. بین مردم قبیله «داهومی» که در مغرب افریقا زندگی میکنند رسم است که یکشب پیش از زفاف عروسی خانواده داماد مجلس تعزیه‌ای راه انداخته و دسته جمعی مشغول گریه و زاری میشوند، زیرا عقیده دارند که قدم زن شوم است و بدین وسیله از مقدسات برای برطرف کردن شومی زن کمك ویاری میطلبند. در همین قبیله هنگامی که زن دو نفر آبستن میشوند، هنوز نزائیده پدران آنها شرط میکنند که اگرنوزاد آنها یکی پسرو یکی دختراست دختررا بدون بها باو برای کنیزی پسرش بدهد. در قبیله «هوتانتو» دختررا در مقابل دوسه‌راس گاو میفروشند البته‌هرچه‌دختر جوان‌تر باشدقیمتش بیشتراست واین‌زن بایدمثل گاو برای خریدار کار کند والا زجر های سخت خواهد دید وبازنان‌مانند حیوانات اهلی رفتارمینمایند با این تفاوت که حیوانات‌نمیتوانند نیازمندی های شهوی را مرتفع کنند ولی زنان تسکین میدهند. در تمام قبایل‌افریقا تعدد‌ازدواج رواج دارد ومرد میتواند هرچند عدد زن که بخواهد بگیرد. قبایل وحشی‌افریقا بدون قید وشرط شرعی از زن‌متمتع میشوند وهرچه میخواهند زن نگاه میدارند و این قاعده هنوز بین آنها جاریست.

در افریقا هر گاه دختری بکریت خود رااز دست داده بود یا کشته و یا بخانهٔ پدر فرستاده میشدواز این‌رو برای حفاظت‌بکریت دختران تدابیری

بکار میبردند که از آنجمله اینکه در « دارفور» و « نوبه » زنان فرج دختران خودرا درسن کوچکی میدوختند و یك سوراخ کوچکی برای جریان بول و حیض میگذارده و شب عروسی این دولب جوش خورده را داماد باخنجر تیزی از هم جدا میکرد، ودر بعضی جاهافرج دختران راقفل کرده وپاهایشان را بهم می بستند تا التیام بیابد و تازمان عروسی آنها را از فرج محروم میکردند و در شب عروسی کلیدآن بدست داماد داده میشد تا فتح باب نماید.

استرالیا

در استرالیا زن درردیف حیوانات اهلیقرار داشت. عقیده بر این داشتند که زن بجز برای تولید نسل ودفع شهوت لایق وشایستهٔهیچ کاری نیست. زنان دارای هیچگونه حقوق و احترامی نبودند. بسا اتفاق می افتاد که مرد استرالیائی در اثر کوچکترین سوء ظنی زن خود را میکشت. درسال هائیکه قحط و غلابود زنهـا را که موجودی زاید و بلااستفاده میدانستند کشته و میخوردند. در قبایل « گاموچ » و « کورکیچ » که از قبایل « و ت ژ و بالوك » در استرالیا میباشند در روز های معینی درهر سال پیر مرد های دو قبیله مجمعی تشکیل داده و دختر های دو قبیله را بین جوانان عزب و خلاصه طالبین آنها مانند حراجی تقسیم و میفروختند و این رسم را « پیراورو » نام نهاده اند. این قاعده تـاچند سال قبل نیز جاری و باقی بود ولی مدتی است این رسم متروك شده.

ایران

زن در ایران قدیم چه درطبقه اشراف و چه طبقات نازله حق رای و اختیار و تشخیص خیر و شر در زندگی خود نداشته وتا در خانه پدر بود مطیع او ووقتی بخانه شوهرمیرفت مطیع محض شوهر بود و نیز

در انتخاب شوهر مطیع او امر پـدر خویش بود. دختر شوهر دار از پدر ارث نمی‌برد زیرا جـزو خانواده دیگری شده بود و خدای آن خانواده را میپرستید و بطور کلی‌زن دارای‌هیچگونه شخصیت حقوقی نبوده وطرف هیچ نـوع معاملـه‌ای از بیع و رهن وقرض و اجاره و هبه وغیرذالك چه قبل از ازدواج و چـه بعد از ازدواج واقع نمیشد. تعد د زوجات مرسوم‌و داشتن همخوابه‌های متعدد از کنیزهای زرخرید یازنهائیکه در جنك اسیر میشدند در میان نجباء شیوع داشت. دختر را بزبان زردشتی «کنیك» میگفتند که در فارسی کنیز گویند و در پهلوی وپا زند نیز « کنیچك »آمده که‌همان کنیزك فارسی میباشد. بیوه زن یا زن رومی (کلفت) را « چاکرزن» مینامیدند. و زنهائیکه شوهر میکردند پنج نوع بودند و هرنوعی را اسمی بود: (۱- زنهائی که بااجازه پدر و مادر شوهر میکردند موسوم به« پادشاه‌زن » بود. زنیکه‌یگانه‌فرزند والدین‌خودبود« اواگ زن » نامیده میشد و بایستی مولود اول را بوالدین خود بدهد که جایگیر او در خانواده پدر باشد پس از اینکه اینکار را میکـرد این زن هم « پادشاه‌زن » یعنی زن ممتازه‌خوانده‌میشد. اگرپسری که‌بحدبلوغ رسیده‌بود قبل از ازدواج میمرد والدین او میتوانستند جهیزی داده‌زنی را که‌ازخانواده بود برای مردی خـارج از خانـواده ازدواج کنند در اینصورت چنین زنی را «سدرزن» یعنی « زن‌خوانده » میگفتند ونصف اولاد این زن بخودش و نصف عده اولادش بمتوفی اختصاص می یـافت. هر گاه زنی بعد از فوت شوهرش شوهری‌اختیارمیکرد «چغرزن » یعنی« کلفت زن» نامیده میشد.وزنیکه‌بدون رضایت‌پدر ومادر شوهر میکرد « خودسرای‌زن » نام داشت) زنان در حجاب بـودند و حق هیچگونه اختلاط و ارتباط

با مرد بیگانه نیرا نداشته اند و کلمه « پرده گیان » درمورد زن اطلاق واشاره میشد . زنان اشراف وسلاطین درموقع ایاب و ذهاب خارج ازخانه در «گردونه» های مخصوص سر پوشیده و کاملامستور عبور داده میشدند . بین ایرانیان قدیم رسم بود که هنگام ازدواج حلقه بزرگی از سنك یا چوب یا طلا را زن و شوهر در دست میگرفتند . طرف راست رامرد وطرف چپ را زن بدست میگرفت و در تمام مدتی که مؤبد خطبه عقد را میخواند این حلقه در دست آنها بود و پس از عقد حلقه را بدو نیم میکردند و زن و شوهر هر کدام نیمی را نگاه میداشتند . این رسم تا زمان ساسانیان نیز معمول بود . و اینکه همین امروزه مرسوم است پس از انجام تشریفات خواستگاری وقبول اولیای دختر از طرف پسر انگشتری بخانه دختر فرستاده میشود و دختر آن انگشتر را که « حلقه نامزدی نامیده میشود » درانگشت میکند از آثار همان رسوم ایران باستان است. زن بجز امور خانه داری حق دخالت در هیچ گونه امور اجتماعی را نداشت. ایرانیان قدیم زن را « اهریمن» و «جادو» نامیده و او را منبع فساد و شقاق میدانسته اند . در بسیاری جا ها بمادر « داه » میگفتند که بمعنی «شریر» است وهنوز هم درایلات بختیاری ودهات چهارمحال اصفهان فرزندان بمادران خود همان « داه » خطاب میکنند.
در میان مردمان بومی خوزستان دختران را از همان سن طفولیتی حلقه‌ای از فلز ساخته بپای آنها میکنند . این حلقهٔ مجوف که از نقره ساخته‌میشود و در بالای قوزك پای آنها قرار دارد یکنوع از اسباب زینت زنان آن دیار بشمار میرود و تادم مرگ از پای آنان خارج نمیشود وهر وقت این حلقه که آنرا «میل پا» مینامند برای ساق پایشان تنگ شود آنرا در آورده و «میل پا»ی بزرگتری بپا میکنند . نگارنده سراینکار را از یکنفر پیر

روشن ضمیر که از اهل شوشتر که این رسم بـلا استثنا هنوز بین آنها مرسوم است پرسیدم در جوابگفت : اینعمل از قرون باستان در میان ما خوزستانیان معمول بوده ومن ازپدرم واو ازپدرش واو از اسلاف خود سراین امر را چنین شنیده که علمای معرفت الاعضاء گفته اند که رگ شهوت(عرق موضع مخصوص) زن رابطهٔ بسیار نزدیك ومؤثر باپشت پای او دارد. لذا برای تقلیل هوی بی انتهای نفسانی و تخفیف هوس بی حد و حصر شیطانی زنان «میل پا» که یکنوع لجامیست برای دیوسرکش نفس اماره و یکقسم پا بندیست برای تمایلا ت فوق العادهٔ عفریت پتیاره اختراع گردید. گرچه این میل (۱)کوچك آهنین ناچیز در مقابل میل(۲) بزرك رك آتشین آن چیز ! مخصوصا تمایلا ت شهوی زایدالوصف زنان این منطقه حاره مقاومت نتوان کرد، زیرا آهن در مقابل حرارت اتش بالاخره نرم و غیر قابل استحکام است، ولی تا حدی بی ر نیست و بقول قدمای ما آن رك مورد نظر را میکشد، چنانکه زارعین در اثر گذاردن بیل روی کتف شان کـه محل رگ قولنج است کمتر از سایرین بدین مرض مبتلا میشوند. بنابر این «میل پـا» برای زنان این نواحی گرم خیز بمنزلهٔ چکشیست کـه فیلبان بکلهٔ فیل میکوبد که یاد هندوستان نیفتد، اما باهمهٔ این وصف امان از وقتیکه زنان فیلشان یاد هندوستان کند، آنوقت است کهنه آهن و نه چدن ونه فولاد و خلاصه هیچ چیزی نمیتواند جلوخواهش نفسانی و تمایل شیطانی آنان را بگیرد و تنها علاجش میل «گا» است نه میل «پا»! . درایران قدیم هم مانند بعضی ممالك دیـگر رسم چنین بود که دو لب فرج دختران را در ایام طفولیت بهم دوخته و بدین نهج طریق دخول آلت مرد مسدود شده تاشب زفاف بدست داماد فتح بـاب

---

۱ - میل بر وزن بیل ۲ - میل بروزن سیل

میشد و هنوز این عمل در میان اهالی جزایر (هنگام ـ قشم ـ لارك ـ و کولیهای) خلیج فارس معمول و مرسوم است .

اسپارت

در اسپارت دختران و زنانیرا که بنظر نمیرسید اولادسالمی بوجودآورند بقتل میرسانیدند . چند نفرمرد یك زن مشترك میگرفتند . زن راموجودی زاید و سربار جامعه فرض میکردند و برای او هیچ نوع حقوق اجتماعی قائل نبودند . مردان زنان را بدوستان خود قرض میدادند . زن را بجز برای امور خانه داری و تولید مثل قابل و شایستهٔ هیچ گونه اموری نمی دانستند واو را در ردیف حیوانات میشمردند .

اسکاندیناوی

در کشورهای اسکاندیناونی : (سوئد ، نروژ ، دانمارك) تاسال ۱۲۶۲ میلادی بدختر مطلقا ارث نمیدادند ، فقط درموقع عروسی جهیز مختصری باو داده میشد . برای زن هیچگونه ارزش حقوقی و اجتماعی قائل نبودند . زن را مانند سایر متملکات جزو مایملك خود میدانستند وزن حق هیچگونه اظهار حیات نداشت .

اولد نائیل

در قبایل « اولد نائیل » هر زنی باید قبل از زناشوئی جهیزیه خودرا از طریق فحشاء تحصیل کند ودرغیر اینصورت مردی حاضر بازدواج با او نیست و عمل در بین زنان این قبایل جزو افتخارات آنها بشمار میرود . در این قبایل زن در ردیف حیوانات است .

اسکیموها

اسکیموهادر مناطق منجمدشمالی میزیند.مردان اسکیموزنان خودراچون متاع و کالای تجارتی میدانند واغلب مردان زنان را ازپدرشان ببهای خیلی

ارزانی خریداری میکنند . مرد هر وقت بخواهد میتواند زن خود را اجاره بدهد. مهمانی که بر آنها وارد میشود شب اول زن خود را در آغوش او میخوابانند و اگر چنین کاری نکند او را بخیل و نظر تنگ خواهند شناخت و رسوای خاص و عام خواهد شد، و اگر احیانا چندین مهمان مرد وارد خانه شدند صاحب خانه مجبور است خواهران یا مادر خود را هم در اختیار مهمانان بگذارد. زن از این عمل یعنی خوابیدن در کنار مرد بیگانه احساس خجلت و شرمندگی نمینماید بلکه بر عکس خود را سرافراز میداند و بخود میبالد و بلکه بزرگترین اهانت را در آن میداند که مهمان حاضر نشود در کنار او بخوابد و باوی آمیزش کند، ویا آنکه شوهرش راضی نشود او را در آغوش مهمان بخواباند . زن جوان (چه شوهر داشته باشد وچه نداشته باشد) بر خود عار و ننگ میداند که شبی را بصبح برساند و در کنارش مردی نباشد و او را در آغوش نکشد . زن ابدا اظهار عقیده و ابراز رأی ندارد و حق ندارد تا وقتیکه مرد باو اجازه بدهد صحبت کند . اسکیمو ها در آمیزش جنسی خیلی بی پروا هستند و در برابر یکدیگر بدون خجلت عمل جنسی را انجام میدهند. هر که بمرد اسکیموئی جزئی چیزی هدیه کند او در عوض زن خود را برای مدتی در اختیار او میگذارد . عقد و ازدواج بین آنها رسمیت ندارد مگر اینکه داماد با کمال بیرحمی در برابر مردم عروس را کتک مفصلی بزند و قوت و آقائی خود را نشان دهد . زن اسکیموئی حق هیچگونه مداخله در امور شوهر ندارد و وظیفهٔ او خانه داری و تربیت اولاد است . وقتی مرد اسکیموئی میخواهد بجای دوری مسافرت کند اگر زنش اولاد زیادی دارد و همراه بردنش اسباب دردسر است زنش را بازن رفیق و همسایه اش که دارای اولاد نیست و یا کمتر اولاد دارد معاوضه کرده و آن زن را همراه خود

می برد. مادران آنقدر باید از کودك خود نگاهداری کرده و باو شیر بدهند تا داماد یا عروس شود و این قسمت از این جهت در بین آنها متداول شده است که اگر زنی بچهٔ شیر خوار نداشته باشد نشانهٔ آنست که او پیر و از کار افتاده گردیده و زنان برای اینکه نشان بدهند هنوز از هر جهت جوان میباشند سعی دارند که بچه های خود را حتی تا سن ۱۶ سالگی نیز از شیر نگیرند .

آتو س

اگر به نقشهٔ تفصیلی یونان مراجعه کنید در صد میلی شرقی «سالونیك» در کنار دریای « اژه » سه شبه جزیره می بینید که در دریای « اژه» پیشرفت کرده اند و شبه جزیره « اتوس» یکی از آنهاست. ساکنین این جزیره کشیشان و راهبانان و مردان خدا و مقدسینی هستند که برای فرار از دست زن باین جزیره پناه آورده اند و میگویند جائیکه زن باشد عبادت خدا محال است چونکه زن فرستاده شیطان و مامور فریب دادن مردان میباشد . لذا باید جائی برویم که فرستادهٔ شیطان آنجا نباشد. از سال ۹۰۰ میلادی تا کنون این جزیره رو بافزایش است و هرسال عده ای از کشیشان و راهبانان با تقوی و پرهیز کار از اطراف دنیا رو باین جزیره میگذارند و قبل از ورود از طرف مامورین راهبانان این جزیره کاملا کاوش میشوند که مبادا تازه واردی زن همراه داشته باشد. زیرا ساکنین این جزیره پر نعمت که بهترین نقاط خرم دنیاست عقیده دارند هر که از زن کنار باشد از جمیع آفات و بلیات بر کنار است و تمام مصائب و ناگواریها و گناهان و فساد و فتنه ها را ناشی از وجود زن میدانند و میگویند : « دور از شتر بخواب و خواب آشفته مبین » پای تخت این شهر نامش « کاریس » و تحت تسلط دولت یونان است ولی استقلال داخلی آن بعهدهٔ همین کسان است .

امریکا

قبایل وحشی امریکا بی قید شرعی از زن تمتع می بردند و هر چه می خواستند زن نگاه میداشتند و این رسم هنوز بین آنها ساری و جاریست.
درمیان اهالی امریکا هر زنی چندین شوهر داشت و این عمل شیوع داشت زیرا آنها راعقیده بر آن بود که یکمرد هرچند قوی باشد نمیتواند اشتهای شهوی یکزن رابشکند و محال است که قادر باشد اورا درامور جنسی سیر کند
در جزیره « فو » درجنوب امریکای جنوبی رسم اینست که دو روزقبل ازعروسی داماد باید درخانه‌عروس حاضر شده واز یکی ازدستهای مادر زن بادندان خود تکهٔ گوشتی بکند و بعداً این تکهٔ گوشت زینت لباس‌عروس خواهد بود. دراین جزیره تمام کارهای صعب و پرزحمت برعهده‌زنان‌است و با آنان مانند کنیز زر خرید وبرده رفتار میکنند و زن در میان آنها دارای هیچگونه حقوقی نیست. دولت امریکا که انتشار تمدن را در هر محیط بوسیلهٔ کشیشان و مبلغین انجام میدهد چندی قبل برای نشر مدنیت در آن سرزمین کشیشی را بدانجا گسیل داشت. کشیش پس از چندین سال تبلیغ که تا اندازه ای افکار خود را در آنها تزریق نموده بکشور خود باز گشت. از او پرسیدند که، البته در انتشار مدنیت وانجام ماموریت خود موفق شده ئید؟ گفت بله بحمداله همگی متمدن شده اند! پرسیدند چطور؟ گفت: سابقا این وحشیها آدم را کشته گوشتش را با دست میخوردند ولی امروز چون متمدن شده اند اینعمل را با کارد و چنگال انجام میدهند!!

بابل

بابلیهای قدیم در هرسال در روز معینی در میدان بزرگی بزرگان وریش سفیدان قوم جمع میشدند و دختران زشت و زیبائیرا که تا آن موقع

شوهر نکرده بودند در میدان جمع کرده و دختران زیبا را یکی پس از دیگری در مقابل وجهی حراج میکردند و از این وجوهات جهیزیه برای دختران زشت بفراخور حالشان تعیین میکردند و آنها را نیز حراج مینمودند. مردم بابل برای زن حقوق وارزشی قائل نبوده و جان زن در اختیار پدر و شوهر بود. زنان را موجودی زبون و ناقص العقل و ناتوان و شیطان صفت می دانستند. مردم بابل هرچند زن میخواستند اختیار میکردند و برای اینکار اندازه و شروطی نبود. خرید و فروش دختر و زن بین آنها معمول و مرسوم بود. زن با حیوان نزد آنها تفاوتی نداشت. فحشاء در میان آنها بحد کثیر شیوع داشت.

بیسمارك

در تمام مستعمرات سابق آلمان در اقیانوسیه یعنی جزائر: (بیسمارك، پومرانی جدید، نیولانبورك، نیسان) موقعیکه شوهر یکزن میمیرد زن متعلق به تمام مردان بود. در «نیولانبورك» زن بیوه در دوهفتهٔ اول مرك شوهر در اختیار رئیس قبیله بود و پس از آن متعلق بتمام مردان قبیله بود وهنوز این قانون جاری است.

بلغار

در بلغار رسم چنین است که دو روز پیش از زفاف جهاز عروس را در شهر میگردانند تا همگی آنرا مشاهده کنند و عقیده بر این دارند که دختریکه پیش از ازدواج گریه کند بعد از آن گریه نخواهد کرد. باین جهت عروس گریه کنان دنبال جهاز خود راه میرود.

بریتانیا

قدمای بریتانی رسمی خاص داشتند که در سایر ملل معمول نبود: ده یا دوازده نفر شریك شده بعده جماعت زن نگاه میداشتند. زنها بین آنان

مشترك و آنان شریك بودند . فرزندی که از این زنان متولد میشد فرزند همهٔ آنها محسوب میگردید و همگی مکلف بودند آن فرزندرانگاهداری نمایند. برای زن ارزشی قائل نبودند. زنها کاملا تحت تسلط و اختیارمرد بودند وحق هیچگونه دخالت در امور وشئون اجتماعی مردان نداشتند. کشیشان زنان را بنامهای : (سقوط مرد ، گناه ، عصیان ، طغیان،شیطان) میخواندند و مینوشتند و تمام فتنه وفساد ها را ناشی از وجود زن می دانستند. خرید وفروش زن تانود سال پیش در انگلستان معمول بودچنانکه زنان خود را برای فروش در مجامع عمومی میاوردند .

بالکان

در بعضی از کشور های بالکان اگر عروسی فقیر باشد دوستا ن عروس هدایائی از مردم برای تهیه جهیزیه او جمع میکنند باین ترتیب که «جوانان اهل دل » و « وعاشقان سینه چاك » هدیه هائی بعروس ساده دل میدهند و در عوض بوسه هائی گرم ازلبان و گونه های نرم وی میربایند .

تبت

در تبت چند برادر زن مشترك میگیرند و همه برادران شوهر اومحسوب میشوند و بچه هائیکه از این زن متولد میشوند در حکم فرزندان برادر بزرگتر است . بدین ترتیب که اگر بچه جدیدی بدنیا بیاید مادرش او را بچهٔ برادر بزرگتر میشناسد ولو اینکه حتم بداند از برادران دیگراست .

تاتار

درمیان قبایل « تاتار » زن مانند کالای تجارتی مورد بیع وشری قرار می گیرد و زن را غیراز تنظیم خانه وتربیت اولاد بکار دیگر شایستهنمیدانند

تراکیه

مردم تراکیه در سواحل رود « دانوب » میزیستند . زن میان تراکیها

دارای هیچگونه حقوقی نیست . مردهاشان هر کدام چند زن میگیرند وعادت آنها چنین بود که اگر مردی میمرد در میان زنان او برسر این مسئله که کدامیك را متوفی بیشتر دوست داشته منازعه در میگرفت وچون محقق میشد که کدام یك بیشتر طرف محبت شوهر بوده او را ستایش کرده در سر قبر مرد میکشتند وبا متوفی در یك وقت دفن میکردند ، پس از آن زنان دیگر در اندوه میشدند ، زیرا ترجیح زن مقتوله را برخود ننگی بزرك میدانستند . دختران را آزاد میگذاردند تا باهرکس مایل باشند زناشوئی کنند ولی بعکس زنان شوهر دار را سخت محافظت میکردند . مردان زنان خود را از والدینشان بقیمت گزافی میخریدند و دیگر مالك مطلق العنان آنها محسوب میشدند .

چین

زن درجامعهٔ چینیان قدر وقیمتی نداشت . خرید وفروش زنان مانند کالای تجارتی معمول بود . زن چینی اگر باشوهر بدرفتاری مینمود بصد تازیانه مجازات میشد . مرسوم بود از کودکی پای دختر رادر قالبی آهنین کنند تا کوچك ماند ودر بزرگی براه رفتن توانا نباشد . هرگاه برای کسی نوزاد دختری میشد پدر دختر را تعزیت وتسلیت میگفتند . دختر تادر خانه پدر بود مطیع پدر وچون بخانه شوهر میرفت مطیع محض او بود . بجز امور خانه داری زن حق دخالت بهیچگونه امور دیگر را نداشت . زن چینی حق ورود بکلیسا وجاهای مقدس رانداشت زیرا اورا دارای روح ناپاك می-دانستند . عقلا ودانشمندان چینی درباره زنها چنین عقیده داشتند که « باید بشور و کنکاش زن گوش داد ولی بعکس آن رفتار کرد » زن چینی در حجاب وکاملا مستور بود وبامرد بیگانه آمیزش واختلاط نداشت . هرزن چینی که دختر میزائید باو چندپاره آجر وسفال آویزان میکردند . هنوز

چینیان دختران نوزاد خویش را بوسائل مختلفه ازخود دور میدارند : یا بصحرا می اندازندیا به تجاری که بتجارت اینکار مشغولند میفروشند . چینیها دراوقات وفصول معینه تعداد زیادی دختر هریك بقیمت ده تاپانزده دلار بخارجی ها میفروختند و خریداران هم اینهارا کنیز خوددانسته وهنوز هم این قاعده جاریست چینی ها دختررا درسن هشت تا ده سالگی ازدواج میکردند ولی اخیرا سن قانونی را ۱۴ سال قرارداده اند .

رم

هنگامیکه روم قدیم روی کار آمد ودر تمدن جانشین یونان گشت ودرقانون گذاری تسلط وافری یافت افکار وعقاید قدما وحکمای گذشته را درباره زن محترم شمرده وچون ازروی اصول صحیحی تعیین گردیده بود کوچك ترین تغییری درمورد زن قائل نشدند واز دریچه چشم اسلاف خود بزن مینگریستند . رومیها زن راموجودی زبون و پست وشیطان صفت وعنصری شهوت انگیز وموجب فتنه وعامل فساد وعصیان میدانستند . دختر تادرخانه پدربود وتاوقیکه درخانه شوهر میآمد اختیار اوبدست این دو بود واز خود هیچگونه اظهار نظری نه درمورد انتخاب شوهر ونه درموارد دیگر داشت . اگر ازدست زن رومی خطائی سرمیزد که برای پدریاشوهر ننك آوربود اورا میکشتند . قانون روم زن راموجودی میشناخت که شهوت مردان راتهییج میکند وقادر بحفظ خویشتن نیست ودیو شهوتش برملکهٔ عفتش همیشه غلبه وتسلط دارد بدین جهت برای اطمینان ازپاکدامنی او دستگاه آهنینی درست کرده بودند وبخصوص سلحشوران وجنگجویان وچابك سواران روم قدیم که بیشتر اوقات وایام عمرخودرا درمیدانهای جنك وخلاصه دوراز خانواده بسرمی بردند آن دستگاه را که «کمربند عصمت» نامیده میشد بکمر وپای زنان خویش میکردند تامدت غیبت وسفر ازپاکدامنی ! آنها

مطمئن باشند و این رسم تاقرنهای بعد جاری بود. در این جا بی مناسبت نمیدانم بذکر حکایت شیرینی که خالی از تفریح نیست و باموضوع بالا مرتبط است بپردازم: یکی ازدوستان میگفت یکنفر از اهل فلان ده «که از ذکر نام آن خودداری میشود» بزنش مظنون بود وبقدری این سوء ظن دروی تقویت یافته بود که بکلی ازآن زن سلب اعتمادش شده بود. مسافرتی برای اوپیش آمد که ازرفتن آن ناگزیر بود لذا موقع حرکت بخانه آمد و پس از تودیع، توصیه وسفارش بسیار بزن نمود که درغیبت اودرحفظ ناموس و حراست عفتش مواظبت ومراقبت کامل بنماید وزنهم سوگندهای غلیظ وشدید یاد کرد که درمدت غیبت شوهر قدمی ازطریق عفاف بیرون نگذارد. مع الوصف چون آن مرد بنوع زنان عموما و بزن خودش خصوصا اعتماد نداشت برای اینکه باصطلاح «محکم کاری!» کرده باشد در بحر فکر غوطه ور گردید که بلکه بتواند راهی بجوید که با بکار بردن آن تا مراجعت دست تعدی و تخطی بناموسش درازنشود، هرچه فکر کرد عقلش بجائی نرسید و همین طور که در بحر افکار گوناگون شناور بود چشمش بدانهٔ شلتوکی (۱) که روی زمین افتاده بود افتاد. مرد ساده لوح دانه شلتوک را بر داشته و لای دولب فرج زن گذارد و باو گفت اگر چنانچه عمل خطائی از دست تو سر بزند این شلتوک «سحر خوانده شده!» عملیات ترا بمن خواهد فهماند. مردك بخیال ساده خودش تصور کرد که با این تدبیر ساده توانسته آن مکاره را گول بزند. پس از رفتن شوهر بسفر یاران قدیم و دوستان ندیم و جوانان اهل ده که همیشه در پی چنین فرصتی میگشتند زنك را دراین مدت نگذاشتند اقلا ده دقیقه شلوارش را پایش کند «اگر

---

۱ برنج پوست نکنده

یکقطره کم شد از سبویش هزاران دجـله رهکرده بجویش ، وقتی شوهر بدبخت از مسافرت بازگشت و بخانه رفت زن خیانتکار که در این وقت در غرفهٔ بالا خانه با یارانش مشغول عیش و عشرت بود تا دید شوهرش وارد حول و حوش‌خانه گردید مصاحبان را از در دیگر منزل بیرون کرد و باستقبال شوهر شتافت و چون در آن‌موقع مجالی برای بدست آوردن شلتوك نداشت . لذا در حین رفتن دانـهٔ برنجی روی زمین افتاده دید آنرا بر داشت و بجای شلتوك گذاشت . مردهم تا داخل خانه شد قبل از هر چه بسراغ زن رفت و موضع‌مخصوص او را کاوش کرد وقتی چشمش ببرنج افتاد دو دستی کوبید بسر خود! زن گفت : مگر چه شده ؟ ! چرا بسر خود میکوبی !؟ مرد گفت : برای اینکه اینقدر بـاینجای‌تو (و اشاره بموضع مخصوص زن کرد) کوبیده‌اند که شلتوك برنج دونمکه (۱) شده است .

برویم بر سر مطلب : در آسیا وافریقیه‌و هند چنان بود که هروقت مردان را سفری پیش‌میآمد برای اطمینان کامل‌از زن‌خود لبهای‌بزرك (شفرتان کبیرتان) فرج او را سوراخ نموده و حلقهٔ فلزی انداخته بقسمیکه دخول عضو تناسل محال مینمود وآنرا قفل نموده کلیدش را همراه خود میبردند وچون دیدند مکر زنان آنرا هم باز نمود و از چوچوله (بظر) اطفاء‌امیال‌شهوانی‌مینمایند(توضیح آنکه‌در بین‌ایرانیان باین کسان«چوچولك‌باز» میگفتند) لاجرم « تنکه » چرمی که همان «کمر بندعصمت» باشد بآنها پوشانیده وبرآن سوراخ کوچکی برای بول وحیض گذارده وآنرا قفل نموده کلیدش را باخود می بردند. و همچنین چون دخترانیکه بکارت خود را از دست‌میدادند در شب‌زفاف

---

(۱) شلتوکیکه دو نوبت بانمك کوبیده باشند و کاملاسفید شده باشد «برنج دو نمکه» گویند

از حجله عروسی یابحجلهٔ گور ویا بخانهٔ پدرفرستاده میشدند ، ازاین‌رو بجهت اطمینان کامل لبهای بزرك فرج دختران را در سن کوچکی می دوختند و یك سوراخ کوچکی برای جریان بول وحیض میگذاردند وشب‌عروسی داماد این دولب جوش‌خورده‌را باخنجرتیزی جدامیکرد، ودر بعضی‌جاها نیزدختران‌را شلوار چرمی مقفل بپا کرده وروزنه ای برای خروج بول میگذاردند و کلید را درشب زفاف بدامادمیسپردند خلاصه کلام بطوریکه بر مامعلوم شده دانشمندان‌و بزرگان وقدمای ما برای‌حفظ بکارت‌دختران تدابیر مختلف بکار برده‌اند و آخرالامر کلید حیلهٔ زنان آن را مفتوح نموده و بهمین جهت مادران کار دیده‌و دور اندیش که حفظ کامل عفت حقیقی را از محـالا ت میدانند برای حفظ این رسوائی قبل از عروسی دختران خود را معاینه نموده اگر دیدند فراخی « فم مهبل » طوریست که احتمال جاری شدن خون‌بوقت دخول‌نمیرود ویادر اثر کثرت‌استعمال چون‌فرج‌زنان وسیع‌وسهل‌الدخول و بصورت جادهٔ « هر کـه خواهی گو بیا و هرکه خواهی گو برو مانعی و حاجب و دربان در این درگاه نیست »در آمده باعمل جراحی و بکار بردن حیل و تدابیر گوناگون که ذکرشان صلاح نیست این لکه بدنامی را در ظاهر امر ازدامن‌خود میشویند .

رومانی

در رمانی دختر هـا از کوچکی مشغول جمع کردن جهاز هستند والا کسی آنان را نمیگیرد .

روسیه

در روسیهٔ قدیم معروف بود : (یك روح مرد بین‌ده زن تقسیم شده است) بعبارت دیگر یعنی :(زن یك دهم مرد است) برای زن حقوق اجتماعی

قائل نبودند. زن را موجودی سست و ناتوان و عنصری پست و زبون می دانستند. زنان روسیه تا اوایل قرن هیجدهم دارای حجاب بودند و در خانه هائیکه پرده بردریچه و قفل بر در زده بود و کلید نزد شوهر و پدر بود زندگی میکردند و هنگامیکه میخواستند از جائی بجائی روند مانند بانوان هندی با چادر ونقاب در تخت روان پرده دار نشسته بمنزل مقصود میرفتند. قیاصرهٔ روسیه را عادت این بود که زوجهٔ عقیم را طلاق گفته بیکی از صومعه‌ها حبس وتبعید می‌نمودند.

زولو

از عادات قبیله «زلو» اینستکه عقیده دارند روی زن شوم است، و زن را جزو اثاث البیت فرض کرده و او دارای هیچ نوع ارزش اجتماعی نیست.

ژاپن

در ژاپن زن کالائی بود که هر گونه معامله ای که‌میخواستند با اومیکردند. حتی شریعت آنها اجازه داده بود زن رابفروشند. مردم ژاپن میتوانستند دختر را باشخاص معین یا به محل عمومی اجاره بدهند. زن‌ژاپنی اجازهٔ دخول درمکانهای‌مقدس‌را برای دعا و نمازونیاز بدرگاه بی نیازنداشت. زن را بجز برای امور خانه داری شایستهٔ هیچگونه اموری نمیدانستند. زن مطیع پدر و شوهربود. زن را در ردیف انسان نمی شمردند. ژاپنیهادختر های هشت تا ده ساله راازدواج میکردند ولی اخیرا سن قانونی ۱۴ سال تعیین شده‌است. خرید وفروش زنان ودختران بمنابه حلال بودن درمذهب شان معمول بود ولی در سال ۱۸۹۶ میلادی منسوخ شد. هم اکنون زنان ژاپنی حق ندارند باشوهران خود بر سر یك سفره غذا بخورند و هنگام راه رفتن چند قدم عقب شوهرراه میروند. ژاپنیها بچه‌های خود را «شیر شیطان» صدا میزنند، مردان زنان خود را «جادو»

خطاب میکنند. مثلا اگر مردی وارد خانه شود وزن خود را درمنزل نبیند از پسرش سئوال میکند: این «جادوگر گفتار» کجا رفته است؟

سیت

قبایل سیت ها بقول هرودت مورخ و سیاح معروف یونانی قبایل بزرگی بودند که در هزاران سال پیش در سر زمین امروزی ترکستان روسیه تا زیر «سیبری» زندگی میکرده‌اند. اینان عادت بر این داشتند پس از مرگ شوهر باید زن در آتش سوخته شود و این رسم در مورد زنان شاه آنها هم معمول بود.

سیلان

در جزیره سیلان دختر باید پیش از رسیدن بسن بلوغ ازدواج نماید زیرا عقیده ایشان بر اینست که دختر در سن بلوغ نمیتواند در مقابل امیال شهوانی زنانه خودداری کند. در این جزیره نیز زن مطیع اوامر پدر وشوهر است.

سیام

زنان سیامی از هر حیث تابع دستورات پدر و اوامر شوهرند. زن سیامی چندان ارزشی در جامعه سیام ندارد.

عربستان

در ایام جاهلیت در بعضی قبائل اعراب اختیار طلاق با زنها بود و کیفیت آن بدین ترتیب بود که هر گاه زن میخواست مرد خود را طلاق بدهد در خیمه را از طرف مشرق پائین میآورد و دریکه بجانب مغرب بود بالا میبرد. اعراب معتقد بودند که اگر در جنگی شکست خورند و باسارت در آیند فاتحین با زنان و دختران آنان اعمال ناشایستی انجام خواهند داد که باعث هتك شرافت ایشان خواهد بود و میگفتند زنان چون اسیر شوند در جلو چشم ما بادشمنان ما شادی و عیاشی مینمایند و با آنها

دلداده و از ما دل بر میگیرند در صورتیکه اصولا باید در هر کجا و در هر حال با دوست ما دوست و بادشمن ما دشمن باشند و زنان برخلاف این هستند چنانکه گویند نعمان بن منذر پادشاه حیره سالی بر قبیله بنی تمیم خشم گرفته وبرادر خود(دیان بن منذر) را بجنك آنان فرستاد. سپاه دیان تعداد زیادی از زنان و دختران آن قبیله را اسیر نموده و با غنائم بین خود تقسیم کردند. بعد ازچندی مردان قبیله که فرار کرده بودند برگشته و شعرائی که در میان آنها بودنددراین مورد شعرها گفتند واظهار ندامت کردند لذا عده‌ای ازاهل قبیله بعذر خواهی نزد نعمان رفته و از او درخواست زنان و دختران خودرا کرده واز تقصیرات خودمعذرت خواستند. ملك نعمان بر آنها رحم آورد و حکم کرد هر زن اسیری که میل دارد بشوهرش یا پدرش مسترد شود ونزدآنها باز گردد و هرزنیکه خواست بماند مختار باشد. اغلب زنان ودختران ماندن بادشمنان وقاتلین شوهران وبرادران وپدران خود را بر رفتن نزد شوهران و پدر و مادر و برادر و فرزندان خود ترجیح دادند، از آنجمله دخترقیس بن عاصم (قیس یکی از بزرگان نامی عرب) بود که ماندن نزد رفیق قوی گردن تازه نفسش را بر رفتن نزد پدر ومادر ترجیح داد. قیس از این اهانت آتش غیرت و غضبش مشتعل گردید و نذر کرد که از آن به بعد دختران خود را زنده بگور کند. دیگران هم که بی وفائی و ناپایداری و خیانت کاری زنان را دیدند از او پیروی کرده و بتدریج این کار در عربستان رواج یافت تا آنجائیکه دربعضی از قبایل عرب دختر تازه تولد را سر میبریدند. در برخی طوایف دیگر درآب غرق میکردند. بنی کنده که طایفهٔ بزرگی از عرب بودند دختران خود را بدست خود

بخانهٔ قبر پنهان و در پردهٔ خاک مستور میکردند تا از ننگ آن مصون مانند « دفن البنات من المکرمات » زنان عرب هنگام زائیدن گودالی کنده و در سر آن گودال نشسته میزائیدند، هرگاه دختر بود فوراً اورا درهمان گودال انداخته دفن میکردند ومیگفتند: «نعم الختن القبر: قبر از برای دختر بهترین دامادها است » وآن دختررا که زنده در گور میکردند « مؤوده » مینامیدند و هر گاه برای کسی دختر نوزادی بوجود میآمد از کثرت خجلت و شرمساری نمیتوانست که در حلقهٔ مردان در آید تا دفع آن کند و آن لکه ننگ را از دامان نام خود پاک کند. اعراب معتقد بودند که زن مایه ننگ و باعث فتنه و موجب ایجاد جمیع فساد وفجور وجنساً خیانت پیشه و فتنه انگیز است و روی همین اصل برای زن هیچگونه ارزشی قائل نبودند. دختران در نظر پدران و زنان در چشم شوهران موجودی ضعیف وسست و بلا اراده و زبون و خوار و پست وبی مقدار بودند. زنا در میان آنها شیوع داشت. گاه میشد که پس از وضع حمل چند نفر مدعی میشدند که پدر نوزاد میباشند (البته درصورتیکه نوزاد پسر بود) تا اینکه زن تصفیه مینمود و یا بریش سفیدان قبیله که در قیافه شناسی تخصص داشتند مراجعه میشد و آنها تصفیه میکردند. زانی و زانیه بافعال خود فخر مینمودند. مردان و زنان درمحافل و مجالس بمعشوقه‌ها و معشوقهای خود فخرومباهات میکردند و علناً نام آنها را میبردند. زن دارای هیچگونه حقوق اجتماعی نبود و نیز باو ارث نمیرسید. زنان مانند کالای تجارتی در معرض بیع و شری بودند. زنان خود را معاوضه و مبادله میکردند و آنرا «نکاح بدل» میگفتند چنانکه از ابوهریره حدیثی است که ابوعیینة بن حصین بر رسول خدا صلی الله علیه وآله

در آمد و بدون اذن بر آن حضرت وارد شد در حالیکه عایشه در کنار رسول خدا ﷺ نشسته بود حضرت فرمود: چرا رخصت دخول نگرفتی؟ عرضکرد تا کنون براحدی از انبیاء قبیله مضر داخل نشدم که طلب اذن کرده باشم. اکنون بگو یا محمد این حمیراء که در کنار تو است چه کسی باشد؟ حضرت فرمود: این عایشه عیال من است. عیینة گفت آیا دوست داری زنیکه از این بهتر باشد من برای تو بدهم و بدل آن عایشه را بمن گذاری؟ رسول خدا ﷺ فرمود خدای من این قانون را باطل کرده است و مبادله را بر من حرام نموده است. عیینه چون از نزد رسول خدا بیرون رفت عایشه پرسید یا رسول الله این مرد که بود؟ حضرت فرمود این احمقی است که در میان قوم خود مسموع الکلمه و مطاع است و با این حماقت که دیدی سید عشیره خود میباشد. درمیان اعراب نکاح زن پدر روا بود و آنرا «نکاح مقت» مینامیدند و فرزندی که از زن پدر میشد «مقیت» میخواندند. وقتی عربی بسفر میرفت ریسمانی بر شاخه یا تنهٔ درخت می بستند و در بازگشت رسیده گی میکردند اگر بسته بحال خود باقی بود دلیل این بود که زن او در غیبت شوهر خیانت نکرده و چنانچه باز شده بود آن را دلیل خیانت میگرفتند. عده‌ای کمتر از ده تن بتوافق و تراضی یک زن بشرکت بنکاح خود در میآوردند زیرا عقیده داشتند که شهوت زن بقدری قوی است که مگر عده‌ئی بتوانند او را از این راه راضی نگهدارند که دل بدیگری نسپارد و احتیاج شهوی بکس دیگری نداشته باشد که مایه ننگ شوی وی باشد. اولاد نرینه ئی که از این عده بوجود میآمد قیافه شناسان اورا بهر کدام بیشتر شباهت داشت میدادند. زنهای بدکار که شماره شوهران آنها محدود نبود بردر خانه خود بیرقی نصب میکردند

و آنرا « علم بذی المجاز » میگفتند و اگر یکی از آنها فرزند پسری میآورد برای تعیین پدر قیافه‌شناس را احضار میکردند آنچه وی حکم میکرد مطاع بود . پاره‌ای برای آنکه دارای فرزند دلاور شوند زن خود را پس از طهر بنزد مردی دلاور میفرستادند تا از او بار گیرد و آن را « نکاح استبضاح » میگفتند . گروهی معتقد بودند که برای زن عیب نیست دوست پنهان داشته باشد و آن را « نکاح خدن » مینامیدند. جمع بین الاختین مانعی نداشت . زنان آلتی از چرم میساختند که که شکل آلت رجولیت مرد بود و آن را بکمر خودمی بستند و بوسیله آن با همدیگر جماع میکردند . نام این آلت « سعتر » بود و چنین زنان را « سعتری » و بفارسی « سعتر باز » میگفتند .

فینیقی

فنیقی‌هارا رسم این بود که برای خدایان خود دختران را قربانی میکردند. زنان در بتخانه‌ها و جاهای مقدس و نمازخانه و امثاله حق ورود نداشتند زیرا زنان را نا پاك میدانستند . دختران برای تهیه جهیزیه ناموس و عفت خودرا قبل از ازدواج میفروختند. زن از خود دارای رأی و حقوقی نبود واورا موجودی پست و ناقص میدانستند .

فیلیپین

در جزایر « فیلیپین » زن را از پدرش درمقابل وجهی میخریدند . زن جز برای خانه‌داری و تولید نسل ارزشی دیگری درمیان آنها نداشته و ندارد .

فرانسه

زنان فرانسه دارای کمترین ارزش در جامعه فرانسه نبودند . بین زن و حیوان تفاوتی قائل نمیشدند . امر حیات و ممات زنان بدست مردان بود . زنان را مانند اثاث البیت فرض میکردند . زنان را مانند کالای تجارتی

در معرض بیع و شری قرار میدادند و یا بدوستان خود می‌بخشیدند. زن را عنصری پست و بلااراده وضعیف النفس و ناقص الخلقه و موجودی زبون و بی مقدار میدانستند. شعرا زن را در اشعار خود باسامی زشت و موهن مانند: (شیطان قشنك، چراغ شیطان، درب جهنم، چشمهٔ مسرات زهر آلود، استاد شیطان، جنس مضر موذی، نیش عقرب، مار خوش خط و خال و سم قاتل نوع انسان) خطاب میکردند. زن را مانند طفل ممیزه و بازیچه و اسباب تفریح فرض میکردند. عقیده داشتند زن فرستاده شیطان ورفیق شفیق مار وحیوانی است که برای بقاء نسل بشر بصورت انسان وبقوهٔ نصف انسان خلقت شده، همین طور که بقاء انسان موکول بحیات اوست، نیست و نابودی بشر نیز موجب و مسببش هم خود اوست. طلاق بدست مردان بود و زن دارای هیچگونه حقوق و شئون اجتماعی نبود تا سال ۱۷۹۱ میلادی پس از انقلاب فرانسه حقوقی برای زنان قائل شدند. چندین قرن در اروپا چنین معمول بود که لباس مخصوصی برای زنان فراهم نموده بودند که با آن عفائف و نجائب زنان را محفوظ ومصون میداشتند و آن عبارت بود از یك پارچه کلفت ضخیمی که برای شلوار زنان از صباوت و دوشیزگی تدارك نموده و بر دختران میپوشانیدند و کمر آن شلوار را قفل زده و همان نحو مقفل در پای دختر بود تا شب عروسی وزفاف که بتوسط یکی از محارم نزدیك مانند عمه و یا خاله کلید آن قفل تحویل داماد میشد و طرزی درست شده بود که مانع از قضاء حاجت و بول نبود و هر گاه برای شوهران زنان مسافرتی پیش میآمد درب آن شلوار را قفل نموده و کلید آنرا با خود میبردند و آن را «ثنتورودوشستیه» مینامیدند. در این جا بیمورد وخالی از تفریح نیست که بنقل حکایتی که در این خصوص در کتاب «لبخندی بزنیم» دیده‌ام بپردازم، صاحب کتاب مذکور چنین

مینویسد : « در زمان گذشته در اروپا رسم بود که مردان در موقع غیبت برای اطمینان یك کمر بند آهنی بزنان خود پوشانیده و آنرا قفل میکردند . یکی از اسیران فرانسه در موقع حرکت بجنگهای صلیبی کمربند را بزن بسته و کلیدش را بنزدیك ترین دوست خود داد و گفت این کلید نزد تو باشد اگر تا شش سال دیگر مراجعت نکردم بدان که نیستم و کمر بند را باز کن تا زنم آزاد شود و بهر که میخواهد شوهر کند . بعداً سوار اسبش شد و بطرف بیت المقدس حرکت کرد چند کیلومتر که از شهر دور شد صدای حرکت اسبی او را متوجه کرد چون بعقب بر گشت دید همان دوستش بسرعت بطرف او میآید وقتی رسید نفس زنان گفت خوب شد بتو رسیدم کلید کمر بند عوضی است » !

کلدان

زن در نزد کلدانیها حال کالای تجارتی را داشته . خرید و فروش زنان و دختران در نزد آنها مرسوم بود . هرودت مورخ شهیر یونانی میگوید : کلدانیان دختران زیبا را همه سال در میدانی جمع نموده و آنها را می فروختند تا از پولیکه بدست میآمد جهیزیه برای دختران زشت تهیه کنند . زن کلدانی حق دخول در مکان مقدس را نداشت چون او را نجس میدانستند ، زن کلدانی در انتخاب شوهر مطیع رأی و نظریهٔ پدر بود و چون بخانه شوهر میرفت مطیع اوامر او بود و از خود هیچگونه رأی نداشت . زنان را در ردیف حیوانات اهلی بحساب میآوردند . هر که برای او دختر میشد باو تسلیت میگفتند . زن را « شیطان » و « جادو » خطاب میکردند . زن را موجودی پست و نا توان و غیر قابل تربیت و تعلیم می پنداشتند . مرد کلدانی

هرچند عدد زن که میخواست میتوانست اختیار کند . اگرمرد خطائی از زن خود میدید حق داشت او را فوراً رهسپار دیار عدم نماید .

کالیفرنی

در جامعهٔ کالیفرنی زن مطیع اوامر مرد است . زن در مقابل شش خوك و دو اسب بشوهر داده میشود . اخیراً در اثر سبك مغزی و خودسری زنان در کالیفرنی انجمنی بر زد زنها تشکیل شده که متجاوز از هزار نفر مرد جوان عضویت آن را قبول کرده‌اند . اعضای این انجمن اجازه ندارند از بدو ورود تا مدت یکسال با هیچ زنی ولو با مادر و خواهر خود صحبت کنند و شرط کارمندی آنجا بیزاری و نفرت شدید نسبت بجنس زن میباشد . این انجمن در نظر دارد پس از یك سلسله تعلیمات محرمانه اعضای خود را در مصاحبه و آمیزش با زنان حتی ازدواج آزاد بگذارد . نام این انجمن « کنگره ضد زنان » است .

کین دانها

درقسمت غربی جزیرهٔ « آفرودی سیاس » در نزدیکی « لیبیا » در سواحل دریا در نزدیکی « ناسامن ها » مردمی بوده و هستند موسوم به « کین دانها » زنان کین دانها در قوزهٔ پا حلقه های چرمی دارند و جهت آنرا چنین گویند که هر زن پس از نزدیکی با مرد چنین حلقه‌ای بپا میکند و هرقدر عدهٔ حلقه‌ها بیشتر باشند بیشتر مایهٔ سرافرازی آن زن است .

لیدیا

درمیان قوم لیدیا رسم بود که دختران قبل از ازدواج عفت و عصمت خود را میفروختند و آنچه بدست میآوردند به « رب النوع زناشوئی » تقدیم میکردند و حصه‌ای از آنرا جهاز برای خود میساختند ، زیرا هیچ جوانی حاضر نمیشد با دختریکه جهاز ندارد ازدواج کند . زنان در نظر آنها با حیوانات فرقی نداشتند

ملانزی

در « ویتی» که از بلاد ملانزی میباشد مرد میتوانست زن خود را بکشدویابفروشدواین قانون بین آنان اکنون کمافی السابق بقوهٔ خودباقیست زنان در نظر آنها باحیوانات فرقی ند شتند. خریدوفروش دختردر «ملانزی» و «گینه» جدید رایج است. در ملانزی وقتی که پسران بحد بلوغ میرسند پدر و مادرشان برای آنها جشن بلوغ میگیرند .در جشن بلوغ پدر و مادرانیکه ثروتمند باشند دختریراخریداری مینمایند و برای شب « جشن بلوغ » در اختیار پسر خود میگذارند . در این سرزمین سنگینترین کارهای زندگی با زن استوزن مطیع محض پدروشوهراست.

ناسامنها

در قسمت غربی جزیرهٔ «آفرودی سیاس» در نزدیکی « لیبیا » مردم ناسامن زیسته . ناسامنها زنان متعدد دارند و زنانشان اشتراکی اند . وقتی یکنفر ناسامنی دردفعهٔ اول زن گرفت زن باید با تمام مهمانها نزدیکی کند و هر یك هدیه‌ای باو بدهند. و این قاعده از قدیم الایام بین آنها جاریست . زنانشان دارای هیچگونه رأی از خود نبوده و نیستند و اختیار حیاتشان با شوهران ایشان است.

هند

در هند زنان دارای هیچگونه حقوق اجتماعی نبودند. هنود برای زن هیچگونه ارزش و مقداری قائل نبودند و او را در ردیف حیوانات اهلی میشمردند. پیروان مذهب « برهما » وقتی شوهری می مرد جسد او را میسوختند زن نیز باید باو تأسی جسته و خود را با او بسوازند . در قرن گذشته دونفراز بزرگان « مارافا » مردند یکی ۱۷و دیگری ۱۳ زن داشت همگی خود رابا جسهٔ شوهر سوختند

جز یکی که بار دار بودو او هم بعد از وضع حمل در پی آنها شتافت. درهندوستان اگر مردموجب «سترونی» بود برادر یا نزدیکترین خویش او میتوانستند زنرا آبستن کنند و اولاد چنین زنان فرزندان شوهران اصلی بشمار میرفتند. بین قبایل «ردی» چنین معمول است که پدر یا عمو حق دارد نامزد پسر یا برادر زادهٔ خود را تا موقع بلوغ شوهروهمخوابه شود. تاچندی پیش برای استرضای خاطر «کالی» که از خدایان هنود است بایستی دختری آبستن را سربریده خونش را بقربانگاه پاشیده و سرش را بحضور معبود ببرند. خیلی از دخترها را در حدود سن سه و چهارسالگی خواستگاری میکنند و بسیار دیده شده که آنان را در سن چهار سالگی شوهر میدهند. این نوع مزاوجتها فقط بمیل و ارادهٔ پدر دختر است. عقیده بر این دارند زن بی‌شوهر راهر قدر صدمه بزنی سبب آمرزش روحی شوهرمتوفی میگردد (البته این قاعده بین قبیله ئیکه در وقت فوت شوهران سوزاندن زنان رسم نیست معمول است). زنان مردان راچون خدایان میپرستند. قانون گذار هندوها یعنی «مانو» میگوید: «زنها شب و روز باید در برابر محافظینشان طریق اطاعت پویندو وضع بنده گی را در باره آنها رعایت کنند، دوشیزگان باید مطیع فرمان پدر خویش باشند، چون بزرگ شدندو بخانهٔ شوی رفتند باید اطاعت از او بنمایند و اگر شویشان مرد مطیع فرزندان ذکور خودباشند و هرگاه فرزند نرینه‌ای نداشته باشند فرمان برداری از منسوبین پدر خود کنند، زیرا که زن را لیاقت آنکه بآزادی زندگی کند نیست. زنها پیرایه ها و حلیه و بستر خود را دوست میدارند و خواهشهای نابهنگام مینمایند، ایشان خوی های بد دارند، آنان سست و ضعیف النفس و

بی عزم و مردد هستند ، آنها هرگز راست نگردند و باید همیشه تحت اطاعت و بازرسی قرار گیرند ، زن از طوفان و مرك و دوزخ و زندان ومار خطرناکتر ووحشتناکتراست! ». درقبایل « کیزام » زن درمقابل دو زنبیل برنج بداماد فروخته میشدوهنوزاین قانون بین آنهاجاریست. یك زن هندی ممکن بودهمسر چند برادر باشد . تعدد زوجات رواج داشت و دارد . یك زن بیوهٔ هندی نمیتوانست فرزندی برای خود اختیار کند مگر اینکه شوهرش وصیت کرده باشد . یك زن هندو برایش ممنوع بود که دونوبت بعقد ونکاح دیگری در آید و چون بنکاح دیگری در میآمد هر چند هم راضی از شوهر دوم نبود حق ادعای طلاق نداشت . گویند درهند قدیم رسم آن بوده است که زواج بمیل پدر و مادر دختر نبوده وبرضایت خود دختر بوده ولی چون غالباً مزاوجت در کودکی بعمل میامد بعد که دختر بزرك میشد از کاری که کرده بود پشیمان میشد . لاجرم این موارد زنان از شوهران خود متنفر گردیده با مردان دیگر آمیزش پیدا میکردند و شوهران خود را زهر میدادند . بر اثر این وضع فحشاء زیاد شدو هر قدر هندیها کوشیدند که زنان این عادت مذموم را ترك کنند با وجود مجازاتهای سخت موفق نشدند تا بالاخره قرار دادند که زن مرد متوفی با جسد شوهرش یکجا بسوزد و اگر یك زن بیوه نخواست که بسوزد باید برای تمام مدت عمر از زناشوئی احتراز کند . در بعضی جاهای هند فرج دختران را قفل میکردند یعنی دو لب بزرك فرج را سوراخ نموده حلقهٔ فلزی میانداختند بقسمیکه دخول عضو تناسل محال بود و در برخی جاها بدختر تنکهٔ چرمی میپوشاندند و بر آن سوراخ کوچکی برای خروج بول و حیض میگذاردند و شب عروسی داماد

نگاهدارد و آن زن بشوهرش خیانت بکنند ، سیم فقیریکه صاحب آن دوائی از برای آن نجوید ، چهارم همسایه بدی که از برای خانه کسی باشد که دایم در آن خانه مقام دارد (**ینابیع الحکم**) ☆ اگر بغیر از خدا جایز بود کسی راسجده کنند میگفتم زنهاشوهران خود را سجده کنند (**جامع النورین**) ☆ تعجیل در هیچ کار مباح نبود مگر درسه کار: یکی آنکه دختررا زودبشوهر دهند. دوم آنکه مرده را زود در قبر کنند. سوم آنکه طعام را در پیش مهمان زود برند (**تحفة الملوک - در آداب**) ☆زنیکه برای غیر شوهرخود (از مردهای اجنبی) آرایش کرده و یاعطر بزند خداوند نماز و عبادت او را قبول نمیکند مگر اینکه از این عمل توبه کند ومانند غسل جنابت غسل توبه بجا آورد + زنیکه بی اجازه شوهر خود بیرون رود ملائکه آسمان و زمین وملائکه غضب و رحمت همه بر آن زن لعن می کنند تا آن ساعتی که بسوی خانه خود مراجعت نماید (**مکارم الاخلاق**) ☆طوایف عامه وخاصه روایت کرده اند که عثمان رقیه زن خود را که دختر پیغمبر بود اینقدر زد که اثر تازیانه در بدن رقیه بود و بدون سبب و جنایتی از رقیه ، و قتی آمد خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشکایت از دست عثمان پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند سزاوار نیست از برای زن که شکایت کند از دست شوهر ، باو فرمودند بر گرد بخانه شوهر ، باز عثمان او را زد ، باز آمد بشکایت حضرت او را روانه کردند باز عثمان او را زدکه بهمان اذیت وفات کرد (**جلد اول انوار النعمانیه**)☆ زن بر عاقلان غالب آید وجاهل برزنان غالب آید(**خرد نامه باغ ارم**) ☆نزدیکست که بیاید بر امت من زنهائی که وا بدارند زنها شوهران را وپسران را بر ارتکاب محرمات پس هر گاه چنین باشد عذوبت وتجرد حلال است(**زهرالربیع**) ☆ نزدیك بیاید برامت زنهائیکه وابدارند شوهران را وپسران را بر ارتکاب محرمات پس هر گاه چنین باشد عذوبت

سر درهای منازلشان میآویختند ولی برای هر که نوزاد دختر میشد بهمان اندازه که برای نوزاد پسر شادی و سرور مینمودند مهموم و مغموم میشدند و مردم این مصیبت وارده را بآنها تسلیت میگفتند. زن را در ردف حیوانات میشمردند و عقیده داشتند وجود زن فقط و فقط برای تولید مثل و کنیزی مرد و دفع شهوت او خلق شده والا هیچگونه سودی ندارد. زن را جزو دارائی و اموال مرد محسوب میداشتند. زنان حق نداشتند ازخانه بیرون بروند جز درموارد معینی. بزرگان ودانشمندان وحکمای عالیقدر یونان که هنوز چراغ مکتب طب و فلسفه از پرتوفروغ آنان روشن است عقیده داشتند زن دارای روح خالص انسانی نیست. اصلا بطور کلی اروپائیان اعصار وادوار ماضیه زن را موجودی ناقص الدین و ناقص العقل و باعث فتنه و وسیلهٔ شیطان دانسته و اورا منبع جمیع شرور و مفاسد و منشأ تمام بلایا ومصائب میگفتند. اروپائیان زن را: اصل گناه، در جهنم، مایه بدبختی، سنك قبر، وافعی گزنده خطاب میکردند. زن یونانی دارای حجاب بودو جز وقت ضرورت آن هم با اجازهٔ شوهر حق نداشت ازخانه بیرون رود.

آخر چه بلائی تو که در وصف نیائی
بسیار بگفتیم و نکردیم بیانت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١١	١٧	یطهرون	یطهرن
١٥	٢١	جرعت	جرأت
٢٣	٧	مکشید	بکشید
٢٤	٢٣	وقاسمها	وقاسمهما
٢٩	١٨	فانسلخ ومنها	فانسلخ منها
٥٧	٧	ترفعتبها	ترفق بها
٦٣	٩	فقیر	فقر
٨٤	١٨	مردن	مردان
٩٩	١٢	بکوزید	بادی صادر شد
١٠٣	٦	کون	خود
١٢٢	٧	الطفات	التفات
١٣٤	٢٠	خاس	خاست
١٣٦	١٣	نگاهدارد	نگاه ندارد
١٣٦	١٥	ذوال	زوال
١٣٦	١٥	بمناصبت	بمناصب
١٤٦	١٦	قند کلوچه	قند و کلوچه
١٧٤	١٠	بنك	به ننگ
١٧٥	١٦	کر	آب
١٧٧	١٣ ٢٠ ٢٢	فرج	نفس
١٩١	١٧	مطاع	متاع
٢١٢	١٦	انداز	اندازند
٢١٥	١٧	ئین	آئین
٢٢٣	٢٠	نا	ناز
٢٢٧	٧	ندارد	نداده
٢٣٤	١٩	چون	چو
٢٣٥	٦	یری	ری
٢٢٥	١٠	کر .	کز
٢٣٧	١٢	رس	درس
٢٤٢	٩	مردوان	مرد دون
٢٥٧	٨	جوابدد	جوابداد
٢٧٢	٦	دچاو	دچار
٢٨١	١٧	ماهرریان	ماهرویان
٢٨٥	٣	راآب	آب را
٢٨٧	٩	نگفیه	نگفته
٢٨٧	١٨	زشکاری	زشتکاری
٢٨٩	١	بپاش	بر پایش
٢٩٢	٢١	لقت دم	خلقت آدم
٢٩٢	٢١	چار	ناچار
٢٩٣	٩	ممتا	ممتاز
٢٩٥	١٧	تنهانی	تنهائی
٣٠٧	١٦	ین	این
٣٠٨	٩	دچا	دچار
٣٢١	٩	مردها	مرد
٣٢٤	٢٣	از	ار
٣٢٧	٨	به زبود	به از بود
٣٣٧	١٤	روشن	روش
٣٣٨	١١	مطاع	متاع
٣٤٠	٢٢	خودعه	خدعه
٣٥٨	٢٠	زینت	زنیست
٣٦٩	١١	عذر	غدر
٤١١	٢٢	مور	موتور
٤١٢	٢٠	ینکه	اینکه
٤٢٦	١٢	میمیرد	میمرد

سایر تألیفات مؤلف این کتاب

کتبیکه تاکنون بچاپ رسیده :

۱- کتاب کمال الصغیر
۲- کتاب امثال وواژه های گرد آوردهٔ محلی
۳- کتاب دوبیتی های فارسانی
٤- کتاب رباعیات فارسانی
٥- کتاب اندرزهای فارسانی
٦- کتاب انتقادات فارسانی
۷- کتاب تأثیر نگاه
۸- کتاب اعجب العجایب واغرب الغرایب
۹- کتاب نفت ملی گشت

کتبیکه تاکنون بچاپ نرسیده :

۱- کتاب مضار مکیفات ۱۵ جلد
۲- کتاب گفتار بزرگان (منظوم) ٥جلد
۳- کتاب گفتار بزرگان (منثور) ٥جلد
٤- کتاب گنج بی رنج (جواهر النوادر) ٥ جلد
٥- کتاب گلچین فارسانی ٥ جلد
٦- کتاب فکاهیات فارسانی ٥ جلد
۷- کتاب تاریخ ام الفساد ۳ جلد
۸- کتاب مکر زنان (حیلة النساء)
۹- کتاب طبیب آدم کش یا عزرائیل مجاز
۱۰ » سخنرانیهای فارسانی از رادیو تهران
۱۱- » زشت وزیبای اصفهانیها
۱۲- کتاب پول وپز وپارتی
۱۳- کتاب جفنگستان
١٤- کتاب عجائبات
۱٥- کتاب خطر نظر
١٦- کتاب زن وشیشه
۱۷- کتاب دانستنیها
۱۸- کتاب فلسفهٔ زورکی
۱۹- کتاب مجمع الشعراء
۲۰- کتاب انتقام
۲۱- کتاب زن مصون نیست
۲۲- کتاب تاریخ بختیاری
۲۳- کتاب زن از نظر ادیان
۲٤- کتاب داستانهای امثال
۲٥- کتاب داستانهای محلی
۲٦- کتاب مارخوش خط وخال



اصفهان چاپخانه پروین ۱۳۳٥